



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in English or Urdu.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

هو العليم

جلد هفتم

از قسمت

امام شناسی

(غدیر: ۲- آیه تبلیغ - حدیث ولایت)

تألیف:

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمد حسین

حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزّکیة



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

## أهم مطالب و عناوين برگزیده

جلد هفتم امام شناسی (غدیر: ۲ - آیه تبلیغ - حدیث

ولایت)

۱ - خصائص روز غدیر : روز نصب

أمیرالمؤمنین علیه السّلام به ولایت عامّة مطلقه

۲ - إبلاغ ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در

طول دوران نبوت

۳ - موارد مخالفت صریح عمر با رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلّم

۴ - نظریّة عمر در امامت ، نظریّة ماکیاول است

۵ - عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد

۶ - مشکلات و پیامدهای تحمّل ولایت

۷ - بلايا و فتن وارده بر أمیرالمؤمنین علیه السّلام

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم

۸ - شرح واقعه عظیم و تاریخی غدیر خمّ

و خطبه‌های رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم

۹ - بحث و تحقیق در شأن نزول و مفاد آیه تبلیغ

۱۰ - بحث و تحقیق در سند و مفاد حدیث

ولایت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ

۱۱ - وصیت به ولایت ، طبق قوانین فطری و

۱۲ - ثبات حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در

طول تاریخ

۱۳ - روات ، مورّخین ، محدثین ، متکلمین و

لغویینی که واقعه غدیر خم را نقل کرده‌اند و کتابها و

اشعاری که در این باره تألیف و سروده شده است

۱۴ - تحقیق معنای حقیقی مولی و ولایت در

لغت و موارد استعمال آنها و مقصود از «مولی» در

حدیث غدیر

درس نود و یکم تا نود و سوم: نصب  
أمیر المؤمنین علیه السّلام در غدیر خمّ به  
ولایت عامّه مطلقه





درس ۹۱ تا ۹۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ و لَعْنَةُ

اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ

یَوْمِ الدِّیْنِ؛ و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیامبر برسان به مردم آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرود آمده است؛ و اگر نرسانی، رسالت پروردگارت را نرسانده‌ای؛ و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.»

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۷ از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

۱ - «ای کسی که از حیدر و شناخت او از من پرسش می کنی؛ تو مرا خسته و فرسوده ساختی! زیرا که من به هیچوجه در خور بیان این واقعیت نیستم، و شایستگی کشف این حقیقت را ندارم!

۲ - خداوند طبق نام خودش، او را علی نامید؛ فلذا در مراتب مَجْد و علو و بلندی و رفعت، بالا رفت.

۳ - خداوند او را اختیار و انتخاب کرد از میان تمام مردم جهان، و همه را کنار زد، و او را راه و طریق و نشانه به سوی راههای هدایت برافراشت و معین کرد.

۴- خداوند در روز غدیر، از همه خلائق عهد و پیمان استواری برای ولایت و تمکین و پیروی از او گرفت.

۵- و در صبحگاه روشن و درخشان روزی که مصطفی بین اصحاب خود عقد برادری و اخوت بست، علیّ وصی را برای خود برادر و همتا قرار داد.

۶- و بنابراین با این عمل، بین ضلالت و هدایت جدائی افکند؛ و علی با این برادری پیامبر گرامی، آن قدر بالا رفت که از بُرج جوزاء و از ستاره عیّوق گذشت.

۷- و فرشتگان سماوی به دستور و فرمان خداوندی که به آنها وحی می فرستد، همگی علی را حیّدر و فاروق نامیده، و بدین اسم نام نهادند.

۸- او از همه زودتر پیشی گرفته و سبقت جسته، و دعوت احمد را لَبّیک گفت؛ و آنچه درباره احمد نازل شده بود را تصدیق کرد؛ فلذا به صِدِّیقُ اُمَّت نامیده شد.

۹- و بنابراین، غیر از علی هر کس ادّعی این اَلقَاب و اسامی کند، باید برای توثیق مدّعی خود برای ما شاهد و دلیل آورد».

حافظ ابونُعَیم اصفهانی با سند متصل خود از

عِکْرِمَه از ابن عبّاس روایت کرده است که قَالَ: قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَ سَلَّمَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ  
يَحْيَى حَيَاتِي، وَيَمُوتَ مَمَاتِي، وَيَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا  
رَبِّي، فَلْيُؤَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُؤَالِ وَلِيَّهُ، وَ لِيَقْتَدِ بِأَلِئِمَّةِ  
مِنْ بَعْدِي؛ فَإِنَّهُمْ عِزَّتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي، رُزِقُوا فَهْمًا وَ  
عِلْمًا؛ وَ وَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي، لِلْقَاطِعِينَ  
فِيهِمْ صِلَتِي، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.<sup>۱</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود: هر کس شادان است که به حیات من  
حیات داشته باشد، و همانند مردن من مردنش  
بوده باشد؛ و در بهشت عدن که پروردگار من آن  
را کاشته است سکونت کند، باید بعد از من  
ولایت علی را داشته باشد؛ و ولایت موالی علی  
را نیز داشته باشد، و باید به ائمه و پیشوایان بعد  
از من اقتدا کند؛ چون ایشان عترت من هستند،  
از سرشت من آفریده شده‌اند، از جانب خداوند  
به آنان علم و فهم روزی داده شده است. و ای  
وای بر آن کسانی از امت من که فضل و برتری  
آنها را تکذیب نمایند؛ و ای وای بر آن کسانی که  
مراتب پیوند مرا با آنان ببرند، و صیلة مرا قطع  
کنند؛ خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان

<sup>۱</sup> «حلیة الأولیاء» ج ۱، ص ۸۶.

نگرداند».

داستان نصب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب  
علیه السّلام در غدیر خمّ به مقام ولایت کلّیه  
کبرای الهیه، از داستان‌های بسیار مهمّ تاریخ  
اسلام است؛ و شاید واقعه‌ای با این اهمّیت و با  
این خصوصّیاتی که بیان خواهد شد، نداشته  
باشیم. زیرا در حقیقت این واقعه بیانگر بقاء  
رسالت پیامبر اکرم و دوام دوره ولایت الهیه آن  
حضرت در تجلّی گاه وجود مبارک امیرالمؤمنین  
علیه السّلام بوده است.

## مشخصات روز غدیر

غدیر نمایشگر اتّحاد و پیوند رسالت به  
إمامت، و نبوّت به ولایت است، و حکایت از آن  
می‌کند که همچون دو پستانی هستند که برای  
إشرباب و إرضاع طفل شیرخوار، پیوسته ملازم و  
مقارن و رفیق یکدیگرند؛ و یا همچون دو نهالی  
که از یک ریشه و بن روئیده شده و بهم  
پیوسته‌اند.

غدیر نمایشگاه **عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ** در برابر  
دیدگان جمیع خلائق و همگی امت؛ و إعلان و  
إعلام این واقعیّت به جهانیان تا روز بازپسین  
است.

غدیر محلّ ظهور حقائق مخفیّه، و بواطن  
مُختفیّه، و إرشاد و هدایت مردمان به این راه

است.

غدير صراط مستقيم و شاهراه اعلای انسانیت  
به مقام عرفان و ولایت کلیّه حقّ است.

غدير مقام قالب گیری قضاء کلیّه إلهیه به عالم  
قدر، و اندازه گیری و تعیین و تشخیص و معرفی  
نور نامحدود حضرت احدیت در أسماء و  
صفات مرئی و مشاهد خلق، و ربط قدیم و  
حادث، و نزول تجرّد و بساطت در قیود و حدود  
إمكانیه، برای

دسترسی همهٔ خلائق و استفاده از ماء معین و آبشخوار فیض و رحمت و سعادت و برکت است.

غدیر روز تاجگذاری و عمامه‌گذاری رسول الله با دست شریف خود بر سر مولی الموحّدین است.

غدیر روز **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** است.

غدیر روز **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ** است.

غدیر روز بیعت با حقّ است، روز سرسپردگی است، روز مبادله و معاملهٔ نفس با خداوندِ نفس، روز دادوستد جنود شیطان با جنود رحمان، روز فراق ظلمت و ورود در جهان روشنی است.

غدیر روز **مَحَك** است، روز تمایز ایمان و کفر، و خلوص و نفاق، و صفا و حيله، و نور و تاریکی است.

غدیر روز درخشش خورشید عالمتاب از پس پرده‌های ابر گران، و تابش در دل‌های جانداران است.

غدیر روز تعریف راستین، و برکناری خوف از شیطان، و سرآمدن زمان تقیّه، و وحی امر الزامی بر لزوم کشف حجاب حقیقت از روی



چهره ولایت، و إبراز هُوَ هُویت است.

غَدِير رُوز بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ

مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ است.

غَدِير رُوز عید اکبر: رُوز بلند کردن رسول  
خدا علی بن ابی طالب را در مرأی و مَسْمَع مردم،  
و خواندن خطبه و أمر به تسلیم امت در برابر  
أوامر و نواهی مولاى متقیان است.

و لله الحمد و له المنة ما که اینک توفیق یافتیم  
تا به قدر ذره خود، با بیان و تفسیر این واقعه  
عظیم، ران ملخی به بارگاه سلیمان حشمت<sup>۱</sup> و  
صاحب ذو الفقارش

هدیه آوریم، ناچار قبل از ورود در متن قضیه  
غدير به ذکر چند مقدمه می پردازیم.

### مقدمه اول

معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام  
إمامت، تنها در روز هیجدهم ذوالحجّة الحرام

---

<sup>۱</sup> جَاءَتْ سُلَيْمَانَ يَوْمَ الْعَرْضِ قُبْرَةٌ \* \* بِضَلْعِ جَرَادٍ كَانَتْ فِيهَا

نَاجَتْ خَفِيَّ الصَّوْتِ وَاعْتَذَرَتْ \* \* إِنَّ الْهَدَايَا عَلَى مِقْدَارِ مُهْدِيهَا

«در روزی که همه مرغان را در مقام عرض پیشگاه سلیمان عرضه می داشتند،  
گنجشگ کاکلی کوهی، ران ملخی را در دهان گرفته و به رسم هدیه برای  
سلیمان آورد؛ آنگاه با صدای ضعیف و کوتاه خود چنین در مقام عذرخواهی  
برآمد که همیشه هدایائی که برای اشخاص می برند بر مقدار و ارزش هدیه  
کننده است؛ نه بر مقدار و ارزش هدیه شونده.»

سنه دهم از هجرت در ضمن حِجَّة الوداع در وادی غدیر خم در دو میلی از زمین جُحفه نبوده است؛ بلکه آن روز، روز نَصَب کَلِّی و معرفّی برای همگان، و اعلان و اعلام به عموم امت بوده است؛ و گرنه در طول دوران زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در مجالس و محافل عدیده، در خلوت و جلوت، در صلح و جنگ، در مکه و مدینه، برای هر دسته و هر جمعیتی که با آن حضرت تماس داشتند، مقامات و درجات و امامت و ولایت و وصایت و خلافت و اُخوت و سایر مزایا و فضایل او را می‌شمردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در کعبه متولّد شد؛ و چون قنداقه‌اش را به دست رسول الله دادند، سوره ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ را قرائت کرد؛ و در دامان رسول خدا بزرگ شد؛ و اوّلین مردی است که به رسول خدا ایمان آورد، در حالی که ده ساله بود؛ خودش فرمود: وحی نبوت بر رسول خدا در روز دوشنبه نازل شد و من در صبح سه‌شنبه ایمان آوردم؛ و تا مدت سه سال و یا هفت سال که پیامبر در خُفیه تبلیغ می‌کرد، کسی غیر از علی و خدیجه با پیغمبر در کنار کعبه بیت الله الحرام نماز نمی‌گذارد.

**ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در طول**

در اولین روزی که پیامبر اکرم دعوی نبوت خود را چهاراً اعلام فرمود، و مجلسی از خویشاوندان خود ترتیب داده، و اقوام و عشیره خود را به کمک و مساعدت خود، در حمل بار نبوت و مساعدت و معاونت در انجام رسالت دعوت کرد، و کسی جواب مساعد نداد، جز این طفل عاشق جان باخته بیدار هشیار، علی را به مقام وزارت و ولایت و خلافت خود برگزید.

در آن روز فرمود: **فَأَيُّكُمْ يُوَاظِرُنِي هَذَا الْأَمْرَ**

**وَ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي**

**فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي؟** «کدام یک از شما مرا در این امر نبوت و انجام دستورات الهیه کمک و معاونت می‌کند، و اینکه برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما بعد از من بوده باشد!؟».

علی چون گفت: **أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ!** «من در این امر معین و وزیر تو هستم ای رسول خدا».

رسول خدا فرمود: **فَأَنْتَ أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ**

**وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ!**

«پس ای علی تو برادر من هستی! و وصی من هستی! و وارث من هستی! و خلیفه من در میان اُمّت من هستی!»

در اینجا می‌بینیم که نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام وزارت و خلافت و وصایت از همان ابتدای بعثت، و از همان روز اعلان نبوت به قریش، طبق تعیین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس آیه انذار: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۱</sup>، و حدیث عشیره بوده است.

و این معنی به وضوح دلالت دارد بر آنکه مقام رسالت و مقام امامت، پیوسته با یکدیگرند؛ و قابل انفکاک و جدائی نیستند. رسالت بدون

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۱۴، از سوره ۲۶: شعراء.

وزارت و خلافت اساس ندارد؛ و نبوت بدون ولایت اصل و ریشه ندارد. ولایت پاسدار رسالت است؛ امامت نگهبان نبوت است؛ و وجود مُحدثه وحی و انزال توسط رسول الله بواسطه وجود مبقیه نگهداری و پاسداری امیرالمؤمنین به مقام کمال و تمام خود می‌رسد،

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۱</sup>.

«امروز من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و خوشایند داشتم که اسلام دین شما باشد».

و ما در ضمن درس پنجم از جلد اول «امام‌شناسی» در پیرامون حدیث عشیره و آیه انذار بحث کافی نمودیم.

پیامبر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام کراراً و مراراً او را **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** و **سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ** و **الإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ وَ الْوَصِيُّ** و **سَيِّدُ الْعَرَبِ** و **سَيِّدُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ** و **سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ**

---

<sup>۱</sup> آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

و سَيِّدُ الْخَلَائِقِ و سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ و أَمِيرُ الْبَرَّةِ و إِمَامُ  
الْبَرَّةِ و خَيْرُ الْبَشَرِ و خَيْرُ الْأُمَّةِ و خَيْرُ الْوَصِيِّينَ و خَيْرُ  
الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ خَوَانده است.

یعنی: «علی بن ابی طالب سپهسالار مؤمنین و  
سیّد و آقای مسلمین؛ و امام و حجّت خدا، و  
وصی، و سیّد و آقای عرب، و سیّد و آقا در دنیا  
و آخرت، و سیّد و آقای اوصیای پیامبران، و سیّد  
و آقای همه خلائق و مردمان، و سپهسالار نیکان،  
و امام و پیشوای خوبان، و بهترین افراد بشر، و  
بهترین افراد امت، و بهترین وصی از اوصیای  
پیغمبران، و بهترین آفریدگان بعد از رسول  
خداست».

در غزوه تبوک که پیامبر می رفت، و علی را  
در مدینه بجای خود به عنوان خلافت گذاشت  
به او فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى  
إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

«منزله و میزان تو نسبت به من، همان منزله و  
میزان هارون است به موسی، با این تفاوت که  
بعد از من پیغمبری نیست». یعنی در تمام  
جهات، خصوصیات که هارون نسبت به موسی  
داشت - غیر از مسئله نبوت که چون پس از من  
پیغمبری نخواهد آمد، تو پیغمبر نخواهی بود -  
تو مانند هارون هستی! یعنی تو برادر منی؛ تو

وصی منی! تو خلیفه و جانشین من بعد از منی!

تو وزیر و معین و نگهدارنده نبوت منی!

پیغمبر فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ**

**اللَّهِ وَ عِثْرَتِي؛ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ**

**الْحَوْضِ.**

«ای مردم! من در میان شما دو چیز نفیس و

گرانبها از خود به یادگار می گذارم: کتاب خدا و

عترت من اهل بیت من؛ و این دو چیز هیچگاه

از هم جدا نمی شوند، تا هر دو با هم در کنار

حوض کوثر بر من وارد شوند.»

پیغمبر فرمود: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ**

**نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَى، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.**

«مثال اهل بیت من در میان شما، مثال کشتی

نوح است؛ کسی که در آن سوار شود نجات پیدا

می کند؛ و کسی که از سوار شدن خودداری کند،

غرق می گردد.»

مراد از اهل ذکر در آیه **﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**

**إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**.<sup>۱</sup> «از اهل ذکر

پرسید اگر نمی دانید» اهل بیت می باشند.

مراد از حبل خدا در آیه **﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ**

<sup>۱</sup> آیه ۴۳، از سوره ۱۶: نحل.

اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا<sup>۱</sup>. «همگی به ریسمان

خدا چنگ زنید و تفرقه و جدائی مکنید» اهل بیت رسول خدا هستند.

آنان صراط مستقیم و عروه و ثقی هستند که

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الْأَعْمَالَ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بِوِلَايَتِهِمْ عَلِيًّا

«خداوند اعمال بندگان را نمی پذیرد مگر آنکه آنان علی را ولی و مولای خود بدانند».

مراد از نعیم در آیه شریفه ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ

يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>۲</sup>. «و سپس شما درباره

نعمت و نعیم مورد بازپرسی قرار خواهید گرفت» نعمت ولایت است.

و مراد از مؤاخذه و سؤال در آیه: ﴿وَقِفُوهُمْ

إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۳</sup>. «ایشان را در موقف قیامت

نگهدارید، که باید مؤاخذه و مورد سؤال واقع شوند» سؤال و مؤاخذه از ولایت است.

پیغمبر فرمود: لَا يَجُوزُ أَحَدٌ عَنِ الصِّرَاطِ إِلَّا

وَ كَتَبَ لَهُ عَلَى الْجَوَازِ. «در روز بازپسین

هیچکس از صراط دوزخ عبور نمی کند، مگر

آنکه علی بن ابی طالب برای او پروانه عبور را بنویسد».

<sup>۱</sup> آیه ۱۰۳، از سوره ۳: آل عمران.

<sup>۲</sup> آیه ۸ از سوره ۱۰۲: تکوین.

<sup>۳</sup> آیه ۲۴، از سوره ۳۷: صافات.



پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ قَسِيمٌ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ** «علی

تقسیم کننده بهشت و آتش است».

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ**

**عَلِيٍّ** «علی با قرآن است و قرآن با علی است».

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ** «علی از من

است، و من از علی هستم».

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ مِنِّي كَنَفْسِي وَ كَرَأْسِي مِنْ**

**بَدَنِي** «نسبت علی با من مثل نسبت نفس من با

من است، و مثل نسبت سر من با بدن من است».

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ؛**

**اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ.** «علی با حق است

و حق با علی است؛ بار پروردگارا حق را به

حرکت و گردش در آور هر جا که علی می گردد

و حرکت می کند».

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ، مَنْ أَبِي فَقَدْ**

**كَفَرَ.** «علی بهترین افراد بشر است،

و کسی که این حقیقت را انکار کند حَقّاً کفر ورزیده است».

مراد از اولو الأمر در آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>. «خداوند

را اطاعت کنید؛ و از رسول اطاعت کنید؛ و از

صاحبان امری که از شما هستند» امیرالمؤمنین و

أئمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند.

آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>۲</sup>. «حقاً

اینست و جز این نیست که خداوند اراده قطعیه

تکوینیّه و تشریحیه نموده است که: هرگونه

رجس و پلیدی را از شما اهل البیت بزداید؛ و

شما را به مقام طهارت مطلقه برساند»، درباره

رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسن و حسین

علیهم السّلام، و به کلیت و عمومیت درباره ائمه

دوازده گانه معصومین نازل شده است.

پیغمبر فرمود: **أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ**

«اهل بیت من موجب امان برای اهل زمین

هستند».

در آیه مباحله: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ

مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ

أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ

<sup>۱</sup> آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

<sup>۲</sup> آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

ثُمَّ نَبْتَهُمْ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿١﴾

«و اگر کسی دربارهٔ تولد مسیح از خدا و الهیّت او با تو از در مخاصمه و محاجّه درآید، بعد از اینکه حقیقت امر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف گردیده است، پس به آنها بگو: بیائید ما پسران خود را و پسران شما را بخوانیم؛ و زن‌های خود را و زن‌های شما را بخوانیم؛ و نفس‌ها و جان‌های خود را و نفس‌های شما را بخوانیم؛ و سپس به سوی خدا ابتهال و تضرّع و زاری کنیم؛ و لعنت و دور باش از رحمت او را بر هر دسته‌ای از ما و شما که دروغ‌گوست قرار دهیم» مراد از ﴿أَنْفُسَنَا﴾، نفس امیرالمؤمنین است، که در این آیه نفس رسول خدا قرار داده شده است.

در آیه ﴿فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ

فِيهَا اسْمُهُ﴾. تجلّیات نور الهی که در شبکه‌های

عالم امکان گسترش یافته است، «در خانه‌هایی

است که خداوند إذن

---

آیه ۱ از سورهٔ ۳: آل عمران.

و اجازه داده است که رفیع و بلند پایه باشند، و اسم خدا در آن خانه‌ها برده شود» مراد از این بیوت و خانه‌ها قلوب و ارواح مقدّسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم می‌باشد.

مراد از ذَوِی الْقُرْبَى در آیة: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۱</sup> «بگو من در مقابل

رسالت خود از شما مزدی نمی‌بدم و دوستی و محبت را می‌خواهم

و بر شما برتری و برتری» لوسرندنواشیوخ و بربرقلا یوذ

و ماسلا مهیداء یبرک فقیصدت ضر حلسن زالدخ

ی نمؤملایر ما تضر حن علیه السلام است.

و مراد از خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بهترین خلائق) در آیة:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۲</sup>

«بدرستی که آن کسانی که ایمان آورده و عمل

صالح انجام می‌دهند، ایشان البرّه و البته ایشان

بهترین خلائق هستند» امیرالمؤمنین و شیعیان

اوست.

چون این آیه نازل شد، رسول خدا فرمود: إِنَّ

<sup>۱</sup> آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

<sup>۲</sup> آیه ۶، از سوره ۹۸: بینة.

## عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ.

«حقاً که علی و پیروان او فقط و فقط ایشانند رستگاران، و به مقصد رسیدگان، و نجات یافتگان».

و مراد از نَبَأٌ عَظِيمٌ (خبری بزرگ) در آیه: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup> «از چه چیز با یکدیگر گفتگو دارند؟ از خبری بزرگ» وجود مبارک علی بن - اَبی طالب است.

و مراد از ﴿مِنَ النَّاسِ﴾ (بعضی از مردم) در آیه: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ﴾<sup>۲</sup>.

«و بعضی از مردم کسی است که جان خود را در راه جستن رضای خدای خود می دهد، و آن را در طبق إخلاص نهاده به خدا می فروشد»  
أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه است.

---

<sup>۱</sup> آیه ۱ و ۲، از سوره ۷۸: نَبَأ.

<sup>۲</sup> آیه ۲۰۷، از سوره ۲: بقره.

و کسی که همراز و هم سرّ پیامبر قرار گرفت؛  
و با دادن صدقه و هدیه به رسول الله به آیه  
نجوی عمل کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام بود  
طبق آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ  
الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ﴾<sup>۱</sup>.  
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، زمانی که بخواهید  
با پیغمبر خدا نجوی کنید (سخن به پنهانی و  
خُفیه گوئید) قبل از این عمل نجوی، صدقه و  
هدیه‌ای به نزد رسول الله پیش بیاورید».

و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان شاهد و  
دلیل و گواه بر صدق رسالت و حَقَانِیَّتِ رسول  
خدا با ذات اقدس حضرت ذوالجلال - سبحانه  
و تعالی - هم‌ردیف و هم‌مراز قرار گرفت در آیه  
شریفه: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ  
مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۲</sup>.

«بگو ای پیامبر که خداوند و کسی که در نزد  
او علم کتاب است بین من و شما از جهت گواه  
و شاهد بودن کافی است».

و امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان وکیل و  
مَوْلَى و ظهیر و نصیر و همراز برای رسول خدا  
قرار داده شده است در آیه: ﴿وَ إِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ  
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۲، از سوره ۵۸: مجادله.

<sup>۲</sup> آیه ۴۳، از سوره ۱۳: رعد.

## وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ<sup>۱</sup>.

«و اگر شما دو زوجهٔ رسول (عائشه و حفصه) بر علیه رسول خدا قیام کنید، و در دشمنی و کید و کارشکنی با یکدیگر همدست و همداستان شوید، بدانید که خداوند ولیّ و مولای رسول الله است؛ و دیگر جبرائیل امین و صالح المؤمنین (أمیر الموحّدين علیه السلام) ولیّ و مولای رسول خدا هستند؛ و از اینها گذشته نیز فرشتگان به کمک و مساعدت و نصرت پیوسته ظهیر و یار و یاورند.»

و اعلان براءت از مشرکین را که رسول الله بر صفحه‌ای نوشتند و به ابو بکر دادند، تا در موسم حجّ سنهٔ نهم از هجرت در منی برای مردم بخواند، طبق وحی جبرائیل که خداوند پیام به پیغمبر داد که باید این صحیفه را یا خودت ای پیغمبر برای مشرکان قرائت کنی؛ و یا کسی که همانند تو و از تو باشد؛

رسول خدا أمیر المؤمنین علیه السلام را به دنبال ابو بکر فرستادند، تا نامه را از او

---

<sup>۱</sup> آیهٔ ۴، از سورهٔ ۶۶: تحریم.

بگیرد، و خودش برود و در مکه در موسم حجّ بر  
مشرکان بخواند.

أمیرالمؤمنین علیه السلام که به منزله نفس و  
روح رسول خدا بود، نامه را از ابو بکر گرفت و  
خود به مکه رهسپار شد؛ و در عقبه منی در موسم  
برای مشرکان قرائت کرد:

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ  
الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ  
رَسُولُهُ﴾<sup>۱</sup> - الآيات.

«از جانب خداوند و از جانب رسول او به  
سوی تمام مردم در روز بزرگ حجّ که روز عید  
قربان است، اعلام و اعلان می شود که خداوند و  
رسول خداوند از مشرکین بریء و بیزارند». این  
مسئولیت بر عهده أمیرالمؤمنین که جانش و  
روحش از رسول خداست محوّل شد.

و مراد از ﴿أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾ (گوشهای گیرنده و  
حفظ کننده) در آیه: ﴿وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ﴾<sup>۲</sup>

«و حفظ می کند و در خود می گیرد گوشهای  
شنونده و در برگیرنده» وجود مقدّس  
أمیرالمؤمنین علیه السلام است.

و مراد از آل یاسین که خداوند در آیه: ﴿و

<sup>۱</sup> آیه ۳، از سوره ۹: توبه.

<sup>۲</sup> آیه ۱۲، از سوره ۶۹: الحاقة



## سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿١﴾

«و سلام بر آل یاسین» بر آنها درود و سلام می‌فرستد، ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین هستند.

و مراد از کسی که به نور خدا شرح صدر پیدا کرده در آیه: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ﴾<sup>۲</sup>

«آیا آن کسی که خداوند سینه او را فراخ کرده و شرح صدر عنایت فرموده، و علی هذا او پیوسته با نوری از جانب پروردگارش همراه است» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۱۳، از سوره ۳۷: صافات.

<sup>۲</sup> آیه ۲۲، از سوره ۳۹: زمر.

و مراد از ﴿صِرَاطِي﴾ (راه خدا) در آیه: ﴿وَ

أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا  
السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾<sup>۱</sup>

«و اینست صراط من که مستقیم است، پس

شما از این صراط پیروی کنید، و از این راه  
درآئید، و دنبال راههای مختلف نروید که شما را  
از راه خدا باز می‌دارد، و متفرّق و متشتت  
می‌گرداند» راه مستقیم و صراط خدا راه علی بن  
أبی طالب است.

و مراد از ﴿مَنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَي صِرَاطِ

مُسْتَقِيمٍ﴾ (کسی که هموار و مستوی بر راه

راست راه می‌رود) در آیه شریفه: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي

مُكِبًّا عَلَي وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَي  
صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

«آیا آن کسی که به روی خود در افتاده و راه

می‌رود؛ بهتر راه را می‌یابد و به مقصد می‌رسد،

یا آن کسی که هموار و مستوی بر صراط مستقیم

راه می‌پیماید؟» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

رسول خدا در خیبر فرمود: لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ

غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ، لَمْ يَرْجِعْ حَتَّى يَفْتِحَ اللَّهُ بِيَدَيْهِ.

«من فردا لوای جنگ را به کسی می‌سپارم که

<sup>۱</sup> آیه ۱۵۳، از سوره ۶: انعام.

<sup>۲</sup> آیه ۲۲، از سوره ۶۷: ملک.

خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و خدا و رسول  
خدا او را دوست دارند؛ او پیوسته حمل می کند  
و هیچگاه پشت بر جنگ نمی کند؛ و او از این  
مأموریت بر نمی گردد، تا اینکه خداوند فتح و  
ظفر را با دو دست او نصیب مسلمانان می کند».

فردا علی را طلب کرد، و بر چشمان دردناک  
و رمذآلودش آب دهان مبارک سود، و عَلم را به  
وی سپرد، و حیدر گرّار در قلعهٔ خیبر را از بیخ  
برکند، و خیبر را فتح نمود.

و این واقعه در وقتی بود که در دو روز قبل از  
آن علم را به ابو بکر و عمر سپرده بود و هر دو  
خائباً خاسراً فرار کرده، و بدون انجام مأموریت  
و فتح از جنگ برگشتند.

از اینجاست که رسول خدا دو مرتبه فیما بین خود و علی عقد اُخوَّت بست؛ یکی در مکه که بین مهاجرین عقد اُخوَّت بست؛ و دیگر بعد از ورود در مدینه بین مهاجرین مکه و انصار مدینه؛ و در هر دو بار علی علیه السلام را برادر خود قرار داد.

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ**. «علی کسی است که از همه شما بهتر و درستتر قضاوت می کند».

پیامبر **فَتَحَ لِعَلِيِّ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ**، هزار در دانش را بر روی علی گشود.

پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا**. «من شهر علم می باشم؛ و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا** «من خانه حکمت می باشم، و علی در آن است».

پیغمبر فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْجَنَّةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا** «من شهر بهشت می باشم، و علی در آن است».

فلهذا پیغمبر فرمود: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ** «من و علی، دو پدر این امت هستیم».

و لهذا فرمود: **حَقُّ عَلِيٍّ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَ لِدِهِ** «حق علی بن - اَبی طالب بر این امت، همانند حق پدر است بر فرزندش».

و لهذا فرمود: **عَلِيٌّ وَ زِيرِي وَ وَارِثِي** «علی

وزیر من است؛ و علی وارث من است».

و لهذا فرمود: **يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ**

**وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ**. «دوست ندارد تو را مگر

مؤمن! و دشمن ندارد تو را مگر منافق!»

و به همین جهت فرمود: **عِنْوَانُ صَحِيفَةٍ**

**الْمُؤْمِنِينَ: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**.<sup>۱</sup>

«عنوان صحیفه و نامهٔ عمل مؤمن، محبت

علی بن ابی طالب است».

و به همین جهت فرمود: **النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ**

**عِبَادَةٌ**. «نظر کردن بر چهرهٔ علی، عبادت است».

و فرمود: **مَثَلُ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ قُلُوبِ هُوَ**

**اللَّهُ أَحَدٌ**. «مثال و شباهت علی

---

<sup>۱</sup> «تاریخ بغداد» حافظ خطیب، ج ۴، ص ۴۱۰.

در این اُمَّت، مثال ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است، هر کس یک بار بخواند گویا یک ثلث قرآن را خوانده است، و اگر دو بار بخواند دو ثلث از قرآن را؛ و اگر سه بار بخواند گویا یک ختم قرآن کرده است. و کسی که علی را به قلب دوست داشته باشد ثلث ایمان را حائز شده است؛ و اگر به قلب و زبان پیروی کند، دو ثلث از ایمان را دارد؛ و اگر به قلب و زبان و اعضاء و جوارح دوست داشته باشد و پیروی کند، ایمان او تمام ایمان خواهد بود.

پیغمبر فرمود: **عَلِيٌّ مِنِّي كَنَفْسِي؛ طَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَتِي.** «نسبت علی با من همچو جان من است؛ پیروی از او پیروی از من است، و مخالفت او مخالفت با من است».

پیغمبر فرمود: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ ثُبْرِي ذِمَّتِي، وَأَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي.** «ای علی تو هستی که ذمه مرا ابراء می کنی! و تو هستی که جانشین من بر اُمَّت من می باشی».

پیغمبر فرمود: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ تَقْضِي دِينِي.** «ای علی تو هستی که دین مرا ادا می کنی».

پیغمبر فرمود: **إِنَّ وَصِيَّيَ وَ وَاثِرِي وَ مُنْجِرِي وَ عَدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.** «حقاً که وصی من و

وارث من و وفا کننده به سرعت به وعده من،  
علی بن ابی طالب است».

و پیغمبر فرمود: **يا عَلِيُّ أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي، وَ**

**تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ**

**بَعْدِي**.<sup>۱</sup> «ای علی تو هستی که تعهدات و

مسئولیت‌های مرا ادا می‌کنی؛ و صدای مرا به

جهانیان می‌رسانی؛ و در اختلافاتی که بعد از من

پدیدار شود، تو حق را برای آنان آشکارا

می‌کنی».

از همه اینها گذشته در اثر بخشش خاتم به

سائل در حال رکوع در مسجد پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم آیه ولایت فرود آمد؛ و صریحاً

به طور حصر و انحصار آن حضرت را در طراز

رسول خدا به ولایت الهیه، ولی مسلمین قرار

داد؛ **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا**

**الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ**

**رَاكِعُونَ**﴾.<sup>۲</sup> «اینست و جز این نیست

که ولی و صاحب اختیار و مدبر و اولی به شما از

خود شما، خدا و رسول خدا و کسانی که اقامه نماز

می‌کنند و زکات و صدقه را در حال رکوع می‌دهند،

<sup>۱</sup> «حلیة الأولیاء» حافظ أبو نعیم اصفهانی ج ۱، ص ۶۳.

<sup>۲</sup> آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده.

و این آیه در سوره مائده است؛ و چنانکه می‌دانیم این سوره، آخرین سوره‌ای است که بر رسول الله نازل شده است؛ و این آیه بعد از حجّة الوداع در مدینه در طول هفتاد روزی که از غدیر خمّ تا روز رحلت رسول الله بوده است وّحی گردیده است.

و در همان ایّام کسالت، رسول خدا دستور دادند، تمام درهائی را که از خانه‌های مجاور أصحاب به مسجد رسول الله باز کرده بودند، همه را بستند، و بطور کلی مسدود نمودند؛ تا راهی از آن منازل به مسجد نبوده باشد، مگر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را که به دستور رسول خدا باز گذاردند و مسدود نکردند.

از جمله در خانه عبّاس عموی رسول خدا و در خانه عمر و ابو بکر را بستند؛ عبّاس نزد رسول خدا آمد و اجازه خواست تا در خانه‌اش را باز گذارند؛ رسول الله فرمود: این اجازه به دست من نیست؛ خدای اجازه نداده است. عمر گفت: یا رسول الله اجازه بدهید یک دریچه از بالا، از منزل من باز باشد تا تشریف فرمائی شما را به مسجد بینیم! حضرت فرمود: خداوند وّحی فرستاده است که همه درها بسته شود غیر از در منزل علی بن ابی طالب. و بنابراین رسول الله



دستور داد تمام دریچه‌ها و حتی خُوخَه<sup>۱</sup> خانهٔ ابو بکر را بستند.

باری تمام این مطالب وقایعی است که راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده است؛ و اینها و نظایر اینها که شمارش آنها بسیار است همه دلالت بر قرب شدید و روحانیت اکید و ولایت آن حضرت با ولایت رسول خدا می‌کند؛ و اگر کسی اصولاً از عنوان وصی بودن و خلافت آن حضرت نیز هیچ سابقهٔ ذهنی نداشته باشد، مانند یک شخص خارجی مذهب مثل یهودی یا نصرانی، و این مطالب را ببیند، بدون شک می‌گوید: این مقام بدون تردید مقام خلافت و ولایت و امامت بعد از رسول است. و ما این مطالب را که همهٔ آنها

---

<sup>۱</sup> خُوخَه یا کُوّه، دریچهٔ کوچکی است که در اطاق به جهت آمدن نور باز می‌کنند.

بطور تفصیل و بحث مشروح در ضمن مباحث کتاب «امام‌شناسی» گذشته و نیز خواهد آمد، با اسناد معتبره از کتب شیعه، و از کتب عامّه مانند حفاظ آنان آورده و می‌آوریم، و هر کس عاجلاً بخواهد غیر از آنچه تا به حال در کتاب «امام‌شناسی» آمده است به اسناد آنها مراجعه کند به کتاب شریف «غایة المرآة» سیّد هاشم بحرانی و «شواهد التنزیل» حاکم حسَنکَانی، و «فرائد السَّمطین» حمّوی و سه جلد تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام از «تاریخ دمشق» تألیف ابن عساکر مراجعه نماید.

باری از این مقدّمه استفاده شد که زمینه خلافت علیّ بن ابی‌طالب، از بدئ بعثت رسول الله، و در دوران بیست و سه سال نبوت آن حضرت کاملاً مشهود و ملموس بود؛ و برای هر گروه و دسته‌ای معلوم و مبین شده بود. و لیکن اینک که رسول خدا عازم رحلت است و جبرائیل خبر ارتحال آن حضرت را آورده است، در غدیر خمّ اعلان عمومی و نصب علیّ، و ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برای همه طوایف مسلمانان بطور دسته جمعی بود، که رسول خدا در حجّة الوداع زمینه را مساعد می‌نمود؛ و در خطبه‌ها از کتاب خدا و عترت

خود سخن می‌گفت تا بدین مرحله غدیر که رسید، جبرائیل نازل و آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ را فرود آورد.

و ما این مقدمه شریفه را با ذکر حدیث شریفی که از حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التَّحِيَّة و الثَّنَاء - در مجلس مأمون روایت شده است و از کتاب «غایة المرام» می‌آوریم ختم می‌کنیم:

## حدیث حضرت رضا علیه السلام در مجلس

### مأمون

سید بحرانی از ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمد بن مسرور، روایت می‌کند که آن دو نفر، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت روایت می‌کنند که او گفت:

حضرت امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون که در مرو تشکیل یافته بود حضور یافتند؛ و در آن مجلس جمعی از علمای اهل عراق و خراسان حضور داشتند.

مأمون گفت: از معنای این آیه مرا مطلع کنید:

﴿ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

**عِبَادِنَا** ﴿۱﴾. «سپس ما کتاب را به ارث دادیم به آن

کسانی از بندگان ما که آنها را برگزیده‌ایم».

علماء گفتند: مراد خداوند از این بندگان

برگزیده، جمیع اُمّت هستند.

مأمون گفت: ای ابو الحسن؛ تو در این باره

چه می‌گوئی؟! حضرت فرمود: من این طور که

اینها می‌گویند نمی‌گویم؛ و لیکن من می‌گویم

که: مراد از برگزیدگان در این آیه، عترت طاهره

رسول خدا هستند.

مأمون گفت: چگونه خداوند از این کلمه،

عترت را اراده کرده است؛ و اُمّت را اراده نکرده

است؟!!

حضرت فرمود: اگر از این کلمه، اُمّت را اراده

کرده بود، لازمه‌اش این بود که جمیع اُمّت داخل

در بهشت شوند؛ زیرا پس از آنکه می‌فرماید:

**﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ**

**سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ**

**الْكَبِيرُ﴾** <sup>۲</sup> «بعضی از آنها نسبت به خود ستم

می‌نمایند، و بعضی راه اقتصاد پیش می‌گیرند؛ و

بعضی در خیرات به اذن خدا سبقت می‌گیرند؛ و

اینست فضل بزرگ»؛

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۲، از سوره ۳۵: فاطر.

<sup>۲</sup> فقرات دو آیه ۳۲ و ۳۳ از سوره ۳۵: فاطر است که به ترتیب به دنبال هم

ذکر شده است.

همه را در بهشت جمع می‌کند و می‌فرماید:

﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ  
أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا  
حَرِيرٌ﴾<sup>۱</sup>. «در بهشت‌های عَدْن داخل می‌شوند؛

و در آنجا از دستبندهای طلا به آنان زینت  
می‌کنند؛ و به لؤلؤ نیز آنها را می‌آریند؛ و لباس  
آنها حریر است».

(و بنابراین چون همهٔ اُمّت در بهشت نیستند؛  
لا محاله مراد از کلمهٔ برگزیدگان که شامل سه  
صنف مزبور می‌شود، عترت است) فَصَارَ  
الْوِرَاثَةُ لِلْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ «و بنابراین  
وراثت کتاب خدا منحصر در عترت طاهره  
می‌شود؛ نه در غیر ایشان».

مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی  
هستند؟!

حضرت فرمود: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي  
كِتَابِهِ؛ فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ  
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، وَ هُمْ  
الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ  
سَلَّمَ: «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ

---

<sup>۱</sup> همان

عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ أَلَا وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا  
عَلَى الْحَوْضِ؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا! أَيُّهَا  
النَّاسُ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»

«آن کسانی که خداوند ایشان را در کتاب خود توصیف نموده و گفته است: «اینست و جز این نیست که خدا اراده کرده است که از شما اهل بیت، هر رجس و پلیدی را از بین ببرد؛ و به طهارت کلیه و مطلقه برساند». و ایشانند آن کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنها فرمود: «من دو متاع نفیس و پر قیمت در میان شما از خود می گذارم: کتاب خدا و عترت من اهل بیت من! آگاه باشید که آن دو هیچگاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند! شما ای مردم نظر کنید و بیندیشید که چگونه این خلافت و یادگاری مرا در آن دو چیز محترم می شمارید؟! و مرا در آنها حفظ می کنید؟! ای مردم شما ایشان را تعلیم نکنید! و چیزی یاد ندهید! زیرا که آنان از شما داناترند».

در اینجا علماء می پرسند از آن حضرت که مراد از عترت رسول الله همان آل رسول الله است؟!!

حضرت پاسخ می دهند: آری!

دیگر در اینجا بحث حضرت شروع می شود و بسیار مطالب نفیس و ارزنده بیان می کنند که به صفحات «غایة المرام» که بلند و رَحلی و پر خط است قریب سه صفحه می شود؛ و ما به جهت

اختصار از ذکر ذیل آن خودداری کردیم.<sup>۱</sup>

مقدمهٔ دوّم:

## مختلف بودن مسلمانان زمان رسول خدا صلی

## الله علیه و آله و سلم در اعتقاد به آن حضرت

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به طور کلی تمام مسلمانانی که در زمان آن حضرت ایمان آورده‌اند، همگی از جهت بینش نبوت و معنای وحی و ادراک مقامات و درجات رسول خدا، و فهمیدن عالم غیب، و یقین بر خلوص و اخلاص رسول الله در تمام اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی، عبادی و غیر عبادی، و نگرش به آن حضرت از جنبهٔ طهارت معنوی، و وصل به ملائع علی و جبرائیل، و بالأخره به طور اجمال رؤیت رسول خدا را از جهت از خود برون‌آمدگی و به خدا پیوستگی، در تمام شئون از شئونات، یکسان نبوده‌اند، بلکه در درجات و حالات مختلف بوده‌اند.

بعضی همچون سلمان و عمّار و مقدّاد و ابوذر و عثمان بن مظعون، و خباب بن ارت و بسیاری از شهدای بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و غیرهم، چنان به

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ج ۱، تحت حدیث شمارهٔ ۹، از ص ۲۱۹ تا ص ۲۲۲.





آن حضرت ایمان و اعتقاد داشتند که در برابر اراده و اختیار آن حضرت، اراده و اختیاری نداشتند، و فانی محض بودند، آن حضرت را متصل به عوالم غیب می‌دیدند، و از هوای نفس برون آمده، و به خدا پیوسته می‌نگریستند.

برای آنها تفاوتی نداشت، چه آیات قرآن را رسول خدا برای آنان بخواند؛ و یا از او امر و نواهی شخصی به آنها امر و نهی کند، فعل آن حضرت عبادی باشد، یا سیاسی، شخصی باشد یا اجتماعی، نکاح باشد یا صوم و حج، تعدد زوجات و نکاح زن پسر خوانده باشد یا غیر، هجرت باشد یا اقامت، جنگ باشد یا صلح. هر چه باشد و به هر کیفیتی باشد، فعل خداست، و از جانب خداست و طهارت محض است، و حقیقت خالص بدون شائبه‌ای از غش و غلّ عالم اعتبار و مجاز است.

بعضی بین آیات قرآن و وحی منزل، و بین آراء و افکار آن حضرت فرق می‌گذاشتند؛ می‌گفتند: ما آیات نازل را در قرآن کریم واجب الاتّباع می‌دانیم؛ امّا در آراء و انظار رسول خدا پیروی و تبعیتی نداریم؛ و به همین لحاظ هیچ الزامی نداریم که در آراء شخصیّه و افکار رسول خدا تابع او باشیم؛ و اختیار و اراده خود را پیرو

و فانی در اختیار و اراده او قرار دهیم. رسول خدا صاحب نظر است؛ ما هم صاحب نظر هستیم؛ در بعضی اوقات نظر او را مقدم می‌داریم؛ و در برخی نظر خود را.

و خلاصهٔ مطلب، همچنان که بسیاری از عامه می‌گویند: رسول خدا در امور شخصی و آراء و انظار خود، و یا در ترتیب جیش و سپاه، و گسیل داشتن جند و لشکر برای غزوه و یا سریّه، و در تنسيق و تنظيم امور اداری و کشوری، مجتهد بود، و احیاناً جایزالخطاء بود؛ و دیگران نیز مجتهدند، و مُصیب و مُخْطی.

لهذا دیده می‌شود که در بسیاری از موارد به حضرت می‌گفتند: این کلام توست یا کلام خداست؟! این امر از ناحیهٔ توست یا از ناحیهٔ خدا؟! این را تو خود گفتی یا خدایت امر کرده است؟!!

## گواهی تواریخ معتبره بر رفتار ابو بکر و عمر

آنچه در تواریخ معتبره بیشتر به چشم می‌خورد، صاحبان این‌گونه رفتار در اغلب، ابوبکر و عمر بوده‌اند. و ما در اینجا چند نمونه می‌آوریم:

أول: در سنهٔ ششم از هجرت در ماه ذوالقعدة که رسول خدا با جماعتی از اصحاب به قصد

طواف خانه خدا به سوی مکه حرکت کردند؛ و

با خود شتر برای

قربانی همراه داشتند، در زمینِ حُدَیْبِیَّة کفار  
قریش از رفتن آن حضرت ممانعت کردند؛ و  
صلحنامه بین رسول الله و آنها نوشته شد؛ حضرت  
دستور دادند که در همان محلّ حُدَیْبِیَّة سرهای خود  
را بتراشند، و شترها را قربانی کنند؛ و از احرام بیرون  
آیند.

این معنی برای بعضی از اصحاب بسیار گران  
آمد؛ و حاضر برای حَلَق و قربانی نشدند. رسول  
خدا غمگین شد و شکایت به امّ سلمه کرد. امّ  
سلمه گفت: ای رسول خدا شما خودتان سر  
بتراشید و قربانی کنید؛ رسول خدا حَلَق نمود و  
نَحْر کرد، و آن جماعت، با شکّ و تردیدی که در  
نبوّت آن حضرت پیدا کردند، حلق نموده و نحر  
کردند.

هنوز صلحنامه نوشته نشده بود که عمر بن  
الخطّاب ناگهان برجست و نزد ابو بکر رفت، و  
راجع به این قضیه و عدم ورود به مکه و بجا  
آوردن عمره، و قربانی و حَلَق در بیابان و شرائط  
صلحی که بر مسلمانان ناگوار و سخت بود  
شکایت کرده و گفت: آیا این مرد رسول خدا  
نیست که چنین و چنان می کند؟!!

و بعد از ردّ و بدل هائی عمر می گوید: نزد

پیغمبر آمدم و گفتم: آیا تو پیغمبر نیستی؟!

فرمود: آری! گفتم: مگر ما بر حق نیستیم و

دشمن ما بر باطل نیست؟! فرمود: آری!

گفتم: پس این سرشکستگی و حقارت

چیست که به دست تو در این پیمان و صلح به ما

رسیده است؟!

فرمود: آری من رسول خدا هستم، و هرگز

مخالفت امر او نخواهم نمود؛ و او یار من خواهد

بود؛ و مرا نصرت خواهد نمود!

گفتم: مگر به ما وعده ندادی که به زودی به

مکه می‌رویم و طواف می‌کنیم؟!

فرمود: آری! ولی آیا هیچ به تو خبر دادم که

در این سال طواف می‌کنیم؟! گفتم: نه، چنین

نگفتی!

حضرت فرمود: به درستی که به مکه خواهی

رفت و طواف خواهی نمود!

عمر می‌گوید: از آن روز که اسلام آوردم تا

آن روز که در حدیبیه بودم، در

نبوّت پیغمبر شکّ ننمودم، ولی آن روز شکّ  
آوردم.<sup>۱</sup>

## شکّ عمر در نبوّت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثیه

دوّم: در سنّه دهم از هجرت در حجّه الوداع که  
رسول خدا بر فراز کوه مروه از طرف وحی آسمانی الهی  
توسّط جبرائیل، امر کردند کسانی که با خود قربانی  
(هدی از قبیل شتر) نیاورده‌اند بیدت ارجحیت یزدیابدنا  
صیباخشاهاجمزا باندیا آن ویربدمارحازا و باندنک مرعه به  
درکت فلامخ عوضوم نیا بادیدشده که؛ که دوبرعه  
تفگ: <sup>۲</sup>؟ماینم رطقیه جرف و فرفر لی ااندحا حوریا  
«چگونه یکی از ما به عرفات برود، در حالی که از او  
منی می‌دکچ»؟! دومرف تضرح: نمایا میضقه به و  
می‌مدیرمبه کنی نامزات دروآ.

چون سخن او و همدستانش به گوش رسول

---

<sup>۱</sup> مُلَخَّص آنچه در «سیره ابن هشام» ج ۳ ص ۷۸۱ تا ص ۷۸۴؛ و در تفسیر  
«مجمع البیان» ج ۵ ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۹ طبع صیدا، و در «بحار الأنوار»  
کمپانی ج ۶ ص ۵۶۲، به نقل از «تفسیر علی بن ابراهیم» آورده است.  
<sup>۲</sup> «اعلام الوری» ص ۱۳۸، و «علل الشرایع» ص ۴۱۳، و «فروع کافی» ج ۴  
ص ۲۴۹ و ۲۴۶.

خدا رسید؛ آثار غضب چنان در چهره‌اش پدیدار شد، که آمد در میان مردم خطبه خواند و فرمود:

أَمَّا بَعْدُ فَتَعَلَّمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ! لَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُكُمْ

وَ اتَّقَاكُمْ لَهُ! وَ لَوْ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا

اسْتَدْبَرْتُ مَا سُقْتُ هَدِيًّا وَ لَأَحْلَلْتُ.<sup>۱</sup> «آیا شما

می‌خواهید خدا را یاد بدهید و تعلیم کنید ای مردم! من به خدا سوگند از همه شما علمم بیشتر و تقوایم افزون‌تر است؛ و اگر من می‌دانستم از آنچه پیش آمد کرده است؛ در آن زمان که گذشت، هیچگاه با خود قربانی نمی‌آوردم؛ و من هم مانند شما مُجَلِّ می‌شدم و از إحرام بیرون می‌آمدم».

و چون از علّت غضب آن حضرت پرسیدند، فرمود: چگونه من غضبناک نشوم، آخر امر می‌کنم عمل نمی‌کنند؛ آیا مگر نفهمیدی که من مردم را به عملی امر می‌کنم و آنها در آن تردید و شک می‌نمایند؟!<sup>۲</sup>

عُمَرُ این امر خدا و رسول خدا را ناپسند داشت تا در زمان حکومت خود، صریحاً این حکم را برداشت، و گفت: در زمان حجّ، عمره تمّت نباید بجای

---

<sup>۱</sup> «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ۱ ص ۲۱۰، و کتاب «حياة محمد» هیکل ص ۴۶۱.

<sup>۲</sup> کتاب «حیات محمد» هیکل، ج ۱ ص ۴۶۱.





بیاورند؛ و هر کس بجای آورد، من بر او حدّ جاری می‌کنم. عمر می‌گوید: من اعتراف دارم که تمتّع، سنّت و دستور رسول خداست؛ و لیکن نظر من این است که نباید بجای آورده شود.

أبو موسى أشعري گوید: إِنَّ عُمَرَ قَالَ: هِيَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَعْنِي الْمُتَعَةَ - وَ لَكِنِّي أَخْشَى أَنْ يُعَرَّسُوا بَيْنَ تَحْتِ الْأَرَكَ ثُمَّ يَرْوِحُوا بَيْنَ حُجَّاجًا<sup>۱</sup>.

عمر می‌گفت: «حجّ تمتّع دستور و سنّت رسول خداست؛ و لیکن من بیم از آن دارم که مردان حاجی زنان خود را در زیر درخت‌های آراک فرود آرند؛ و سپس آنها را برای انجام حجّ به عرفات ببرند.»

و ما به حول الله و قوّته بحمد الله بحث کافی در ابتدای جلد ششم از «امام‌شناسی» پیرامون این داستان نمودیم.

**جلوگیری عمر از آوردن قلم و کاغذ برای**

**رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**

سوم: در «طبقات» ابن سعد روایاتی بسیار وارد

---

<sup>۱</sup> «تفسیر المیزان» ج ۲، ص ۹۰، از «مسند» احمد بن حنبل.

است که چون رسول خدا در بستر مرگ، تقاضای قلم و کاغذی نمود تا چیزی بنویسد که اُمّت او هیچگاه گمراه نشوند عمر گفت: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ «بر این مرد مرض غلبه کرده و هذیان می‌دیوگ»، كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ «کتاب خدا برای ما کافی است». و پیوسته ممانعت می‌کرد، تا اختلاف و مشاجره در بین حاضرین مجلس رسول خدا پدید آمد، جمعی گفتند بیاوریم و جمعی از طرفداران عمر می‌گفتند: لازم نیست، تا رسول الله به شدت ناراحت شد؛ و فرمود: برخیزید و بروید! در این مجلس محلّ تشاجر و منازعه نیست؛ و از دنیا بایک دنیا غم و غصّه چشم بر بست.

ابن عباس پیوسته در زمان حیات خود می‌تفگ: لِي صَلَّى اللَّهُ الْوَسْرَيْنِ بَلْ أَحَامِيهِ يَزْرَأُ لِي كُهُ يَزْرَأُ بَاتِكُلَا لِكِ لَذْمٌ لَهُ بْتُكَيْنُ أَيْنُ بَوَّهْلَسُ وَهَلَا وَهَيْدَعُ لِلَّهِ نَهْطُغْلَا وَنَهْفَلَاتُخَايْنُ م.<sup>۱</sup>

«مصیبت بزرگ، تمام مصیبت از آن بود که میان رسول خدا و میان آن نامه‌ای که می‌خواست

<sup>۱</sup> «طبقات ابن سعد» ج ۱ ص ۲۴۴.

بنویسد جدائی انداختند و نگذاشتند آن مکتوبی  
را که در نظر داشت بنویسد؛ و به علّت اختلاف  
و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت، مانع از  
این مهمّ شدند.

محمد حسین هیکل می‌دیوگ: مِذْهَبٌ فِي وَهْمٍ مَائِفٍ وَ

قَ لَاجِرَتِ يَبِيدَا فِي وَ قَدَّسْدَا لَ: هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا  
تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.

قَالَ بَعْضُ الْحَاضِرِينَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ (وآله) قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ؛ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ؛ وَ حَسْبُنَا

كِتَابُ اللَّهِ؛ وَ يَذْكُرُونَ أَنَّ عُمَرَ هُوَ الَّذِي قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَةُ.

وَ اخْتَلَفَ الْحُضُورُ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ

كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ؛ مِنْهُمْ مَنْ يَأْبَى ذَلِكَ مُكْتَفِيًا بِكِتَابِ

اللَّهِ؛ فَلَمَّا رَأَى مُحَمَّدٌ خُصُومَتَهُمْ قَالُوا: قُومُوا!

و در آن حال شدت مرض و غلبه کسالت که

پیوسته در پهلوی آن حضرت آب خنکی

می گذاشتند؛ و پیوسته آن حضرت دست خود را

در آن ظرف آب می برد و بر صورت خود

می کشید؛ و تب آن قدر زیاد بود که أحياناً آن

حضرت را بیهوش می کرد، و سپس به هوش

می آمد؛ و پیامبر از آن تب، بزرگترین شدائد را

تحمل می کرد؛ و در آن اطاق مردانی بودند،

پیغمبر فرمود: «بیائید من برای شما نامه‌ای

بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نخواهید

<sup>۱</sup> «حياة محمد» ص ۴۷۴ و ص ۴۷۵.

شد!

بعض از حاضران گفتند: درد و مرض بر رسول خدا غلبه کرده؛ و نزد شما قرآن است و کتاب خدا ما را بس است؛ و می‌گویند که: عُمَرُ بود که این گفتار را گفت. حاضران اختلاف کردند، بعضی از ایشان گفتند: نزدیک آورید؛ برای شما نامه‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید! و بعضی از ایشان امتناع کردند و گفتند: کتاب خدا کافی است. چون مُحَمَّد دشمَنی و خصومت آنان را دید، گفتند: برخیزید!

هَيْكَلٌ بَعْدَ از این عبارات بدون فاصله می‌دیوگ:

أَيُّرِثُكَ أُمَّيْشِدْ أَوْ عَاضًا مُمَّنَّهَأُ يَرِيَاهَدَعَبَسِ أَبَعُنْ بَأِي عَتَفَامَ وَ  
هُعَلَامِئِي بِنْدَلَا دَارَأ مَامَةِ بَاتِكَلِي إِ أَوْ عِرَاسِيهِ لَمْ نَأِب.

أَمَّا عُمَرُ فَظَلَّ وَ رَأْيُهُ، أَنْ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ<sup>۱</sup>.

«پس از این قضیه، ابن عباس، همیشه نظرش این بود و یادآور می‌شد که: حاضران مجلس چیزهای مهم و بزرگ و فراوانی را از دست دادند؛ به آنکه در

<sup>۱</sup> «حیة محمد» ص ۴۷۵.

آنچه رسول خدا اراده نوشتن آن را کرده بود،  
شتاب نورزیدند.

## موارد مخالفت صریح عمر با رسول خدا صلی

الله علیه و آله

و امّا عُمَر پیوسته در رأی خود ثابت بود که  
خدا در کتاب کریم خود گفته است: ما در کتاب  
از آوردن هیچ چیز کوتاهی نکرده‌ایم».  
چهارم: ابن عَسَاکِر، شش روایت آورده است  
که در روز طائف حضرت رسول خدا با حضرت  
أمیرالمؤمنین علیهما الصَّلَاة و السَّلَام مدتی نجوی  
کرده و به پنهانی سخن می‌گفتند؛ و چون به واسطه  
طول کشیدن زمان این رازگوئی، آثار کراهیت در  
چهره بعضی از اصحاب (أبو بکر و عُمَر) ظاهر شد؛  
بعداً که از رسول خدا درباره این نجوی با  
أمیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند، رسول خدا  
فرمود: من با علی، نجوی نکردم؛ بلکه خداوند با او  
نجوی کرد؛ و او را همراز و هم سرّ خود گرفت.

در يك روایت دارد: فَرَأَى الْكَرَاهِيَةَ فِي وُجُوهِ

رِجَالٍ فَقَالُوا: قَدْ أَطَالَ مُنَاجَاتَهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَقَالَ: مَا أَنَا

اِنْتَجِيْتُهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ اِنْتَجَاهُ.

«پیامبر در چهرهٔ مردانی آثار کراهت و ناخوشایندی دید؛ و آنان می‌گفتند: مناجات پیغمبر با علی از اوّل روز تا به حال به طول انجامیده است؛ رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن نگفتم؛ بلکه خدا با او به پنهانی سخن گفت.»

و در يك روايت دارد: فَلَحِقَ أَبُو بَكْرٍ (ظ) وَ عُمَرُ

فَقَالَا: طَلْتُ مُنَاجَاتَكَ عَلِيًّا يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَا أَنَا  
أُنَاجِيهِ (كذا) وَ لَكِنَّ اللَّهَ انْتَجَاهُ.<sup>۱</sup>

«سپس ابو بکر و عمر خود را به رسول خدا

رسانیده؛ و گفتند: ای رسول خدا: این رازگوئی

و نجوای تو با علی خیلی به درازا کشیده است!

رسول خدا فرمود: من با او به پنهانی سخن

نمی‌گویم؛ بلکه خداوند او را به مناجات خود

مخصوص گردانیده و همراه خود کرده است.»

پنجم: ابن ابي الحديد مي‌گويد: ابن عباس

گفت: من با عمر در یکی از سفرهایش، به شام

می‌رفتیم؛ اتفاقاً روزی تنها بر روی شترش می‌رفت،

من به دنبال او رفتم، گفت: ای ابن عباس من از پسر

عمویت (علی بن ابي طالب) به تو گله دارم؛ من از او

---

<sup>۱</sup> «تاریخ دمشق» ج ۲، از ص ۳۰۷ تا ص ۳۱۱.



خواستم که در این سفر با ما همراه باشد؛ و او از آمدن

امتناع ورزید.

من همیشه او را غصّه دار و اندوهگین می بینم؛

تو سبب غصّه اش را چه می دانی؟!

من گفتم: ای امیر مؤمنان! تو می دانی که

سببش چیست!

گفت: من چنین می دانم که به سبب از دست

رفتن خلافت، این طور محزون و غمگین است.

من گفتم: به همین جهت است؛ او چنین

می داند که رسول خدا امر خلافت را برای او

مقرّر کرده است.

گفت: ای ابن عبّاس! اگر رسول خدا امر

خلافت را برای او بخواهد؛ و خداوند نخواهد

در این صورت چه خواهد شد؟! رسول خدا

امری را اراده کرد؛ و خداوند غیر آن امر را اراده

کرد؛ و بنابراین مراد خدا به تحقّق پیوست، و مراد

رسول او عملی نشد؛ مگر هر چه رسول خدا

بخواهد بشود، خواهد شد؟!

و این روایت را بدین عبارت نیز آورده اند که:

رسول خدا در مرض مرگش خواست امر

خلافت را برای او مقرّر کند؛ من از ترس پیدایش

فتنه، جلوگیری کردم؛ و به جهت انتشار امر

اسلام مانع شدم.

رسول خدا چون از این منّع من و اراده قلبی

من مطلع شد، دست برداشت؛ و خداوند نیز

آنچه را که مقرر داشته بود عملی کرد.<sup>۱</sup>

عبد الفتاح عبد المقصود گوید: عُمَرُ به ابن عباس گفت: قریش کراهت داشت که نبوت و خلافت در این خاندان جمع شود؛ بدین جهت فکر کرد و انتخاب کرد و موفق شد.

ابن عباس در پاسخ گفت: اینکه گفتمی: قریش کراهت داشت، خداوند دربارهٔ مردمانی که استحقاق هلاکت دارند، آن استحقاق را منوط به کراهت داشتن ایشان از احکام خدا می‌کند، آنجا که فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ  
أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup>.

«این هلاکت و گم شدن اعمال به علت آنست که ایشان کراهت داشتند آنچه

---

<sup>۱</sup> «شرح نهج البلاغة» بیست جلدی، ج ۱۲، ص ۷۸ و ص ۷۹.

<sup>۲</sup> آیه ۹، از سورهٔ ۴۷: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

را که خداوند نازل کرده است، پس تمام اعمال ایشان را حبط و نابود ساخت.»

و اما اینکه گفتی خداوند بر می‌گزیند، و انتخاب می‌کند؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾<sup>۱</sup>.

«و پروردگار تو ای پیامبر خلق می‌کند، آنچه را که بخواهد و برمی‌گزیند؛ و برای مردم أبدا اختیاری و گزینشی نیست.»

عُمَرُ در پاسخ جواب ابن عبّاس جوابی نداشت جز اینکه عصبانی شد.<sup>۲</sup>

در اینجا می‌دارا و مینوکتة دارا این برمه‌مینیب و بت‌ساخته‌تفر مابتشاه و هدرک طداخ ادخ مبعیشرت نالند باوجس‌آبع‌ن‌با‌ن‌کش، و ارب‌ار‌زیرگ‌هار دومند دولسم. نَبُ لِلَّهِ الْمَيْبُوعُ رَاتِفُ كَلِمَاتِهَا هَمْرُ مَعِخِ سَائِنِ يَارَادِ سَلْمَجْرِدِ - اهليء لله املاس - بنيزت ضرحة بدايذ هفوكه راملا مي‌دشاب: بَدَكَأَ وَ مَكَلَّتَقِي ذَلَّالِ لِلَّهِ مُدْمَحَا مَكَلَّتَقِي ذَلَّالِ. «حمد برای خدائی است که شما را کشت؛ و بدعت‌های تازه شما را فاش ساخت؛ و دروغ آن را

<sup>۱</sup> آیه ۶۸، از سوره ۲۸: قصص.

<sup>۲</sup> «إمام علی» تألیف عبد الفتاح عبد المقصود.

و حضرت زینب - سلام الله علیها - پاسخ دادند که: خداوند جان هر ذی نفسی را قبض می‌کند؛ و این منافات با صدق عنوان کُشتن تو و یزید از روی جرم و جریمه ندارد؛ و کار خدا مانع از قبح فعل شما نیست؛ و اختیار را از شما سلب نمی‌کند. یزید هم در شام قتل اهل بیت را به خدا نسبت می‌دهد؛ و سلطنت خود را از خدا می‌داند.

ما در تاریخ بنی عبّاس بسیار می‌بینیم که خلفای بنی عبّاس دچار این خَبَط شده؛ و کارهای قبیح خود را به خدا نسبت می‌دهند و خلافت و حکومت خود را به استناد اینکه قدرت فعلاً به دست آنها آمده است، از خدا می‌دانند. و عدم امارت إمامان اهل بیت علیهم السّلام را دلیل بر عدم تقدیر الهی و مستند به عدم حقانیت آنها می‌دانند.

در طول پنج قرن خلافت اولاد عبّاس، آن قدر شاعران متملّق شعرها در اوصاف

آنها و امارت عدل و حکومت إلهیّه آنان سروده‌اند؛ و آن‌قدر در کسر شأن اهل بیت و عدم حقانیت آنها به استناد عدم تقدیر الهی نسبت به حکومت آنان، در مجالس خلفاء و امرآء و خلیفه زادگان شعر سروده‌اند؛ و قصائد پرداخته‌اند، که روی تاریخ را سیاه کرده است.

## أشعار مروان بن أبي الجنوب در تنقیص اهل

### بیت علیهم السّلام

أبو شَمَط: مَرَوَانُ بْنُ أَبِي الْجُنُوبِ می‌گوید:  
من شعری را که در تنقیص رافضه (امامان شیعه) ساخته بودم، در مجلس متوکل خواندم. او در إزاء این شعر، حکومت و استانداری بحرین و یمامه را به من داد؛ و پرچم آن ولایت را به نام من برافراشت؛ و چهار خلعت به من عنایت نمود؛ و فرزندش مُنْتَصِرٌ نیز به من خلعت بخشید؛ و متوکل امر کرد به من سه هزار دینار طلا بدهند؛ این سه هزار دینار را در مجلس به عنوان شاباش بر سر من نثار کردند؛ آنگاه فرزندش مُنْتَصِرٌ وسعد ایتالی را امر کرد که خود آن دو تن شاباش‌ها را از زمین جمع کنند، و به من بدهند. آن دو نیز جمع کرده و همه را به من سپردند.

و آن اشعار این است:

- ۱ - پادشاهی و سلطنت خلیفه جعفر عبّاسی متوکّل، موجب سلامتی دین و دنیای امت است.
- ۲ - ای خلیفگان بنی عبّاس! میراث محمّد در اِمارت و اِمامت و ولایت بر مردم، برای شماست! و در پی آمد عدل و دادگستری شما، هرگونه مظلّمه‌ای محو می‌شود؛ و حقوق به دست صاحبان حقّ می‌رسد!
- ۳ - پسران دختر پیامبر (اِمامان شیعه که فرزندان حضرت صدیقه زهراء هستند) امید و نظر بدین میراث دارند، و اَبداً برای ایشان، از این اِمارت و حکومت، حتّی به قدر ذرّه تریشه ناخن، که در موقع گرفتن ناخن از دست

می‌ریزد، بهره‌ای و نصیبی نیست.

۴ - (این میراث اختصاص به بنی عبّاس که فرزندان عبّاس عموی پیغمبر هستند، دارد) زیرا که داماد (علیّ بن ابی طالب) ارث نمی‌برد؛ و دختر هم (حضرت زهراء) به عنوان وارث، از حکومت و امامت و ولایت بهره ندارد (وارث دختر در غیر مورد امامت است).

۵ - و بنابراین برای آن کسانی که این میراث شما را ادّعا می‌کنند، و به خود نسبت می‌دهند، و در حقیقت از آن حقّی ندارند، غیر از ندامت و حسرت چیزی نیست.

۶ - (حقّ به حقّ دار رسید و) و این وراثت را اهلش و صاحبانش گرفتند و بردند؛ و علی هذا این ملامت و سرزنش شما نسبت به مدّعیان علامت چیست؟! (علامت عدم استحقاق و دعوای بلاجهت است).

۷ - اگر این حقّ برای شما ثابت و پا برجا بماند (از شدّت عدل و دادی که به مردم می‌کنید، و از استقامت رویّه و صراطی که مردم در پیش می‌گیرند)



دیگر برای مردم و برای حساب و کتاب آنان  
قیامتی برپا نمی‌شود، (زیرا کسی خلاف نکرده و  
حقی را نبرده، و دفتر تمام خلائق پاک و صاف  
است).

۸- این میراث، برای غیر شما نیست! سوگند  
به خدا نیست؛ و شرف و کرامتی هم نیست که  
برای آنان بوده باشد؛ و فضیلتی هم نبود که آنان  
متصدی این منصب گردند.

۹- تو ای متوکل؛ فعلاً روزگار خود را در  
میان جماعت محبان و دوستداران خود  
می‌گذرانی! و برای مبغضان و بدبینان تو علائمی  
است، که بدان شناخته می‌شوند!

أَبُوشَمَطٌ مِی‌گوید: برای شعری که در همین  
زمینه بعداً برای متوکل سرودم، ده هزار درهم به  
من عطا کرد.<sup>۱</sup>

### نظریهٔ عمر در امامت، نظریهٔ ماکیاول است

عُمَرُ با این منطقِ غلط، راه مغالطه را برای همهٔ  
خلفای جور بعد از خود باز کرد؛ زیرا اگر به  
دست آوردن مقام و قدرت و حائز شدن اِمارت  
و ولایت در اِرادَةُ تَکْوِیْنِیَّةِ اِلْهِیَّةِ، دلیل بر حَقَّانِیَّتِ  
و واقِعِیَّتِ در اِرادَةُ تَشْرِیْعِیَّةِ باشد، در این صورت

---

<sup>۱</sup> «الکامل فی التاریخ» ج ۷، ص ۱۰۱.

دیگر عنوان ستم و ظلم و قبح و تجاوز و تعدی و خیانت و جنایت و أمثالها مفهومی نخواهد داشت. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به قدرت رسد، دلیل بر إرادة و خواست خدا و شاهد بر حَقَّانیت اوست.

ولی عُمَرُ خوب می فهمید که خَلَطُ می کند، و راه مغالطه می رود. اگر پیش آمدهای خارجی و وقایع و حوادثی که بر اساس تعدی و ظلم و خلاف امر خدا و رسول خدا صورت می گیرد، دلیل بر حَقَّانیت و حقیقت امر و متن واقعی خارجی باشد؛ پس چرا خود عُمَرُ در قضیۀ حدیبیّه به رسول الله اعتراض کرد؛ و در نبوت آن حضرت شک آورد؟ در آنجا نیز می خواست بگوید: رسول خدا امری را اراده کرد؛ و خدا غیر آن را اراده کرد، و در این صورت تسلیم امر خدا باشد. رسول خدا عُمَره و طواف بیت الله را اراده کرد، و خداوند جلوگیر شدن کُفَّار، و سر تراشی، و نحر کردن شترها در میان بیابان، و بدون عمره به مدینه بازگشتن را.

ما با این منطق عُمَرُ کاری نداریم؛ خودش می داند با این طرز تفکری که

داشته است. ولی در اینجا می‌خواهیم بدانیم که این منطق خلاف منطق اسلام است؛ خلاف منطق قرآن است؛ خلاف دأب و دین رسول الله است، خلاف نظریه و آراء ملیون از ارباب مذاهب سماوی است.

بنابر نظریه او، بردن علی را با سر برهنه به مسجد برای اخذ بیعت؛ و شکستن پهلوی زهرای صدیقه، و سقط مُحسن جنین معصوم؛ و أخذ فَدکِ نَحْلَه حضرت صدیقه، همه و همه إرادة و خواست خدا بوده؛ و اگر خدا نمی‌خواست نمی‌شده است. و بطور کلی غضب ولایت در نظر او معنی ندارد؛ زیرا در این صورت عنوان غضب هیچگاه تحقق خارجی پیدا نمی‌کند. هر کس به هر صورت و به هر عنوان به منصبی رسد، خواست خدا بوده و بر حق بوده است.

جنايات واقعه در سقیفه بنی ساعده، و سوق دادن مردم را برای بیعت، در حالی که جنازه رسول خدا هنوز روی زمین افتاده و دفن نشده است، و وقایع و پی‌آمدهای سقیفه از دوران بیست و پنج ساله خلافت خلفای سه گانه، و سپس معاویه، و ترور امیرالمؤمنین علیه السلام در محراب عبادت، و مظلومیتهای امام حسن،

و وقایع جانگداز کربلا، و صحنه‌های جانسوز اسارت زینب، در مرأی و منظر تماشاچیان کوفه و شام و و و و... همه و همه خواست خدا بوده؛ و اگر نمی‌خواستند نمی‌شده است. و بنابراین حقّ با مباشران این جنایات بوده؛ و بالملازمه عدم تحقّق حقّ در این مظلومان دربدری بوده که برای إعلاّی کلمه حقّ، گرفتار طعمه شمشیر شدند، و بیابان‌ها را بر روی شترهای بی‌جهاز و محمل‌های بی‌روپوش در تابش آفتاب، گرسنه و تشنه در نور دیدند.

از اینجا خوب بر خوانندگان محترم روشن می‌شود که همین منطق عُمَر بود که نبوّت اسلام و رسول خدا را تبدیل به سلطنت و پادشاهی و کسرویّت و قیصریّت نمود؛ و بنی امیّه و بنی العباس را شش قرن بر رقاب مسلمانان مسلط کرد؛ و دین پاک و مقدّس نبوّت توأم با ولایت و طهارت رسول خدا را، که منشأ و موجد طهارت اهل بیت و امامان به حقّ بود، در زاویه اُفول و تعطیل و نیستی و نابودی سپرد؛ و حکومت جائرانه ظالمانه کسری و قیصر را به صورت خلافت اسلامی و در پوشش و نقاب خلیفه اسلام جلوه‌گر ساخت.

بین نظریّه عُمَر و نظریّه جهانخواران امروز

دنیا چه تفاوتی است؟ اینها نیز



می‌گویند: هر کس قدرت بر دست داشته باشد،  
آقائی و سیادت و حقیقت و أصالت، که جز حیازت  
قدرت چیزی نیست، برای اوست.

نظریه عُمَر دربارهٔ امامت، عین نظریهٔ مَکِیَاوِل  
است؛ و یا به عبارت صحیحتر نظریهٔ مَکِیَاوِل  
همان نظریهٔ عمر است. مَکِیَاوِل نیز می‌گوید:  
میزان شرف و أصالت و واقعیت در بنی آدم به  
چنگ آوردن قدرت است. هر کس قدرت در  
دست دارد، عزیز و پیروز و منصور به هدف  
رسیده است. و هر کس فاقد قدرت است، از  
کاروان هستی دور؛ و از زمرهٔ به هدف پیوستگان  
مهجور است.

فقط فرق در اختلاف تعبیر است؛ عمر قدرتِ  
فعلی، و حیازت بر منصب را به خواست خدا،  
یعنی خواست خدا در تحقق خارجی تعبیر  
می‌کند؛ و مَکِیَاوِل از آن به واقعیت و أصالت و  
میزان شرف و أمثالها تعبیر می‌کند.

این منطق را قیاس کنید با منطق سرور  
موحدان و مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن  
ابی طالب علیه السلام آنجا که فرماید: **وَ اللّٰهُ لَوْ  
أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاحَهَا عَلٰی أَنْ  
أَعْصَى اللّٰهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا  
فَعَلْتُ؛ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي**

فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا! مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةِ

لَا تَبْقَى؟!<sup>۱</sup>

«سوگند به خدا که اگر اقالیم هفت گانه را با

آنچه در محاذات آنهاست، تا کهکشانهای

آسمانها به من بدهند، در مقابل آنکه عصیان خدا

را بجای بیاورم، درباره مورچه‌ای، بدین طریق که

پوست دانه جوی را از او بگیرم؛ نخواهم کرد؛ و

این دنیای شما در نزد من از یک دانه برگی که در

دهان ملخی مشغول جویدن آنست، پست تر و

بی ارزش تر است. علی را چه کار با نعمتی که

فانی می شود؛ و لذتی که پایدار نمی ماند؟!»!

باری منطق عُمَرُ بی شباهت به منطق أبو سفیان

نیست که حکومت دنیا را یک اُبْهَت و جَلال و

عظمت از نقطه نظر این دنیا و این نشأه

می پنداشت؛ و ربط نبوت و اتصال با عالم غیب

را با حکومت الهیه و حقه انکار می کرد. و به

عبارت دیگر می گفت: آنچه محمد راجع به این

دنیا و حکومت و امارت آن سخن می گوید، همه

راجع به شئون این دنیا است. حکومت است؛

سلطنت است؛ از

---

<sup>۱</sup> «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۲.

عالم غیب خبری نیست. ربط با آن عالم، و محکومیت این جهان نسبت به احکام آن عالم معنی ندارد.

أبوسفیان نمی و ت مالمشه کمدنک رو صتت سناوت  
تقیق حربا ر بردی گتشدگ دوخزا و داهج و ی راکالدف  
وا؟ دراد ی نعمه چه ی تام رظن نودب و ادخ و  
ی مندک رو صتت سناوت، یرشمشه ک م لاسا ن از ابسره ک  
ی مدنز، و ت سایر لصدق؛ دنرادنی عیبط و ی تام فده  
دنرادنار م در مرتب موحح، نانا آ راکلله و فی الله است.  
صف عظیمی از منافقین چه افرادی که در  
فتح مکه مسلمان شدند؛ و چه افراد دیگری که  
از روی عظمت و جلال اسلام، چاره ای ندیدند  
جز آنکه اسلام بیاورند، از این قبیل افراد بودند.  
منافقین جمعیتی بسیار بودند، که از اصحاب  
رسول الله شمرده می شدند؛ و به ظاهر اسلام  
آورده و به وحدانیت خدا و رسالت آن حضرت  
گواهی داده بودند؛ و لیکن دلشان ایمان نیاورده  
بود؛ و در باطن خود به اسلام، به نظر یک  
حکومت ملی، و یک سلطنت و امارت دنیوی  
نظر می کرده اند.

**گفتار ابو سفیان به عثمان در امر خلافت**



چون خلافت به عثمان رسید؛ أبو سفیان داخل

در مجلس عثمان آمد، و گفت: يَا بَنِي أُمِّيَّةَ تَلَقَّفُوهَا تَلَقُّفَ  
الْكُرَّةِ! وَ الَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سَفْيَانَ: مَا زِلْتُ أَرْجُوهَا  
لَكُمْ، وَ لِتَصِيرَنَّ إِلَى صِبْيَانِكُمْ وَرَاثَةً!

وَ قَالَ لِعُثْمَانَ: أَدِرْهَا كَالْكُرَّةِ! وَ اجْعَلْ أَوْ تَادَهَا بَنِي

أُمِّيَّةَ! فَإِنَّهَا هُوَ الْمُلْكُ؛ وَ لَا - أَدْرِى مَا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ!

وَ أَتَى قَبْرَ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ، ثُمَّ

قَالَ: يَا حَمْزَةُ! إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي كُنْتَ تُقَاتِلُنَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ

قَدْ مَلَكَنَاهُ الْيَوْمَ وَ كُنَّا أَحَقَّ بِهِ مِنْ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ.<sup>۱</sup>

«ای بنی امیه! این حکومتی را که به شما

رسیده است، مانند توپ بازی بقیاید! و محکم

برای خود نگهدارید! سوگند به آن کسی که أبو

سفیان همیشه به او سوگند یاد می کند: پیوسته

من امید داشتم که این حکومت به شما برسد! و

باید پس از شما به طور وراثت به اطفال شما

منتقل شود!

---

<sup>۱</sup> کتاب «الفردوس الأعلى» تألیف شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، و تعلیقهُ  
سید محمد علی قاضی طباطبائی، ص ۲۰ و ص ۲۱.

و به عثمان گفت: مانند توپ بازی این امارت  
و ولایت را دست به دست بدهید! و ارکان و  
أصول آن را از بنی امیّه قرار دهید؛ زیرا حقّاً غیر  
از سلطنت و حکومت دنیوی چیزی نیست.  
و من نمی دانم؛ نه بهشتی است و نه جهنمی.  
و سپس به سر قبر حمزه سیّد الشهداء آمد؛ و  
آن را با یک پای خود می زد و می گفت: ای حمزّه  
آن حکومت و امارتی که تو دیروز برای آن با ما  
جنگ می کردی، ما امروز مالک شدیم؛ و ما از  
تیم و عدیّ (أبو بکر و عمر) به آن سزاوارتر  
بودیم!»!

باری از مجموع آنچه در این مقدمه ذکر شد  
به دست آمد که: تا چه اندازه مسلمانان، در زمان  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم متفاوت  
بوده اند؛ و از جهت گرایش قلبی و ایمان واقعی  
مختلف؛ و رسول خدا در دوران نبوت با این  
أفراد متفاوت؛ با این طرز تفکرهای گوناگون،  
مواجه و روبرو بوده؛ و چقدر زندگی و مماشات  
و تماس و معاشرت و انس و رفت و آمد با  
بسیاری از آنها جانفرسا و طاقت فرسا بوده است.  
مقدمه سوم:

**مکلف به قلم تکلیف خداوندی بودن انبیاء و  
مرسلین، و ائمه علیه السلام همچون دیگر**

تمام پیامبرانی که خدا فرستاده است از انبیاء و مرسلین؛ و همگی ائمه معصومین - سلام الله علیهم أجمعین - و همه معصومان و پاکان از اولیاء الله مقربین، مانند سایر افراد بشر مکلف به قلم تکلیف؛ و مؤدب به تأدیب خداوندی می‌باشند. و با قدم مجاهده و استقامت در راه؛ و مقدم داشتن محبت و رضای الهی را بر رضای خویشتن؛ و صبر و تحمل آزارها در طریق وصول به مطلوب حضرت سبحانی؛ و با همت عالی و عزمی استوار و إرادهای متین؛ باید یکایک از استعدادها و قوای خدادادی خود را به مقام فعلیت آورده، و منازل و مراحل را که در راه قرب و لقاء حضرت احدیت و فناء در ذات اقدس او، و بقاء به خداوند بعد از حصول مقام فناء مقرر شده است، طی کنند، و با اختیار و اراده این راه را بپیمایند.

### عصمت پیامبران منافاتی با اختیار آنان ندارد

گزینش و انتخاب خداوندی، و ارتضاء و اصطفاء و اجتناب حضرت احدی در عوالم غیب و عالم ذر و مثال و در بدو خلقت در عوالم نوریّه و مجردّه و بسیطه، موجب سلب اختیار و اراده آنان نبوده، بلکه مؤید و مسدّد و پشتیبان اختیار



بوده و می‌باشد.

زیرا خداوند اراده فرموده که چنین افراد پاک و برگزیده‌ای از طرف خود مأمور تبلیغ و هدایت مردم شوند، و با اختیار و پذیرش خود، از راه محبت به معبود، این راه را بپیمایند، و این مسیر را سیر کنند. آنگاه چگونه ممکن است تصوّر شود که: آنان بدون اختیار، و با عصمت اضطراری و جبری به اراده خدا تکالیف خود را انجام دهند. این خلف، و موجب تغییر اراده الهی است؛ و محال است.

خداوند اراده کرده است ایشان از روی اختیار کارهای پاک و طاهر را بگزینند، و از روی اختیار از معاصی و محرّمات اجتناب کنند. پس اگر این اراده خدا علت سلب اختیار ایشان شود، و طهارت و عصمت آنان را به صورت اجباری و قهری در آورد، در این صورت موجب تخلف اراده از مراد شده؛ و این محال است.

پس انبیاء و مرسلین مانند سایر افراد بشر مختارند، و در کارها از روی اراده و اختیار، انتخاب عمل می‌کنند؛ یک دسته کارهائی را بجای می‌آورند، و یک دسته کارهائی را ترک می‌کنند.

و بدین جهت پیوسته قوا و استعدادهای خود را تدریجاً به فعلیت رسانیده؛ و سپس آن فعلیت

را که نسبت به درجه بالاتر، قابلیت و استعداد است، در اثر اختیار و اراده و پذیرش امر خداوندی، به فعلیت عالی تر و درجه بالاتری رسانیده، و همچنین پیوسته تدریجاً هر یک از قوا را به کمال نسبی، و سپس به کمال مطلق می‌رسانند، تا وجود ایشان به کمال مطلق رسیده، و به مقام *إِنْسَانٍ كَامِلٍ* نائل آیند.

و این مناصب و درجات به واسطه راهی است که آنها به اختیار رفته‌اند، و به مقامی است که از روی طوع و رغبت و اراده و پسند، به آن رسیده‌اند.

حضرت ابراهیم علیه السلام، پس از حیازت مقام نبوت و شکستن بتها در بتخانه بابل و به آتش افکنده شدن، و معارضه و مبارزه با نمرود و نمرودیان، و تبعید از زمین بابل به زمین فلسطین؛ و اداء وظیفه پیامبری در آن سرزمین؛ و پس از امتحانات و آزمایش‌هایی که در اثر صبر و تحمل با حضرت ساره بدون فرزند داد، و سپس خداوند به او فرزند داد؛ و پس از ساختن خانه کعبه با فرزند رشیدش حضرت اسماعیل؛ و هجرت دادن هاجر و اسماعیل را تنها، در سرزمین خشک و

گرم و بی آب و علف مگه؛ و پس از امتحان کشتن و ذبح فرزند برومند و شاخص توحید، و اقامت اسماعیل را در قربانگاه حضرت محبوب؛ و خلاصه بعد از بیست و چهار امتحانی که از او شد؛ و او از عهده برآمد، در سن پیری و فرتوتی که از سر و صورتش موهای سپید سرازیر است، به مقام امامت برگزیده شد. و این منصب بدو عنایت شد.

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ  
 قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۱</sup>.

«و در آن وقتی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمایش نمود؛ و ابراهیم خوب از عهده برآمد؛ و آنها را به تمامیّت انجام داد؛ از طرف خدا خطاب رسید که: من تو را برای مردم امام قرار دادم».

حضرت موسی، پس از آن امتحانات سخت در دعوت با سبطیان، در مقابل قبطیان؛ و مقابله و روبرو شدن با فرعون مصر؛ و فرار کردن به سرزمین فلسطین و مدّت چهل سال در تیه و بیابان ماندن سبطیان؛ و چهل شب برای مخاطبه و مناجات، گرسنه و تشنه به کوه طور رفتن؛ و تحمّل آن آثار عظمت و جلال الهی را نمودن،

<sup>۱</sup> آیه ۱۲۴، از سوره ۲: بقره.

دارای مقام کمال شد؛ و جزء پیامبران اولو العزم  
درآمد؛ و صاحب شریعت و کتاب شد.

رسول اکرم مُحَمَّد بن عبدالله صلی الله علیه  
و آله و سلم چهل سال در سرزمین مکه تنها و  
غریب بود. بطوری که برای خلوت با خدا، باید  
کعبه و بیت الله را ترک گوید - با آنکه اهل مکه  
و مجاور بیت الله بود - و در جَبَل النُّور در غَارِ  
حرَاء تنها و تنها برود. آن غاری که بر فراز کوه  
است؛ و رفتن به آنجا بسیار مشکل، و راه  
خطرناک. در آن غار چند روز و یک هفته و دو  
هفته و بیشتر اقامت می نمود؛ تنها و تنها.

البته شکی نیست که جوهره وجود آن والا  
مردان از سایر مردم امتیاز و برتری دارد همچنان  
که افراد عادی مردم نیز از جهت آفرینش از نظر  
صفات و غرائز و ملکات تفاوت دارند؛ کما آنکه  
از جهت جهات طبعی و طبیعی چون قد و حجم  
و رنگ و شمائل متفاوتند. لیکن این تفاوت آنان  
را از نقطه نظر تکلیف و عصمت اختیاری در  
صف متمایز و جدائی قرار نمی دهد؛ همه باید با  
اطاعت امر خدا، و با



پذیرش توحید، و با مجاهده و کدّ و سعی در طیّ  
طریق الی الله، رو به کمال بروند؛ و مطلوب خود را  
به دست آرند.

## النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.<sup>۱</sup>

مردم در غرائز و صفات، و درخشندگی و  
تابندگی، و اختلاف درجات و استعدادات، مانند  
معادن مختلف هستند. همان طور که یک معدن،  
مس؛ و یک معدن، آهن؛ و یک معدن طلا، و یک  
معدن نقره، و یک معدن الماس و برلیان است؛ و  
با هم مختلفند؛ همینطور اصناف و دستجات  
مردم با یکدیگر در صفات و غرائز و ملکات  
اختلاف دارند. ولی نکته‌ای که هست اینست که:  
همان طور که هر معدنی باید استخراج شود؛ و  
به کوره رود، و تحمل آتش کند؛ و ذوب شود و  
غشّ از خالص جدا شود؛ و الماس و برلیان نیز  
باید به دست تراشکار تراشیده شوند؛ تا با قابلیت  
موجوده مورد استفاده قرار گیرند؛ همین طور  
اصناف و انواع مردم باید با قدم مجاهده، و  
تسلیم امر خدا، از هوای نفس و خودبینی بیرون

---

<sup>۱</sup> در «إحياء العلوم» ج ۱، ص ۶ آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و  
آله فرمود: النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ  
خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَهَّوُوا. و نیز عین این عبارت را از رسول خدا در  
«جامع السعادات» طبع نجف، ج ۱ ص ۲۴ بدون قید إذا فهَّوُوا آورده است.

آمده؛ و به خدا بینی و لقاء حضرت او نائل شوند.  
هر فردی از افراد بشر مکلف است، قابلیت و استعداد عطاشده به او را کامل کند؛ و فعلیت بخشد؛ نه آنکه مانند افراد دیگر شود. پیامبران مکلفند آن جوهره ذاتی خود را پاک کنند؛ و امامان مکلفند در دستورات الهیه در مقام خلوص و إخلاص، به مقام ولایت مطلقه نائل آیند؛ اولیاء خدا مکلفند سریره ذاتی خود را روشن، و از حجاب‌های نورانیّه نیز بگذرانند؛ مردم عادی نیز مکلفند سریره ذاتی خود را هر چه باشد، پاک و خالص کنند، و غش و غل را از آن به دور بریزند؛ و از هوای نفس برون جسته، و به مقام رضای محبوب: حضرت معبود فائق گردند. هیچکس مکلف نیست که همچون دیگری بشود. در روز قیامت از شِمر نمی پرسند چرا مانند حضرت سید الشهداء نشدی؟! چرا امام نشدی؟! از او مؤاخذه می کنند که چرا از روی اختیار آن حضرت را سر بریدی؟!!

از سلمان فارسی نمی‌پرسند: چرا مانند  
أمیرالمؤمنین نیستی؟! می‌پرسند: آیا تمام  
استعدادها و قوایی را که خداوند بخصوص تو  
داده است، در راه رضای او اعمال کردی یا نه؟!  
از أبوذر نمی‌پرسند: چرا سلمان فارسی  
نیستی؟! می‌پرسند: آیا أبوذر کامل شده‌ای یا  
نه؟!!

فَعَلَىٰ هَذَا عَصْمَتٍ وَ طَهَارَتِي كَمَا فِي رِوَايَاتِ  
موجود است؛ و به اراده حضرت الهی به آنها داده  
شده است، موجب عصمت قهریه و طهارت  
قهریه نمی‌شود؛ بلکه مُنَافِي آنست. و می‌توان  
عصمت و طهارت اختیاریه را معلول و مُسَبَّب از  
نفس شریف و فرمانبردار و مطیع، و از ملکات  
حمیده بر اثر خصال خجسته ناشی از اعمال و  
کردار صالحه آنان دانست.

و روایاتی که نشان دهنده آنست که خداوند  
به دو هزار سال، و یا به هفت هزار سال، و یا به  
هفتاد هزار سال، قبل از خلقت آدم، و یا خلقت  
عوالم، آنها را آفرید؛ منظور قبلیت زمانی نیست؛  
بلکه قبلیت رُتَبِي و عَلِيّی در عوالم مجرد است؛  
و منظور از این طول مدّت، سعه عوالم نوریّه و  
مجرده است نسبت به عوالم طبع و طبیعت.

**پیامبران در صفات بشری مانند سایر مردم اند**

از این بیان می فهمیم که: انبیاء مانند سایر افراد بشر دارای غرائز و صفات و اختیار و سایر امور معنوی و حسی و مادی هستند و به تمام معنی الکلّمه بشر می باشند. دارای غریزه عفت و حیا، دارای صفت هیبت و خشیت، دارای سرور و حزن، دارای گریه و خنده. همچنان که بدن دارند؛ غذا می خورند؛ گرسنه می شوند؛ تشنه می گردند؛ سیر و سیراب می شوند؛ غریزه نکاح و حبّ جنس دارند.

احساس درد و آلم می بیند، و قارفس اسحی

می نارجهلدنیان، می می داش و تسم س اسحی

ةیاغ الأمر تمام این کارها، و این صفات و غرائز، و این

احساس و هومذم المذختسا دوبعمی باضر هار رد ار ماه

می م ل ماعی م یر کلا به هجولء اعغتبالندک.

رسول خدا پیامبر گرامی ما: خاتم الانبیاء و

المرسلین، از این قاعده مستثنی نبوده، و همچون

سایر پیامبران دارای صفات بشری بوده اند. در

تبلیغ احکام

حریص و در سعی و کوشش برای تبلیغ قرآن کریم، و ارشاد و هدایت مردم خود را به تَعَب و رنج می‌افکنده‌اند؛ و در سستی و بی‌اعتنائی کفار ناراحت و افسرده می‌شدند؛ و در بیان آیاتِ إلهیه و اهتمام بلیغ در رسانیدن قرآن کریم، إصرار و إبرام داشتند؛ و در تجاوز و تعدّیاتی که در بعضی از احوان صورت می‌گرفت به غَضَب در می‌آمدند، تا جائی که چهرهٔ مبارک سرخ می‌شد؛ و رگهای پیشانی و گردن متورّم می‌شد؛ در مواقع حیا و شرم آن‌طور شرمنده می‌شدند و خجالت می‌کشیدند، که آن حضرت را حَیِّ نامیدند؛ یعنی بسیار با شرم و با حیا. دربارهٔ اینکه در رسانیدن احکام خود را به تاب و تب می‌انداخته‌اند، آیاتی در قرآن وارد است:

﴿طَهَ \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر، ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا

خود را به رنج و مشقت افکنی!»!

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> آیه ۱ و ۲، از سورهٔ طه: ۲.

<sup>۲</sup> آیه ۱۲۸، از سورهٔ توبه: ۹.

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است، که مشکلات و سختی‌های وارده بر شما، تحملش برای او گران است؛ و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است؛ و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾<sup>۱</sup>.

«ای رسول ما نزدیکست که از شدت حزن و تأسف، به جهت آنکه اگر اُمّت به این قرآن ایمان نیاورند، تو جان خود را هلاک کنی!»  
و راجع به شرم و حیای آن حضرت وارد است:

﴿إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>.

(چون در خانه رسول خدا غذا خوردید، برخیزید و متفرّق شوید؛ و ننشینید و با

---

<sup>۱</sup> آیه ۶، از سوره ۱۸: کهف.

<sup>۲</sup> آیه ۵۳ از سوره ۳۳: احزاب.

گفتارهای گوناگون گرم شده و انس بگیرید)

«این کردارهای شما پیغمبر را آزار می‌دهد؛ و از شما

خجالت می‌کشد که بگوید برخیزید!»

درباره تصدیق سخنان مردم که هر چه

خدمتش می‌گفتند، ردّ نمی‌کرد؛ تا به جایی که

گفتند: محمّد فقط گوش است. هر چه به او

بگویند تصدیق می‌کند؛ سخنان متناقض را

می‌شنود، و در مقام جدل و ردّ و اعتراض

بر نمی‌آید، وارد است:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ  
أُذُنٌ قُلٌّ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ  
لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>

«و برخی از این منافقان که پیوسته در شک و

تردیدند؛ پیامبر را اذیت می‌کنند، و می‌گویند؛ او

فقط گوش است. بگو گوش خوبی است برای

شما! ایمان به خداوند می‌آورد؛ و به مؤمنان در

اخباری که به او می‌دهند ایمان دارد - و یا مؤمنان

را به واسطه امانی که به آنها می‌دهد در امانیت و

مصونیت دارد -».

درباره ازدواج زینب: دختر عمّه خود که

مطلّقه زید بن حارثه پسر خوانده خود بود، و این

عمل در نزد عرب آن قدر قبیح بود که در حکم

<sup>۱</sup> آیه ۶۱، از سوره ۹: توبه.

ازدواج با زن پسر حقیقی و عروس واقعی بود؛ و پیامبر از جانب خدا برای شکستن این سنت جاهلی مأمور شد، که خودش اول بجای آورد؛ واقعاً از عکس العمل این کار می ترسید تا آیه آمد که: ﴿وَتَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾<sup>۱</sup>.

«و تو ای پیامبر از مردم می ترسی! و خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!»  
درباره لزوم رسالات خدا و عدم تغییر و تبدیل آن وارد است:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾<sup>۲</sup>.

«و اگر این پیغمبر از نزد خود مطالبی ساخته و به ما نسبت دهد، و به ما ببندد؛ ما با دست قدرت خود او را درخواهیم گرفت؛ پس از آن رگ حیاتی و رگ قلب او را می بُریم؛ و هیچیک از شما یارای آن را ندارد که نگذارد، و مانع از این کار

<sup>۱</sup> آیه ۳۷ از سوره ۳۳: احزاب.

<sup>۲</sup> آیه ۴۵ تا ۴۷ از سوره ۶۹: الحاقة.



ترس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ تَبْلِيغِ

عَمُومِي وَوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

چون این مقدمات معلوم شد؛ حال می گوئیم که دربارهٔ اعلان و ابلاغ عمومی و اعلام علنی ولایت مولی الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام، پیامبر اکرم واقعاً در خوف و هراس بود؛ زیرا حال عمومی اصحاب و مخالفان را إجمالاً دانستیم. رسول خدا در وحشت بود از اینکه اگر اعلام کند، چه خواهد شد؟!

پیامبر اکرم وحشتی بر جان خود نداشت که او را بکشند؛ و یا از کوه پرتاب کنند، و یا زهر بیاشامانند؛ زیرا پیامبر در قبال امر خدا برای جان خود ارزشی نمی دید؛ و به آسانی در طبق اخلاص نهاده و تسلیم می کرد.

وحشت پیغمبر از آن بود که مبادا مردم بشورند؛ و مخالفان که مردم متعین و از نقطه نظر وجههٔ عمومی مردمی متأصل، و صورت بازار خوبی دارند، و در مردم نفوذ کرده و رگ خواب عوام را به چنگ آورده اند، یکباره انکار نبوت کنند، و از اسلام برگردند، و مرتد شوند؛ و علناً در میان مجتمع و در روبروی رسول الله این عمل را ناشی از جاه طلبی رسول خدا نشان دهند؛

و نبوت را یک حکومت مادی و ریاست ظاهری  
اعلان کرده؛ به مردم بگویند: اینک که می خواهد  
از دنیا برود؛ ریاست و امامت را به شوهر دختر  
و داماد و پسر عموی خود واگذار کرده است.  
چون پسر ندارد؛ و داماد در نبودن پسر، در حکم  
پسر و وارث است. اینک ریاست بر مردم را که  
در حکم تاج و تخت است به شوهر دختر خود  
داده است.

و اگر چنین می کردند؛ و در همان مجلس  
علنی به مخالفت بر می خواستند؛ و إهانت  
می کردند؛ و شورش می نمودند، چه می شد؟  
یکباره تمام نبوت و زحمات طاقت فرسای  
بیست و سه ساله آن حضرت نابود می شد. و در  
مقابل عهدی که با خدا بسته که: بار نبوت را با  
همه مصائب و مشکلات به منزل برساند،  
شرمنده و مسئول می گشت. پیغمبر دنبال یافتن  
فرصت مناسب، و انتهاز وقت صحیح و بجا بود؛  
و پیوسته زمینه را قوی و مساعدتر می نمود. با  
آنکه جبرائیل آمده؛ و امر به تبلیغ ولایت پسر  
عمش را برای مردم آورده است؛ و لیکن وقتی  
معین نکرده؛ و پیغمبر با این خصوصیات و  
کیفیات و این سفر عظیم حجّه - الوداع که  
اساسش برای تعلیم مناسک حجّ، و بالأخص  
برای اعلان ولایت عامّه بود، پیوسته و پیوسته

زمینه می ساخت و پی ریزی می کرد.

به أميرالمؤمنين عليه السلام که به يمن فرستاده بود، نوشت که: با جزیه اهل نجران از يمن به مکه باز گردد، و در مکه به یکدیگر پیوستند؛ و در حج شریک شدند؛ و صد نفر شتر برای هر دو در سرزمین منی نحر کردند؛ و افتخار شرکت در حج فقط نصیب مولی الموالی است. و این برای بعضی بسیار گران است؛ بالأخص که در قضیه عمره و حج تمتع، علم مخالفت برافراشته بودند؛ و پیامبر را خسته و عصبانی و به شدت کسل و ناراحت کردند.

رسول الله در مکه و عرفات و منی مجموعاً پنج خطبه شیوا می خواند، و در هر کدام که می خواهد روی دستور کلی جبرئیل؛ و احساس مسئولیت نسبت به علی بن ابی طالب؛ اعلان صریح و عمومی کند، موقع را مقتضی نمی بیند. فلذا در خطبه ها سفارش به عترت و اهل بیت می کند.

این خود یک درجه پیشروی است، که زمینه را مساعد برای اعلان و معرفی شخصی می نماید؛ و حتی در آخرین خطبه خود در منی، باز سفارش به کتاب خدا و عدم انفکاک آن با عترت و اهل بیت می نماید، که پیوسته این دو با هم هستند؛ و قابل جدائی و انفکاک نمی باشند؛ و تا قیام قیامت که کنار حوض کوثر بر رسول

خدا وارد شوند هر دو با هم بوده؛ و توأماً باید سعادت بشر را تأمین کند.

پیامبر در روز چهارشنبه چهاردهم ذوالحجّة از مکه خارج شدند؛ و با کاروان‌ها و محمل‌ها به سوی مدینه رهسپارند، فردای آن روز که سه روز به روز غدیر مانده بود جبرائیل نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر آنچه را که (در این موضوع) به سوی تو از طرف پروردگارت فرود آمده است، به مردم برسان و ابلاغ کن! و اگر نرسانی و تبلیغ نکنی، اصلاً رسالت پروردگار خود را نرسانده‌ای و تبلیغ نکرده‌ای! و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند این جماعت کافران را به مقصود خود ارشاد نمی‌کند؛ و راه

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

وصول به هدف و اسباب ظفر به نیات و مقاصدشان را بر آنها می‌بندد».

این آیه با این شدت و تهدید، نازل شد؛ که دیگر اینک جای مصلحت‌اندیشی و زمینه‌سازی نیست؛ وقت می‌گذرد و فرصت فوت می‌شود؛ و خداوند خودش ضمانت حفظ اسلام و صیانت آن را از دستبرد کفار نموده، و راه وصول به مقاصدشان را خود متعهد شده که بر آنان مسدود کند.

ولایت به قدری مهم است که هم‌تراز و همردیف نبوت است؛ و اگر تو در اعلام آن کوتاهی کنی اصلاً به وظیفه رسالت خود قیام و اقدام ننموده‌ای!

علی باید معرفی شود؛ معرفی عام، در مجلس واحد میان همه مجتمعات؛ او نگاهدارنده دین و پاسدار آئین پس از توست! اوست که از اولین روز دعوت در مجلس عشیره، طبق حدیث عشیره، به دنبال آیه انذار، برای خلافت و وراثت و ولایت بعد از تو منصوب شد! اوست که هر سال و هر ماه و هر روز و هر ساعت قدم به قدم با تو آمده؛ در سرآء، و ضرآء، در غزوات و در سرایا شمشیر بران او، حزن و کسالت و غم را از چهره منیر تو می‌زدوده است! اوست که در یاری علم و بحر محیط و مواج دانش است، و از پیروی

و شاگردی تو، هر روز دری از علم آموخته که از آن در هزار در دیگر مفتوح می شده است! اوست که در شب هجرت تو از مکه به مدینه در رختخواب تو خوابید؛ و تا به صبح جان خود را هدف هر گونه بلائی ساخت و جبرائیل و میکائیل تا به صبح در نزد او نشستند؛ و خداوند به آن دو فرشته درباره او افتخار نمود.

پیامبر اکرم آمد تا به نزدیکی جُحْفَةَ که طریق مدینه از شام و از عراق جدا می شود: در آخرین نقطه ای که کاروانیان حج همه با هم پیوسته اند؛ و از اینجا باید جدا شوند؛ در وادی غَدِیرِ خُمِّ رَحْلِ اقامت افکند؛ و دستور داد همه زائران بیت الله الحرام مجتمع گردند. اینجا محلّ نصب امیرالمؤمنین است.

در بعضی از روایات و تفاسیر وارد است که آیه ﴿بَلِّغْ﴾ در همین جا نازل شد؛ پیامبر پیاده شد؛ و فرمان گردآوری حجّاج را صادر فرمود.

### قصیده آیه الله کمپانی در مسأله غدیر

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی - رضوان الله علیه - در این باره قصیده مُخَمَّسی دارد که ما چند فقره از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

خوش آن دمی که بینمش نشسته در کنار من

که کعبه درش بود مطاف و مُستجار من

مُنزّه است از حدود اگرچه آن نگار من

خلافت از نخست شد به نام شهریار من

به فرق فرقدان رسد کلاه افتخار من

که مُلک دل نمی سزد مگر به رازدار من

شد اختیار دین به دست صاحب اختیار من



جَحِيمٌ شَعْلَه‌ای ز قَهْر آن بزرگوار من

به دست او بود زمام شرع پایدار من

همان کند که کرد با امیر شه شکار من<sup>۱</sup>

## مشکلات و پی آمدهای تحمّل ولایت

باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شئون ظاهری آن حضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خشنود می‌گردند؛ و در برابر آن جشن می‌گیرند؛ و سرور و وجد دارند. بلکه موجب تحمّل مسئولیت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم؛ و از عهده بیرون آمدن از وظائف آن، به نحو احسن است. و این چقدر مشکل و طاقت‌فرساست. و چه پی‌آمدهائی در پی دارد، که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیت رسول خدا در آن وقتی که حق را می‌برند، و ناصر و معینی هم نیست.

در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بُردباری و تحمّل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است. نصب به صبر و بُردباری

---

<sup>۱</sup> «دیوان آیه الله کمپانی»، از ص ۲۸ تا ص ۳۰.

در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز  
قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا  
می‌شود.

إعلان تحمّل و استقامت برای پیش آمدهائی  
است که در سدّ راه ولایت هر روز و هر زمان،  
شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و  
بی‌خبر پیش می‌آورد؛ و برای عدم وصول به  
حضور جلوگیر می‌گردد.

پس روز غدیر چه روز مشکل؛ و چه میعاد  
طاقة فرسا؛ و چه ملاقات کوبنده و شکننده برای  
أمیرالمؤمنین بوده است! و چه روز عظیم و پر  
أُبّهت و جلال بوده است!

و چنین تصوّر نشود که روز مسرت و شادی  
از نقطه نظر شئون دنیوی بوده - است، بلکه  
مطلب بر عکس است.

همچنان که روز بعثت رسول الله در غار  
حرّاءِ اوّلین روز نزول در عالم کثرت؛ و  
مأموریت سر و کار پیدا کردن با اَبوجَهْل‌ها و  
أبولهب‌ها و اَبوسفیان‌ها؛ و روز تحمّل مصائب  
و شدائد تبلیغ رسالات خدا، و ایتمار به امرِ الهی  
در شکستن بت‌های جاهلیّت و تصفیه و تهذیب  
نفوس؛ و مدارا و مماشاة با یک جهان از افکار

مردم جاهل که بزرگترین مصائب را بر اساس  
جهل خود به بار می‌آورند، و بر رسول خدا تحمیل  
می‌کنند، می‌باشد.

فلهذا رسول خدا به خود لرزید؛ و چون به  
منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر  
روی زمین افتاد؛ گلیم و لباس و دثار بر خود  
پیچید؛ و در گوشه‌ای افتاد که جبرائیل فرود آمد  
و آیه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ را به دنبال  
خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾، و ﴿قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا  
قَلِيلًا﴾ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ﴾ فرو  
خواند.

پیغمبر می‌داند که این ولایت امر برای علیّ  
بن ابی طالب چه چیزهائی را به دنبال دارد؛ از  
ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان، و مانند  
آینه در مقابل خود می‌بیند؛ و برای رضای  
حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّ - همه را تمکین  
می‌کند؛ و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه ﴿بَلِّغْ  
مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ به جان و دل می‌پذیرد.  
و علی نیز همه را به جان و دل قبول می‌کند؛ و با  
آغوش باز استقبال می‌کند؛ و دعوت حقّ را لبیک  
می‌گوید؛ و برای اطاعت و تسلیم در برابر آن سر  
از پا نمی‌شناسد.

**بلايا و فتن وارده بر أمير المؤمنين عليه السلام**

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله

حافظ أبو نعیم اصفهانی با سند متصل خود از  
أبا برزه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهْدَ إِلَىَّ عَهْدًا  
فِي عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي!**

**فَقَالَ: اسْمَعْ! فَقُلْتُ: سَمِعْتُ!**

**فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى؛ وَ إِمَامٌ أَوْلِيَائِي؛ وَ  
نُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي؛ وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا  
الْمُتَّقِينَ؛ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي؛ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي؛  
فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ! فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ.**

**فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا عَبْدُ اللَّهِ؛ وَ فِي قَبْضَتِهِ  
فَإِنْ يَعَذُّبُنِي فَبِدُنْبِي؛ وَ إِنْ يُتِمُّ لِي الَّذِي بَشَّرْتَنِي  
بِهِ، فَاللَّهُ أَوْلَى بِي!**

**قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ! وَ اجْعَلْ رَبِيعَهُ**

**الْإِيْمَانَ!**

**فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ! ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ  
أَنَّهُ سَيُخْضَعُ مِنَ الْبَلَاءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُخْصَّ بِهِ أَحَدًا مِنْ  
أَصْحَابِي.**

**فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَ صَاحِبِي!**

**فَقَالَ: إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ؛ إِنَّهُ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى**

«خداوند تبارک و تعالی دربارۀ علی بن  
 اَبی طالب با من عهدی کرده است. من گفتم: بار  
 پروردگارا آن را برای من بیان کن! خداوند  
 گفت: بشنو! من گفتم: شنیدم.

خداوند گفت: بدرستی که حقّاً علی پرچم و  
 عَلم هدایت است؛ و اِمام و پیشوای اولیای من  
 است؛ و نور و روشنی بخش کسی است که از  
 من اِطاعت می کند، و اوست کلمه و خصلت و  
 افاضۀ من، که من پیوسته آن را ملازم و همراه  
 متّقیان قرار دادم؛ کسی که او را دوست داشته  
 باشد مرا دوست دارد؛ و کسی که او را دشمن  
 بدارد مرا دشمن داشته است؛ پس ای پیامبر ما،  
 تو این مطلب را به علی بشارت بده! علی آمد؛ و  
 من او را بدین وحی خداوندی بشارت دادم.

علی در پاسخ گفت: ای رسول خدا! من بنده  
 خدا هستم؛ و در دست قدرت او؛ اگر مرا عذاب  
 کند، به پاداش گناه من است؛ و اگر آن وعده‌ای  
 را که تو به من دادی تمام کند، و بدان بشارت وفا  
 نماید؛ پس اوست که از من به من سزاوارتر، و  
 ولیّ و مولای من است.

من گفتم: بار پروردگارا قلب علی را روشن

<sup>۱</sup> «حلیة الأولیاء»، ج ۱، ص ۶۶ و ص ۶۷؛ و «ینابیع المودّة» باب ۴۵، از طبع  
 اسلامبول سنه ۱۳۰۱ ص ۱۳۴؛ و «فرائد السمطین» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۱.

کن! و بهار او را ایمان گردان!

خداوند گفت: اینها را به علی دادم؛ و سپس  
خداوند چنین به من فهمانید که: او را به بلایا و  
مصائب و امتحانات خاصی مخصوص  
می گرداند، که هیچیک از اصحاب مرا بدان بلایا  
مخصوص نگردانیده است.

من گفتم: ای پروردگار من! آخر علی برادر  
من، و مصاحب من است.

خداوند گفت: «این بلایا و مصائب چیزی  
است که از عالم قضا و قدر من گذشته است؛ او  
حتماً مُبتلی و آزمایش خواهد شد؛ و دیگران نیز  
به واسطه او مورد آزمایش قرار خواهند گرفت».  
ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوئی با سند  
متّصل خود از علی بن ابی طالب آورده است که  
او گفت: من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم  
در بعضی از طرق مدینه راه می رفتیم؛ تا رسیدیم  
به باغی!

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر این  
باغ نیکو و زیباست!  
رسول خدا فرمود: چقدر نیکو و زیباست؟!  
و از برای تو ای علی در بهشت باغی است که از  
این باغ بهتر است!

سپس آمدیم، تا رسیدیم به باغ دیگری؛ و من  
عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ  
زیباست!

رسول خدا فرمود: چقدر زیباست! و از برای  
تو یا علی در بهشت باغی است که از این باغ  
زیباتر است! و پس از آن آمدیم، تا رسیدیم به  
باغ سومی؛ و من عرض کردم: ای رسول خدا:  
چقدر این باغ نیکو و خوب است! رسول خدا  
فرمود: از برای تو در بهشت باغ بهتر و  
خوب‌تری هست!

باری ما همین‌طور می‌آمدیم تا بر هفت باغ  
عبور کردیم؛ و به هر باغی که می‌رسیدیم، من  
عرض می‌کردم: ای رسول خدا! چقدر این باغ  
نیکوست! و رسول خدا می‌فرمود: در بهشت  
برای تو باغی بهتر و خوب‌تر است!

فَلَمَّا خَالَاهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَنِي وَ أَجْهَشَ بَاكِيًّا!  
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يُبْكِيكَ؟

قَالَ: ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا

بَعْدِي!

فَقُلْتُ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟! قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ

دِينِكَ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «فرائد السمطين» باب ۳۰، ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۳. و «مناقب خوارزمی»



«و چون رسیدیم به راهی که کسی در آن نبود، و رفت و آمد نبود؛ رسول خدا دست‌های خود را بر گردن من افکند؛ و صدای‌های‌های به گریه بلند کرد؛ من عرض کردم: ای رسول خدا علت گریه شما چیست؟ فرمود: کینه‌هایی است از تو که در سینه گروه و اقوامی موجود است؛ و آنها را آشکارا نمی‌کنند مگر بعد از من! من عرض کردم: آیا در آن صورت بروز کینه‌ها و فتنه‌ها دین من سالم خواهد بود؟! فرمود: آری! در آن صورت دین تو سالم خواهد بود!»

و نیز موفق بن احمد از ابو سعید خدری روایت

کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از آنچه از دشمنان علی به او می‌هایرغ و ملتاغم زالمیسر

داد برخ: لَاقَ وَهْلِي عِي كَبَفَ: اَسْأَلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِحَقِّ

قَرَابَتِي وَ بِحَقِّ صُحْبَتِي اَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ اَنْ يَقْبِضَنِي اِلَيْهِ!

فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! اَنَا اَدْعُوَ اللَّهَ لَكَ لِاَجَلٍ مُّوَجَّلٍ! فَقَالَ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ! عَلِيُّ مَا اُقَاتِلُ الْقَوْمَ؟! قَالَ: عَلِيُّ الْاُحْدَاثِ فِي

الدِّينِ.<sup>۱</sup>

«علی بن ابی طالب گریست؛ و عرض کرد: یا

طبع نجف، ص ۲۶؛ و «ینابیع المودّة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

<sup>۱</sup> «مناقب خوارزمی» ص ۱۰۹، و «ینابیع المودّة» باب ۴۵، ص ۱۳۴.

رسول الله! تو را به حقّ قرابتی که با تو دارم، و به حقّ همنشینی و مصاحبتی که با تو داشته‌ام، سوگند می‌دهم که: از خدا بخواهی مرا به سوی خود ببرد؛ و مرگ مرا فرا رساند! رسول خدا فرمود: ای علی! من از خدا ارتحال تو را به سوی خودش پس از زمان معین شده می‌خواهم! علی عرض کرد: ای رسول خدا من برای چه سببی با این قوم جنگ می‌کنم؟! فرمود: برای بدعت‌هایی که در دین وارد کنند؛ و برای حدّث‌هایی که به میان آورند».

و نیز موفق بن احمد خوارزمی با سند خود از اَبی لیلی، از پدرش آورده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روز خیبر، پرچم را به علی داد؛ و خداوند به دست او خیبر را فتح کرد؛ و در روز غدیر خمّ، مردم را آگاه ساخت که علی مولای هر مؤمن و مؤمنه است؛ و به او گفت: تو از من هستی و من از تو می‌باشم؛ و تو برای برقراری تأویل قرآن جنگ می‌کنی همچنان که من برای برقراری تنزیل قرآن جنگ کردم! و به او گفت: نسبت تو با من همان نسبت هارون است به موسی؛ با این تفاوت که پیغمبری بعد از من نیست. و به او گفت: من صلح و صفا هستم با کسی که با تو صلح و صفا باشد؛ و محارب و در جنگم با کسی که با تو محارب و در جنگ

باشد؛ و تو دستاويز وثيق و محکم ايمانی! و تو  
برای مردم دربارهٔ چيزهائی که برای آنها پس از  
من مشتبه می شود، روشنگر راهی! و تو ولی و  
مولای هر مؤمن و هر مؤمنه بعد از من می باشی!  
و تو هستی که خداوند دربارهٔ تو این آیه را  
فرستاد:

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ  
الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾<sup>۱</sup>

و تو هستی که به سنت من عمل می کنی! و از  
ملت و آئین من دفاع می نمائی! و من و تو اولین  
کسانی هستیم که پس از مرگ برای حشر، زمین  
برای آنها شکافته می شود؛ و تو با من داخل در  
بهشت خواهی شد؛ و حسن و حسین و فاطمه با  
ما هستند. خداوند به من و وحی فرستاده است که  
فضل تو را بیان کنم؛ و من برای مردم فضائل تو  
را بر شمردم؛ و آنچه را که خدا به من امر کرده  
بود تبلیغ

---

<sup>۱</sup> آیه ۳، از سوره ۹: توبه.

کردم!

ثُمَّ قَالَ: اتَّقِ الضَّعَائِنَ الَّتِي كَانَتْ فِي صُدُورِ قَوْمٍ

لَا تُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ

اللَّاعِنُونَ وَ بَكَى.

ثُمَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ أَنَّهُمْ يَظْلِمُونَكَ بَعْدِي،

وَ أَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ لَا يُزُولُ بِالْكُلِّيَّةِ عَنْ عِثْرَتِنَا حَتَّى إِذَا قَامَ

قَائِمُهُمْ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُمْ، وَ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى مَوَدَّتِهِمْ،

وَ الشَّانِي لَهُمْ قَلِيلًا، وَ الْكَارِهُ لَهُمْ كَثِيرًا.

«و سپس فرمود: ای علی! از کینه‌ها و

حِقْد‌هایی که در سینه‌های گروهی پنهان است؛ و

آنها را بعد از مرگ من ظاهر می‌کند بپرهیز.

ایشان را خدا لعنت می‌کند؛ و لعنت کنندگان

لعنت می‌کنند. و پس از این جملات، رسول خدا

گریست؛ و سپس فرمود: ای علی! جبرائیل به

من خبر داده است که این قوم بعد از من به تو

ظلم می‌نمایند؛ و این ظلم به طور کلی از عترت

ما برطرف نمی‌شود، مگر زمانی که قائم ما قیام

کند، و کلمه و سخن عترت ما بالا رود؛ و دارای

ارزش شود؛ و امت اسلام بر مودت آنها اجتماع

کند، و بدگویان درباره آنها کم شوند؛ و بدبینان

آنها ذلیل گردند؛ و مداحان آنها زیاد شوند.

و این در وقتی تحقق می‌پذیرد که شهرها و

بلکدها تغییر یابد؛ و بندگان خدا ضعیف شوند؛ و در وقت یأس و ناامیدی از فرَج پیدا شود. در این هنگام قائم آل محمد با أصحابش ظهور می کند؛ به واسطه آنها خداوند حق را آشکار می نماید؛ و با شمشیرهایشان باطل را خاموش می گرداند؛ و مردم از روی رغبت به ایشان و از روی خوف از سَطوت ایشان، پیروی می کنند! بشارت باد شما را به فرَج چون وعده خداست؛ و خدا خُلف وعده نمی کند؛ و این قضاء حتمی الهی است؛ و خداوند حکیم و خبیر است؛ و فتح خداوند نزدیک است.

اَللّٰهُمَّ اِنِّمْ اَهْلِيْ فَاذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا؛ اَللّٰهُمَّ اَكْلَاهُمْ وَاَزَعَهُمْ، وَ كُنْ لَهُمْ وَ اَنْصُرْهُمْ وَ اَعِزَّهُمْ وَ لَا تُدْهِمَّهُمْ، وَ اَخْلُفْنِيْ فِيْهِمْ اِنَّكَ عَلٰى مَا تَشَاءُ قَدِيْرٌ.<sup>۱</sup>

سپس رسول خدا درباره عترت دعا می کند:

«بار پروردگارا! ایشان اهل من

<sup>۱</sup> «مناقب خوارزمی» فصل ۵؛ ص ۲۳ تا ص ۲۵، و «ینابیع المودّة» باب ۴۵، ص ۱۳۴، و ۱۳۵.

هستند، هرگونه رجس و پلیدی را از آنان بزدا! و پاک و پاکیزه گردان! بار پروردگارا ایشان را در کف لطف حفظ فرما! و رعایت حال ایشان را بنما! و برای ایشان باش! و ایشان را یاری کن! و عزت بده! و ذلیل مگردان؛ و تو خلیفه من باش در ایشان! که تو بر هر کاری که خواهی توانائی!»!

و علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: **كُلُّ حَقْدٍ حَقَدَتْهُ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَظْهَرَتْهُ فِيَّ، وَ سَتُّهُرُهُ فِي وُلْدِي مِنْ بَعْدِي؛ مَالِي وَلِقُرَيْشٍ؟ إِنَّمَا وَتَرْتُمُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ، أَفَهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ؟!**

«هرگونه حقد و کینه‌ای که قریش بر رسول خدا داشت، آن را درباره من اعمال کرد؛ و پس از من درباره فرزندان من اعمال می‌کند؛ مرا با قریش چه کار؟! من روی امر خدا و رسول خدا با آنها با شدت برخورد کردم؛ آیا اینست پاداش کسی که از خدا و از رسول خدا اطاعت کند اگر آنها مسلمان باشند؟ ﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ﴾

<sup>۱</sup> «ینابیع المودة» باب ۴۵، ص ۱۳۵.

يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

---

<sup>١</sup> آیه ٨، از سوره ٨٦: بروج: «و انتقام نکشیدند از مؤمنان مگر به علت آنکه آنها به خداوند عزیز و حمید ایمان آوردند».





درس نود و چهارم تا نود و هفتم: بحث و  
تحقیق در خطبه رسول خدا صلی الله  
علیه و آله در غدیر خم



درس ۹۴ تا ۹۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَّلَعْنَةُ

اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ

یَوْمِ الدِّیْنِ؛ وَّلَا حَوْلَ وَّلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّٰهُ  
يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر ما برسان به مردم آنچه را که از

طرف پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر

این کار را انجام ندهی، اصلاً رسالت

پروردگارت را نرسانیده‌ای! و خداوند تو را از

مردم حفظ می‌کند؛ و خداوند گروه کافران را

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۷ از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.

هدایت نمی‌کند!»!

اشعار صاحب بن عبّاد در مدح أمير المؤمنين

عليه السّلام

موفق بن احمد خطيب خوارزم أبيات ذيل را

از صاحب بن عبّاد نقل کرده است:

۱ - «محبت پیغمبر و اهل بیت پیغمبر، اعتماد

من است در هنگامی که مشکلات و مهمّات

ناخوشایند زندگی، روی آورده؛ و دربارهٔ ما نظر

خود را بد و دگرگون سازد؛ و با ما بنای

ناسازگاری و سرِ کج روی گذارد.

۲ - ای پسر عموی رسول خدا که افضل و اشرف کسانی هستی که بر خلق سیادت و آقائی کرده‌اند؛ و افضل کسانی هستی که سرپرستی و تدبیر امور هاشمیون را کرده‌اند!

۳ - ای اُسوه و مقتدای دین! و ای نادرهٔ دهر! گوش فراده و بشنو مدیحهٔ غلام خود را که تفضیل شما را بر خلق خدا، دین و آئین خود مقرر داشته است!

۴ - آیا مثل و همانند سبقت تو در اسلام هست، اگر بدین نکته پی برند؟ و همین خصلت روشن و درخشان، ما را در می‌یابد؛ و حفظ می‌کند!

۵ - آیا مثل و همانند علم تو هست، در آن وقتی که لغزش می‌نمودند، و سست و بی‌ارزش می‌شدند؛ و تو آنها را هدایت نمودی و به مسائل و مجهولاتشان دلالت کردی همچنان که پیوسته ما را هدایت می‌کنی و از علم خود بهره‌مند می‌نمائی؟!!

۶ - آیا مثل و همانند تو در جمع کردن قرآن هست، که قرآن را از جهت لفظ و قرائت؛ و از جهت تفسیر و معنی؛ و از جهت تأویل و بیان معانی باطنیه؛ و از جهت روشنگری و تبیین آن بشناسی و بیان کنی؟!!

۷- آیا مثل و همانند حال تو هست در وقتی

که مرغ را از هوا خواندی و حاضر کردی؛ و سایر

نمازگزاران نکردند؟!؟

۸ - آیا همانند إعطاء توبه اسیر دربند

کشیده شده رنج دیده؛ و به طفل خردسال، دیده

شده؛ بعد از آنکه به مسکین عطا نمودی؟!؟

۹- آیا همانند صبر تو دیده شده؛ در وقتی که خیانت کردند؛ و به اشدّ وجه مکر و خدعه نمودند؛ تا جایی که در روز صَفِّین واقع شد آنچه واقع شد؟!

۱۰- آیا همانند فتوای تو دیده شده، در هنگامی که آشکارا گفتند: اگر علی نبود ما در فتوای خود به هلاکت می افتادیم؟!

۱۱- ای پروردگار من! زیارت آن مشاهد و قبور شریف ایشان را بر من آسان گردان! زیرا که روح من عشق آن گل و خاک را دارد!

۱۲- «ای پروردگار من! زندگی مرا با محبّت ایشان گردان! و حشر مرا در روز قیامت با آنها قرار بده! آمین، آمین».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جمیع حجّاج بیت الله الحرام از مکه در روز چهاردهم خارج شد؛ و به طرف مدینه می آمد؛ و ذکر شد که فقط حجّاج مدینه را که با آن حضرت به حجّ آمده بودند مورّخین یکصد و بیست هزار نفر و یا یکصد و بیست و چهار هزار شمرده اند؛ زیرا این حجّ با اعلان قبلی صورت گرفت؛ و پیامبر حتی برای قرآء و اطراف خبر داده بودند که رسول خدا عزم حجّ دارد؛ و هر کس متمکّن است، عازم بیت الله شود.

فلهذا از مدینه غیر از پیر مردان زمین گیر و

مريضان؛ همه حج کردند و حتی تمام زن‌ها حج کردند؛ و شهر مدینه از جمعیت معتنابه خود تهی شده بود.

## نزول جبرئیل در غدیر خم و توقف رسول خدا صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم راجع به توصیه به اهل بیت و لزوم رجوع به کتاب خدا و عترت چند بار خطبه خوانده بود، و زمینه را تا سر حد امکان برای اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مساعد می نمود همین که کاروان رسول خدا به غدیر خم رسید، که نزدیک جحفه<sup>۱</sup> و آنجا محل انشعاب راه مدینه و راه مصر و راه شام است، باز جبرائیل نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

---

<sup>۱</sup> جُحْفَةَ: قریه بزرگی بوده است که در راه مکه به فاصله چهار مرحله بوده است. این قریه دارای منبر بوده است (مسجد و نماز جمعه و خطبه در آن اقامه می شده است). نام اولی آن مَهْيَعَة بوده و چون سَیْل آنجا را خراب کرده جُحْفَه گویند. لَأَنَّ السَّيْلَ أَجْحَفَهَا. از جحفه تا ساحل دریا شش میل فاصله دارد (مراصد الاطلاع ج ۱ ص ۳۱۵). و غدیر، برکه و آبگیر است که در ایام ریزش باران، از آب پر می شود؛ و رفته رفته آبش کم شده، و در تابستان و شدت حرارت هوا به کلی از بین می رود. و خم، یا اسم مردی است؛ و یا اسم نیزار و درختزار است که در باتلاقها و یا مَصَب رود و ریزش آب پیدا می شود؛ و در زبان عرب به آن غَيْضَة گویند. و یا اسم محلی است که در آن چشمه می ریزد؛ و یا اسم چاهی است که نزدیک جدول آب حفر کرده اند؛ و آن چاه را مره بن کعب حفر کرده است. و به این خم نسبت داده می شود غدیر خم، و آن بین مکه و مدینه در سه میلی و یا در دو میلی جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا مسجدی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (مراصد الاطلاع ج ۱ ص ۴۸۲).



إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٤١٠﴾.

و این نزول در غدیر خمّ در روز هجدهم  
ذوالحجّة بود به اتفاق جمیع مورّخین؛ گرچه در  
اینکه روز یکشنبه بوده و یا پنجشنبه به اختلاف  
سخن گفته‌اند. و طبق آنچه ما در مباحث گذشته  
آوردیم؛ باید در روز یکشنبه باشد.<sup>۱</sup>

اینجا جبرائیل امر می‌کند که رسول خدا  
توقّف کند، و علی را به عنوان سیّد و سالار و امام  
خلق معرفی نماید، و آنچه از ولایت درباره علی  
به پیامبر رسیده، و از طرف خدا تبلیغ شده، به  
مردم ابلاغ نماید؛ که علی، ولیّ و مولای تمام  
خلایق است؛ و اطاعت از او برای جمیع مردم  
واجب.

در این حال بود که قسمت مُقدّم کاروان و  
جمعیّت حجّاج به جُحفه رسیده بودند؛ و قسمتی  
در عقب بوده؛ و هنوز به رسول الله نپیوسته  
بودند؛ پیامبر در غدیر توقّف فرمود؛ و دستور داد  
که قسمت جلو که به جحفه رسیده‌اند برگردند؛  
و انتظار کشید که قسمت پشت سر نیز رسیدند؛  
و همه را در آن مکان متوقّف ساخت. و نیز  
دستور داد که زیر پنج درخت بزرگی را که

---

<sup>۱</sup> «حبيب السیر» ج ۱، جزء سوّم، ص ۴۱۰.

نزدیک بهم بودند و از جنس سَمْر<sup>۱</sup> بودند؛  
جاروب زدند و پاک کردند؛ و امر فرمود کسی  
در این ناحیه‌ای که زیر پنج درخت است نزول  
نکند و ننشیند.

چون همه حجّاج از جلو و عقب رسیدند؛ و  
همگی با جماعت رسول الله در آن مکان مجتمع  
گشتند؛ و زیر درخت‌ها پاک و پاکیزه شد؛ و  
اینک موقع نماز ظهر رسیده بود؛ پیامبر به زیر  
درخت‌ها تشریف آورد؛ و امر فرمود مردم  
آمدند؛ و نماز ظهر را با رسول خدا بجای  
آوردند. و آن روز بسیار گرم بود به طوری که  
مردمی که در آن صحرا حاضر شدند، از شدت  
گرمای آفتاب تابیده بر روی زمین و بر روی

---

<sup>۱</sup> سَمْر درختی است از گروه درخت عَضَاه، که در این گروه از این درخت  
محکم‌تر و چوبش مرغوبتر نیست. واحد آن سَمْرَة و جمع آن سَمْرَات آید.

ریگ‌های داغ شده، مقداری از ردای خود را در زیر پاها می‌انداختند؛ و بر روی آن می‌نشستند؛ و مقداری از آن را بر سرشان می‌افکندند.

و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، سایبانی درست کردند؛ بدین طور که پارچه‌ای را بر روی یکی از آن درختان سَمْرَه افکندند تا مظله‌ای درست شد. و از جمع کردن جهازهای شتران و انباشتن به روی هم در زیر آن سایبان منبری ترتیب دادند.

## خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر

خَمَّ

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نماز ظهر فارغ شد، بر آن منبر جهازی بالا رفت و درحالی که در وسط جمعیت قرار گرفته بود صدای خود را به خواندن خطبه بلند کرد و به طوری بلند خطبه می‌خواند که صدایش را به همه جمعیت می‌رساند؛ و چنین ایراد خطبه کرد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ نَسْتَعِينُهُ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ، وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، الَّذِي لَا هَادِيَ لِمَنْ ضَلَّ، وَ لَا مُضِلَّ لِمَنْ هَدَى. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

أَمَا بَعْدُ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ  
أَنَّهُ لَمْ يَعْمُرْ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نِصْفِ عُمَرِ الَّذِي قَبْلَهُ! وَ  
إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأَجِبْتُ! وَإِنِّي مَسْئُولٌ، وَ  
أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ: فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ  
وَجَهَدْتَ! فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا!

قَالَ: أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا  
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ؛ وَنَارَهُ حَقٌّ؛ وَأَنَّ الْمَوْتَ  
حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا؛ وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ  
فِي الْقُبُورِ؟!

قَالُوا: بَلَى! نَشْهَدُ بِذَلِكَ!

قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ!

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا تَسْمَعُونَ؟!

قَالُوا: نَعَمْ!

قَالَ: فَإِنِّي فَرَطٌ عَلَى الْحَوْضِ؛ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ  
عَلَى الْحَوْضِ! وَإِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَ  
بُصْرَى؛ فِيهِ أَقْدَاحٌ عَدَدَ النُّجُومِ مِنْ فِضَّةٍ.  
فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ؟!

فَنَادَى مُنَادٍ: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!

قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ؛ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ؛ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ؛ فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَا

تَضِلُّوا! وَالْآخِرُ الْأَصْغَرُ عِثْرَتِي؛ وَإِنَّ اللَّطِيفَ

الْخَيْرِ نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ

الْحَوْضَ! فَسَأَلْتُ ذَلِكَ لَهْمَا رَبِّي، فَلَا تَقَدِّمُوهُمَا

فَتَهْلِكُوا؛ وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا!

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا حَتَّى رَأَى بَيَاضَ

أَبَاطِهِمَا وَ عَرَفَهُ الْقَوْمُ أَجْمَعُونَ.

فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسِ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ

مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟!

قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ!

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ؛ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ وَ

أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ! فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

مَوْلَاهُ. يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ وَ فِي لَفْظِ أَحْمَدَ إِمَامِ

الْحَنَابِلَةِ: أَرْبَعَ مَرَّاتٍ.<sup>١</sup>

---

<sup>١</sup> ابن كثير دمشقى در تاريخ «البداية و النّهاية» گوید: نسائى در «سنن» خود

از محمد بن مثنى، از يحيى بن حمّاد، از أبو معاوية، از اعمش، از حبيب بن أبى

ثابت، از أبو طفيل، از زيد بن أرقم آورده است كه او گفته است: لَمَّا رَجَعَ

رسول الله من حجّة الوداع و نزل غدیر خمّ أمر بدوّحاتٍ فقَمِمَنَ ثم قال:

كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجِبْتُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ

بَيْتِي؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. ثُمَّ

قال: اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!  
وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ! وَ أَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ! وَ أَنْصُرُ  
مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ! وَ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ  
حَيْثُ دَارَ! أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!

ثُمَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى نَزَلَ أَمِينٌ وَحَى اللَّهُ بِقَوْلِهِ:  
﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ  
نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ الآية<sup>١</sup>.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ:  
اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَ إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَى  
الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي.

---

فَهَذَا وَلِيِّهِ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ؛ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. فقلت لزيد: سمعت من  
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم؟ فقال: ما كان في الدَّوْحَاتِ أَحَدٌ إِلَّا رَأَاهُ  
بِعَيْنِهِ وَ سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ.

نسائی متفرّد است به این روایت از این وجه. و شیخ ما أبو عبد الله ذهبی  
گفته است: این حدیث، صحیح است.  
آیه ٣، از سوره ٥: مائده.

ثُمَّ طَفِقَ الْقَوْمُ يُهَنِّئُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ  
اللَّهِ عَلَيْهِ. وَ مِمَّنْ هُنَا فِي مُقَدِّمِ الصَّحَابَةِ:  
الشَّيْخَانِ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ؛ كُلُّ يَقُولُ: بَخٌّ بَخٌّ لَكَ  
يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى  
كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَجَبَتْ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ. فَقَالَ  
حَسَّانٌ: إِذْنًا لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَقُولَ فِي عَلِيٍّ

أَبْيَاتًا تَسْمَعُهُنَّ! فَقَالَ: قُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ!

فَقَامَ حَسَّانٌ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ مَشِيخَةِ قُرَيْشٍ  
أَتَّبِعُهَا قَوْلِي بِشَهَادَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْوَلَايَةِ  
مَاضِيَةٍ. ثُمَّ قَالَ:

«حمد و ستایش مختصّ ذات خداوند است؛  
و ما به او ایمان داریم؛ و توکل بر او می‌نمائیم؛ و  
پناه می‌بریم به خداوند از شرور نفس‌های  
خودمان؛ و از زشتی‌های کردارمان؛ آن‌چنان  
خداوندی که اگر کسی گمراه شود، راهنمای او  
نخواهد بود؛ و اگر کسی را هدایت نماید، دیگر  
گمراه کننده‌ای نخواهد داشت؛ و شهادت  
می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست؛ و اینکه  
محمد بنده او و فرستاده اوست.

أمّا بعد، ای مردم! خداوند لطیف و خبیر  
چنین به من آگاهانیده است که: مقدار عمر هر  
پیغمبری به قدر نصف عمر پیغمبری است که  
قبل از او آمده است؛<sup>۱</sup> و نزدیک است که مرا برای  
ارتحال به سوی خدا بخوانند و من اجابت کنم؛

---

<sup>۱</sup> این عبارت را که إِنَّهُ لَمْ يَعْمَرَ نَبِيٌّ إِلَّا مِثْلَ نَصْفِ عُمَرِ الَّذِي قَبْلَهُ رَوَاتِ عَامَّةٌ  
در کتب خود روایت کرده‌اند، و این حقیر به روایتی که راویان آن از شیعه  
باشند برخوردار نکرده‌ام. و بر هر تقدیر باید معنای این نحوه تعبیر را دانست.  
زیرا که معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت و سه سال  
عمر کرده‌اند. و پیغمبر قبل از ایشان، حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آله  
و علیه السّلام چهل سال عمر کرده است. فعلی هذا نمی‌توانیم تمام شصت  
و سه سال را نصف از آن مقدار بگیریم؛ و باید گفت: شاید مراد خصوص  
زمان نبوت آن حضرت باشد که بیست و سه سال است؛ و پس از کسر سه  
سال دوره دعوت مخفیانه و عدم امر به تبلیغ علنی و آشکارا که بسیاری  
همان زمان را که بیست سال است دوره رسالت آن حضرت پنداشته‌اند،  
نصف مقدار چهل سال می‌شود که رسالت حضرت مسیح بوده است؛ زیرا  
که نبوت مسیح طبق آیه کریمه ۲۹ و ۳۰ از سوره ۱۹: مَرِيْمَ: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ  
قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا - قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ  
جَعَلَنِي نَبِيًّا، از دوران گاهواره و بدو زمان ولادت او بوده است.



و من در پیشگاه خداوند مورد سؤال و پرسش  
واقع می‌شوم؛ و شما نیز مورد پرسش قرار  
می‌گیرید! بنابراین در موقف قیامت در پیشگاه  
پروردگار چه خواهید گفت؟!

مردم گفتند: ما در پیشگاه خداوندی، گواهی  
می‌دهیم که حقاً تو رسالات

خدا را ابلاغ کردی؛ و امت را نصیحت نمودی!  
و جدیت و کوشش کردی! پس خداوند تو را پاداش  
خیر دهد!

پیغمبر فرمود: آیا شما این طور نیستید که  
شهادت دهید که: معبودی جز خداوند نیست! و  
محمد بنده او و فرستاده اوست! و اینکه بهشت  
خدا حق است! و جهنم حق است! و مرگ  
حق است! و اینکه ساعت قیامت بدون شک  
می رسد! و خداوند مردگان را از میان قبرها  
برمی انگیزد؟!!

همه گفتند: آری! ما بدین مطالب گواهی  
می دهیم!

پیغمبر عرض کرد: بار پروردگارا شاهد باش!  
و سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی شنوید؟!  
گفتند: آری! پیغمبر فرمود: من در این راه  
خدا و قیامت، جلو دار هستم؛ و پیشاپیش حرکت  
می کنم؛ و شما بعداً می رسید؛ و در کنار حوض  
کوثر بر من وارد خواهید شد! حوضی که  
مساحتش به اندازه فاصله صنعاء یمن و بصری  
در شام است! در آن برای آب برداشتن قدهائی  
است به اندازه تعداد ستارگان آسمان. و آن  
ظرفها از نقره است! پس ملاحظه کنید و نظر  
نمائید که: چگونه جانشینی و خلافت مرا در دو  
چیز نفیس و گرانبها که از خود به یادگار

می گذارم رعایت می کنید؛ و چگونه مراد در آن دو  
نگاه می دارید؟!

یک نفر از میان آن مردم ندا کرد: ای پیغمبر  
خدا! مراد شما از دو چیز نفیس و گرانبها  
چیست؟!

فرمود: متاع نفیس بزرگتر: کتاب خداست،  
که یک طرف آن به دست خداوند عزوجل است؛  
و یک طرف دیگر آن به دست های شماست! پس  
بدان تمسک کنید و محکم بگیرید که گمراه  
نشوید!

و متاع نفیس کوچکتر: عترت من است؛ و  
خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است که:  
این دو متاع نفیس هیچگاه از یکدیگر جدا  
نمی شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.  
و من این عدم افتراق و جدائی را برای آن دو از  
پروردگارم تقاضا نموده‌ام! ای مردم از این دو  
چیز جلو نیفتید که هلاک می شوید! و درباره آنها  
کوتاه نباشید که هلاک می شوید!

سپس دست علی را گرفت و بلند کرد؛ به  
طوری که سپیدی زیر بغل هر دوی آنها

دیده شد؛ و تمام مردم علی را دیدند و شناختند.

پس از آن فرمود: ای مردم ولایت چه کسی

از مؤمنین نسبت به خود مؤمنین بیشتر است؟!

گفتند: خداوند و پیغمبر او بهتر می دانند!

فرمود: خداوند مولای من است؛ و من مولای

مؤمنان هستم؛ و من از جان مؤمنان به خود

مؤمنان ولایت بیشتر است! پس بدانید که: مَنْ

**كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** هر کس که من مولای او

هستم، علی مولای اوست. سه بار رسول خدا

این جمله را تکرار کرد. و در عبارت أحمد حنبل

که رئیس حنبلی هاست آمده است که: رسول

خدا چهار بار این جمله را تکرار نمود.

و سپس فرمود: **اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلِهٖ! وَ عَادِ**

**مَنْ عَادَاهُ! وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهُ! وَ اُبْغِضْ مَنْ**

**اُبْغَضَهُ! وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ! وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ!**

**وَ اِدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ!**

«پروردگارا تو ولیّ و مولای کسی باش که

ولایت علی را گرفته است! و دشمن بدار کسی

را که او را دشمن دارد! و دوست بدار کسی را

که او را دوست دارد! و مبعوض بدار کسی را که

او را مبعوض دارد! و یاری کن کسی را که علی

را یاری کند! و ذلیل و خوار کن کسی را که علی

را مخدول بنماید! و پروردگارا! حقّ را با علی به

حرکت و گردش در آور، آنجا که علی می‌گردد  
و حرکت می‌کند!» آگاه باشید که باید این مطالب  
را حاضران به غائبان برسانند.

و هنوز مردم متفرّق نشده بودند که امین وحی  
خدا جبرئیل نازل شد، و این آیه را آورد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ  
نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾.

خدا فرمود: «من امروز دین شما را برای شما  
کامل کردم، و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم؛  
و راضی شدم که اسلام دین شما باشد».

در این حال رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود: الله أَكْبَرُ بر اِکمال دین خدا؛ و بر اِتمام  
نعمت خدا؛ و بر رضایت پروردگار به رسالت  
من؛ و به ولایت علی بعد از من.

و پس از این جریان، شروع کردند آن قوم و  
جمعیت به تهنیت و مبارکباد

أمیر المؤمنین - صلوات الله علیه - و از زمره کسانی  
که در پیشاپیش اصحاب رسول خدا به أمیر المؤمنین  
تهنیت گفتند، أبو بکر و عُمَر بودند، که هر يك از آنها  
گفتند: بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ  
مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ «بِهْ بَهْ بر تو! آفرین بر  
تو باد! ای پسر ابو طالب! صبح کردی و شام کردی در  
حالی که آقا و مولای من؛ و آقا و مولای هر مرد مؤمن  
و هر زن مؤمنه‌ی تسه‌ی!»!

ابن عَبَّاس گفت: سوگند به خدا که تعهد بر  
ولایت أمیر المؤمنین علیه السَّلَام بر نفس‌ها و  
عاهدهای قوم ثابت و برقرار شد؛ و همه  
گردن‌گیر شدند.

در این حال حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ گفت: ای رسول  
خدا به من اجازه دهید که درباره‌ی علی ابیاتی از  
شعر را انشاء کنم که این قوم آن ابیات را بشنوند!  
(و یا شما آن را استماع فرمائید).

حضرت رسول الله فرمودند: بگو با استمداد  
از برکات خدا!

حَسَّانُ برخاست؛ و سپس گفت: ای بزرگان،  
و ای شیوخ قریش! من پس از آنکه شهادت  
می‌دهم که گفتار رسول خدا درباره‌ی ولایت علی  
نافذ و مورد قبول است، گفتار خود را بدین

أبيات دنبال می‌کنم:

۱ - در روز غدیر خمّ، پیغمبر این قوم و جمعیت؛ این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیغمبر که منادی است شنوا کننده و فهماننده است.

۲ - در حالی که جبرائیل به امر پروردگارش آمده بود؛ و چنین اعلام کرده بود که تو در عصمت و مصونیت خدا هستی پس در بیان و ابلاغ این امر سستی مکن!

۳ - و برسان و تبلیغ کن به مردم آنچه را که از طرف پروردگارشان به تو نازل شده است؛ و در آنجا از دشمنی و عداوت دشمنان مترس؛ و هراس نداشته باش!

۴ - پس پیغمبر، علی را بپا داشت؛ و در آن هنگام با دست خود دست علی را گرفته و بلند کرده بود؛ و با صدای بلند اعلان نموده و نشان می‌داد.

۵ - پس رسول خدا فرمود: ای مردم مولا و ولیّ شما کیست؟! و آن قوم بدون آنکه تجاهلی کرده باشند گفتند:

۶ - خدای تو مولای ماست! و تو ولیّ ما هستی! و امروز در میان ما هیچکس را مخالف خود که از فرمان تو سرپیچی کند نمی‌یابی!

۷ - در این حال پیامبر به علی فرمود: برخیز

ای علی! من راضی هستم و



خوشایند دارم که تو پس از من امام و هادی اُمّت

باشی.

۸ - پس ای مردم! هر کس که من مولای او

هستم، اینک علی ولیّ اوست! و شما مردم یاران

صدیق و موالیان راستین او در هر حال بوده

باشید!

۹ - در آنجاست که پیامبر دعا کرد: بار

پروردگار من! تو ولایت کسی را داشته باش که

او ولایت علی را دارد! و نسبت به کسی که با

علی خصومت ورزد، دشمن باش.

۱۰ - ای پروردگار من! تو یاری کن کسانی را

که علی را یاری می‌کنند به جهت یاری کردنشان.

علی آن پیشوای هدایت است که همچون ماه

شب چهاردهم ظلمت‌ها را می‌شکافد؛ و

تاریکی‌ها را نور می‌بخشد».

چون حَسَّان این اشعار را انشاد کرد؛ رسول

خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: **يَا حَسَّانُ**

**لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ**<sup>۱</sup>.

«ای حَسَّان تو پیوسته از طرف روح القدس تأیید

می‌شوی؛ تا هنگامی که ما را با زبانت یاری

کنی!»!

---

<sup>۱</sup> «تفسیر أبو الفتوح رازی» طبع مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳.

# خطبہ دیگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ در

## غدیر خم

احمد بن ابی یعقوب ابن واضح کاتب عباسی،

معروف به یعقوبی می‌دیوگ: می‌دعا لله الی صد ادخل و سدر

لی محبہ و دشو راپسهر بنیدمت مسد به کم زانہ نابشہ لآ و

می مّم خریدغان آہ به کدیسر ہفحجی کیدز زردنیوگ،

ہجج اوذ مام زابشہ مدجہ کہ دوی تقو رد نی و

دوبہ تشدگ: اقام خطیباً و أخذ بید علی بن ابی طالب

فقال: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا

رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، أَلَلَّهِمَّ

وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي

فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَاوَدِي عَلَى الْخَوْضِ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حِينَ

تَرَدُّونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا. وَ

قَالُوا: وَمَا الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ

كِتَابُ اللَّهِ سَبَبُ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُ بِيَدِكُمْ،

فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تُضِلُّوا وَلَا تُبَدِّلُوا؛ وَعِزَّتِي أَهْلُ

بَيْتِي.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت سنہ ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۱۱۲.

پیغمبر به خطبه برخاست و دست علی بن  
أبی طالب را گرفت و گفت: آیا من به مؤمنان  
سزاوارتر به آنها از آنها نیستم؟! گفتند: آری ای  
رسول خدا. گفت:

بنابر این هر کس که من به او از او سزاوارتر هستم؛ علی به او از او سزاوارتر است. بار پروردگارا تو ولایت کسی را به عهده بگیر که او ولایت علی را به عهده گرفته است؛ و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد. و سپس گفت: ای مردم من پیشرو و جلو رونده شما هستم و شما واردشوندگان بر من هستید در کنار حوض کوثر؛ و من از دو چیز نفیس و پر قیمت در آن وقتی که بر من در کنار حوض کوثر وارد می شوید از شما بازپرسی خواهم نمود. حال بیندیشید که چگونه حق مرا و خود مرا در آن دو چیز نفیس، بعد از مرگ من رعایت می کنید! گفتند: ای رسول خدا! آن دو چیز نفیس و گرانقدر کدام است؟ رسول خدا گفت: آن چیز نفیس بزرگتر کتاب خداست که سبب و وسیله‌ای است که یک طرفش به دست خداست و یک طرفش به دست شماست! آن را محکم بگیرید و آن را گم نکنید و به غیر آن تبدیل نکنید! و آن چیز نفیس دیگر، عترت من است که اهل بیت من است».

طبری در کتاب «ولایت» از زید بن أرقم نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخر خطبه گفتند: ای مردم بگوئید: ما بر ولایت علی بن ابی طالب از جانب ارواح خود به تو عهد و

پیمان دادیم؛ و از طرف زبان‌های خود میثاق  
استوار نمودیم؛ و با دست‌های خود مصافحه و  
مصافقه کردیم؛ که این ولایت را به اولاد خود  
برسانیم؛ و به آنها ادا کنیم؛ و به اهل و قوم خود  
إبلاغ کنیم؛ و ما از این امر بدلی نمی‌جوئیم و  
نمی‌پذیریم؛ و تو ای پیامبر خدا بر ما گواهی! و  
خداوند بر شهادت ما کافی است که گواه بوده  
باشد.

ای مردم این را که گفتم بگوئید، و بر علی به اِمْرَةٌ

الْمُؤْمِنِينَ یعنی امیر مؤمنان سلام کنید! و بگوئید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ

هَدَانَا اللَّهُ﴾<sup>۱</sup>. چون خداوند از هر صدا و سخنی مطلع

است؛ و بر هر جان و نفس خیانتکار، علیم و خبیر

است؛ و بدانید که:

﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ

أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۳، از سوره ۷: اعراف: «حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد که  
ما را بدین مطلب هدایت کرد؛ و اگر هدایت خداوند نبود، ما بدین مرحله  
هدایت نمی‌یافتیم».

أَجْرًا عَظِيمًا<sup>۱</sup>». بگوئید آنچه را که خدا را از شما

راضی کند؛ ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ<sup>۲</sup>».

تبریک اصحاب و همسران رسول خدا صلی

الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام

زید بن ارقم گوید: در این حال مردم مبادرت

کردند به گفتن سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ

بِقُلُوبِنَا<sup>۳</sup>. «ما گوش می‌دهیم و امر خدا و رسول خدا را

به جان و دل می‌پذیریم».

رسول خدا در خیمهٔ مختصّ خود نشستند؛ و

امر کردند: امیرالمؤمنین در خیمهٔ دیگری

بنشینند، و امر نمودند که طبقات مختلف مردم

در آن خیمه روند و به علیّ - بن ابی طالب در آن

خیمه تهنیت گویند.

و چون تمام مردم از تهنیت به امیرالمؤمنین

فارغ شدند؛ رسول خدا امر کرد تا امّهات

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۰، از سورهٔ ۴۸: فتح: «پس کسی که پیمان بشکند او بر علیه نفس خودش پیمان شکسته است. و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفا کند پس خداوند بزودی اجر بزرگی به او خواهد داد».

<sup>۲</sup> آیه ۷، از سورهٔ ۳۹: زمر: «پس اگر کافر شوید خداوند از شما بی‌نیاز است». و در قرآن کریم *إِنْ تَكْفُرُوا* وارد است.

<sup>۳</sup> «الغدیر» ج ۱ ص ۲۷۰ از محمد بن جریر طبری در کتاب «الولایة». و از احمد بن محمد طبری خلیلی در کتاب «مناقب علیّ بن ابی طالب» تألیف سنهٔ ۴۱۱ در قاهره.

المؤمنين و زنهاى خودش براى تهنيت به خيمه  
على بروند، و تهنيت گویند؛ زنها رفتند؛ و  
تهنيت گفتند.

و از جمله صحابه که تهنيت گفت عُمرُ بنُ

خَطَّاب بود که گفت: هَنِئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصَبَحْتَ

مَوْلَايَ وَ مَوْلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ.<sup>۱</sup>

مردم فوج فوج مى بلاطبي آن بلى عاب و دندما

ى مت عيدين انمؤمير ما ن او نعه ب م لاسلا هيل عاب و ؛ دندرک

ى مت ينتهين نمؤملا يير ما ايك يدا عم لاسلاد و ؛ دنتفگست

بيعت مى ربانهاآت سارت سد ف که که ي روطه ب- دنداد

ى مرارقت ضر ح ن آت سارت سد ف کت فرگ.

در کتاب «مناقب على بن ابي طالب» خليلي

طبري آورده است که: اولين کسانی که بيعت و

مصافقه کردند ابو بکر و عمر و طلحة و زبير

بودند؛ و سپس

---

<sup>۱</sup> «روضه الصفا»، طبع سنگي جلد دوّم، واقعه حجة الوداع؛ و «حبيب السير»  
ج ۱، جزء سوّم ص ۴۱۱؛ و «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۱ از مولوی ولی الله  
لکهنوی در کتاب «مرآة المؤمنین».

بقیّه مهاجرین و بقیّه اَصناف مردم بر حسب طبقات آنها و مقدار منزلت آنها؛ تا آنکه نماز ظهر و عصر را در وقت واحد خواندند؛ و همین طور بیعت مردم ادامه داشت تا مغرب و عشاء را نیز در وقت واحد خواندند؛ و باز همین طور فوج فوج از مردم برای بیعت می آمدند؛ و تا ثلث از شب گذشته بیعت و تهنیت مردم ادامه داشت.

و هر وقتی که جماعتی و فوجی می آمدند؛ و با رسول خدا بر ولایت علی بعد از فوج دیگری بیعت می کردند و دست می دادند رسول خدا می فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى جَمِيعِ الْعَالَمِينَ**. «سپاس خداوند راست که ما را بر تمامی اهل عالم برتری و فضیلت بخشید». و از اینجا مصافحه و مصافقه سنت شد، و رسم شد؛ و حتی این سنت را کسانی که اهلّیت ولایت و بیعت و مصافحه نداشتند، نیز اعمال کردند.<sup>۱</sup>

أبو سعید خُدَری گوید: به خدا سوگند که هنوز ما از زمین غدیر حرکت نکرده بودیم که این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

---

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۲۷۰ و ص ۲۷۱؛ و نیز همین مطلب را از کتاب «النشر و الطی» آورده است. و ذیل روایت وارده در «احتجاج» ج ۱ ص ۸۴.



لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ  
لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۱</sup>.

«امروز است که به واسطه ولایت، مردم کافر  
از دستبرد به دین شما مأیوس شدند؛ پس بنابر  
این از آنها نترسید! و از من بترسید! امروز است  
که من دین شما را برای شما کامل کردم؛ و نعمتم  
را برای شما تمام نمودم؛ و راضی شدم که دین  
اسلام دین شما باشد!»!

## روایت کتاب «النَّشْرُ وَ الْعَطْيُ» از علمای عامه

مجلسی - رضوان الله علیه - در فصل روایات  
واردۀ در غدیر از مخالفین شیعه، که مورد اعتماد  
و وثوق هستند مطالبی به انضمام خطبۀ غدیر را  
از کتاب «النَّشْرُ وَ الْعَطْيُ» ذکر می کند؛ و می گوید:  
صاحب این کتاب، این کتاب را حجّت ظاهر بر  
ولایت علی به اتفاق دوست و دشمن قرار داده  
است؛ و یک نسخه از آن را چون به ری آمد برای  
ملک شاه مازندران: رستم بن علی به عنوان هدیه  
آورد.

---

<sup>۱</sup> «تفسیر ابو الفتوح» ط مظفری، ج ۲، ص ۱۹۳ و ص ۱۹۴.

و در آن کتاب با سند متصل خود روایت می‌کند از عطیّه سعدی که او گفت: من از حُذَيْفَةَ بن یَمان دربارهٔ غدیر پرسیدم؛ او گفت: اولاً خداوند متعال (در مدینه) این آیه را آورد:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«پیغمبر نسبت به مؤمنان اولویت دارد از خود مؤمنان نسبت به نفوسشان؛ و زندهای پیغمبر مادرهای ایشان هستند، و صاحبان رَحِم در کتاب خدا بعضی به بعضی اولویت دارند از مؤمنان و مهاجران».

از رسول خدا پرسیدند: مراد از این ولایت که شما به سبب آن سزاوارترید از ما به نفوس ما چیست؟!

رسول خدا فرمود: **الَسَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ فَيَا أَحِبَّتُمْ وَ كَرِهْتُمْ**. «گوش فرا داشتن و اطاعت کردن از رسول خدا در هر چیزی که دوست دارید و ناپسند دارید!»

گفتند: **سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا** «ما گوش می و بهم‌پهدی مت‌عاطاداتسرفاره‌یان‌یال‌باعتمدنوالدخو بهم‌پنک:

﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي

<sup>۱</sup> آیه ۶، از سورهٔ ۳۳: احزاب.

وَأَثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ  
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ<sup>۱</sup>.

«و یاد بیاورید نعمتی را که خداوند به شما  
عنایت کرد؛ و پیمانی که خداوند بر آن پیمان از  
شما عهد و میثاق گرفت؛ در آن وقتی که شما  
گفتید: ما گوش دادیم و اطاعت کردیم! و تقوای  
خدا را پیش گیرید؛ که حَقّاً خداوند به نیّات و  
افکار و مقاصدی که در سینه‌های مردم پنهان  
است؛ دانا و خبیر است.»

حُذِيفَةَ گوید: ما با رسول خدا از مدینه  
حرکت کردیم در حَجَّةِ الْوُدَاعِ؛ و چون به مکه  
رسیدیم، جبرائیل آمد، و گفت: ای مُحَمَّد!  
خداوند به تو سلام می‌رساند؛ و می‌گوید: علی  
را به عنوان شاخص و رئیس برای مردم نصب  
کن! پیامبر گریه

---

<sup>۱</sup> آیه ۷، از سوره ۵: مائده.

کرد، تا به حدّی که محاسن شریفش اشک آلود شد؛ و گفت: ای جبرائیل! این قوم من که مسلمان شده‌اند؛ با رسوم و آداب جاهلیّت دیر زمانی نیست که جدائی جسته‌اند؛ من با آنها طوعاً یا کرهاً از در شدّت در آمده‌ام تا منقاد و مطیع شده‌اند؛ در این صورت اگر غیر از خودم کسی را بر آنها تحمیل کنم چه خواهد شد؟ در این حال جبرائیل صعود کرد.

و صاحب کتاب «النَّشْرُ وَ الطَّيِّ» در اینجا داستان آمدن امیرالمؤمنین را از یمن به مکه؛ و داستان خاتم بخشی و نزول آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ را مفصلاً نقل می‌کند؛ تا می‌رسد به قول رسول الله در منی و آن را از غیر حذیفه نقل می‌کند، که رسول خدا در حجّة الوداع در منی فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ وَ إِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَأَصْبَعِي هَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - أَلَا فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِمَا فَقَدْ نَجَا؛ وَ مَنْ خَالَفَهُمَا فَقَدْ هَلَكَ. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ أَيُّهَا النَّاسُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أُمَّ اشْهَدُوا!

«ای مردم! من در میان شما دو چیز باقی

می‌گذارم، که اگر هر آینه شما هر دوی آنها را  
بگیرید و اخذ کنید هیچگاه *إلى الأبد* گمراه  
نشوید: کتاب خدا و عترت من، *أهل بیت من!* و  
بدانید حقاً که خداوند لطیف و خبیر به من خبر  
داده است که: آن دو تا هیچوقت از هم جدا  
نمی‌شوند، تا بر حوض کوثر با هم بر من وارد  
شوند.

رسول خدا در این دو حال دو انگشت سبّابه  
خود را با هم به مردم نشان داد و فرمود: مثل این  
دو انگشت من هستند. آگاه باشید ای مردم هر  
کس به آن دو تا اعتصام کند و تمسّک جوید  
نجات می‌یابد؛ و هر کس از آن دو سرپیچی کند؛  
هلاک می‌شود. ای مردم! آیا من رساندم و ابلاغ  
کردم؟! گفتند: آری! رسول خدا فرمود: بار  
پروردگارا گواه باش!

و چون آخر ایام تشریق (روز سیزدهم ذوالحجّة)

رسید خداوند سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ را

نازل کرد. حضرت فرمود: خبر مرگ من آمده است و

در مسجد خیف آمد؛ و ندا در داد: *الصَّلَاةَ جَامِعَةً*. مردم

همگی در اطراف آن حضرت گرد

آمدند؛ حضرت حمد و ثنای خدا را بجای آورد،  
و خطبه خود را ایراد کرد؛ تا رسید بدینجا که:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلُ  
الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ؛ وَ  
طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ فَتَمَسَّكُوا بِهِ؛ وَ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ  
عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَيْرِ أَنَّهُمَا  
لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ كَأَصْبَعِي هَاتَيْنِ  
- وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَ جَمَعَ  
بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ وَ الْوُسْطَى - فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَيَّ هَذِهِ.

«ای مردم! من در میان شما از خود دو چیز  
نفیس و پر قیمت باقی می گذارم: متاع و چیز  
نفیس بزرگتر کتاب خداوند عزوجل است؛ یک  
طرف آن به دست خداست؛ و طرف دیگرش به  
دست شماست، پس شما بدان چنگ زنید و  
بگیرید! و چیز نفیس کوچکتر عترت من اهل  
بیت من است. چون خداوند لطیف خبیر به من  
آگاهانیده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند  
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

رسول خدا در این حال بین دو انگشت سبابة  
خود را جمع کرده؛ و فرمود: این طور مانند این  
دو انگشت. و سپس بین سبابة و وُسطای خود را  
جمع نموده و فرمود: نمی گویم: این طور مانند  
این دو انگشت که یکی بر دیگری برتری و

فضیلت دارد». یعنی هر دو در أخذ و تمسک یکسان هستند گرچه یکی ثَقَلِ اکبر و دیگری ثَقَلِ اصغر است.

گروهی پس از شنیدن این خطبه اجتماع کردند و گفتند: محمد إرادہ کرده است که: امامت را در اهل بیت خودش قرار دهد. و چهار نفر از آنها از منی خارج شده؛ و داخل مکه شده؛ و رفتند تا درون کعبه؛ و در آنجا فیما بین خود معاهده کرده و پیمان نوشتند که اگر مُحَمَّد بمیرد و یا کشته شود؛ نگذارند امر ولایت و امامت در میان اهل بیت او قرار گیرد؛ و در اینجا خداوند این آیه را نازل کرد.

﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ. أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«بلکه ایشان امری را در نزد خود إبرام و محکم کاری می‌کنند، و ما این طور هستیم که امور را إبرام می‌کنیم و محکم می‌نمائیم. بلکه ایشان چنین می‌پندارند که ما از اسرار آنان مطلع نیستیم، و نجوی و رازگوئی‌های آنها را نمی‌شنویم! آری می‌شنویم و اطلاع داریم؛ و فرستادگان ما از فرشتگان در نزد ایشان، آنها را

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۹ و ۸۰ از سوره ۴۳: زُخْرَف.

می نویسند.»

در اینجا مجلسی به عنوان جمله معترضه می گوید: نگاه کن به این تدریجی که از جانب رسول الله؛ و به لطفی که از جانب خدا دربارهٔ امامت مولانا امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - صورت گرفته است؛ زیرا در اولین وهله در مدینه خداوند آیه: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾ را فرستاد؛ و تصریح کرد که نزدیکترین فرد به پیغمبر از مؤمنان و مهاجران، مقدم است و اولویت دارد. و خداوند با نزول این آیه، مؤمنان و مهاجران را از امامت و ولایت امت اسلام عزل نموده، و این امر را اختصاص به اولوا الارحام رسول الله صلی الله علیه و آله داد. و پس از این نظر کن: چگونه بعد از آنکه رسول خدا به مکه وارد شدند؛ جبرائیل برای تعیین علی آمد؛ و چون رسول خدا به جهت اشفاق و محبت به قوم که چون با علی حسد داشتند به پروردگارش مراجعه کرد، چگونه خداوند به لسان دیگر با نزول آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ مطلب را رسانید؛ و با این توصیف از علی، پرده از چهرهٔ اختفا برداشت!

و سپس نگاه کن و بین: چگونه رسول خدا بواسطهٔ خطبه‌هایی که در منی و در مسجد خیف خواند؛ در آنجا از اهل بیت خود یاد کرد؛ و



زمینه‌ساز برای معرفی قرار داد!

صاحب کتاب «النَّشْرُ وَ الطَّيِّبُ» می‌گوید:

رسول خدا از مکه متوجّه مدینه شد؛ مراراً و مرّۀ  
بَعْدَ مرّۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله به  
خداوند - سبحانه و تعالی - مراجعه کرده؛ و  
خداوند نیز در این باره به پیغمبرش مکرراً وَحی  
فرستاده است. حُذِيفَه گوید: پیامبر به أصحاب و  
حجّاجِ اِذْنِ رَحِيلِ از مکه به مدینه داد؛ و ما هم  
حرکت کردیم. در ضجّان جبرائیل نازل شد؛ و  
أمر کرد که رسول الله اِعلانِ ولایتِ علی را  
بنماید؛ از اینجا پیامبر آمد تا به جُحْفَه رسید؛ و  
همین که مردم به أمر

رسول خدا در منزلگاههای خود مستقر شدند، آن خطبه شیوا و غرّاء را که حاوی ولایت بود ایراد کرد. در اینجا خطبه را مفصلاً بیان می‌کند؛ و نیز عهد و بیعت مردم را در ذیل خطبه ذکر می‌نماید.<sup>۱</sup>

## روایت احتجاج در تکمیل دین به حجّ و ولایت

شیخ أجلّ أبو منصور أحمد بن علی بن أبی طالب طبرسی<sup>۲</sup>، در کتاب «احتجاج» با سند متصل خود از علقمة بن محمد حصرمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه عازم حجّ شدند؛ در حالی که تمام دستورات و شرایع شریعت اسلام را غیر از فریضه حجّ و ولایت به مردم آموخته بودند. جبرائیل نازل شد و گفت: ای محمد خداوند جلّ

---

<sup>۱</sup> «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۹، ص ۲۰۳ تا ص ۲۰۵.

<sup>۲</sup> طبرسی (به فتح طاء و بآء): أبو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب صاحب کتاب «احتجاج» از اهل ساری که یکی از شهرهای مازندران است بوده است، چنانکه شاگرد او محمد بن علی بن شهر آشوب سرّوی مازندرانی متوفی ۵۸۸ منسوب به ساری است؛ او در اواسط قرن ششم از هجرت بوده و با ابو الفتح رازی و با فضل بن حسن طبرسی (به فتح طاء و سکون بآء و کسر رأء) که معرّب تفرشی است، صاحب «مجمع البیان» معاصر بوده است؛ خودش با دو واسطه از شیخ طوسی و با چند واسطه از شیخ صدوق روایت می‌کند. شهید اوّل در «غایة المراد» فتاوی و اقوال او را بسیار نقل می‌کند. کتاب الاحتجاج علی اهل اللّجاج بسیار کتاب معروف و معتمد علیه و جلیلی است.

اسْمُهُ تُو رَا سَلَام مِي رَسَانَد؛ وَ مِي گُوِيَد: مَن جَان هِيچ پِيغْمَبَرِي رَا بَه سُوِي خُوَد قَبْض نَكْرَدَم، مَگَر اِيْنكَه دِيْن خُوَد رَا كَامَل نَمُوْدَه وَ حَجَّتْ خُوَد رَا تَاكِيْد نَمُوْدَه بُوْدَم.

وَ اِيْنك از فَرَايِضْ كَه قَوْم تُو بَدَان نِيَاز مَنْدَنَد، دُو فَرِيضَه بَاقِي مَانْدَه اسْت كَه بَايْد بَه اَنهَا بَرَسَانِي وَ اِبْلَاغ كَنِي: يَكِي فَرِيضَه حَجَّ اسْت؛ وَ دِيْگَرِي فَرِيضَه وِلَايْت وَ خَلَاْفْت بَعْد از تُو. چُون مَن هِيچْوَقْت زَمِيْن رَا از حَجَّتْ خَالِي نَكْرَدَه اَم؛ وَ از اِيْن بَه بَعْد نِيْز هِيچْوَقْت خَالِي نَخَوَاهَم نَمُوْد.

وَ خَدَاوَنَد جَلَّ ثَنَاؤَه اِيْنك اَمْر مِي كَنَد كَه تُو حَجَّ وَ اَدَاب اَن رَا بَه قَوْمْت بِيَاْمُوْزِي؛ وَ خُوْدْت حَجَّ كَنِي. وَ هَر كَس كَه قَدْرْت وَ اسْتِطَاعْت بَر حَجَّ دَارَد، از اَهْل مَدِيْنَه، وَ از اَطْرَاف اَن، وَ از اَعْرَاب بَادِيَه نَشِيْن، بَايْد بَا تُو حَجَّ كَنَنْد. وَ تُو مَعَالَم وَ دَسْتُوْرَات حَجَّ رَا بَه اَنهَا تَعْلِيْم كَنِي؛ مَثَل اَنكَه مَعَالَم وَ دَسْتُوْرَات نَمَاز وَ زَكُوْة وَ رُوْزَه رَا تَعْلِيْم

آنها نموده‌ای! و آنها را مطلع و واقف کنی بر  
اجزاء و شرایط و خصوصیات حجّ همان طور که بر  
خصوصیات سایر شرایع، آنها را واقف و مطلع  
نموده‌ای!

رسول خدا برای انجام مناسک حجّ از مدینه  
بیرون آمد؛ و مردم مدینه با آن حضرت بیرون  
آمدند؛ به طوری که جمعیت حُجّاج با رسول  
خدا به هفتاد هزار نفر یا بیشتر - به تعداد اصحاب  
موسی که هفتاد هزار نفر بودند؛ و حضرت  
موسی از آنها برای بیعت با برادرش هارون عهد  
گرفت؛ و آنان پیمان را شکستند و از عِجَل  
(گوساله) و سَامِرِیّ پیروی کردند - بالغ شد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم  
برای بیعت ولایت علی و خلافت او از هفتاد هزار نفر  
به تعداد اصحاب موسی عهد گرفت؛ و آنان این عهد را  
شکستند و از عِجَل و سَامِرِیّ متابعت کردند سُنَّةِ بَسَنَّةِ  
وَ مَثَلًا بِمِثْلِ، هر کدام در طراز و مقابل یکدیگر.

مردم مدینه که برای حجّ بیرون شدند، صدای  
تلبیّه آنان ما بین مدینه و مکه اتّصال داشت.

چون منادی رسول خدا در مدینه اعلان کرده  
بود که ایّها النّاس! رسول خدا اراده حجّ دارد؛ و  
می‌خواهد در این سفر شما را از آنچه مطلع

نکرده است اطلاع دهد! و بر همان نهجی که  
سایر شرایع دین را به شما آموخت؛ شرایع حج  
را نیز به شما بیاموزد؛ و شما را بر آن واقف  
گرداند!

چون رسول خدا در موقف، وقوف کرد،  
جبرائیل از نزد خداوند عزوجل آمد؛ و گفت: ای  
محمد خداوند به تو سلام می‌رساند؛ و می‌گوید:  
أجل تو نزدیک شده؛ و عمر تو به پایان رسیده  
است؛ و من قدم تو را بر آن چیزی که چاره‌ای  
از آن نیست، که همان مرگ و مراحل بعد از آن  
باشد می‌خواهم!

و در این صورت تو عهد خود را استوار بدار!  
و وصیت خود را مقدم بدار؛ و آنچه از انواع علم،  
و میراث علوم پیامبران پیشین، و سلاح و تابوت  
عهد (صندوق عهد) و هر چه از آیات و  
خصائص انبیاء در نزد تو هست؛ همه را به وصی  
و خلیفه بعد از خودت بسپار؛ و او حجّت بالغه  
بر خلق من عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام است.  
او را به عنوان شاخص و علم و رئیس و پیشوای  
مردم در میان مردم اقامه کن! و عهد و میثاق و  
بیعت با او را تجدید کن!

و به مردم یادآوری کن: آن بیعت و میثاقی که تو از آنها از طرف من گرفتی؛ و آن عهده را که تو از طرف من با آنها بستی که: ولایت ولی و مولای خودشان، و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام است را بر عهده گیرند. چون من روح هیچ پیغمبری از پیغمبران را قبض نکرده‌ام، مگر بعد از آنکه دین خودم را کامل کردم، و حجت خود را کامل کردم، و نعمت خود را بر بندگانم، به پیروی از ولی خودم و اطاعت از او تمام نمودم. زیرا که من هیچوقت زمین را بدون قیّم و نگهدار نمی‌گذارم، که آن قیّم حجت من بر بندگانم باشد.

## آیه تبلیغ

﴿فَالْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾  
 بِوَلَايَةِ وَلِيِّي؛ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ عَلِيٌّ  
 عَبْدِي؛ وَ وَصِيٌّ نَبِيِّي؛ وَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ  
 حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عَلَيَّ خَلْقِي؛ مَقْرُونٌ طَاعَتُهُ بِطَاعَةِ  
 مُحَمَّدٍ نَبِيِّي؛ وَ مَقْرُونٌ طَاعَتُهُ مَعَ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ  
 بِطَاعَتِي؛ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَ مَنْ عَصَاهُ  
 فَقَدْ عَصَانِي؛ جَعَلْتُهُ عَلَمًا بَيْنِي وَ بَيْنَ خَلْقِي؛ مَنْ  
 عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا؛ وَ مَنْ

أَشْرَكَ بَيْعَتَهُ كَانَ مُشْرِكًا؛ وَ مَنْ لَقِيَني بِوَلَايَتِهِ  
 دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ مَنْ لَقِيَني بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ.  
 فَأَقِمْ يَا مُحَمَّدُ عَلِيًّا عَلَمًا؛ وَ خُذْ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ؛  
 وَ جَدِّدْ عَهْدِي وَ مِيثَاقِي لَهُمُ الَّذِي وَاثَقْتَهُمْ عَلَيْهِ،  
 فَإِنِّي قَابِضُكَ إِلَيَّ وَ مُسْتَقْدِمُكَ عَلَيَّ!

«پس امروز است که من دین شما را برای شما  
 کامل کردم! و نعمتم را برای شما تمام نمودم! و  
 پسندیدم که دین اسلام، دین شما باشد؛ به  
 ولایت ولیّ خودم، و مولای هر مؤمن و مؤمنه:  
 علی بنده من؛ و وصیّ پیامبر من، و جانشین پس  
 از آن پیامبر؛ و حجّت بالغه من بر بندگان من.

إطاعت از او مقرون است به إطاعت از محمد  
 پیغمبر من؛ و اطاعت از او و اطاعت از محمد  
 مقرون است به إطاعت از من. کسی که او را  
 اطاعت کند، حقّاً مرا اطاعت کرده است؛ و کسی  
 که عصیان او را کند، عصیان مرا کرده است؛ من  
 او را نشانه و آیت بین خودم و مخلوقاتم قرار  
 دادم.

کسی که او را بشناسد مؤمن است؛ و کسی که  
 او را انکار کند کافر است؛ و کسی که در بیعت با  
 او غیر او را نیز شریک بیاورد مشرک است؛ و  
 کسی که با ولایت او

مرا ملاقات کند، داخل در بهشت می‌شود؛ و کسی که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل در آتش می‌شود.

پس ای محمد! علی را اقامه کن! و بر افراز به عنوان رئیس و پیشوا در میان مردم؛ و برای امر او از مردم بیعت بگیر؛ و آن عهد و میثاقی را که برای من از مردم گرفته‌ای تجدید کن! چون من قابض روح تو هستم! و تو را به سوی خودم می‌خوانم!»!

رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خودش: قریش و از اهل نفاق و شقاق می‌ترسید که متفرق شوند؛ و به همان جاهلیت دیرین باز گردند؛ چون عداوت آنها را به خوبی می‌دانست؛ و از دشمنی که آنها با علی داشتند و پنهان می‌داشتند؛ و لیکن نفوسشان بر آن عداوت منطوی شده بود، به خوبی آگاه بود.

فلذا از جبرئیل خواست که از پروردگار تقاضای عصمت و مصونیت کند، تا از مردم گزند نرسد. و پیوسته انتظار می‌کشید تا جبرئیل از جانب خداوند خبر عصمت و مصونیت از مردم و شرور ایشان را بیاورد.

و این امر به تأخیر انجامید تا رسول خدا در مَسْجِدِ خَيْفِ آمَد؛ جبرئیل نازل شد و پیامبر را امر کرد که بر عهدی که دربارهٔ علی بن ابی طالب



است، مردم را آگاه کند؛ و علی را به عنوان شاخص و نمونه و آیتِ الهی بر مردم نصب کند؛ تا مردم از نعمت وجود او هدایت شوند؛ و لیکن آن تضمین عصمت را از جانب خدا آن طور که رسول خدا می خواست نیاورد؛ تا رسول خدا به کُرَاعُ الْغَمِيمِ<sup>۱</sup> رسید که بین مکه و مدینه است؛ باز جبرائیل نازل شد؛ و امر کرد که آن عهد را رسول خدا ابلاغ کند؛ و در این موقع نیز تضمین عصمت نکرد.

رسول خدا عرض کرد: ای جبرائیل! من از قوم خودم در ترس و هراس می باشم؛ و می ترسم که قوم من مرا تکذیب کنند؛ و گفتار مرا درباره علی نپذیرند - و دانستیم که از جبرئیل به نزول آیه عصمت تقاضا نموده بود؛ و جبرائیل

---

<sup>۱</sup> در «مراصد الاطلاع» ج ۳ ص ۱۱۵۳ گوید: کُرَاعُ الْغَمِيمِ موضعی است در حجاز بین مکه و مدینه به فاصله هشت میل به عَسْفَانَ مانده، و این کُرَاع کوه سیاهی است در طرف حَرّه که تا آنجا امتداد دارد.

به تأخیر انداخته بود . پیغمبر طیّ مراحل

می‌داد صاف لیمه سه فحجّه که کم خرید غه بات دندرک

زور زات عاصه چنپه که ماگنه نیا رد و بدندیسر دراد

ی مت شدگ، ین مضت و رجز و تددش و ینت ابل یئر ج

ت فگ و بدشل زان دنوا دخب نا جزا ت مصع: لئم محی !!

ت یادخ سلام می می و دناسر دیوگ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فِي عَلِيٍّ ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ .

أوائل قوم در این وقت نزدیک جُحْفَه بودند؛

پیامبر دستور داد که مراجعت کنند؛ و کسانی که

از عقب می رسیدند، توقّف نمایند؛ تا آنکه علی

را در این محلّ به عنوان ولایت و إمامت معرفی

کند؛ و بگوید که خداوند او را عَلم برای مردم

قرار داده؛ و تضمین عصمت کرده است .

منادی از جانب رسول الله ندا در داد: الصَّلَاةَ

جَامِعَةً؛ و به طرف راست جاّده؛ همان اَدْعَبَه کی ئاج

هتخاسر ییدغ لجدسدش فر حنم دنا . داد روتسد بر مایپ

ت خرد ریزه بگنس و هراچح زا و بدندرک لکاپ ار ماه

عوشر و تفرن آزار فر بر مایپ بدندر و آر بر نم ت روص

هبطخ ن دناو خه بدرک .

این خطبه بسیار مفصل است؛ و رسول خدا پس از حمد و ثنای حضرت اُحدیّت سبحانه و تعالی به طور کافی و شافی مطالب را بیان می‌کند؛ و حقیقت دین و روح ایمان را نشان می‌دهد؛ و با آیات قرآن به عنوان استشهاد دلیل می‌آورد؛ و از ولایت و روح امامت؛ و عدم انفکاک آن با قرآن کریم به طور مشروح سخن می‌گوید، و با خطاب به مردم به لفظ **مَعَاشِرَ النَّاسِ** در پنجاه و چهار مورد؛ و به لفظ **أَيُّهَا النَّاسُ** در یک مورد، آنان را مخاطب می‌سازد؛ و اقرار و اعتراف می‌گیرد؛ و محاجّه می‌فرماید؛ بطوری که همگی اقرار و اعتراف می‌نمایند.

و ما به جهت مراعات مقام از ذکر خصوصیات آن در اینجا خودداری کردیم؛ و طالبان می‌توانند به «احتجاج طبرسی» طبع نجف ج ۱، از ص ۶۶ تا ص ۸۴؛ و یا به «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹، از ص ۲۲۴ تا ۲۲۸ مراجعه کنند.

مجلسی بعد از نقل این خطبه گوید: در کتاب «کشفُ الیقین»، از أحمد بن محمد طبری که از علماء مخالفین است، آورده که او در کتاب خودش از محمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن، از حسن بن علی ابی محمد دینوری، از



محمد بن موسی همدانی تا آخر این خبر را  
روایت کرده است.

و اکثر این خطبه را که راجع به نصوص و  
فضائل اهل بیت است مؤلف کتاب «الصراطُ  
المُستقیم» از محمد بن جریر طبری در کتاب  
خودش به نام «ولایت»، با اسناد خود از زید بن  
أرقم آورده است؛ و تمام این خطبه را شیخ علیّ  
بن یوسف بن مُطَهَّر حلی، از زید بن ارقم روایت  
نموده است.<sup>۱</sup>

و نیز در «احتجاج» از حضرت صادق علیه  
السّلام آورده است که: چون رسول خدا صلی  
الله علیه و آله از این خطبه فارغ شد، مردم یک  
مرد زیبای خوش هیكل و خوش بوئی را دیدند،  
که می گفت: سوگند به خدا من تا امروز ندیدم  
محمد را که راجع به پسر عمویش این طور تأکید  
کند و برای او پیمان و عهدی استوار نماید، که  
آن را غیر از شخص کافر به خداوند عظیم و کافر  
به رسول او نتواند پاره کند؛ پس ای وای بر کسی  
که این پیمان را بشکند.

چون سخن او تمام شد، عُمَر بن الخطّاب که  
کلام او را شنیده بود؛ و برای او خوشایند بود

---

<sup>۱</sup> «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۲۸.

هیئت او و شکل و شمایل او؛ به پیغمبر اکرم رو کرده و گفت: آیا سخن این مرد را شنیدی که چه و چه می گفت؟!

پیغمبر فرمود: ای عمر آیا می دانی که این مرد که بود؟! عمر گفت: نه!

پیغمبر فرمود: این مرد روحُ الأمين جبرائیل بود. مبادا تو پیمان با علی را پاره کنی! زیرا که در این صورت خدا و رسول خدا و فرشتگان خدا و مؤمنین از تو بیزارند<sup>۱</sup>.

## شأن نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

أبو الفتوح رازی در تفسیرش گوید: أبو إسحاق ثعلبی مفسرِ امام أصحاب حدیث در کتاب تفسیر خود که آن را «کشف و بیان» نام گذارده است، آورده است که از سفیان بن عیینة درباره شأن نزول آیه ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾<sup>۲</sup> سؤال کردند، که درباره چه کسی نازل شده است؟!

سفیان به شخص سائل گفت: از مسئله‌ای پرسش کردی که قبل از تو

---

<sup>۱</sup> «احتجاج» طبرسی ج ۱، ص ۸۴؛ و «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۲۸.  
<sup>۲</sup> آیه ۱، از سوره ۷۰: معارج.

هیچکس از من آن را نپرسیده است!

روایت کرد برای من پدرم<sup>۱</sup>، از ابو جعفر:

محمد بن علی، از پدرانش - صلوات الله علیهم

- که چون رسول خدا به غدیر خم رسید، مردم

را خبر کرد؛ و ایشان گرد آمدند؛ و دست علی را

گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ**. این

خبر شایع شد و به شهرها رسید از جمله به

حَارِثُ بْنُ نَعْمَانَ فَهَرِي رسید.

---

<sup>۱</sup> در نسخه «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ که این روایت را از ثعلبی نقل می‌کند روایت را اسناد می‌دهد به سفیان بن عیینة از حضرت صادق علیه السلام بدون واسطه پدرش: عیینة. و ظاهراً این صحیح باشد، زیرا مجلسی رضوان الله علیه که همین روایت را در «بحار الأنوار» طبع کمپانی ج ۹ ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ از تفسیر «فرات بن ابراهیم» از «تفسیر ثعلبی» روایت می‌کند، از سفیان از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند. و اگر کسی بگوید: چه اشکال دارد که سفیان روایت را بدون واسطه از حضرت صادق علیه السلام و با واسطه پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده باشد؟ و بنابراین دو روایت بوده و با یکدیگر تنافی ندارند؛ در «تفسیر ابو الفتوح» با یک سند، و در «تفسیر فرات بن ابراهیم» با سند دیگر روایت شده باشد.

در جواب گوئیم: در کتب رجال از جمله «معجم رجال الحديث» ج ۸ ص ۱۵۹ شماره ۵۲۳۷؛ و ج ۱۳ ص ۲۳۹ شماره ۹۲۵۱ و ۲۹۵۲؛ و تنقیح المقال»، مامقانی ج ۲ ص ۳۹ و ص ۴۰؛ و نیز در ص ۳۶۴ پدر سفیان: عیینة بن میمون أبو عمران را از اصحاب حضرت باقر علیه السلام نشمرده‌اند. و علاوه این رجال علم در تفاسیر خود روایت را از تفسیر ثعلبی روایت کرده‌اند نه از مصادر مختلف، و آن یک روایت بیش نیست، و امکان روایت از حضرت باقر علیه السلام، بیش از مجرد فرض چیزی نیست و روایت را متعدد نمی‌کند. مصدر این روایت که بسیاری از علماء شیعه و عامه در کتب تفسیر و مناقب خود آورده‌اند همان طور که در «تفسیر مجمع البیان» نیز در صفحه بعد می‌آید فقط «تفسیر ثعلبی» است، و روایت وارده در آن یک روایت است.

حارث سوار ناقة خود شد؛ و آهنگ رسول  
الله کرد و آمد تا به لشکرگاه رسید؛ و از ناقة خود  
پیاده شد؛ و زانوی ناقة را بست؛ و رو به خیمه  
رسول الله آورد؛ و رسول الله در میان مهاجر و  
انصار نشسته بود.

و گفت: ای محمد تو آمدی و گفتی: سیصد  
و شصت معبود را رها کنید؛ و بگوئید: خدا یکی  
است! و ما گفتیم. و گفتی که: بگوئید: من رسول  
او هستم! ما هم گفتیم. گفتی که: پنج نماز بجای  
آورید! ما آوردیم. گفتی: ماه رمضان روزه  
بدارید! پذیرفتیم. گفتی: زکوة مال بدهید ما هم  
به گردن گرفتیم! حج فرمودی؛ رد نکردیم؛ جهاد  
فرمودی؛ قول تو را قبول نمودیم.



به این همه دستورات راضی نشدی تا آنکه:

رَفَعْتَ بِي أَضْبَعِ ابْنِ عَمِّكَ فَرَفَعْتَهُ وَفَضَّلْتَهُ عَلَيْنَا، فَقُلْتَ:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ! فَهَذَا شَيْءٌ لِلَّهِ أَنْ مَمَّ أَمَّا كُنْتُمْ!

بی در کیندبو بی تفرگار دوخی و معسرپی و زاباطسو»

بی تفگو و بی لیشخبی رترت و تلیضفامربار و او: ره

م به کس کن مولی و آقای اویم، علی مولی و آقای اوست!

آیا این مطلب از توست؛ یا از خداست؟!«

رسول خدا فرمود: **وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**

**إِنَّ هَذَا مِنَ اللَّهِ** «سوگند به آن کسی که جز او

معبودی و خدائی نیست؛ این از طرف خداست؛

و من به امر خدا گفتم».

حَارِثُ که این بشنید؛ پشت کرد و رو به سوی

ناقه خود نهاد؛ و می‌تفگ: **اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ**

**مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ**

**أَلِيمٍ** .<sup>۱</sup>

«بار خدایا اگر این که محمد می‌گوید، حق

است؛ و از پیش توست؛ بر ما سنگ از آسمان

ببار! یا برای ما عذاب دردناکی بفرست!»!

<sup>۱</sup> آیه ۳۲، از سوره ۸: انفال.

هنوز سخنش تمام نشده بود که سنگی از آسمان آمد؛ و بر سر او خورد؛ و او را همچنان بر جای خود بکُشت. و خداوند تعالی این آیه فرستاد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ \* مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾. حق تعالی رحمت فرستاد، او عذاب خواست؛ گفتند: چون تو را رحمت نافع نیست؛ کسی عذاب را از تو دافع نیست. ﴿مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ من ولایتی فرستادم که کمال دین و تمام نعمت در او بستم ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» با سند متصل خود از حاکم أبو القاسم حسکانی تا می‌رسد به سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ این حدیث و شأن نزول را درباره ولایت

---

<sup>۱</sup> «تفسیر أبو الفتوح رازی» ج ۲، ص ۱۹۴. طبع مظفری؛ و «تفسیر قرطبی»، ج ۱۸، ص ۲۷۸ و ص ۲۸۸؛ و «تذکره خواص الامّة» ص ۱۹؛ و «فرائد السمّطین» ج ۱، باب ۱۵، ص ۸۲ و ص ۸۳؛ و «نظم درر السمّطین» ص ۹۳؛ و «سیره حلیّه» طبع سنه ۱۳۵۳ هـ ج ۳، ص ۳۰۸ و ص ۳۰۹؛ و «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۶۴؛ و «تفسیر المیزان» ج ۱۹، ص ۷۹؛ و «غایة المرام» ج ۲، ص ۳۹۷، باب ۱۱۷، از طریق عامّه دو حدیث، و در ص ۳۹۸ باب ۱۱۸ از طریق خاصّه شش حدیث آورده است. و «فصول المهمّة» ابن صباغ مالکی طبع سنگی ص ۲۶ و ص ۲۷؛ و طبع نجف ص ۲۴.

أميرالمؤمنین علیه السلام به همین نهج ذکر  
 می‌کند، با این تفاوت که اولاً سند حدیث را به  
 حضرت جعفر بن محمد الصادق می‌رساند؛ نه  
 حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام،  
 و ثانیاً آن مرد سائل را به نام نُعْمَانُ بْنُ حَرْثِ فَهْرِي  
 آورده است نه حَارِثُ بْنُ نُعْمَانَ. ولیکن در ابتدای  
 بحث خودش گفته است: قائل این گفتار چنین گفته  
 شده است که: نَضْرُ بْنُ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ بوده است.<sup>۱</sup>

مجلسی در «بحار» این روایت را از «تفسیر  
 فرات بن ابراهیم» می‌آورد؛ و نیز از «طرائف» سید  
 ابن طاوس از ثعلبی؛ و نیز از کتاب «کنز جامع  
 الفوائد» از محمد بن عباس با سند خود از سفیان  
 بن عیینه؛ و سپس گفته است: صاحب «کنز»  
 گوید: من با سند دیگر این حدیث را از ابو بصیر  
 از حضرت صادق علیه السلام بدین طریق  
 روایت می‌کنم که:

حضرت صادق علیه السلام این آیه را تلاوت

کردند: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ﴾ «بِوَلَايَةِ

عَلِيٍّ» لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿. و سپس فرمودند: در مصحف

<sup>۱</sup> «مجمع البيان»، طبع صيدا، ج ۵، ص ۳۵۲.

فاطمه اینت سا مدمآ روط.

و برقی از محمد بن سلیمان، از پدرش، از أبو

بصیر، از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود:

هَكَذَا وَ اللّٰهُ اَنْزَلَهَا جِبْرَائِیلُ عَلَی النَّبِیِّ، وَ هَكَذَا هُوَ مُثَبَّتٌ

فِی مُصْحَفِ فَاطِمَةَ.<sup>۱</sup> «سوگند به خدا که همینطور و به

همین کیفیت جبرئیل بر رسول اکرم نازل کرد، و

همینطور در مصحف فاطمه ثبت است».

و نیز مجلسی دو روایت دیگر از «تفسیر

فُراتُ بِنُ اِبْرَاهِیْم» درباره شأن نزول آیه ﴿سَأَلَ

سَأَلٌ﴾ روایت می‌کند، که درباره شخصی

اُعرابی که درباره ولایت علی بن ابی‌طالب

خودش تقاضای عذاب کرد وارد شده است؛

اوّل، روایت را مُعَنَّأً از ابو هریره ذکر می‌کند؛ و

دوّم از جعفر بن محمد بن بشرویه قَطَّان مُعَنَّأً

از اوزاعی، از صَعَصَعَةَ بن صُوحان و اُحْنَف بن

قَیْس، که هر دو می‌گفتند که: ما از ابن عبّاس

شنیدیم که او می‌گفت: ما با رسول خدا بودیم که

آن مرد سائل وارد شد؛ و سپس تمام قضیه را ذکر

می‌کند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷.

<sup>۲</sup> «بحار الأنوار»، ج ۹، ص ۲۱۶.

در کتاب «الغدیر» که این روایت را از ابو  
إسحاق ثعلبی نقل می‌کند، تقریباً به عین ألفاظی  
است که ما از «تفسیر أبو الفتوح» آوردیم؛ با این  
تفاوت که اولاً روایت را از حضرت باقر علیه  
السّلام بیان می‌کند؛ و ثانیاً می‌گوید که: حَرْتُ بِنُ  
نُعْمَانَ به سوی رسول خدا روانه شد تا به أَبطَح  
آمد.<sup>۱</sup> و لفظ أَبطَح در روایت ابو الفتوح نیست.

و علاوه بر این روایت، از تفاسیر و کتب  
تراجم و مناقب اهل تسنن به تعداد سی شماره  
درباره شأن نزول این آیه مطالبی را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>  
و از جمله نام شخصی سائل را بنا به روایت  
حَافِظُ أَبُو عُبَيْدِ هَرَوِي در تفسیر «غَرِيبُ الْقُرْآن»  
جابر بن نضر بن حارث بن کلدۀ عبَدَری ذکر  
کرده است.

و در پاورقی گوید: سائل بعید نیست که  
همین جَابِر بن نَضْر بن حَارِث باشد - گرچه  
ثعلبی که بیشتر از علماء از او نقل کرده‌اند؛  
حَارِثُ بِنُ نُعْمَانَ فَهْرِي ذکر کرده است - زیرا که  
پدر جابر را که نَضْرُ بِنُ حَارِث باشد، امیر -  
المؤمنین علیه السّلام در روز بدر کُبْرِي که اسیر  
شد، به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله صبرا

---

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۲۴۰.

<sup>۲</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹ تا ص ۲۴۶.

کشتند؛ و مردم در آن زمان به دوره جاهلیت نزدیک بوده و ایمان در قلوبشان رسوخ نکرده بود؛ فلهدا این بغضاً که بر اساس اوتار جاهلیت و خونهای آن زمان هنوز در سرها و دلها بود، جابر را برانگیخت تا بر اساس خونبهای پدرش چنین مطالبی را بگوید<sup>۱</sup>.

أقول: اینکه، مؤید این گفتار آنست که: در «تفسیر أبو الفتوح» همان طور که دیدیم نَضْرُ بْنُ حَارِثِ بْنِ كَلْدَةَ گفته شده است. و مسلماً خود نضر نیست؛ بلکه جابر است. و چون غالباً پسران را به نام پدر می خوانند؛ فلهدا به نَضْرُ یادآوری شده است.

باری اینک ما اولاً در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾، از جهت شأن نزول، و از جهت دلالت می پردازیم؛ و سپس در حدیث غدیر خم: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ أَنَّهُمْ از نقطه نظر سند، و از نقطه نظر دلالت. زیرا که این دو بحث: یعنی شأن نزول آیه بَلِّغْ؛ و حدیث ولایت، هر کدام علی حده بوده و ارتباطی به

---

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۲۳۹.

یکدگر ندارند.

## روایت حضرت باقر علیه السلام در شأن نزول

### آیه تبلیغ

أما در شأن نزول آیه تبلیغ، در کتاب «غایة المرام» از طریق خاصه هشت حدیث؛ و از طریق عامه، نه حدیث روایت کرده است<sup>۱</sup>.

از جهت کتب روایتی و تفسیری و تاریخی اصحاب ما امامیه - رضوان الله علیهم - در شأن نزول این آیه درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام خلافتی نیست؛ و متسالم علیه بین آنهاست؛ و ما از بعضی از مصادر حدیث آنها چند روایت می آوریم؛ و پس از آن به ذکر روایات وارده در کتب عامه می پردازیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ كَلْبَنِي، از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، از أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، و مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ هر دو از مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، از مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، از أَبُو الْجَارُودِ، از حضرت امام مُحَمَّدُ باقر علیه السلام روایت می کند که أَبُو الْجَارُودِ گفت: من از حضرت أَبُو جَعْفَرٍ شنیدم که می فرمود:

خداوند عزوجلّ، پنج چیز بر مردم واجب کرده است؛ و لیکن این مردم، چهار چیز از آن را

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ج ۱، از ص ۳۳۴ تا ص ۳۳۶.

گرفتند؛ و یکی را رها کردند!

من عرض کردم: فدایت شوم! آیا نام آنها را

برای من بیان می‌کنید؟!

حضرت فرمود: نماز؛ مردم در ابتداء

نمی‌دانستند چطور نماز بخوانند؛ جبرائیل نازل

شد؛ و گفت: ای محمد مردم را به نمازشان و

اوقات نمازشان مطلع کن!

پس از آن زکات نازل شد؛ و گفت: ای

محمد! مردم را به مسائل زکاتشان آشنا کن!

همان طوری که به مسائل نمازشان آشنا کردی!

و سپس روزه نازل شد؛ زیرا قبل از این نزول،

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون روز

عاشوراء می‌شد، به اطراف قریه‌ها که در حوالای

آن حضرت بودند؛ نمایندگی می‌فرستاد؛ تا آن روز

را روزه بگیرند؛ چون روزه نازل شد، در ماه

رمضان که بین شعبان و شوال است نازل شد.

و سپس حج نازل شد؛ و جبرائیل نازل شد و

گفت: ایشان را از مسائل حجشان آگاه گردان!

همان طور که از نمازشان و زکاتشان و روزه‌شان

آگاه گردانیدی!

و در آخر ولایت نازل شد؛ و این نزول در

روز جمعه در عرفات بود، که خداوند عزوجل

این آیه را فرستاد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ





**نِعْمَتِي**؛ و کمال دین به ولایة علی بن ابی طالب  
علیه السّلام است.

پیغمبر اکرم، در این حال با خود حدیث نفس  
می کرد که: امّت من تازه مسلمانند و به عهد  
جاهلیّت نزدیک. و اگر من هر وقت ایشان را به  
ولایت دربارۀ پسر عمویم علی خبر دهم یک  
گوینده آنها چنین می گوید، و یک گوینده دیگر  
چنان و البتّه این را من به زبان نیاوردم بلکه  
حدیث نفسی بود که در دل با خود داشتم. -

در این حال إرادة و عزیمت إلهی به من رسید  
و به شدّت مرا بیم داد که اگر تبلیغ نکنم مرا  
عذاب خواهد نمود؛ و این آیه فرود آمد: ﴿يَا أَيُّهَا  
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ  
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ  
النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

رسول خدا دست علی را گرفت؛ و گفت: **أَيُّهَا**

**النَّاسُ!** هیچ پیامبری از پیامبران پیش از من نبوده  
است، مگر آنکه خداوند عمری را به ایشان  
عنایت فرمود؛ و سپس آنها را به سوی خود  
خواند؛ و آنها دعوت او را لبیک گفتند و به دار  
آخرت ارتحال نمودند. و من نزدیک است که  
خوانده شوم و إجابت کنم! و من در پیشگاه  
خداوندی در موقف مورد بازپرسی قرار  
می گیرم؛ و شما نیز بازپرسی خواهید شد! شما

چه می گوئید؟! اُمّت گفتند: شهادت می دهیم که تو تبلیغ رسالت کردی! و نصیحت نمودی، و آنچه بر عهدهات بود تأدیه فرمودی! و خداوند عالی ترین جزای پیامبران را به تو مرحمت کند! پیغمبر سه بار گفت: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ** و پس از آن گفت: **يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! هَذَا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي؛ فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ!**

«ای گروه مسلمانان: این (علی) ولی شماست پس از من؛ و حضار باید به غائبین بگویند؛ و مطلب را برسانند!»

حضرت باقر علیه السلام گفتند: سوگند به خداوند که: علی علیه السلام، آمین خدا بود در خلقش؛ و آمین خدا بود بر غیبتش؛ و بر دینش؛ آن دینی که آن را برای خود می پسندید و بدان راضی بود.

چون زمان رحلت رسول خدا فرا رسید؛ علی را إحضار کرد؛ و گفت: ای علی من تو را آمین قرار می دهم بر آنچه خداوند مرا بر حفظ آن آمین قرار داده است؛ از علمش، و از غیبتش، و از خلقش، و از دینش: آن دینی که خداوند برای خود

پسندیده است. ای زیاد (أبو الجارود) سوگند به خدا که این امانت منحصر در علی بود؛ و به خدا سوگند آن حضرت (رسول الله) هیچیک از خلائق را در این امر با علی شریک قرار نداد.

و چون زمان ارتحال علی رسید، پسران خود را خواست؛ و آنان دوازده نفر بودند؛ و به آنها گفت: ای پسران من! خداوند چنین تقدیر و اراده کرده است که در من سُنَّتِی را از حضرت یعقوب قرار دهد. حضرت یعقوب پسران خود را که دوازده نفر بودند، إحضار کرد؛ و آنها را به إطاعت از یکی که معین کرده بود امر کرد. ای پسران من، من شما را به اطاعت از ولیّ و مولای شما امر می‌کنم.

آگاه باشید که این دو نفر: پسران رسول خدا: حَسَن و حُسَین علیهما السّلام اند. از این دو نفر إطاعت کنید؛ و گوش به فرمان آنها بدهید؛ و ایشان را کمک و معاونت کنید! زیرا من آنها را مورد امانت و اَمین امّت دانستم در آنچه رسول خدا مرا مورد امانت و اَمین امّت دانست در آن چیزهایی که خداوند رسول خود را اَمین امّت و مورد امانت خود دانست، از بندگان، و از غیبت، و از دینش: آن دینی که بر آن رضایت داشت؛ و مورد پسند و اِمضای خود دانست.

و بنابر این همان منزله و مقامی را که خداوند بر علی نسبت به رسول خدا معین کرد؛ همان منزله و مقام را برای حَسَنِین نسبت به عَلِی مقرر کرد؛ و هیچکدام از این دو (حسنین) بر یکدیگر فضیلت و برتری ندارند، مگر به زیاده سنّ. و روی همین زمینه هر وقت حسین علیه السّلام در مجلس حسن علیه السّلام حاضر می شد، به احترام برادر بزرگتر هیچ سخنی نمی گفت، تا از آن مجلس برخیزد.

و چون زمان رحلت حسن علیه السّلام رسید، این امر ولایت را به حسین علیه السّلام سپرد. و چون زمان رحلت حُسَین علیه السّلام رسید؛ دختر بزرگ خود: فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَینِ را خواست؛ و نامه‌ای پیچیده و سربسته با وصیّت ظاهر و آشکاری را به او سپرد. چون در وقت ارتحال حسین علیه السّلام حضرت سجّاد به مرض دل درد و شکم درد (إسهال) مبتلا بود؛ و دشمنان همان مرض را برای او کافی دانستند، که با آن رحلت کنند؛ و متعرّض کشتن او نشدند.

فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَینِ آن نامه و وصیّت را به عَلِیُّ بْنُ الْحُسَینِ سپرد؛ و سوگند به

خداوند که آن نامه و وصیت به ما رسیده است<sup>۱</sup>.

کلینی همین روایت را با سند دیگر، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از أبو الجارود از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند<sup>۲</sup>.

و نیز کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از أبو حمزة ثمالی، از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السّلام روایت می‌کند؛ که أبو حمزه گفت: شنیدم که: آن حضرت می‌فرمود: چون دوران نبوت محمد به پایان رسید، و روزگار و ایّامش به کمال رسید، خداوند تعالی به او وحی فرستاد: ای مُحَمَّد دوران نبوت تو به پایان رسیده، و ایّام تو سپری شده است.

فلهذا آن علمی که در نزد تست، و آن ایمان، و اسم اکبر، و میراث علمی که از پیامبران به تو رسیده است، و آثار علم نبوت که در اهل بیت تو هست، همه را در نزد علی بن ابیطالب بگذار!  
چون من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۰ و ص ۲۹۱؛ و «غایة المرام»، ج ۱، باب ۳۸، حدیث اول ص ۳۳۵.

<sup>۲</sup> «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۱.

علم پیامبران و آثار علم نبوت را از فرزندان از  
ذریّه تو قطع نمی‌کنم؛ همچنان که از ذریّه  
پیامبران قطع نکردم.<sup>۱</sup>

## روایت حضرت صادق علیه السلام در شأن

### نزول آیه تبلیغ

و نیز کلینی از محمد بن الحسین و غیره، از  
سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و  
محمد بن الحسین جمیعاً از محمد بن سنان، از  
اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد  
الحمید بن ابو دیلم، از حضرت ابو عبد الله امام  
صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:  
حضرت موسی، وصی خود را یوشع بن نون  
قرار داد؛ و یوشع بن نون وصیت را در اولاد  
هارون قرار داد؛ و در اولاد خودش و یا در اولاد  
موسی قرار نداد. اختیار به دست خدای تعالی  
است، هر کس را که اختیار کند، از میان هر کس  
که اختیار

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی»، ج ۱ ص ۲۹۲ و ص ۲۹۳.

کند. و موسی و یوشع بشارت به مسیح دادند.

و چون خداوند مسیح را برانگیخت، مسیح به ایشان گفت: بزودی بعد از من پیامبری از اولاد اسماعیل می‌آید که اسم او أحمد است؛ و او تصدیق مرا می‌کند (در رسالت و صحت ولادت)؛ و تصدیق شما را می‌کند (در ایمان و حسن متابعت) و حجّت مرا و حجّت شما را می‌پذیرد.

و آن وصیّت و سنّت و اختیار الهی بعد از مسیح در حواریین او که مُسْتَحْفَظِينَ بوده‌اند<sup>۱</sup> جاری و ساری شد. و خداوند ایشان را مُسْتَحْفَظِينَ نامیده است به جهت آنکه از آنان طلب و سؤال از حفظ اسم اکبر شد؛ و ایشان همچون وَعَاءٍ و ظرفی، مورد حفظ و نگهداری اسم اکبر خداوند قرار گرفتند.

و اسم اکبر کتابی است که بواسطه آن علم هر چیزی که با پیغمبران بوده است، دانسته می‌شود؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> نام‌گذاری خداوند آنها را به مُسْتَحْفَظِينَ، گویا اشاره به گفتار خداوند باشد، در شأن تورات که می‌فرماید: ﴿فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً﴾ (آیه ۴۴، از سوره ۵: مائده).

<sup>۲</sup> در نسخه‌های «کافی» و «مرآة العقول» به همین عبارت آمده است؛ ولی



«حقاً که ما پیغمبرانی را قبل از تو فرستادیم؛

و با ایشان کتاب و میزان را فرو فرستادیم!»!

و کتاب اسم اکبر است. و آنچه معروف شده

است که کتاب نامیده می‌شود، غیر از سه کتاب:

تُورَات و اِنْجِیل و فُرْقَان چیزی نیست؛ با آنکه با

آن پیامبران پیشین کتابهای دیگری بوده است:

کتاب نُوح و کتاب صَالِح و کتاب شُعَیب و

إِبْرَاهِیم چون خداوند عزوجلّ از آنها خبر

می‌دهد:

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ  
إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾<sup>۱</sup>.

«این مطالب در صحف پیشینان است، که

صحف ابراهیم و موسی باشد».

---

آنچه در قرآن است در آیه ۲۵، از سوره ۵۷: حدید بدین عبارت است: ﴿لَقَدْ  
أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾.  
<sup>۱</sup> آیه ۱۸ و ۱۹، از سوره ۸۷: اَعْلَى.

پس صُحْفُ إِبْرَاهِيمَ کجاست؟ صُحْفُ  
ابراهیمِ إِسْمِ أَكْبَرِ است؛ و صحف موسی اسم  
أكبر است. و پیوسته به این اسم أكبر وصیت شده  
است از عالمی به عالم دیگری تا آنکه آن را به  
مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله رسانیدند.

و چون خداوند عزوجلّ، مُحَمَّد را به رسالت  
مبعوث کرد، آن گروه از مستحفظین که در آن  
زمان بوده، و در ردیف عقب از سلسله  
مُسْتَحْفَظِین بودند، به اسلام او گرویدند؛ و بنی  
اسرائیل آن حضرت را تکذیب کردند. آن  
حضرت به سوی خداوند عزوجلّ دعوت کرد؛  
و در راه او مجاهده کرد.

پس از آن خداوند جلّ ذکره، به آن حضرت  
وحی فرستاد که: فضل و برتری وصیّ خودت را  
به امت اعلان کن! حضرت عرض کرد: ای  
پروردگار من! مردم عرب مردمی هستند جفا  
کار؛ و در معاشرت و معامله غلیظ بوده و أهل  
رفق و مدارا نیستند! در میان ایشان کتاب آسمانی  
نبوده؛ و پیغمبری به سویشان مبعوث نشده؛ و  
فضل و شرف نبوت پیامبران را نمی دانند؛ و اگر  
من آنها را به فضل و شرف أهل بیت خودم خبر  
دهم، ایمان نمی آورند، و از من نمی پذیرند؛  
خداوند جلّ ذکره فرمود:

﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ فَبَلَّغْ سَلَامًا فَسَوْفَ

«بر ایشان غمگین مباش! و سلام بگو (از در مسالمت درآی) پس بزودی خواهید دانست».

در این حال رسول خدا از مقام و فضل وصی خود مختصر ذکری به میان آورد؛ که نفاق در دل‌های آنان پیدا شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیدایش این نفاق؛ و از گفتار آنان که در این باره

---

<sup>۱</sup> مجلسی در «مرآة العقول» فرموده است: این آیه بدین عبارت در مصاحف مشهور نیست زیرا در سوره حجر وارد است: ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَادَّخَرْنَا لَهُمْ لَئِنْ كَفَرْتُمْ لَنَخَذَنَّ بِأَسْرَابِهِمْ﴾. و در سوره نحل وارد است: ﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾. و در سوره زخرف وارد است: ﴿فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾. و علی هذا ممکن است که آن حضرت دو آیه را ذکر کرده باشند: یک آیه سابق را و این آیه اخیر را؛ آنگاه از راویان و یا از ناسخان جملات وسط افتاده باشد؛ و ممکن است که آن حضرت صدر یک آیه و دنباله آیه دیگری را بیان کرده باشند؛ و یا آنکه نقل به معنی نموده باشند؛ و یا آنکه در مصحف آنها این طور بوده است. (مرآة - العقول، طبع حروفی، ج ۳، ص ۲۷۳ و ص ۲۷۴).

می گفتند، اطلاع پیدا کرد؛ خداوند جلّ ذِکْرُهُ  
 فرمود: یا محمد! ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا  
 يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ  
 يَجْحَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«ای محمد! به تحقیق که ما می دانیم که سینه  
 تو در اثر گفتار ایشان تنگی می گیرد! آنان تو را  
 تکذیب نمی کنند! و لیکن ستمکاران پیوسته  
 آیات خداوند را انکار می کنند!»

آری ایشان بدون حجّت و برهانی که داشته  
 باشند، آیات خدا را تکذیب می کنند. و رسول  
 پیوسته با آنها به مدارا عمل می نمود؛ و تألیف  
 قلوبشان می فرمود؛ و برای غلبه بر بعضی از آنها  
 از بعضی دیگر از آنها کمک می جست و  
 همینطور تدریجاً مقداری از فضیلت وصیّ خود  
 را برای آنها بیان می کرد؛ تا سوره ﴿الْم نَشْرَحُ  
 لَكَ صَدْرَكَ﴾ نازل شد؛

در اینجا خدا فرمود: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ  
 \* وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> مجلسی در «مرآة العقول» گوید: در مصاحف مشهور در سوره حِجْر این  
 آیه است: ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ  
 كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾، و در سوره أنعام، این آیه است: ﴿قَدْ نَعَلْمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ  
 الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ﴾. و بحث و گفتار در پیرامون آیه مورد  
 استشهاد همان بحث و گفتاری است که در و لا تحزن عليهم و قل سلام  
 قریباً گذشت. (مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۷۴).  
<sup>۲</sup> آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۴: انشراح.

«و چون فارغ شدی از عبادت بواسطه انجام عبادت‌های پی در پی دیگر خود را به تعب و مشقت افکن! و به سوی پروردگارت رغبت کن!»

خداوند می‌فرماید: چون فارغ شدی؛ پس عِلْم و آیت خود را نَصَب کن! و وصی خود را اعلام کن و بطور آشکارا فضل و برتری و درجات او را فاش ساز!

رسول خدا فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اَللّٰهُمَّ وَاِلٰى مَنْ وَاَلَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!** سه بار این جمله را تکرار کرد.

و نیز فرمود: **لَا بُعَثَنَّ رَجُلًا يُحِبُّ اللهَ وَ**

---

اَنْصَبَهُ يَنْصِبُ نَصْبًا به کسر و ضمّ صادِ مضارع و از باب ضَرْبٍ يَضْرِبُ؛ و قَتَلَ يَقْتُلُ، و سکون مَصْدَر به معنای بلند کردن و اقامه نمودن و بطور ثابت چیزی را گذاردن است. و نَصِبٌ يَنْصِبُ نَصْبًا از باب عِلْمٍ يَعْلَمُ و فتح صادِ مَصْدَر به معنای تحمّل مشقت کردن و خسته شدن و جدّ و جهد کردن است. و در مصاحف مشهور چون با فتح صاد در مضارع است یعنی: جدّ و جهد در عبادت و یا در جهاد.

و اما بنابراین روایت که فانصب را به معنای نصب کردن علم و آیت خود یعنی امیرالمؤمنین علیه السّلام گرفته است ممکن است که در قرائت مصحف اهل بیت علیهم السّلام به کسر صاد فَاَنْصِبُ قرائت شده باشد؛ و ممکن است که ایضاً به فتح صاد باشد و تفسیری که حضرت باقر علیه السّلام در این روایت کرده‌اند بیان حاصل معنی باشد؛ و منظور این باشد که: به تعب و رنج و مشقت بینداز نفس خود را در إعلان وصی و نصب او به مقام خلافت و ولایت؛ به آنچه از منافقان و دشمنان و مخالفان علی در این باره می‌شنوی!

رَسُولُهُ؛ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرَّارٍ.

«من برای فتح خیبر مردی را می فرستم که خدا و رسول خدا را دوست دارد؛ و خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او فرار نمی کند». و با این جمله رسول خدا تعریض کرد به آن کسانی که برگشته بودند؛ و فرار کرده بودند؛ و أصحاب رسول خدا و خود رسول خدا را می ترسانیدند، که: چنین و چنان است (اشاره است به فرار ابو بکر و فرار عمر از جنگ؛ که رسول الله در دو روز قبل آنان را مأمور ساخته بود، و ایشان گریخته بودند).

و نیز فرمود: **عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ**: «علی سید و سالار مؤمنان است».

و نیز فرمود: **عَلِيٌّ عَمُودُ الدِّينِ**: «علی ستون و پایه دین است».

و نیز فرمود: **هَذَا الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسَّيْفِ عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي**: «این مرد همان کسی است، که پس از من بر اساس حق، مردم را با شمشیر می زند».

و نیز فرمود: **الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ أَيْنَمَا مَالَ**: «حق با علی است، هر جا که میل کند».

و نیز فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ؛ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ**

أَهْلَ بَيْتِي عِثْرَتِي؛ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَقَدْ بَلَّغْتُ:  
إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ! فَاسْأَلْكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ  
فِي الثَّقَلَيْنِ.

وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي!  
فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا! وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ  
أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

«من دو امر را در میان شما می گذارم؛ که اگر  
به آنها تمسک کنید؛ و بگیرید هیچگاه گمراه  
نشوید: کتاب خداوند عزوجلّ، و اهل بیت من  
که عترت من هستند! ای مردم! بشنوید و حقاً که  
من رسانیدم و تبلیغ کردم: شما بزودی در حوض  
کوثر بر من وارد می شوید! و من از شما می پرسم  
راجع به آنچه درباره این دو چیز پر قیمت و نفیس  
انجام داده‌اید!

دو چیز نفیس و گرانمایه: کتاب خداوند است؛ و اهل بیت من! شما بر اهل بیت من پیشی نگیرید! و جلو نیفتید! که هلاک می شوید! و به آنها چیزی یاد مدهید! زیرا که آنان از شما داناترند!»!

و علی هذا بنا بر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و بنا بر کتاب خدا که مردم آن را می خواندند، حجّت تمام شد. و مع ذلک پیوسته رسول خدا، با گفتار گوناگون فضل و شرف اهل بیت را بازگو می کرد؛ و با آیات قرآن مبرهن و مدلل می ساخت:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

«اینست و جزء این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل بیت هر گونه پلیدی و رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیه به نحو اتمّ و اکمل برساند»!

و خداوند فرموده است: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup>.

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول

<sup>۱</sup> آیه ۳۳، از سوره ۳۳: احزاب.

<sup>۲</sup> آیه ۴۱، از سوره ۸: انفال.



خدا و ذوی القربای رسول خداست».

و سپس فرموده است: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ

حَقَّهُ﴾<sup>۱</sup>: «حقّ ذوی القربی را به ایشان بده!»!

و علی علیه السّلام بود. و حقّ او همان وصیّتی است که برای او قرار داده شده است؛ و دیگر اسم اکبر، و میراث علوم انبیاء، و آثار علم نبوت است. که باید به او داده شود.

و فرموده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۲</sup>.

«بگو ای پیامبر: من از شما هیچ پاداش و

مزدی را نمی‌خواهم، مگر مودّت

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۶، از سوره ۱۷: اسراء.

<sup>۲</sup> آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

به اقربای من!»!

و فرموده است: ﴿وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ

ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾<sup>۱</sup>.

«و زمانی که از اهل مودّت و کسانی که محبّت ایشان را خدا و رسول خدا واجب کرده‌اند، سؤال شود که: به چه علت آنها را کشته‌اند؟!»!

می‌گویند: من از مودّتی که فضل آن را برای شما بیان کردم؛ و آیه آن را نازل کردم: مودّۀ قُربی پرسش می‌کنم که: به چه گناهی شما آنها را کشته‌اید؟!»!

و نیز خداوند جلّ ذکره فرموده است:

---

<sup>۱</sup> مجلسی در «مرآة العقول» گویند: قرائت مشهور المَوْؤَدَةُ با همزه است؛ و طَبْرَسِي گفته است: مَوْؤَدَةُ، دختری است که او را زنده به گور کنند؛ و از حضرت باقر و صادق علیهما السّلام روایت شده است که آنها ﴿إِذَا الْمَوْؤَدَةُ سُئِلَتْ﴾ با فتح میم و واو خوانده‌اند. و از ابن عبّاس روایت شده که گفته است: مراد کسی است که در مودّت با اهل بیت کشته شده است. و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده است که مراد قرابت رسول الله است، و کسی که در جهاد کشته شده است. و در روایت دیگر است که مراد کسی است که در مودّت ما و ولایت کشته شده است. انتهی کلام طبرسی. آنگاه مجلسی گفته است: یا اینکه اکثر این اخبار بر اساس همان قرائت دوّم است، یا به حذف مضاف یعنی از اهل مودّت پرسیده می‌شود: به کدام گناه کشته شده‌اند؛ و یا به اسناد قتل به مودّت مجازاً و مراد قتل اهل مودّت باشد؛ و یا تجوّز در قتل باشد و مراد تضييع مودّت اهل بیت و ابطال آن باشد.

و یا اینکه بعضی از این اخبار مبنی بر قرائت اول که مشهور است بوده است و مراد از مَوْؤَدَةُ نفس مدفون در خاک، بطور زنده باشد و اشاره به آن باشد که چون آنها مقتول فی سبیل الله هستند مرده نیستند بلکه زنده هستند که در نزد خداوند روزی می‌خورند. پس گویا مثل اینکه ایشان، زنده دفن شده‌اند، لطف این تعبیر شایان دقت است. (مرآة العقول ج ۳، ص ۲۸۱ و ص ۲۸۲).

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«از اهل الذکر پرسید، اگر این طور هستید که

نمی‌دانید!»!

حضرت فرمود: مراد از ذکر، همان کتاب

یعنی قرآن کریم است. و مراد از اهل ذکر، آل

محمد صلی الله علیه و آله هستند؛ خداوند امت

و مردم را امر کرده است که از ایشان پرسند آنچه

را که نمی‌دانند؛ و مردم امر نشده‌اند که از

جاهلان چیزی را سؤال کنند.

و خداوند عزوجل، قرآن را ذکر نامیده است؛

آنجا که فرماید:

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ  
إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«و ما ذکر را به سوی تو فرستادیم، تا اینکه

آنچه را که به سوی مردم نازل شده است، برای

ایشان مبین و روشن سازی! و به امید آنکه ایشان

تفکر کنند.».

و نیز فرماید: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ

سَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾<sup>۳</sup>.

«و حَقّاً که این قرآن برای تو و برای قوم تو

ذکر است؛ و بزودی مورد پرسش قرار خواهید

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۳، از سوره ۱۶: نحل.

<sup>۲</sup> آیه ۴۴، از سوره ۱۶: نحل.

<sup>۳</sup> آیه ۴۴، از سوره ۴۳: زخرف.

گرفت!»!

و نیز خداوند فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ  
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

«از خداوند اطاعت کنید! و از رسول خدا و  
از صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید!»!

و نیز فرماید: ﴿وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى  
الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ  
يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۲</sup>.

«و اگر آن امر مورد اختلاف را به سوی خدا  
و به سوی رسول خدا و به سوی صاحبان امری  
که از آنهاست رد کنند، آن کسانی که اهل استنباط  
و درایتند از آنها، آن را خواهند فهمید.».

در اینجا می بینیم که امر را رد کرده است - امر  
مردم را - به سوی صاحبان امری که از ایشان  
هستند، آنان که خداوند امر کرده است که مردم  
از ایشان اطاعت کنند و امور خود را به سوی  
ایشان إرجاع دهند.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة  
الوداع مراجعت کرد؛ جبرائیل علیه السلام بر او  
نازل شد و گفت: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ  
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ  
وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۹، از سوره ۴: نساء.

<sup>۲</sup> آیه ۸۲، از سوره ۴: نساء. و کلمه «إلى الله» در قرآن شریف نیست.

## الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١﴾

رسول خدا پس از نزول این آیه، در میان مردم

ندا در داد، و آنان مجتمع شدند؛ و امر کرد که زیر

درخت و دناوخه بطخ و بدندرک کاپار رُمسد یاه

دومرف: [يَا] أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ وَلِيكُمْ وَ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ؟! فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

---

<sup>١</sup> آیه ٦٧، از سوره ٥: مائده.

«ای مردم اُولی و سزاوار به شما از شما کیست؟! ولیّ شما کیست؟! گفتند: خدا و رسولش. حضرت فرمود: هر کس که من سزاوارتر به او از خود اویم، پس علی سزاوارتر به او از خود اوست. خداوندا تو ولیّ و سزاوارتر به کسی باش که علی را ولیّ و سزاوارتر به خود گرفته است! و دشمن باش با کسی که با علی دشمنی کرده است!»

در اینجا خار نفاق در دل و بیئفور موقی‌ها

دستفگ: ل زان دمّمح رب دنوادخار ی نعم ن یا ماگچیه

ت سا هد رکنه (همع ن با ع بضب ع فری ن ا لا ا مدیری ام و)

اراده‌ای ندارد جز اینکه می‌خواهد بازوهای پسر

عمویش را بگیرد و بالا برد».

و چون به مدینه آمد، أنصار مدینه نزد او آمدند؛ و عرض کردند: یا رسول الله! خداوند بواسطهٔ قدوم تو بر ما و نزول تو نزد ما بطوری که پیوسته از جلو و عقب نگاهدار و پاسدار تو باشیم، به ما احسان فرموده و شرف و فضیلت بخشیده است. و خداوند دوستان ما را شاد کرده؛ و دشمنان ما را منکوب و مخذول نموده است. و ما می‌بینیم که برای شما از اطراف و اکناف میهمانان و واردین و تقاضامندان دسته جمعی (ووفود) می‌آیند؛ و شما چیزی ندارید که به آنها

بدهید! و اطعام کنید! و بدین جهت دشمن  
شما را می‌کند.

ما دوست داریم ثلث از اموال خود را به شما  
بدهیم، تا بدین جهت وفود مکه که به سوی شما  
می‌آیند؛ چیزی در نزد شما باشد که به ایشان  
عنایت کنی!

پیامبر تقاضای آنان را ردّ نکرد؛ و انتظار  
می‌کشید که از طرف حضرت پروردگار خبر  
آید. جبرائیل علیه السّلام نازل شد؛ و این آیه را  
آورد:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي  
الْقُرْبَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

«بگو ای پیغمبر من در برابر رسالت  
خداوندی، از شما اجر و مزدی را نمی‌خواهم؛  
مگر مودّت به ذوی القربی را».

رسول خدا صلی الله علیه و آله اموال آنها را  
قبول نکرد؛ و منافقون گفتند: این آیه را نیز  
خداوند بر مُحَمَّد نازل نکرده است. او می‌خواهد  
بازوی پسر عمّش را بگیرد و بلند کند؛ و اهل  
بیت خود را بر ما بار کند و سوار کند؛ دیروز  
می‌گفت: مَنْ كُنْتُ

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۳، از سوره ۴۲: شوری.

مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ و امروز می گوید: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ

عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. و پس از آنکه آیه

خمس آمد، گفتند: محمد اراده دارد که اموال ما و فایء و بهره ما را به اقربای خود بدهد.

و پس از این جریانات جبرائیل آمد و گفت:

ای محمد نبوت تو سپری شده است؛ و روزهای زندگی و عمر تو پایان یافته است؛ بنابر این اسم اکبر، و میراث علم، و آثار علم نبوت را به علی علیه السلام بسپار! چون من هیچگاه زمین را بدون عالمی از طرف خود که بواسطه او، طاعت من و ولایت من شناخته شود نمی گذارم؛ و آن حجت من می باشد برای بندگان من، از آن افرادی که بین قبض روح پیغمبر من تا خروج پیغمبر دیگر به وجود می آیند.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: پیغمبر

صلی الله علیه و آله درباره اسم اکبر، و میراث علم پیامبران، و آثار علم نبوت، به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کردند؛ و نیز به هزار کلمه و هزار در علم وصیت کردند؛ که هر کلمه ای و هر دری، هزار کلمه و هزار در را می گشاید<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۹۳ تا ص ۲۹۶.



عیاشی در تفسیر خود همین مضمون روایت را قدری مختصرتر، از راوی این حدیث: أبو الجارود، از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند، با این زیاده که چون حضرت باقر علیه السّلام در أَبطح برای مردم گفتگو داشتند؛ مردی از اهل بصره که نامش: عُثْمَانُ أَعْشَى بود، برخاست؛ و گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم؛ حَسَنَ بَصْرِيَّ برای ما روایتی را روایت کرد؛ و چنین می‌پنداشت که این آیه، دربارهٔ مردی نازل شده است؛ و به ما خبر نمی‌داد که آن مرد چه کسی بود؟!

حضرت فرمود: **مَالَهُ لَأَقْضَى اللَّهُ دَيْنَهُ - يَعْنِي**

**صَلَاتُهُ - أَمَا أَنْ لَوْ شَاءَ أَنْ يُخْبِرَ بِهِ لِأَخْبَرِيهِ** .<sup>۱</sup>

«چرا خبر نمی‌داد؟ خداوند دین او را ادا نکند، یعنی نمازش قبول نشود، زیرا اگر می‌خواست خبر بدهد خبر می‌داد.»

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۱، ص ۳۳۳ و ص ۳۳۴، و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث هفتم؛ و «بحار الانوار» ج ۹، ص ۳۰۷، و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۹۰، و «تفسیر المیزان» ج ۶ ص ۵۶.

## روایت فیض بن مختار درباره آیه تبلیغ

از شیخ صدوق با سلسله سند متصل خود از  
مُحمَّد بن فیض بن مُختار، از پدرش، از حضرت  
باقر علیه السّلام، از پدرش، از جدّش روایت  
شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله  
روزی سواره بیرون رفت؛ و امیرالمؤمنین علیه  
السّلام پیاده بیرون شد. رسول خدا فرمود: ای  
علی! یا تو هم سوار شو؛ و یا از آمدن صرف نظر  
کن! زیرا که خداوند عزوجلّ به من امر کرده  
است که: زمانی که من سوار می شوم؛ تو هم باید  
سوار شوی! و زمانی که من پیاده می روم؛ تو هم  
باید پیاده بروی! و زمانی که من می نشینم تو هم  
باید بنشینی! مگر اینکه در حدی از حدود خدا و  
در امری باشد که باید تو به آن قیام کنی!

خداوند مرا به کرامتی، بزرگ و مکرّم نداشته  
است؛ مگر آنکه تو را به مثل آن امر، بزرگ و  
مکرّم داشته است! خداوند مرا به نبوّت و رسالت  
برگزیده است؛ و تو را ولیّ من در این امر قرار  
داده است که: در حدود نبوّت قیام کنی! و در  
مشکل ترین امور آن متعهّد گردی! سوگند به آن  
کسی که محمّد را به حقّ برگزیده است، کسی  
که تو را انکار کند، به من ایمان نیاورده است! و  
کسی که تو را تکذیب کند؛ به من اقرار نکرده  
است! و کسی که به تو کافر شود؛ به من نگروده

است! فضل و شرف تو از من است، و فضل و

شرف من از خداست؛ و اینست گفتار خدا که:

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ  
فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

«بگو به فضل خدا و به رحمت او باید شاد

گردند؛ که آن از آنچه که مردم گرد می آورند و

جمع می کنند؛ مورد انتخاب و پسند است».

مراد از فضل خدا، نبوت پیغمبر شماست! و

مراد از رحمت خدا، ولایت علی بن ابی طالب

است. فَبِذَلِكَ یعنی به نبوت و ولایت فَلْيَفْرَحُوا

باید شیعه شاد شوند؛ که هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ آن

بهتر است از آنچه را که مخالفین شیعه برای خود

از اهل و مال و فرزند گرد می آورند، در این دار

دنیا. سوگند به خدا ای علی! که خداوند تو را

نیافریده است، مگر برای آنکه عبادت او را انجام

دهی! و معالم دین خدا بواسطه تو شناخته شود!

و راههای خراب و کهنه و مندرس با تو اصلاح

گردد!

---

<sup>۱</sup> آیه ۵۸، از سوره ۱۰: یونس.

کسی که از پیوستگی با تو کنار افتاده است، گمراه شده است! و کسی که به تو راه نیابد، به خدا راه نیافته است! و کسی که به ولایت تو وارد نشود، از خدا بهره و نصیبی ندارد؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَأِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾<sup>۱</sup>.

«و حَقًّا که من آمرزنده‌ام کسی را که بازگشت کند؛ و ایمان بیاورد؛ و عمل صالح انجام دهد؛ و سپس هدایت یابد». یعنی به سوی ولایت تو هدایت یابد؛ و در آستان ولایت راه پیدا کند.

و خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که آن حقوقی را که از من برای مردم واجب کرده است؛ من نیز مثل آن حقوق را از تو برای مردم واجب کنم؛ و حقّ تو مفروض و واجب است بر هر کس که به من ایمان آورده است. و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمی‌شد! و بواسطه تو دشمن خدا شناخته می‌شود.

کسی که خدا را به ولایت تو ملاقات و دیدار نکند؛ خدا را با هیچ چیز دیدار نکرده است! و خداوند عزوجلّ نازل کرده است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ یعنی در ولایت تو ای علی! و اگر آنچه را که درباره

---

<sup>۱</sup> آیه ۸۲، از سوره ۲۰: طه.

ولایت است تبلیغ نکنی؛ اصلاً نبوت خود را  
انجام نداده‌ای!

و آنچه را که دربارهٔ ولایت تو خداوند به من  
نازل کرده است؛ اگر تبلیغ نکنم؛ عمل من حَبْط  
و نابود می‌شود! و هر کس که خداوند را بدون  
ولایت تو دیدار کند، أعمالش حَبْط و نابود  
می‌گردد!

و فرداست که خداوند به وعده‌هایی که به من  
داده است، وفا می‌کند! و آنچه را که من می‌گویم  
گفتار پروردگار من است تبارک و تعالی؛ و آنچه  
را که من گفته‌ام، گفتار خداست که دربارهٔ تو  
نازل کرده است.<sup>۱</sup>

و عیّاشی از مُفضّل بن صالح، از بعضی  
أصحاب، از حضرت باقر، و یا حضرت صادق  
علیه السّلام آورده است که چون آیه ﴿إِنَّمَا  
وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ  
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ  
رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> بر رسول خدا وحی

شد، بر پیغمبر سخت آمد؛ و ترسید که قریش او  
را تکذیب کنند؛ در این حال خداوند این آیه را

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۵ و ص ۳۳۶ حدیث دوّم؛ و «تفسیر المیزان» ج ۶، ص ۵۶.

<sup>۲</sup> آیه ۵۵، از سوره ۵: مائده.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾. فلهذا در روز غدیر خُمّ علی را معرفی

کرد؛ و بر امر خداوند قیام و اهتمام نمود<sup>۱</sup>.

و نیز عیاشی، از صفوان جمال روایت کرده است

که: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چون این آیه

راجع به ولایت فرود آمد؛ رسول خدا امر کردند که زیر

دَوْحَاتِ غَدِيرِخُمِّ را پاك کردند (دو حات جمع دوح

دَوْحَة، درخت بزرگی را گویند که بواسطه زیادی

شاخه م و؛ دراد ار نابیاسم که حاهراد همان پنج درخت

سَمْرَه است) و چون زیر درخت درک الدن؛ بدش كاپاه:

دومرفسپس و تَعَمَّاجَ قَلَا صَدَا:

أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

أَنْفُسِهِمْ؟ گفتند: آری! فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ رَبِّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ

عَادَاهُ!

و سپس امر کرد مردم را که با امیرالمؤمنین

علیه السلام بیعت کنند؛ همه مردم بیعت کردند

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۱؛ ص ۳۲۸؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۳۵؛ و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۸۳.

بطوری که یک نفر از جمعیت نمانده بود مگر اینکه بیعت کرد؛ و پیامبر سخنی گفت تا اینکه ابو بکر آمد، و فرمود: ای ابو بکر با علی به ولایت بیعت کن!

ابو بکر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) و مِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است و یا از رسول او؟!!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ و مِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.  
سپس عمر آمد؛ پیامبر فرمود: با علی به ولایت بیعت کن!

عمر گفت: مِنَ اللَّهِ (أ) و مِنْ رَسُولِهِ؟! از خداوند است، و یا از رسول او؟!!

پیامبر فرمود: مِنَ اللَّهِ و مِنْ رَسُولِهِ. از طرف خداوند است و از طرف رسول او.  
عمر اعراض کرد و چون با ابو بکر ملاقات کرد گفت: لَشَدَّ مَا يَرْفَعُ بِضَبْعِي ابْنِ عَمِّهِ، چه خوب بازوهای پسر عموی خود را با بلند کردن محکم و نیرومند ساخت.

در اینجا حضرت صادق علیه السلام قضیه ملاقات عُمَرُ با آن مرد زیبا و خوشبو را بیان می‌کند و سپس می‌فرماید: در روز غدیر دوازده

هزار نفر حاضر بودند، و بر



ولایت علی بن ابی طالب شهادت دادند؛ و علی

نتوانست حق خود را بگیرد؛ و یکی از شما چنانچه دو

شاهد داشته باشد می‌دیرگد از دوح لام ق ح دناوت.

﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۱</sup> فی علی علیه السلام<sup>۲</sup>.

«و بالأخره حزب خداوند، درباره ولایت علی

علیه السلام مظفر و پیروزند.»

### روایات عیاشی درباره آیه تبلیغ

و نیز عیاشی از ابو صالح، از ابن عباس و جابر

بن عبد الله آورده است که: این دو صحابی

گفتند: خداوند تعالی پیغمبرش محمد را امر کرد

که علی را به عنوان علم و آیت در بین مردم

نصب کند. تا آنکه مردم را از ولایت او با خبر

سازد. رسول خدا ترسید که مردم بگویند: از پسر

عموی خود دفاع می‌کند، و در این مسئله طغیان

کند. خداوند وحی فرستاد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ

يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ در این صورت رسول

خدا صلی الله علیه و آله برای ولایت او در غدیر

<sup>۱</sup> آیه ۵۶، از سوره ۵: مائده.

<sup>۲</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۲۹۳؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۶ و ص ۲۰۷؛

و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۸۵.

ختم قیام کرد<sup>۱</sup>.

و نیز عیاشی از حنان بن سدیر، از پدرش، از حضرت باقر علیه السّلام آورده است که: چون جبرائیل در حجّة الوداع بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، و آن حضرت را امر به إعلان امر علی بن ابی طالب به آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ نمود، حضرت رسول سه روز مکت کردند تا به جُحفه آمدند؛ و دست علی را برای معرفی به مردم از ترس مردم نگرفت.

چون به جُحفه آمدند؛ و روز غدیر بود؛ در مکانی

که آن را مَهْيَعَة گویند نزول کرد و ندا در داد: الصَّلَاةَ

جَامِعَةً مردم جمع شدند؛ و رسول خدا فرمود: مَنْ أَوْلَى

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی»، ج ۱ ص ۳۳۱ و ص ۳۳۲؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان» ج ۱، ص ۴۸۹. و «غایة المرام»، ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث چهارم، و «المیزان» ج ۶، ص ۵۴ و ص ۵۵، و «تفسیر مجمع البیان» ط صیدا ج ۲، ص ۲۲۳.

و در «کشف الغمّة» ص ۹۴ حدیث غدیر را با شأن نزول آیه تبلیغ و ابیات حسّان بن ثابت، از ابن عبّاس نقل کرده است.

## بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!

چه کسی از شما به جان ترکیدن زده باشد دوشی ماه

؟ت سا! دنتف گدندب ی ماه ا د صا ب ه هم: هُ لُوسَر وَ لَلَّهَ . ا د خ

والوسر و.

پیغمبر دو مرتبه فرمود؛ همه با صدای بلند گفتند:

اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. باز پیامبر برای مرتبه سوم فرمود؛ گفتند:

اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.

پیغمبر دست علی را گرفت و فرمود: مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَا لٍ مِّنْ وَا لَاهُ، وَ

عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ، وَ اَنْصَرَ مِّنْ نَّصْرِهِ، وَ اَخَذُلْ مِّنْ

خَذَلِهِ، فَاِنَّهُ مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ

هَارُونَ مِّنْ مُّوسَى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي<sup>۱</sup>.

«علی از من است و من از علی هستم؛ و

نسبت او با من همانند نسبت هارون است به

موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری

نیست.»

و نیز از عیّاشی از عُمَر بن یزید وارد است که

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیّاشی» ج ۱، ص ۳۳۲؛ و «غایة المرام» ج ۱، ص ۳۳۶ حدیث پنجم، و «بحار الانوار»، ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۸۹؛ و «تفسیر المیزان»، ج ۶، ص ۵۵.

حضرت صادق علیه السلام بدون سؤال کسی،  
ابتداءً خودشان فرمودند: الْعَجَبُ اِیْ اَبُو حَنْفَصٍ،  
از آنچه به علی بن ابی طالب رسید. آن حضرت  
ده هزار شاهد داشت و نتوانست حق خود را  
بگیرد؛ و یک نفر آدم حق خود را با دو نفر شاهد  
می گیرد.

رسول خدا از مدینه برای حج حرکت کرد؛ و  
پنج هزار نفر با او بودند؛ و از مکه برگشت؛ و پنج  
هزار نفر از اهل مکه او را مشایعت کردند؛ چون  
به جُحْفَه رسید جبرائیل برای اعلان ولایت علی  
نازل شد. - ولایت علی از جانب خداوند، در  
منی نازل شده بود؛ ولی رسول خدا به لحاظ  
ملاحظه از مردم از قیام به آن خودداری نمود -  
جبرائیل از جانب خداوند گفت:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾.

و خداوند تو را از آنچه در منی کراهت  
داشتی، از گزند مردم حفظ می کند. و رسول خدا  
أمر کرد تا زیر درخت های سَمَر را پاک کردند.  
یک نفر از مردم گفت: سوگند به خدا مصیبتی  
بزرگ و أمر مُنْکَری را به بار خواهد آورد.

من به عُمَر بن یزید راوی این روایت گفتم:

آن مرد که بود؟ گفت: حَبَشِيٌّ<sup>۱</sup>.

و در «غایة المرام» وارد است: الْحَبَشِيُّ يَعْنِي عُمَرَ

بَنَ الْخَطَّابِ: مراد از حبشی عمر بن خطّاب است<sup>۲</sup>.

و در «بحار الانوار» در ذیل این روایت در بیان

آن گوید: الْحَبَشِيُّ هُوَ عُمَرُ لِانْتِسَابِهِ إِلَى الصَّهَّاءِ كَةِ

الْحَبَشِيَّةِ: مراد از حبشی عُمَر است، چون منتسب است

به صهّاکه حبشیّه.

و نیز عیّاشی از أبو الجارود، از حضرت باقر

علیه السّلام روایت کرده است که: چون خداوند

بر پیغمبرش آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ را نازل کرد؛ رسول

خدا دست علی را گرفت و گفت: أَيُّهَا النَّاسُ

هیچ پیغمبری از پیغمبران پیش از من نبوده‌اند

مگر اینکه مقداری عمر کردند؛ و سپس خداوند

آنها را به سوی خود خواند؛ و ایشان اجابت

کردند؛ و من نیز نزدیک است که خوانده شوم؛ و

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیّاشی»، ج ۱ ص ۳۳۲؛ و «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶ حدیث

ششم؛ و «تفسیر برهان» ج ۱ ص ۴۸۹؛ و «بحار الانوار» ج ۹ ص ۲۰۷.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶.

<sup>۳</sup> «بحار الانوار» ج ۹ ص ۲۰۷.

اجابت کنم؛ و من مسئولم و شما مسئولید! و  
بنابراین در پاسخ خدای خود چه خواهید  
گفت؟!

گفتند: ما شهادت می‌دهیم که تو رسالات  
خدای خود را تبلیغ کردی و نصیحت امت  
نمودی! و آنچه بر عهده‌ات بود، ادا کردی! و  
خداوند بهترین پاداشی را که به پیامبران می‌دهد،  
به تو مرحمت فرماید.

رسول خدا عرض کرد: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ**: بار

پروردگارا تو گواه باش! و پس از آن فرمود: **يَا**

**مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ!** باید حاضران به غائبان

برسانند: خداوند به من فرموده است و سفارش

و وصیت کرده است که: هر کس که به من ایمان

آورده است؛ و مرا تصدیق کرده است؛ باید به

ولایت علی درآید. آگاه باشید ای مردم! ولایت

علی ولایت من است (و ولایت من، ولایت

پروردگار من است) و شما نمی‌دانید

که: این عهدی است که پروردگار من با من کرده است؛ و مرا امر کرده است که آن را به شما برسانم و ابلاغ کنم.

و سپس فرمود: **هَلْ سَمِعْتُمْ؟! ثَلَاثَ مَرَّاتٍ! آيا**

شنیدید؟ سه بار!

گوینده‌ای گفت: شنیدیم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله<sup>۱</sup>.

## روایات مشایخ عامه درباره آیه تبلیغ

باری این، بعضی از روایاتی بود که از طریق شیعه بیان کردیم؛ و اما از طریق عامه نیز چند روایت از مشایخ و اعلام آنها که در کتب خود ضبط نموده‌اند می‌آوریم:

از حافظ ابن عساکر شافعی روایت است که: با اسناد خود از ابو سعید خدری تخریج کرده است که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در غدیر خم درباره علی بن ابی طالب نازل شده است<sup>۲</sup>.

حافظ حاکم حسکانی حنفی در کتاب

---

<sup>۱</sup> «تفسیر عیاشی» ج ۱ ص ۳۳۴؛ و «غایة المرام» ج ۱ ص ۳۳۶ حدیث هشتم؛ و «تفسیر برهان»، ج ۱، ص ۴۹۰؛ و «بحار الأنوار» ج ۹، ص ۲۰۷؛ و «تفسیر المیزان»، ج ۶، ص ۵۵.

<sup>۲</sup> «تفسیر الدرّ المنثور»، ج ۲ ص ۲۹۸.

«شواهد التّنزِيل»، هشت روایت با هشت سند مختلف که منتهی می‌شوند به أبو هُرَیْرَة، و أبو إسحاق حمیدی (خدری - خ)، و ابن عبّاس، و حبری، و قیس بن معاصِر از عبد الله بن اَبی اَوْفَى، و زیاد بن منذر أبو الجارود، و جابر بن عبد الله روایت می‌کند که آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در روز عید غدیر درباره علی بن اَبی طالب علیه السّلام نازل شده است، و در بعضی از آنها وارد است که: و پیامبر دست علی را بلند کردند، بطوری که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و فرمود: **أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَا لٍ مِّنْ وَا لَاهُ! وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ!**

و مضمون روایتی را که از زیاد بن منذر (أبو الجارود) نقل می‌کند، تقریباً به همان مضمون روایتی است که ما از «تفسیر عیّاشی» اخیراً از أبو الجارود آوردیم.

و روایتی را که از اَعْمَش، از عبایة بن ربیع، از ابن عبّاس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند، حدیث معراج است تا اینکه خداوند می‌فرماید: **وَ اِنِّیْ لَمْ اُبْعَثْ نَبِیًّا اِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَ زِیْرًا، وَ اِنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ اِنَّ عَلِیًّا وَ زِیْرُكَ!**



«و من هیچ پیغمبری را مبعوث نکردم مگر آنکه برای او وزیری قرار دادم؛ و بدرستی که تو رسول خدائی، و بدرستی که علی وزیر تست!»!

ابن عباس می گوید: رسول خدا هُبُوط کرد؛ و ناپسند داشت که این مطلب را برای مردم حدیث کند، چون مردم با زمان جاهلیت نزدیک بودند؛ تا اینکه از این قضیه شش روز گذشت؛ و خداوند این آیه را فرستاد: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ﴾! «شاید این طور است که تو بعضی از آن چیزهایی را که به تو وحی می فرستیم، ترک می کنی!»!

این را نیز پیامبر تحمل کرد؛ تا اینکه روز هجدهم رسید، و خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾.

و رسول خدا بلال را امر کرد که در میان مردم اعلان کند که: هیچکس از مردم باقی نماند مگر آنکه فردا به وادی غدیر خم بیاید. و رسول خدا و مردم به غدیر آمدند؛ و پیغمبر فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ!** خداوند به من مأموریتی داده است که از ترس آنکه مبادا شما مرا متهم کنید! و تکذیب نمائید؛ حوصله ام تنگ و خسته شده ام؛ تا به جایی که پروردگار من مرا به وعید دنبال وعید دیگر معاتبه و مؤاخذه نموده است! در این حال

دست علی بن ابی طالب را گرفت و بلند کرد  
 بطوری که مردم سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند  
 و سپس فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَنَا  
 مَوْلَاكُمْ! فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ  
 وَالِ مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ! وَ انصُرْ مَنْ  
 نَصَرَهُ! وَ اخذُ مَنْ خَذَلَهُ!** و خداوند این آیه را  
 نازل کرد: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾**<sup>۱</sup>.

حاکم حَسْكَانِي در ذیل روایتی که از حبری  
 روایت می‌کند، می‌دوید: روطب ارثید حن یا قرط و  
 صی قَتْسُمُ در کتابی که در ده جزء به نام دُعَاةُ الْهُدَاةِ إِلَى  
 اَدَاءِ حَقِّ الْمُوَالَاةِ درباره ولایت علی بن ابی طالب  
 تصنیف کرده‌ام، هدروآم<sup>۲</sup>.

و مرحوم سیّد ابن طاوس می‌دوید: نی‌اسد کزا  
 هتثون بباتک ریدغثیدح هرابرد هکدنا، هم‌کاح  
 عُدْ مانه بار دوخ بباتکه کتسا نی‌اکسحَاةُ الْهُدَاةِ إِلَى  
 اَدَاءِ

<sup>۱</sup> «شواهد التنزیل»، ج ۱، ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۳، حدیث شماره ۲۴۳ تا شماره  
 ۲۵۰. و در «تفسیر مجمع البیان» (طبع صیدا ج ۲ ص ۲۲۳) دو تا از این  
 حدیث‌ها را از «شواهد التنزیل» با اسناد خود از ابن ابی عُمیر و ابن عبّاس  
 روایت می‌کند.

<sup>۲</sup> «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۹۰.



حَقُّ الْمُؤَالَآةِ نَامِيْدِهٖ اسْتِ<sup>۱</sup>.

جلال الدّین سُیُوْطی شافعی در «تفسیر الدرُّ

المنثور» گوید: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ﴾ - الآية؛ أبو الشیخ از حسن تخریج کرده است

که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند

تعالی به من مأموریت و رسالتی داده است که از تبلیغ

آن سینه من تنگ شد؛ زیرا که می‌متسناد: مدرم

ی ما رمب ینکته کداد مپدارم انهلذ بدنک: غیلبتدیا بای

ی مبادعار مایو بمندکار نآدلسرفاره یا نیا و بدیها:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾.

و نیز عبد بن حمید، و ابن جریر، و ابن ابی

حاتم، و ابو الشیخ، از مُجاهد تخریج کرده‌اند که:

چون آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فرود

آمد، رسول خدا عرض کرد: ای پروردگار من!

من یک تن بیش نیستم! اگر تمام مردم بر علیه

من اجتماع کنند، من چه کنم؟ این جمله فرود

آمد: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾!

و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر،

<sup>۱</sup> «اقبال» ص ۴۵۳؛ و «طرائف» بنابر نقل صاحب «عبارات»، ج غدیر ص ۳۷ از طبع دوم.

از ابو سعید خُدَری تخریج کرده‌اند که: این آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر

خَمّ راجع به علیّ بن ابی طالب نازل شد.

و ابن مردویه از ابن مَسْعُود تخریج کرده است

که: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله،

آیه را این طور قرائت می نمودیم:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (إِنَّ

عَلِيًّا مَوْلى الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ

اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۱</sup>.

إمام فخر رازی شافعی در «تفسیر کبیر» خود

می‌دیوگد: هٰی آل و ز نذ نأ ش ر د ه در او م و ج و ز ا ه ج و ی ن ه م د

ت ب ل ی غ آن س ت که: در فضیلت علیّ بن ابی طالب نازل

شده است، و چون این آیه نازل شد، رسول خدا دست

علی را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

اَللّٰهُمَّ وَا لٍ مِّنْ وَا لَاهُ، وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ. و چون عمر -

رضی الله عنه - او را ملاقات کرد، گفت: هَنِئِنَّا لَكَ يَا

اِبْنَ اَبِي طَالِبٍ! اَصْبَحْتَ مَوْلَايَ

<sup>۱</sup> «تفسیر الدرّ المثور» ج ۲، ص ۲۹۸.



## وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!

و این قول، گفتار ابن عباس و برآء بن عازب و محمد بن علی است.<sup>۱</sup>

نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیر خود گوید: و سپس خداوند رسول خود را امر کرد که: به کمی مردم میانه‌رو و مقتصد، و به زیادی مردم دشمن و معاند ننگرد، و از نیات سوء آنان ترس نداشته باشد؛ و این آیه را فرستاد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ﴾. از ابو سعید خدری وارد است که این آیه در فضل علی بن ابی طالب - رضی الله عنه و کرم الله وجهه - در روز غدیر خم وارد شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را

گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ

وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. و پس از اینکه عمر با

علی دیدار کرد گفت: هَنِيئًا لَكَ يَا ابْنَ أَبِيطَالِبٍ!

أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ! و این قول،

گفتار عبد الله بن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی

است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «تفسیر مفاتیح الغیب» طبع اول، ج ۳، ص ۶۳۶.

<sup>۲</sup> «تفسیر غرائب القرآن» و «رغائب الفرقان»، ج ۶، ص ۱۲۹؛ طبع اول ۱۳۸۱

در این روایت بخصوصه لفظ **فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**

آمده است، و هذا که اشاره به شخص خارجی است دلالت بر تأکید در تعین و تشخص دارد. و

از ابو اسحق ثعلبی نیشابوری در تفسیر خود:

«الْكَشْفُ وَ الْبَيَانُ» دو روایت شده است: اول از

حضرت ابو جعفر محمد بن علی امام باقر علیه

السَّلَام که معنای آیه **﴿بَلِّغْ﴾** اینست: **بَلِّغْ مَا أُنزِلَ**

**إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِيٍّ**. و چون این آیه نازل

شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی

را گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**.

دوم با سند متصل خود از ابن عباس در گفتار

خداوند متعال: **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ**

**إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾** - الآية که او گفت: این آیه

درباره علی نازل شده است. خداوند پیغمبرش

را امر کرد که درباره ولایت علی تبلیغ کند؛

رسول خدا دست علی را گرفت و گفت: **مَنْ**

**كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ**

**عَادِ مَنْ عَادَاهُ**. این دو حدیث را از ثعلبی در

«الغدیر» ج ۱ ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ نقل کرده و

مصادر آن را ابن بطریق در «عمدة» ص ۴۹ و سید

ابن طاوس در





«طرائف» و «إربلی در «کشف الغمّة» ص ۹۴ ذکر کرده و از طبرسی در «مجمع البیان» ج ۲ ص ۲۲۳ حدیث دوّم را از تفسیر «الکشف و البیان»؛ و حدیث اول را از ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۲۶ آورده است. و استاد ما علامّة طباطبائی - رضوان الله علیه - از «تفسیر ثعلبی» سه روایت: دو تا از حضرت باقر علیه السّلام و یکی از ابن عبّاس نقل می کنند. (المیزان، ج ۶، ص ۵۶).

شهاب الدّین سیّد محمود آلوسی شافعی بغدادی در تفسیر خود آورده است که: شیعه می پندارند که مراد به ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ خلافت علی - کرّم الله وجهه - است؛ چون با اسانید خود از ابو جعفر و ابو عبد الله - رضی الله تعالی عنهما - روایت کرده اند که: خداوند تبارک و تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وحی فرستاد که علی - کرّم الله وجهه - را خلیفه خود گرداند؛ و رسول الله می ترسید که این استخلاف بر جماعتی از اصحاب خود گران آید؛ فلذا به جهت تشجیع آن حضرت به ادای امر خود خداوند تعالی این آیه را فرستاد.

و از ابن عبّاس - رضی الله تعالی عنهما - روایت است که او گفت: این آیه درباره علی -

کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - نازل شده است؛ چون خداوند سبحانه پیغمبر را امر کرد که مردم را به ولایت علی خبر دهد، و رسول خدا ترسید که بگویند: از پسر عموی خود دفاع می کند؛ و ملاحظه حفظ اطراف و جوانب او را می نماید؛ و لهذا پیامبر را بدین مرام طعن زنند؛ خداوند تعالی به پیامبر این آیه را وحی کرد؛ و آن حضرت در روز غدیر خم به ولایت علی قیام فرمود؛ و دست او را گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.**

و سِیَوطِی در «الدُّرُّ الْمَثُور» از ابو حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، تخریج می کند که آنها از ابو سعید خدری روایت می کنند که: او گفت: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم راجع به علی بن ابی طالب - کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - نازل شد.

و ابن مردویه از ابن مسعود تخریج کرده است که ما در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله را این طریق می میدناو خ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

شیخ الإسلام إبراهيم بن محمد بن مؤيد حموي، از چهار طریق: برهان الدين أبو الوفاء إبراهيم بن عمر بطور اذن در روایت؛ و مجد الدين عبد الله بن محمود بن مؤدود موصلي؛ و بدر الدين محمد بن محمد بن أسعد بخاري، به طریق إجازة در روایت؛ و عبد الحافظ بن بدران به طریق قرائت بر او؛ سند متصل را به أبو هريرة می‌رساند که: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: آن شبی که مرا برای معراج به آسمان سیر می‌دادند؛ ندائی از زیر عرش خدا شنیدم که:

إِنَّ عَلِيًّا رَأْيُهُ الْهُدَى، وَ حَبِيبٌ مَنْ يُؤْمِنُ بِي؛ بَلَّغْ عَلِيًّا (ذَلِكَ). فَلَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ أُنْسِيَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلًّا وَعَلَا عَلَيْهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>٢</sup>.

«بدرستی که علی رایت و پرچم هدایت است؛ و حبیب کسی است که به من ایمان بیاورد؛ این مطلب را به علی ابلاغ کن. چون پیامبر از آسمان نزول نمود، به فراموشی سپرده شد؛ خداوند این آیه ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ را

<sup>١</sup> «تفسیر روح المعانی» طبع دار الطباعة المنيرية، ج ٦، ص ١٩٢ و ص ١٩٣.

<sup>٢</sup> «فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين» ج ١، ص ١٥٨.

فرستاد.

الشیخ نورالدین علی بن مُحَمَّد ابن صَبَّاح  
مالکی گوید: إمام أبو الحسن واحدی در کتاب  
خود مسمی به «أسباب النّزول» گوید: با سند  
مرفوعه از ابو سعید خدری وارد شده است که:  
این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ  
رَبِّكَ﴾ در روز غدیر خم نازل شده است، درباره  
علی بن ابی طالب.

و سپس گوید: شیخ محیی الدین نووی گفته  
است: غدیر خم - به ضمّ خاء معجمه و تشدید  
میم با تنوین - اسم است برای غِضَه‌ای (نیزار و  
درخت زار که دارای نباتات بهم پیچیده باشد) که  
در سه میلی از جُحْفَه واقع است؛ و در آنجا  
غدیری (آبگیر) است که به آن غِضَه نسبت دارد؛  
و به آن می گویند: غدیر خم<sup>۱</sup>.

محمد بن طلحه شافعی گوید: زیاده تقریر:

إمام أبو الحسن واحدی در کتاب

---

<sup>۱</sup> «الفصول المهمّة»، طبع سنگی ص ۲۷، طبع نجف ص ۲۴ و ص ۲۵. در  
«مراصد الاطلاع» ج ۱ ص ۴۸۲ گوید: خُم، قیل: رَجَل و قیل: غِضَة. و  
قیل: موضعٌ تصبّ فيه عينٌ. و قیل: بئر قریبٌ من المَیثَب، حفرها مَرَّة بن  
کعب، نُسب الی ذلك غدیر خمّ و هو بین مکة و المدينة، قیل علی ثلاثة أمیال  
من الجُحْفَة. و قیل: علی میل. و هناك مسجد للنبي صلی الله علیه و آله و سلّم.

خود که به «أسباب النزول» نامیده است، با سند مرفوعه خود به أبو سعید خُدَری اسناد می‌دهد که: این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در روز غدیر خمّ راجع به علیّ بن ابی طالب نازل شده است.<sup>۱</sup>

أبو الحسن واحدی نیشابوری با سند خود از أعمش، و أبو حجاج، از عطیه، از أبو سعید خُدَری روایت کرده است که آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ راجع به علیّ بن ابی طالب در غدیر خمّ فرود آمده است.<sup>۲</sup> شیخ سلیمان قندوزی حنفی در تفسیر ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ گفته است: ثعلبی از أبو صالح، از ابن عبّاس، و از محمّد بن علیّ الباقر - رضی الله عنهما - تخریج کرده است که: آن دو نفر گفته‌اند: آیه درباره علیّ بن ابی طالب نازل شده است.

و همچنین حمّوئی در «فرائد السّمطین»، از أبو هریره تخریج کرده است. و ایضاً مالکی در «فصول المهمّة» از أبو سعید خُدَری تخریج کرده است، که او گفته است: این

<sup>۱</sup> «مطالب السّئول فی مناقب آل الرّسول» ص ۱۶.

<sup>۲</sup> «أسباب النزول»، ص ۱۵۰؛ و «فصول المهمّة» ابن صبّاغ ص ۲۷، و «المیزان» ج ۶ ص ۶۰.

آیه راجع به علی است و در غدیر خم نازل شده است. این طور شیخ محیی الدین نووی بیان کرده است.<sup>۱</sup>

سید علی بن شهاب همدانی در ضمن مودت پنجم از کتاب خود که به نام «مَوَدَّةُ الْقُرْبَى» می‌دشاب دیوگ: دیوگه کت سات یاور بزاعن بء آربزا: نوچ می مربهنیدمه بع ادولاة جحزا المدخل و سربا بت شدگیم: چون به غدیر خم رسید ندا در داد: الصَّلَاةَ جَامِعَةً. و رسول خدا در زیر درختی دست علی را گرفت و گفت:

**أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ؟!**

گفتند: آری یا رسول الله! حضرت فرمود: مَنْ

**كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛** و سپس عرض کرد: **اللَّهُمَّ وَالِ**

**مَنْ وَالَاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.** و عمر بن خطاب او را

ملاقات کرده و گفت: هَنِئًا لَكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ

أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و در این مورد نازل

شد آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

— الآية ۲.

<sup>۱</sup> «ينابيع المودة» طبع اسلامبول سنة ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۱۲۰.

<sup>۲</sup> کتاب «مودة القربى» که تمام آن درج ۱ «ينابيع المودة» آمده است؛ مودت

میر خواند: غیاث الدین بن همّام در «حبیب السیر» از «کشف الغمّة» آورده است که: حضرت شفیع الامّة چون به موضع غدیر خم رسید و معلوم گردید که پس از تجاوز از آن مکان طوایف انسان از موکب همایون جدا شده به طرف منازل خود خواهند رفت و اراده اُزلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از این معنی خبر داشته باشند این آیه نازل شد که: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ یعنی در استخلاف علی و نص بر او به امامت ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۱</sup>.

شیخ مُحَمَّد عبده مصری رئیس جامعه الأزهر گوید: ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که: آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب نازل شده است.<sup>۲</sup>

پنجم، ص ۲۴۹.

<sup>۱</sup> «حبیب السیر» طبع حیدری با مقدمه همائی ج ۱ ص ۴۱۱. باید دانست که تاریخ «حبیب السیر» از کتب معتبره است. در «کشف الظنون» ج ۱ ص ۴۱۹ گوید: این کتاب از کتب پر فایده و معتبر است. و نیز حسام الدین در کتاب «مَرَاغِضُ الرِّوَاغِضِ» آن را از کتابهای معتبر شمرده است. و ابو الحسنات حنفی در کتاب «الفوائد البهیة» کرارا از آن نقل کرده و آن را از کتب معتبر شمرده است.

<sup>۲</sup> «تفسیر المنار»، ج ۶، ص ۴۶۳.



باری این فی الجمله بحثی بود که در پیرامون  
شأن نزول آیه تبلیغ از مصادر شیعه و عامّه بعمل  
آمد؛ و علامّه آمینی - رحمة الله علیه - که فقط از  
مصادر عامّه بحث فرموده است، درباره شأن  
نزول این آیه از کتب معتبره آنها از سی کتاب از  
مشایخ و حفاظ آنها این بحث را مشروحاً بیان  
کرده است.<sup>۱</sup>

## بحث در مفاد آیه تبلیغ

و اما بحث از نقطه نظر دلالت آیه تبلیغ، و  
انتساب آن به قضیّه ولایت؛ و بیان مفاد آن که به  
فقه الآیه تعبیر می شود از این قرار است:  
در این آیه جهاتی از نکات ادبی است که آن  
را از سایر آیات متمایز می کند:

أول خطاب به رسول الله است به لفظ ﴿يَا  
أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾ (ای فرستاده و پیغام آورنده) که در  
اینجا آن حضرت را به صفت رسالت مخاطب  
ساخته است؛ و در هیچ جای قرآن بدین صفت  
رسول خدا مورد خطاب قرار نگرفته است غیر از  
همین مورد؛ و

---

<sup>۱</sup> «الغدیر»، ج ۱، از ص ۲۱۴ تا ص ۲۲۳.

فقط یک مورد دیگر باز هم در همین سوره مائده

آیه ۴۱:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ  
فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ  
تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ﴾. «ای فرستاده ما، به غم و اندوه

نیندازد تو را کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند!

از آن کسانی که با زبانهایشان می‌گویند ایمان

آورده‌ایم؛ ولی با دل‌هایشان ایمان نیاورده‌اند!»!

و لیکن خطاب به آن حضرت به لفظ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

(ای خبر داده شده؛ و از عوالم غیب مطلع گردیده، که

به صفت نَبَأٌ وِإِنْبَاءِ آن حضرت را یاد می‌دندک و دلالت

بر مجرد اطلاع و علم به عالم غیب و نزول وحی توسط

جبریل می‌دندک) ت سا مدمآ ن آرقزا ی باجه دزیسرد.

و چون امر به تبلیغ در آیه ﴿بَلِّغْ﴾، امر و إلزام

به رساندن حکم نازل شده؛ از سوی خداست؛

فلهذا أنسب است به لفظ رسول، مخاطب شود

تا همانند بُرهانی باشد بر وجوب تبلیغ مضمون

آیه؛ تا آن حضرت را هشدار دهد که وظیفه

رسول خدا تبلیغ رسالت اوست؛ طبق آنچه که

رسالت را تحمّل کرده و متعهد به قیام در برابر

مشکلات وارده از ناحیه رسالت شده است.

دوم کلمه بَلِّغْ است که امر است به تبلیغ؛ و تبلیغ

عبارت است از رسانیدن و ایصال کردن و ابلاغ نمودن و اتمام حجّت کردن؛ غیر از کلمه قُلْ و اِقْرَأْ و اَتْلُ و اُذْکُرْ و ذَکَّرْ و أمثال اینهاست که فقط دلالت بر گفتن و خواندن و تذکر دادن و گذشتن است. چنانکه در سوره

۳۳: أحزاب آیة ۳۸ و ۳۹ گوید: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ

مِنْ حَرْجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ لِلنَّاسِ لَئِيْلًا مَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

«برای پیغمبر در رسانیدن و ابلاغ کردن آن چیزی را که خدا بر او واجب کرده است هیچگونه گرفتگی و سختی و مشقتی نیست. و این دأب و سنت خداوند است در همه پیامبرانی که قبلاً آمده و وظایف خود را انجام داده و گذشته‌اند؛ و امر خداوند معین و مشخص و در تحت قدر و اندازه، اندازه‌گیری شده است. آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می‌کنند؛ و از خدا می‌ترسند؛ و از هیچکس جز خدای ترس ندارند؛ و خداوند در حساب و رسیدگی کافی

است».

و از همین جهت است که شأن رسالت را در قرآن ابلاغ دانسته است: در آیه ۹۹، از سوره ۵: مائده: ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ «بر عهده رسول غیر از رسانیدن چیزی نیست».

سوّم کلمه ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ است یعنی ابلاغ کن چیزی را که به تو نازل شده است. در اینجا نام آن چیز را بخصوصه نبرده است، بلکه با صفت ﴿مَا أَنْزَلَ﴾ آورده است، تا دلالت بر اهمّیت و بزرگی این امر کند؛ و اینکه چون فرستاده شده از جانب خداست، پیامبر در تأخیر آن حقّی ندارد؛ و نیز برای بیان آن به مردم، برای آن حضرت عذری است.

چهارم قید ﴿مِنْ رَبِّكَ﴾ است. یعنی از جانب پروردگار تو؛ و این می‌رساند که خداوند رحیم و کریم و خالق و مدبّر و هادی تو که همه چیز تو در تحت قدرت اوست، این را فرستاده است. پس چگونه جای تردید و تأمل و تروّی و تأخیر است؟

پنجم جمله ﴿وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾، اگر این مأموریت را بجا نیاوری، اصلاً ادای رسالت پروردگارت را ننموده‌ای! و در بعضی از قرائت‌ها ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتِهِ﴾ «اصلاً رسالت‌های پروردگارت را انجام نداده‌ای»، آمده

است! و این جمله نهایت تأکید، و اهمّیت حکم مزبور را می‌رساند؛ که آن در درجه و منزله‌ای است که اگر تنها آن را انجام ندهی، مثل آنست که بطور کلی هیچیک از رسالات خدا را که متحمّل و متعهد شده‌ای انجام نداده‌ای!

و این جمله به صورت تهدید آمده است، که بفهماند: اهمّیت این حکم تا حدّی است که اگر به مردم نرسد؛ و حقّ آن کاملاً مراعات نگردد؛ گویا هیچ حکم از احکام خدا توسط رسول او به مردم نرسیده است و هیچیک از اجزاء دین به محلّ و مقرّ خود ننشسته؛ و به جای خود قرار نگرفته است.

باید دانست که این جمله شرطیه: اگر بجا نیآوری رسالت خدا را بجا نیاورده‌ای! مانند سایر جمله‌های شرطیه متداوله نیست؛ چه معمولاً جمله شرطیه را وقتی بکار می‌برند، که تحقق جمله شرطیه مجهول باشد؛ و بنابر این جمله جزائیه مترتب بر تحقق جمله شرطیه است. و لیکن در اینجا مقام پیامبر اکرم اشرف

و ارفع است از آنکه خداوند درباره او احتمال  
تبلیغ حکم و عدم تبلیغ حکم را بدهد؛ در حالی که  
خود خدا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ  
رِسَالَتَهُ﴾<sup>۱</sup>.

«خداوند داناتر است آنجائی را که رسالت  
خود را قرار دهد». فعلی هذا این جمله شرطیه در  
ظاهر مفادش تهدید؛ و در حقیقت اعلام به غیر  
رسول الله است که تا چه سر حدّ این امر نازل  
شده، حاوی اهمّیت بوده و رسول خدا در  
تبلیغش معذور است.

ششم دو جمله ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ  
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ «خداوند تو را  
از مردم حفظ می‌کند! و حقّاً خداوند گروه  
مخالفان و معاندان را که پیوسته روی حقّ را  
می‌پوشانند، و با حقّ باطناً در ستیز و منازعه‌اند،  
به مقاصد دنیوی و اسباب وصول به اهداف خود  
در شکستن این حکم نازل‌شده از ناحیه ما  
رهبری و هدایت نمی‌نماید.

جمله اوّل می‌رساند که در تبلیغ این حکم،  
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مردم نگرانی و  
وحشت داشته است؛ و جمله دوّم به منزله جمله

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۲۴، از سوره ۶: انعام.

تعلیلیه برای این جمله است. زیرا خداوند همه گروه‌ها و دستجات مخالف را مهار و مقید می‌کند؛ و آنها را به دسترسی به اسبابی که بتوانند در این حکم با پیغمبر منازعه و مخاصمه نمایند؛ و برای برانداختن دین او و آئین او قیام و اقدام کنند متمکن نمی‌گرداند، و آن اسباب را عاطل و باطل می‌سازد. و بالنتیجه ایشان موفق به ستیزه و منازعه با او در این امر نخواهند شد.

در اینجا اولاً می‌بینیم که عصمت از مردم را مطلق آورده و بیان نکرده است که: خداوند از کدام گونه از انواع تعدیات مردم، از آزار رسانیدن به جسم مثل کشتن و یا مسمون کردن و یا به اقسام قتل ناگهانی بدون توجه (فتک و ترور)؛ و یا معارضه با عرض و آبرو مثل سب و لعن و شتم و افتراء و اتهام؛ و یا معارضه با آن حضرت به غیر این امور مانند برگردانیدن وجهه نبوت و خط مشی آن را با مکر و خدعه و کید و حيله؛ پیغمبر خود را حفظ می‌کند؛ و بطور کلی از بیان آن سکوت کرده است. این برای إفاده تعمیم است که خلاصه از هر گونه گزند که راجع به

دین باشد او را حفظ می‌کند. و آنچه را که سیاق آیه حتماً می‌رساند؛ آن نوع شرّ و فتنه‌ای است که موجب انقلاب امر نبوت برای پیغمبر می‌شده است؛ بطوری که زحمات پیغمبر را در بالا بردن پرچم دین و إعلاء کلمه توحید و عدل؛ و دعوت مردم را به عبودیت حضرت حقّ ساقط می‌کرده است.

و ثانیاً لفظ ناسّ (مردم) را مطلق آورده است، تا دلالت کند که در این سواد مردم همه گونه از مؤمن و منافق و کسانی که دلشان مریض و قلبشان آلوده است یافت می‌شود که همه با هم مخلوط بوده و تمایزی ندارند.

و علی هذا اگر بنا بشود ترس وجود داشته باشد؛ باید از عامّه آنان ترسید؛ و جمله تعلیلیّه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ إشعار به این نکته دارد.

و ثالثاً مراد به کافرین، خصوص مشرکان و یا یهود و نصاری نیستند؛ بلکه کفر در اینجا به معنای عامّ خود از پوشانیدن و مستور نمودن روی حقّ آمده است، همچنان که در آیه ۹۷ از سوره ۳: آل عمران:

﴿وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ «و

کسی که (به امر خدا در ایجاب حجّ بیت الله الحرام در صورت استطاعت) کفر ورزد؛ (یعنی



نپذیرد و به حقّ نگراید و به باطل متوجّه شود) پس خداوند از جهانیان بی‌نیاز است»، دلالت بر همین قسم از اقسام کفر به معنای عامّ و مطلق دارد؛ و همان طور که خواهیم دانست: مراد از کفر، استکبار و استنکار از اصل دین نیست که با امتناع از شهادتین متحقّق شود؛ زیرا آن معنای از کفر مناسبت با مورد آیه ندارد؛ مگر در صورتی که بگوئیم مراد از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ مجموع احکام و دستورات دین بوده باشد؛ و این را هم خواهیم دانست که صحیح نیست.

و رابعاً مراد از عدم هدایت خداوند، عدم هدایت آنهاست در کید و مکرشان؛ بطوری که با توسّل به اسباب جاریه دنیویّه موفق به وصول به هدف‌های خود نگردند؛ و به آنچه را که از شرّ و فساد آرزو می‌کنند نرسند مانند آیه ۶ از سوره ۶۳: منافقون: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ «خداوند گروه فاسقان را به اهداف خود رهبری نمی‌کند».

و أمّا اینکه مراد از عدم هدایت، عدم هدایت آنها در ایمان باشد، این معنی صحیح نیست؛ زیرا که منافات با اصل دعوت پیامبر و تبلیغ دارد؛ زیرا که معنی

ندارد خدا بگوید: ای پیغمبر ما! تو کافران را به  
إسلام و حکم خدا دعوت کن؛ و من البتّه آنها را  
رهبری نمی‌کنم؛ و راه ایمان را نشان نمی‌دهم مگر  
در مورد اتمام حجّت!

علاوه بر این ما پیوسته بالعیان می‌بینیم که  
خداوند پیوسته کافران را هدایت می‌کند؛ و گروه  
گروه مسلمان می‌شوند و خداوند وعده هدایت  
ایشان را إجمالاً داده است؛ آنجا که فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ  
مُسْتَقِيمٍ﴾ (آیه ۲۱۳، از سوره ۲: بقره) «و  
خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست  
هدایت می‌نماید».

و از آنچه که بیان شد، روشن شد که مراد از  
عدم هدایت کافران آنست که خداوند آنها را در  
مقاصد و مهمّات خود آزاد نمی‌گذارد؛ و در  
توسّل به اسباب عادیّه دنیویّه برای خاموش  
کردن نور خدا و احکام نازل شده از جانب او یکه  
و رها نمی‌کند. زیرا که همیشه کافران و ظالمان  
و فاسقان روی سوء سریره و نیّات خود  
می‌خواهند دست به اسبابی زنند، تا سبب خدا را  
دگرگون کنند؛ و با این اسباب به مسبّبات منویّه  
خود که مَحْوَ دین و کلمه حقّ باشد نائل گردند.  
در این حال خداوند راه جریان و سریان اسباب  
صوریّه را می‌بندد؛ و از وصول به غایات و

مسببات جلوگیر می‌شود. زیرا که سببیت اسباب به دست خدا است؛ و هیچگاه حضرت خداوندی مقهور و محکوم اسباب ساخته شده به دست خود نخواهد شد.

این گروه چه بسا در مساعی خود به هدفهایشان موفق می‌شوند؛ و در زمانهای کوتاهی دست می‌یابند و بلند پروازی نموده استعلا می‌جویند و استکبار می‌ورزند؛ لیکن دیر زمانی نمی‌پاید که علم ایشان واژگون و خدعه آنها به خود آنها بازگشت می‌کند.

﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾. (آیه

۴۳، از سوره ۳۵: فاطر)

«مکر بد و خدعه بد نمی‌چسبد، و واجب و

لازم نمی‌شود، مگر به اهل آن مکر».

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾. (آیه ۱۷، از سوره ۱۳: رعد)

«این طور خداوند حقّ را به باطل می زند (و درهم می ریزد و مخلوط می کند) اَمَّا زَبَدٌ وَ كَفٌّ فِي جَايِ خَوْذٍ مُسْتَقَرٍّ نَمِي مَانِدٌ وَ اَز بَيْنِ مِي رُوْدٌ؛ وَ اَمَّا اَنْجِه كِه بِه مَرْدَمِ مَنفَعَتِ مِي رَسَانِدُ، دَر رُوِي زَمِيْنِ دَرَنَگِ مِي كِنْدُ؛ اِيْن طَوْرِ خَدَاوَنْدِ مَثَالِهَا مِي زَنْدُ».

و محصل آنچه ذکر شد اینست که: این جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ در حکم تعلیل و تفسیر جمله ﴿وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ﴾ می باشد؛ و مراد از عصمت، حفظ رسول الله است از آفاتی که به او برسد؛ بدون اینکه او به هدفش نائل آید؛ و به مقصد و مرام خود در برافراشتن لوای حمد و توحید برسد؛ به اینکه او را متهم به بی دینی و دنیاپرستی کنند؛ یا او را بکشند بدون أخذ نتیجه و انگیزه از بعثت و نبوت.

و اَمَّا اِيْنَكِه اِكْر بَخَوَاهِيْمِ اَيِه رَا بِه اِطْلَاقِشِ اُخْذِ كُنِيْمِ وَ بَكُوئِيْمِ: خَدَاوَنْدِ رَسُوْلِ خَوْذِ رَا اَز هَر كُوْنِه كَزَنْدِي مَحْفُوْظِ مِي دَارْدُ؛ اِيْن مَنَافَاتِ بَا اَيَاتِ قُرْآنِ وَ حَدِيْثِ وَ تَارِيْخِ قَطْعِي دَارْدُ. اَنْ قَدْرِ نَفْسِ نَفِيْسِ اَنْ حَضْرَتِ اَز اَمّتِ خَوْذِ چِه اَز كَفّارِشَانِ؛ وَ چِه اَز مَنَافَقَانِشَانِ؛ وَ چِه اَز مُؤْمِنَانِشَانِ؛ رَنْجِ وَ مَصِيْبَتِ دِيْدُ؛ وَ بِه اَنْوَاعِ اذِيّتِ هَا وَ اَزَارِهَا مَبْتَلَا كَشْتِ، كِه هِيْچِ ذِي نَفْسِي

قابل تحمّل این همه بلا یا و مصائب نیست مگر  
نفس شریف خود آن حضرت. چنانکه در  
حدیث مشهور فرموده است: **مَا أُوْذِيَ نَبِيٌّ مِّثْلَ  
مَا أُوْذِيَ قَطُّ** «هیچگاه پیغمبری بقدری که من  
آزار دیده‌ام؛ آزار ندیده است».

از آنچه بیان کردیم معلوم شد که مفاد این آیه  
بسیار مهمّ؛ و شاید از مهم‌ترین آیاتی است که در  
قرآن کریم وارد شده است. این آیه، آیه ۶۷ از  
سوره مائده است؛ و سوره مائده آخرین سوره‌ای  
است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در  
مدینه نازل شده است؛ و همه و یا بیشتر آن در  
حجّة الوداع نازل شده است،<sup>۱</sup> و به اتفاق جمیع  
مفسّران از سوره‌های مدنی است؛ زیرا که  
سوره‌های مدنی به سوره‌هایی گویند که بعد از  
هجرت رسول خدا نازل شده است؛ گرچه آن  
حضرت در سفر بوده‌اند.

و لیکن قبل از این آیه و بعد از این، آیات راجع  
به اهل کتاب است؛ و این آیه در میان آمده است.  
قبل از این آیه، اینست:

**﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا  
أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ**

---

<sup>۱</sup> «إتقان» طبع اول ج ۱ ص ۲۳ از محمّد بن کعب از طریق ابی عبید آورده  
است که: سوره مائده در حجّة الوداع، فیما بین مکه و مدینه نازل شده است.

تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ  
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾. (آیه ۶۶)

«و اگر هر آینه اهل کتاب، تورات و انجیل را  
بر پا می کردند؛ و آنچه را که از پروردگارشان به  
سوی ایشان نازل شده اقامه می نمودند؛ هر آینه  
از سمت بالایشان و از زیر پاهایشان نعمت  
می خورند. بعضی از ایشان گروه مقتصد و  
میانه رو هستند، و بسیاری از آنان اعمالی که  
انجام می دهند زشت است.»

و آیه بعد، این آیه است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ

الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ  
الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيَزِيدَنَّ  
كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا  
فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾. (آیه ۶۸)

«بگو (ای پیغمبر) ای اهل کتاب! شما مایه و  
وزنی ندارید، و به چیزی اتکاء و اعتماد ندارید،  
و ارزش و قیمتی ندارید تا زمانی که تورات و  
انجیل و آنچه را که از پروردگارتان به سويتان  
نازل شده است اقامه کنید! (و ای پیغمبر) برای  
بسیاری از ایشان، آنچه که از پروردگار تو به  
سوی تو نازل شده است؛ موجب مزید طغیان و  
سرکشی و کفر می گردد؛ پس بر قوم کافران اَسَف  
مخور؛ و اندوهگین مباش!»

آیه مورد بحث ما (آیه تبلیغ) در وسط این دو

آیه است؛ و بسیار جای تعجب است؛ زیرا که

مناسبت و ارتباطی بین این آیه، و آیات ما قبل و ما بعد، من جمله این دو آیه نیست؛ و حقاً نمی توان گفت: آیه تبلیغ، تبلیغ درباره اهل کتاب است؛ و به همین مناسبت در لابلای آیات راجع به آنها آمده باشد.

زیرا اولاً در این آیات راجع به اهل کتاب جز یک دستورات عمومی و دعوت های کلی چیزی نیست تا در وسط، نیاز به آیه تبلیغ با آن شدت و حدت باشد!

و ثانیاً سوره مائده در آخر حیات رسول خدا و در مدینه نازل شده؛ و در آن زمان اسلام به اعلی درجه شوکت و عزت خود رسیده؛ کفار و مشرکان و یهود و نصاری مخدول و منکوب شده بودند، و دیگر قدرتی نداشتند که نیاز به تبلیغ حکمی باشد که در آن رسول خدا ترس و دهشت داشته باشد؛ و خداوند به او وعده عصمت و

در دوران هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، اهل کتاب بالأخص یهود دشمنی‌ها نمودند، و ستیزگی‌ها کردند؛ و با کفار قریش در جنگ‌ها مساعدت‌ها نمودند؛ و احزاب تشکیل دادند؛ تا بالأخره منجر به قضیه بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع و بالأخره یهود خیبر و فدک شد؛ و همه مخدول و منکوب شدند.

علاوه بر این، آیه متضمن امر شدید و حکم حاد و تندی نسبت به یهود نیست و در قرآن کریم در مواضع عدیده، دستوراتی آمده است که برای یهود بسیار تلخ‌تر و سنگین‌تر بوده است؛ و مع‌ذلک نحوه خطاب به پیامبر همانند آیه تبلیغ نبوده است؛ و از طرف دیگر پیامبر نیز مأموریت‌های شدیدتر و سنگین‌تری داشته است، مانند تبلیغ توحید و نفی بت‌پرستی از کفار قریش و مشرکین عرب. و آنها از طائفه یهود خونخوارتر و غلیظتر و سخت‌تر بوده‌اند. و مع‌ذلک خداوند پیامبرش را در تبلیغ به آنان بمانند چنین آیه‌ای تهدید ننموده است و برای او عصمت و محفوظیت را تضمین نکرده است.

آیات متعرض به اهل کتاب در این سوره؛ غالب آیات این سوره را تشکیل می‌دهند؛ و آیه تبلیغ هم مسلماً در همین سوره نازل شده است. و در



آن هنگام که صولت یهود شکسته شده و غضب الهی ایشان را فرا گرفته است ﴿كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> چه معنی دارد که آیه تبلیغ با این خصوصیت درباره آنها و نصاری نازل شود؟ در آن زمان همه آنها در تحت حظیره اسلام و پناه آن آمده بودند و یهود و نصارای نجران که شدیدترین مسیحیان بودند؛ قبول جزیه کرده بودند؛ و با این حال تهدید خدا چه معنی دارد؟

و علی هذا آنچه را که فخر رازی و به تبع او بعضی از مفسران دیگر عامه از جمله مُحَمَّد عَبْدَه در «المنار» آورده اند<sup>۱</sup> که این آیه به مناسبت سیاق آیات، راجع به اهل کتاب است؛ خالی از تحقیق و محتوای صحیح است؛ زیرا علاوه بر آنچه ذکر شد، وارد شدن آیه‌ای، در میان سیاق آیات؛ قابل معارضه با دلیل قطعی و روایات و اخباری که از علماء عامه و از بزرگان آنها در کتبشان ثبت شده و از اصحاب بزرگ رسول خدا و تابعین روایت کرده اند نمی باشد. کجا می توان به

مجرد حفظ سیاق، دست از دلیل قطعی و حجّت عقلائی شُست؛ در حالی که سیاق جز فی الجمله

<sup>۱</sup> تفسیر «مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۶؛ و «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۷.

و به همین جهت بسیاری از مخالفان ولایت از عامّه چون در این محذور واقع شدند؛ گفته‌اند که: آیه تبلیغ در ابتدای بعثت رسول خدا و در مکه نازل شده؛ و راجع به کفار قریش است؛ که دست از تبلیغ برندار! و در رساندن آیات به کفار قریش کوتاهی مکن؛ که در این صورت گویا انجام وظیفه نبوت ننموده‌ای! و خداوند تو را از شرّ کفار محفوظ می‌دارد! و بنابراین، این آیه مکی در میان سوره مائده مدنی قرار گرفته است. این کلام نیز خالی از تحقیق است زیرا اولاً آیات ابتدای بعثت همگی از تهدید و شدت و حدت عاری هستند، و لسان آیات نرم و ملایم است همانند ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ تا آخر سوره علق ۹۶: «بخوان به نام پروردگارت که آفریده است». و مانند ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾ «ای دِثار و ردا به خود پیچیده برخیز؛ و پروردگارت را به بزرگی یاد کن!» تا آخر سوره ۷۴؛ و مانند ﴿فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۱</sup> «پس به سوی خدا راستی و استقامت پیشه کنید! و از او طلب غفران و آمرزش کنید! و وای بر مشرکان».

<sup>۱</sup> آیه ۶، از سوره ۴۱: حم سجده.

# ترس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِجَالِهِ

## خود نبوده است

و ثانياً رسول خدا در مقام إطاعت امر خدا و تبليغ احكام او ترسی ندارد؛ مقام و احوال پیامبر اکرم اشرف و اجل است از آنکه نفس خود را برای امر خدا فدا نکند؛ و در مقابل إطاعت از او، از دادن خون خود دریغ نماید. این کلامی است که وجدان - شاهد و سیره شریفه او در مظاهر دوران زندگی و حیات او آن را تکذیب می کند. علاوه بر این، خداوند آنچه از حالات پیامبرانش نقل کرده همه بر خلاف این مطلب است که آنها بترسند.

﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾<sup>۱</sup>.

باید دانست که طبق نص صریح این دو آیه، اصولاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و بطور عموم، سایر پیامبران هیچگونه وحشت و دهشتی در برابر مسئولیت الهی و انجام اوامر ذات احدیت ندارند. و آن مقام و درجه نبوت و اتصال

---

<sup>۱</sup> آیه ۳۸ و ۳۹، از سوره ۳۳: احزاب.

به عالم غیب، و انس با موجودات مجرّده، و أنوار بسیطه و عقول کامله، و فرشتگان مقرب، و ذات و صفات و اسماء خداوند جلّ شأنه؛ دیگر برای آنان میل و محبّتی به پیکر مادّی و کالبد طبیعی و طبیعی باقی نمی‌گذارد.

این آیه ظهور دارد در اینکه: برای پیغمبر تکویناً حَرَجی و ترس نیست؛ و همچنین سنّت خدا بر این بوده که برای پیامبران پیشین نیز تکویناً حَرَجی و ترسی نبوده باشد؛ و اقتضای مقام نبوّت، یک نوع شجاعت و پُر دلی است که عشق و جاذبه حضرت الهی چنان ایشان را مجذوب و محو و مطموس کرده است که فقط ملاحظه جمال و جلال او را دارند؛ و برای هیچ موجود دیگری اصالت نمی‌بینند تا از آن بترسند و خوف داشته باشند؛ در اینجا دیگر سخنی از بدن و پیکر و گزند و آسیب و قتل و فتک و غیرها نیست؛ اینجا خداست و بس ﴿وَّيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ فقط و فقط، خشیت حضرت او ایشان را گرفته؛ و از هیچکس جز او خشیتی ندارند.

خداوند مؤمنین را منع می‌کند که از سرّ و کار داران با شیطان بترسند:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا

## تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

«اینست و غیر از این نیست که این شیطان اولیای خود را که با او دوستی و محبت می‌کند؛ و از او پیروی می‌نمایند؛ و با او سر و کار دارند؛ می‌ترسند. پس ای گروه مؤمنین! شما از اولیای شیطان مترسید؛ و از من بترسید اگر ایمان دارید!»  
و خداوند جماعتی از مؤمنان را که در عین حالی که مردم آنها را می‌ترسانیدند، آنها نترسیدند، تمجید و تحسین می‌کند:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿٢﴾﴾

«(آن کسانی دعوت خدا و رسول را بعد از آنکه زخم و جراحت دیده بودند؛ اجابت کردند؛ برای مُحسنان و مُتّقیان از آنها مزدی بزرگ است) آن کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردم برای نبرد و کارزار با شما اتّفاق کرده و مجهّز شده‌اند؛ و بنابراین از آنها بترسید! این إرعاب و ترسانیدن موجب زیادی ایمانشان شد؛ و گفتند: خداوند ما را کافی است؛ و او وکیل و عهده‌دار خوبی است.»

و همچنین صحیح نیست که بگوئیم: پیغمبر

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۷۵، از سوره ۳: آل عمران.

<sup>۲</sup> آیه ۱۷۳، از سوره ۳: آل عمران.

می ترسید او را بکشند و بالنتیجه اثر دعوت به خدا باطل می شد؛ و نتیجه نبوت عقیم می ماند؛ فعلی هذا این مأموریت به ما أنزل را به تعویق می انداخت؛ تا این مفسده بر آن مترتب نشود؛ زیرا که خداوند تعالی به او خطاب دارد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾<sup>۱</sup>.

«ای پیغمبر تو در این مطلب، اختیاری نداری (فقط مأموریت داری! کار خود را بکن!)». زیرا خداوند تعالی عاجز و ناتوان نبود که در صورت کشته شدن پیغمبرش صلی الله علیه و آله با بعضی از وسائل دیگر؛ و با سببی از اسباب غیر از وجود رسولش، دعوت به توحید و اسلام را زنده کند.

آری فقط معنای صحیحی که برای خوف رسول خدا از ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ می توان استنباط کرد، آنست که: پیامبر در امر تبلیغش می ترسید که او را متهم به اتهامی کنند که با آن تهمت، اثر دعوت بکلی خراب و فاسد می شد؛ و دیگر در اثر مساعی جمیله او قابل جبران نبود. مثل اینکه بگویند: این نبوت نیست؛ حکومت دنیوی و ریاست مادی و ترأس و تحکم بر مردم در لباس نبوت و در کسوت

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۲۸، از سوره ۳: آل عمران.

رسالت ظاهری است. امری است تهی و تو خالی و دلیل آن اینست که اکنون که می‌خواهد از دنیا برود؛ به روش سلاطین مادی و حکام دنیوی، ریاست را در اعقاب خود به ارث نهاده است. و چون فرزند پسر ندارد؛ داماد خود را که در حکم ریاستِ دختر اوست بجای خود منصوب کرده است.

این نوع تهمت اگر بر جای خود می‌نشست؛ اثر دعوت رسول الله را بکلی ضایع می‌نمود و عاطل و باطل می‌ساخت.

آری این گونه اجتهاد و رأی دربارهٔ رسول خدا جایز بوده است؛ و آن حضرت





فخر رازی برای رفع این اشکال گفته است در این صورت، آیه از قبیل شعر أَبوالنَّجْم است که گوید:

أَنَا أَبوالنَّجْمِ وَ شِعْرِي شِعْرِي «من أَبوالنَّجْمِ

هستم؛ و شعر من شعر من است».

یعنی اگر تو رسالت پروردگارت را تبلیغ نکنی؛ شناعت قصور در تبلیغ، و إهمال در مسارعت در إطاعت امر خدا که به تو فرو فرستاده است؛ تو را خواهد گرفت؛ همچنان که معنای شعر أَبوالنَّجْم اینست که: من أَبوالنَّجْم هستم؛ و شعر من اینک که می‌سرایم؛ همان شعر معروف و مشهور به بلاغت و بראعت است<sup>۱</sup>.

این کلام إمام رازی صحیح نیست؛ زیرا این گونه صناعت شعری در موارد حَمَلِ خَبَری بر همان عنوان وقتی صحیح است که: بین آنها اختلافی از قبیل اختلاف عام و خاص، و یا مطلق و مقید و امثال ذلک بوده باشد؛ و با این سیاق در قضیه حمله اتحاد آن دو معنی را می‌رسانیم؛ مثل گفتار أَبوالنَّجْم که مفادش

---

<sup>۱</sup> «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵.

اینست که:

شعر من، همان شعر من است. یعنی کسی نپندارد که قریحه شعری من خراب شده؛ و از کار افتاده و کند شده است، و یا اینکه حوادث روزگار مرا خسته کرده؛ و از شعر گفتن همانند شعر سابق انداخته است؛ بلکه شعر من در امروز از جهت فصاحت و بلاغت، همان گونه شعری است که دیروز می سروده‌ام.

ولی این گونه توجیه درباره آیه تبلیغ درست نیست؛ چون بنابر فرض نزول آیه در اوّل بعثت؛ رسالت رسول الله که اصل دین و یا مجموعه دین است؛ امر واحدی بوده است، که هیچوقت دستخوش تغییر و تبدیل و اختلاف قرار نمی گرفته است؛ تا اینکه گفته شود: اگر آن رسالت را تبلیغ نکنی؛ یا اصل رسالت را تبلیغ نکنی! زیرا که مفروض اینست که رسالت رسول الله؛ همان اصل رسالتی است که مجموعه معارف دینیّه است.

و از اینجا استفاده می شود که این آیه صلاحیت ندارد که در بدو بعثت آمده باشد؛ و مراد از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ اصل دین و یا مجموع معارف و احکام آن باشد. و به همین دلیل این آیه صلاحیت ندارد که در وقت دیگری تا آخر زمان حیات رسول خدا نازل شده باشد؛ اگر مراد

از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ اصل دین و یا مجموع معارف آن باشد. زیرا که اشکال در هر صورت یکی است؛ و آن لزوم لغویت در گفتار خدا است که مفادش به این برگردد که: اگر تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آن را نکنی؛ تبلیغ اصل دین و یا مجموعه آن را نکرده‌ای! و علاوه اشکال خوف رسول خدا بر نفس خود در این صورت باقی است؛ گرچه آیه در بدو بعثت نیامده باشد.

**حکم مورد تبلیغ باید امر بسیار مهمی بوده**

**باشد**

و از آنچه گفتیم واضح شد که مراد از وجوب تبلیغ رسول خدا، در این آیه در هر تقدیر نمی‌تواند اصل دین و یا مجموعه معارف آن باشد؛ و لا بد باید آن را بعضی از دین قرار دهیم. و در این صورت نیز اگر جمله ﴿فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ نیز معنایش همین رسالت بعضی از دین باشد؛ عین همان محذور و اشکال بر می‌گردد. پس چاره‌ای نیست مگر آنکه مراد از رسالت را تمام دین و یا اصل آن بگیریم؛ و در این صورت معنای آن این‌طور می‌شود که:

اگر این حکم خاصی که به تو نازل شده است تبلیغ نکنی؛ اصل دین و مجموعه احکام آن را تبلیغ نکرده‌ای! و این معنایی صحیح و قابل قبول



گفتار أَبوالنجم که شِعْرِي شِعْرِي به همین گونه

توجیه شد.

بعضی گفته‌اند: چون معارف و احکام دین همگی با هم مرتبط هستند، بطوری که اگر إخلال به بعضی از آنها وارد شود؛ إخلال به تمام آنها وارد شده است، و این به جهت بساطت امر نبوت و کمال ربط و ارتباط در مسائل آن است، و بالأخص در تبلیغ آن؛ از این جهت صحیح است که گفته شود: اگر این حکم را تبلیغ نکنی، اصل نبوت را تبلیغ نکرده‌ای!

این مطلب صحیح است و لیکن با ذیل آیه مناسبت ندارد. زیرا دو جمله: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ دلالت دارند بر آنکه: جماعتی از کافران اهتمام به مخالفت این حکم نازل شده داشتند؛ و یا لا اقل از کیفیت حال آنان چنین انتظار می‌رفت که با این حکم به مخالفت شدید برخیزند؛ و به هر وسیله‌ای که ممکنست، و به هر تدبیر و توانی که در خور قدرت و حیطة استطاعت آنهاست، دست زنند؛ تا این دعوت را باطل کنند؛ و آن را مهمل گذارند بطوری که هیچ قابل بهره‌برداری و نتیجه‌ای نباشد. و در این صورت خداوند وعده

---

<sup>۱</sup> «تفسیر جواهر»، طنطاوی جلد ۳، ص ۲۰۱.

می‌دهد که پیغمبر را از کید ایشان مصون نگاه  
می‌دارد؛ و مکر و حیلۀ ایشان را باطل می‌کند؛ و  
نمی‌گذارد به نتیجۀ منظور برسند.

و این مفاد ذیل آیه با هر حکمی که در صدر  
آیه بتوان فرض نمود، مناسبت ندارد. زیرا احکام  
و معارف اسلام با آنکه همگی از جهت اهمیّت  
در رتبهٔ واحدی نیستند بعضی مانند نماز حکم  
ستون دین را دارد، و بعضی مانند دعا خواندن  
هنگام دیدن ماه در شب اوّل ماه است؛ برخی  
مانند زنای مُحصّنه شدید است، و برخی مانند  
نگاه کردن به زن نامحرم آن شدّت را ندارد؛ و  
إخلال به هر یک از آنها از نظر ارتباط به دین  
إخلال به اصل دین است؛ ولی مع ذلک دهشت  
و وحشت رسول الله، و وعدهٔ عصمتِ الهی در  
زمینۀ تبلیغ آنها؛ با هیچیک از این احکام و نظائر  
آن مناسبت ندارد.

و بنابراین باید ملازمه بین عدم تبلیغ این  
حکم خاصی که نازل شده، و بین عدم تبلیغ اصل  
دین و عدم أداء رسالت بطور کلی به جهت  
اهمیّتی باشد که در این

حکم وجود دارد؛ بطوری که اگر مهمل گذارده شود گوئی شریعت مهمل گذاشته شده؛ و تمام معارف و احکام آن به خاک نسیان و بطلان سپرده شده است. گوئی این حکم به منزلهٔ جان و روح است؛ که به کالبد و جسد افتادهٔ شریعت و ناموس دین حیات می‌بخشد؛ و آن را زنده می‌کند؛ و به آن شعور و حسّ و حرکت می‌دهد. و از اینجا می‌توان به دست آورد که آیه دلالت دارد بر آنکه خدا به پیامبر اکرم امری نموده و حکمی فرستاده است که به آن امر دین صورت کمال پذیرد؛ و شریعت به مقام تمام و درجهٔ منتظرهٔ خود برسد؛ و کشتی نجات در محلّ خود قرار گیرد و در این حال انتظار می‌رفت که مردم به مخالفت برخیزند؛ و امر نبوت را بر پیغمبر واژگون کنند؛ و چهرهٔ شریعت را برگردانند؛ بطوری که ستونهای دین که رسول اکرم با دست خود بنا نهاده است؛ منهدم گردد؛ و ارکان و اجزاء دین متلاشی شود؛ و پیامبر این مطلب را می‌فهمید؛ و از کیفیت حال و وضعیت قوم خود تفرّس می‌نمود؛ و می‌ترسید که چنین صحنه‌ای پیش آید. فلماذا تبلیغ

این حکم مهمّ را که روح و جان دین بود؛ به تأخیر می‌انداخت؛ و از زمانی به زمان دیگر محوّل می‌کرد؛ تا ظرف صالح؛ و جوّ پسندیده و آرامی پیش آید؛ تا در آن جوّ بتواند دعوت خود را ابلاغ و امر خدا را به مردم برساند؛ و سعی و کوشش او خراب و بیهوده نماند.

### آیه تبلیغ باید بعد از انتشار اسلام آمده باشد

در اینجا خداوند امر به تبلیغ فوری می‌نماید؛ و اهمّیت حکم را برای او بیان می‌کند؛ و وعده مصونیت می‌دهد؛ و پیامبر را دلگرم می‌کند، که جلوی خدعه و مکر دشمنان را می‌گیرد؛ و آنان را در دستیابی به مقاصد شوم، یله‌ورها نمی‌گذارد؛ و اجازه نمی‌دهد که امر نبوت را واژگون کنند؛ و دعوت او را تباه و بیهوده سازند. و بیم پیامبر از واژگون کردن دعوت اسلام و چهره نبوت، در زمان انتشار صیت اسلام است؛ و طبعاً باید در مدینه و سالیانی بعد از هجرت باشد. زیرا این بیم از کفار مکه و در زمان قبل از هجرت نبود.

گفتار مشرکان و کیفیت مخالفت‌های ایشان را قرآن بیان کرده است همانند: ﴿مُعَلَّمٌ



مَجْنُونٌ ﴿۱﴾ «محمد دیوانه‌ای است که مردم قرآن

را به او

آموخته‌اند». و همانند: ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا

مَسْحُورًا﴾<sup>۲</sup> «شما مردم پیروی نمی‌کنید مگر از مردی

جادو شده». و همانند: ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ

تُمَلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَاصِيلًا﴾<sup>۳</sup> «گفتاری که دارد چیزی

نیست مگر افسانه‌های پیشینیان که خواسته است

برای او بنویسند و آن افسانه هر صبح و شب بر او

خوانده می‌شود». و همانند: ﴿أَنْ اَمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى

آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ﴾<sup>۴</sup> «شما مردم بروید در راه

خود، و در پرستش خدایان خود پافشاری کنید! آن

چیزی است که مطلوب است و از شما خواسته شده

است».

و این گونه گفتار و نظائر آن چیزی نیست که

موجب سُستی پایه دین و هدم ارکان آئین گردد؛

بلکه دلالت دارد بر آنکه قوم رسول خدا (کفار

قریش) در أمرشان مضطرب بوده و استقامتی

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۴، از سوره ۴۴: دُحَان.

<sup>۲</sup> آیه ۴۷، از سوره ۱۷: إِسْرَاء.

<sup>۳</sup> آیه ۵، از سوره ۲۵: فِرْقَان.

<sup>۴</sup> آیه ۶، از سوره ۳۸: ص.

نداشته‌اند.

علاوه بر همهٔ اینها، این اتهامات و افتراءات، و این کارشکنی‌ها اختصاص به رسول ما ندارد تا اینکه چون تفرّس کند مضطرب شود؛ و از وقوع آن در ترس و دهشت افتد. سائر انبیاء و پیغمبران نیز در ابتلاء به سختی‌ها و بلاها و مشکلات دعوت، با پیامبر ما شریک بوده‌اند؛ و امّت‌هایشان با بسیاری از آزارها و انواع اذیت‌ها آنها را می‌آزردند. همچنان که می‌بینیم قرآن مجید از حضرت نوح و پیامبرانی که بعد از او آمده‌اند مفصّلاً بیان دارد.

## خوف رسول خدا از جهت اتهام منافع شخصی

بود

و أمّا بعد از هجرت و استقرار امر دین در مجتمع اسلامی، این امر بسیار تصوّرش ساده است؛ زیرا در این برههٔ از زمان، در مسلمانان همه گونه اشخاص مختلف از مؤمنان و منافقان، و کسانی که در پنهان برای کفّار جاسوسی می‌کرده‌اند، و کسانی که در دل‌هایشان مَرَضی بود یافت می‌شدند. و این افراد در عین اینکه به پیغمبر اکرم ایمان آورده بودند؛ ولی مع ذلک با آن حضرت معاملهٔ با پادشاهان را می‌کردند؛ و از جهت حکومت و ریاست دنیوی به آن حضرت می‌نگریستند؛ و با قرآن مجید که کتاب وحی

آسمانی است، معامله با قوانین

ظاهریّه و ضعیّه بشریّه را می‌کردند.

و این زمینه و این طرز تفکر سواد جمعیت، ایجاب می‌کرد که چنانچه رسول خدا حکمی بیاورد که در آن نمونه‌ای و یا شائبه‌ای از نفع شخصی خود باشد، نسبت به شریعت او توطئه کند، و بگویند: این همان سلطنت و امارت استبدادی شاهان است که بدین صورت نبوت، و به لباس رسالت برای مردم تجلی کرده است.

و این شبهه اگر صورت تحقق خارجی به خود می‌گرفت، و حزب مخالف موفق می‌شدند آن را به کرسی بنشانند؛ و در این اتهام فائق آیند؛ رخنه و فساد در دین پیدا می‌شد که ابدأً قابل تدارک و جبران نبود؛ و هیچ مصلحی نمی‌توانست آن را اصلاح کند. البته برای پیامبر بعضی از اختصاصاتی که در آن توهم نفع شخصی بوده است، که در آن مزایا منحصر به فرد بوده موجود بوده است؛ ولی طوری نبود که بتوان آن را دستاویز کرد؛ و به اصطلاح هُوَ و جنجال راه انداخت. نظیر قضیه زید بن حارثه و طلاق زینب عمّه زاده پیامبر و ازدواج با او، که عیال پسر خوانده او بود. و نظیر اختصاص آن حضرت به خمس غنائم، و نظیر تعدد ازواج؛ و امثالها.

زیرا جواز ازدواج با عیال مُطَلَّقه پسر خوانده،

اختصاص به رسول الله نداشته است. و آن حضرت به امر خدا در اولین وهله این حکم را درباره خود اجرا کرد، تا زمینه اجرای آن در بین همه مسلمین آسان شود.

و جواز ازدواج با بیشتر از چهار زن برای آن حضرت اگر از روی هوای نفس و بدون اذن خدا بود؛ هیچگاه آن را از مسلمانان دریغ نمی نمود؛ زیرا سیره آن حضرت در ایثار مسلمانان و مقدم داشتن آنها را بر منافع شخصی خود، در آنچه برای خدا و برای خود از اموال و غیرها معین می فرمود؛ هیچ شبهه و شکی را باقی نمی گذارد که این نحوه ازدواج بر اساس امر خداست؛ نه ملاحظه منفعت شخصی.

از اینجا خوب به دست می آید که آیه تبلیغ دلالت دارد بر آنکه حکمی که نازل شده است؛ حکمی است که در آن شائبه توهّم انتفاع رسول خدا، و اختصاص او به مزایای حیاتی است، که آنها نیز مورد نظر و خواست غیر رسول خدا بوده؛ و

تبلیغ آن موجب حرمان سائر مردم می شده است. و رسول خدا از ابلاغ چنین امری در بیم بوده است، که خداوند امر به تبلیغ آن می کند؛ و وعده مصونیت از قوم مخالف و عدم موفقیت ایشان را در کیدشان می دهد.

و این مطالبی را که اینک مفصلاً ذکر کردیم همه مؤید نصوص مستفیضه‌ای است که از طریق شیعه و عامه همگی دلالت دارند که آیه درباره ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام فرود آمده است؛ و خداوند امر به تبلیغ آن می فرموده است؛ و رسول خدا بیم از آن داشته است که او را درباره پسر عمویش متهم نمایند؛ و لهذا پیوسته به تأخیر می انداخته تا زمینه مساعد، و زمان موافق شود. تا اینکه در غدیر خم این امر را ابلاغ نموده؛ و دو دست علی را در زیر درختهای سمرات در بیابان قریب جحفه در روی جهازهای شتر، در برابر تمام حجّاجی که با آن حضرت از مکه مراجعت کرده بودند، گرفته؛ و بعد از خطبه بلیغی به همه مردم نشان داد و فرمود:

**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ** «هر کس من ولیّ

و قائم به امر او هستم علی ولیّ و قائم به امر اوست». آری امر ولایت امت مطلبی نیست که مبهم و مخفی باشد؛ و کسی در لزوم آن شک و

تردید نماید.

## وصیت به ولایت طبق قوانین فطری و عقلی

است

ما روی حکم فطری و عقلی می بینیم که: هر صاحب مسئولیتی چون بخواهد غیبت کند، امور خود را یله و رها نمی گذارد، و به دیگری که مورد امانت و لایق قیام به امر اوست می سپرد. عالم که می میرد؛ شاگردان خود را به معلّمی اَمین می سپارد. طبیب که می میرد، محکمه خود را به طبیب اَمینی می سپارد. تاجر و کاسب و زارع و حتی حمّامی که می میرد و یا غیبت جزئی می کند، مثلاً به سفر می رود، امور خود را حتماً و إلزاماً به دیگری می سپارد. و حتی چغندر فروش در طشت چغندر پخته اش که در سر کوچه فریاد می زند: آئی لَبُو آئی لَبُو! چون بخواهد برای قضاء حاجت و نماز برود، آن لُوک و ترازوئی را که مجموعاً با لَبُوها و چغندر پخته هایش کمتر از یک دینار ارزش دارد، به کاسب محلّی و همسایه اش می سپرد؛ و اگر اینها این کار را نکنند، مورد مذمت عقلا واقع می شوند، می گویند: عجباً مگر آن حمّامی دیوانه شده است که: از حمّام رفته، و در را باز گذارده و به کسی نسپرده است؟ عجباً آن تاجر مگر دیوانه شده

است که:



تجارتخانه خود را به کسی نسپرد؛ و خود به سفر رفته است؟

و این امر آن ملها لوقه به کت ساییه بد ریدق  
و ل لامتسا به زایندهم ائها سایقی تدا ایاضقلا ن م بدأ  
در اذن ناهرب. ن یا ردت یصور ما ت المسم زا روما ه نوگ  
ت سا.

آنگاه چگونه شخصی می تواند به خود اجازه دهد که: چنین گمان کند که: دینی همچون اسلام که از نقطه اتساعش برای همه جهان تا روز قیامت است؛ و نطاق محتویاتش جمیع ما یحتاج إليه البشر است، از حکم طهارت اولیة بدویة تا نهایت درجه مسائل غامضة توحید و معارف الهیة؛ و از اصول اخلاقیه و احکام فرعیة فقهیة عامه برای جمیع حرکات انسان فرداً و اجتماعاً؛ نیازمند به قائم و ولی امر نباشد؛ و پیامبری همچون محمد که عقل کل است؛ از دنیا برود و ولایت امور مردم را به کسی نسپارد؛ و امت را همچون گله بی چوپان رها کند، که دستخوش حملات گرگها و گزند آفات و مهالک خانمان سوز فقدان رئیس و امام و سرپرست و مدبر و مدیر؛ قرار گیرند؟

آیا دین اسلام بر خلاف سایر موازین و

مقررات عامه و قوانین است که نیاز به حافظ و نگهبان ندارد؟ و آیا امت اسلام و مجتمع دینی، از سایر مجتمعات انسانی مستثنی هستند؛ و نیازمند به والی و ولیّ امر که امورشان را منظم و مرتب سازد نیستند؟ و آیا نیازمند به مجری امری که امور آنها را جریان دهد؛ و چرخ حیات آنها را به گردش درآورد، نمی‌باشند؟ و آن شخص دانشمندی که در سیره و منهاج رسول اکرم مطالعه می‌کند؛ و می‌بیند که چون به غزوه‌ای می‌رود، بجای خود شخصی را می‌گمارد که چرخ آسیای مجتمع را در غیبت او به گردش آورد؛ و دولا ب حرکت از حرکت باز نایستد؛ به چه عذری می‌توان او را قانع کرد که پیغمبر رحلت کرد؛ و برای مردم سرپرست و خلیفه معین نکرد؟

پیغمبر چون به غزوه تبوک می‌رفت عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ را بجای خود خلیفه نمود؛ و علی علیه السّلام به او عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَتَخْلُفُنِي عَلَى النِّسَاءِ وَ الصِّبْيَانِ؟! «آیا مرا برای سرپرستی و ولایت بر زنان و کودکان بجای خود خلیفه نمودی؟!»!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ

گفت: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ

مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي!؟<sup>۱</sup> «آیا خوشایند تو

این روایت از احادیث متواتره و آمده از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که علاوه بر شیعه آن قدر در کتب معتبره عامه آمده است که از حدّ إحصاء خارج است، و حتی شاه ولیّ الله دهلوی در کتاب «إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» در ص ۲۶۰ و ۲۶۱ از ج ۲ در ضمن فصلی که در ترجمه احوال امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است آورده است؛ این ترجمه شایان دقت است. و در ضمن آن داستان غدیر خمّ را در ج ۲ ص ۲۵۹ آورده است و در ص ۲۶۱ به روایت ولایت بدین عبارت: من كنت مولاه فإنّ مولاه علیّ اقرار و اعتراف دارد؛ و داستان غدیر را بدین عبارت آورده است که: چون از حجّة الوداع مراجعت فرمودند در غدیر خمّ خطبه خواندند، متضمّن اظهار فضائل حضرت مرتضی - رضی الله عنه - أخرج الحاكم و أبو عمرو و غیرهما - و هذا لفظ الحاكم - عن زید بن أرقم: لَمَّا رجع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم من حجة الوداع و نزل

نیست که: نسبت تو با من همان نسبت هارون به موسی پیامبر باشد؛ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست؟!!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای شهرهائی که به دست مسلمین بود مانند مکه و طائف و یمن والی معین می کرد؛ و برای جیوش و سرایائی که به اطراف می فرستاد، امیر و رئیس مقرر می نمود. چه تفاوتی است بین حیات او و بین مرگ او؟ آیا نیاز مردم به والی و قیم و سرپرست در زمان مرگ بیشتر نیست؟!!

آری بیشتر است، و بر همین منهای، رسول خدا والی و ولی معین کرد؛ و امور امت را بدو

---

غدير خمّ امر بدوحات فقممّن؛ قال: كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجِبْتُ. إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ؛ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَ عِترَتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَهُ، وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ.

سپرد؛ و در آن زمین بی آب و علف، در زیر پنج  
درخت بیابانی به همهٔ جهانیان اعلام کرد که علیّ  
وصیّ من است؛ خلیفه من است؛ اولی به هر مرد  
مؤمن و زن مؤمنه، همانند اولویّت من است.

این بحثی بود که به مقداری که مقام،  
گنجایش داشت در پیرامون شأن نزول و مفاد آیه  
تبلیغ نمودیم و دانستیم که: بزرگان از علمای  
عامّه آن را در کتب حدیث و تفسیر خود  
آورده‌اند و همچون طَبْرِي، و ابنُ اَبی حاتم، و  
أَبُو نَعِيمِ اِصْفَهَانِي، و اَبُو اِسْحَاقِ ثَعْلَبِي، و  
وَاحِدِي، و سَجِسْتَانِي، و نَطَنْزِي، و رَسْعَنِي، و ابن  
مَرْدَوَيْه و ابن عَسَاكِر و حَسَنَكَانِي و غیرهم با  
سندهای مختلف از بزرگانی از صحابه و غیرهم

همانند برآء بن عازب، و جابر بن عبد الله  
 أنصاری، و عمّار بن یاسر، و أبوذر غفاری، و سلمان  
 فارسی، و حذیفه یمانی، و ابن عباس، و أبوسعید  
 خدری، و زید بن أرقم، و أبوهریره، و ابن مسعود، و  
 عامر بن لیلی بن ضمیره و حضرت امام باقر محمد بن  
 علی علیه السلام روایت کرده‌اند؛ و شأن نزول این  
 آیه را درباره ولایت، از ائمه ستّه أهل تسنن؛ ترمذی،  
 و نسائی، و ابن ماجه، و أحمد بن حنبل در کتب خود  
 روایت کرده‌اند.

### اقوال مجعول عامه در شأن نزول آیه تبلیغ

و در این صورت به آنچه در بعضی از کتب  
 خود در شأن نزول این آیه آورده‌اند؛ و  
 خواسته‌اند مصب آیه را از ولایت برگردانند؛  
 وجوهی است ضعیف؛ و روایات مرسله و  
 مقطوعه، و غیر قابل اعتماد، و همان طور که  
 مرحوم علامه امینی گفته است: یا تفسیر به رأی  
 است؛ و یا از روی استحسان بدون حجّت و  
 برهان؛ و یا به جهت تکثیر طُرُق در مقابل حدیث  
 ولایت، تا آنکه آن را از احکام و استحکام  
 بیندازند؛ و از درجه تصدیق و یقین ساقط کنند

﴿وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ﴾<sup>۱</sup>.

فخر رازی که آثار تعصب و ناراحتی از عباراتش پیداست، ده وجه در شأن نزول آیه ذکر کرده است:

۱ - این آیه درباره قصه رجم و قصاص ردّاً علی مذهب اليهود نازل شده است.

۲ - درباره عیب یهودیان و استهزاء آنان به اسلام و دین خدا آمده است.

۳ - چون آیه تخیر آمد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ

لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعُكُنَّ وَأُسْرِحُكُنَّ سَرَاخًا جَمِيلًا . وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

«ای پیغمبر به زنها بگو: اگر شما زندگی و عیش دنیوی و زینت‌های آن را می‌طلبید؛ پس بیاید من شما را از مالیّه‌ای متمتع کنم؛ و بطور نیکی شما را آزاد کنم و رها نمایم! و اگر شما این‌طور هستید که خدا و رسول او و دار آخرت را می‌طلبید؛ پس خداوند برای نیکوکاران از شما مزد بزرگی مقرر کرده است!»

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۱، ص ۲۲۶.

<sup>۲</sup> آیه ۲۸، از سوره ۳۳: احزاب.

پیغمبر این را به زنهایش نگفت از خوف آنکه آنها دنیا را بخواهند؛ و پیامبر آنها را رها کند.

۴ - درباره داستان زید بن حارثه و زوجه‌اش زینب دختر عمه رسول الله وارد شده است.

۵ - درباره جهاد نازل شده؛ چون آن حضرت بعضی از اوقات از ترغیب منافقین به جهاد خودداری می‌کرد.

۶ - چون آن حضرت از عیب‌گوئی خدایان دوگانه پرستان سکوت کرد؛ این آیه فرود آمد.

۷ - چون در حَجَّة الوداع بعد از بیان مناسک و

شرایع فرمود: **هَلْ بَلَّغْتُ** آنها گفتند: **نَعَمْ**. پیغمبر عرض

کرد: **اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ** در این حال این آیه نازل شد.

۸ - چون یک اعرابی قصد کشتن او را نمود؛ در وقتی که در زیر درخت خوابیده بود، این آیه آمد.

۹ - چون از قریش و یهود می‌ترسید؛ خداوند با این آیه هیبت آنها را از دلش بیرون کرد.

۱۰ - درباره قصه غدیر خم نازل شده است.<sup>۱</sup>

فخر رازی که این وجوه را ذکر کرده و قصه

غدیر را دهمین یعنی آخرین آنها شمرده است؛ سپس

---

<sup>۱</sup> «تفسیر مفاتیح الغیب» ج ۳، ص ۶۳۵ و ص ۶۳۶.



همان وجه نهم را ترجیح داده و از مطلب عبور کرده است؛ با آنکه او از دانشمندان است و به طرق روایت و استفاضه آن؛ و به ضعف و ارسال وجوه دیگر خوب مطلع بوده است؛ فلهدا نظام الدین نیشابوری که نیز از مفسران عامه است قصه غدیر را اولین وجه شمرده و از ابن عباس و برآء بن عازب و أبو سعید خدری و حضرت باقر علیه السلام آورده و بقیه وجوه را با لفظ قیل (یعنی گفته شده است) که دلالت بر ضعف آنها می‌تساهد در کز کذبندکا.

و طبری که از اینها مقدم است نه در تاریخ و نه در تفسیر خود این وجوه را نیاورده است؛ و لیکن کتابی مستقل در ولایت تألیف کرده و حدیث ولایت (مَنْ

---

<sup>۱</sup> «تفسیر غرائب القرآن» ج ۶، ص ۱۲۹ و ص ۱۳۰.

**كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلِيَ مَوْلَاةٌ**) را از هفتاد و چند طریق

آورده است. و در این کتاب دربارهٔ شأن نزول آیهٔ تبلیغ دربارهٔ علی بن ابی طالب با اسناد خود از زید بن ارقم سخن گفته است.

باری عمدهٔ تمسک فخر رازی و تابعان او اینست که آیهٔ تبلیغ در سورهٔ مائده آمده؛ و در بین آیات راجعهٔ به اهل کتاب است؛ پس مناسب است دربارهٔ حکم نازل دربارهٔ اهل کتاب بوده باشد.

با آنکه هر که مختصر بصیرتی به سرگذشت قرآن داشته باشد، می‌داند که: ترتیب نزول آیات غالباً غیر از ترتیب ذکر آنهاست. و ترتیب سوره‌های نازل از ترتیب این سوره‌های قرآن است؛ سوره‌های اولین، سوره علق و مدثر و مزمّل و نون و القلم و سایر سُور قصار است که مکی است؛ و آخرین سوره، سورهٔ مائده و سورهٔ نصر است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ﴾. و بسیاری از آیات در مکه نازل شده و در سوره‌های مدنی قرار گرفته است و بالعکس.

سیوطی در کتاب «إِتْقَان» گوید: إجماع و نصوص دلالت دارد بر اینکه ترتیب آیات توقیفی است؛ و ما باید قرآن را به همین کیفیت که نوشته شده است بخوانیم. و در این مطلب شبهه‌ای

نیست. اما اجماع را بسیاری از بزرگان از جمله زرکشی در کتاب «برهان» و أبو جعفر بن زبیر در کتاب «مُناسِبَات» خود نقل کرده‌اند؛ و عین عبارت أبو جعفر اینست: «ترتیب آیات در سوره‌ها به توقیف و قرارداد رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و بدون خلاف با امر آن حضرت صورت گرفته و مسلمین در این مطلب اختلافی ندارند». و سپس نصوصی را ذکر کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را تلقین می‌کرد؛ و به آنها قرآن را بر همین ترتیبی که امروزه ما در مصاحف خودمان مشاهده می‌کنیم، با دلالت و راهنمایی جبرائیل آن را بر این نهج، تعلیم می‌داد. و هر آیه‌ای که نازل می‌شد، مردم را اعلان می‌کرد که باید عقب فلان آیه در فلان سوره قرار گیرد<sup>۱</sup>.

و ما مَفْصَلًا بَيَانٍ كَرَدِيمٍ كَمَا تَرَسَ رَسُولُ اللَّهِ  
أَزْ يَهُودٍ وَ نَصَارِيٍّ، يَا بَايِدُ فِي أَوَّلِ بَعْثَتِكَ بِأَنَّكَ  
يَا بَعْدَ إِزْ هِجْرَتِكَ بِفَاصلَةٍ مُخْتَصِرِيٍّ؛ نَهْ فِي آخِرِ  
هِجْرَتِكَ كَمَا شَوَكْتَ

---

<sup>۱</sup> «إِتْقَان» طبع أول مصر در سنه ۱۲۷۸ ج ۱، ص ۷۵.

اسلام به درجهٔ اعلا رسیده؛ و یهود و نصاری  
مخذول و منکوب شدند، در آن وقتی که دول عالم را  
اسلام به دهشت انداخته بود؛ و به امراء و سلاطین  
عالم رسول خدا نامه نوشت؛ و رسماً آنها را امر به  
اسلام کرد.

در این صورت هیچ معنی ندارد که آیهٔ تبلیغ  
که در سورهٔ مائده (آخرین سوره نازل بر پیامبر  
اکرم) وارد شده است، راجع به یهود و نصاری  
باشد. قُرْطُبِي در تفسیر خود می گوید: إجماع  
قائم است بر اینکه سورهٔ مائده، مدنی است؛ و  
چون از ابن نقّاش نقل می کند که در سال ششم  
(حُدَيْبِيَّة) <sup>۱</sup> نازل شده است؛ فوراً به دنبال این  
نقل، از ابن عَرَبِي نقل می کند که: این گفتاری  
است ساختگی و حلال نیست بر مسلمانی بدان  
اعتقاد کند<sup>۲</sup>. و بنابراین مُجَرَّد ورود آیهٔ تبلیغ در  
بین آیات وارده در میان آیات راجع به اهل کتاب  
منشأ اثری از نقطه نظر برهان و دلیل علمی برای  
تمسک نخواهد بود.

و نیز از آنچه ذکر کردیم معلوم می شود که:  
آنچه را قرطبی ذکر کرده است بی اساس است.

---

<sup>۱</sup> سال ششم از هجرت را به جهت اینکه واقعهٔ حُدَيْبِيَّة در آن واقع شده است،  
سال حُدَيْبِيَّة گویند.

<sup>۲</sup> «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۳۰.

او گوید: از ابن عباس آمده است که: أبو طالب هر روزه مردانی را از بنی هاشم می فرستاد تا رسول خدا را حراست کنند؛ تا اینکه این آیه نازل شد: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>۱</sup> و چون خواست کسانی را با رسول خدا بفرستد حضرت رسول فرمود: يَا عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ عَصَمَنِي مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ! ای عمو جان! خداوند مرا از جن و انس محافظت کرده است. و قرطبی گوید: صحّت این روایت مبنی بر آنست که این آیه مکی باشد؛ و این آیه مدنی است.<sup>۱</sup>

و این روایت ضعیف تر است از آنکه بتواند با احادیث گذشته و اجماع و نصوص مفسران مقاومت کند. علاوه بالبداهة می بینیم که چه مصائب و آزارهایی از دست این انسانها به رسول خدا رسید.

---

<sup>۱</sup> «تفسیر قرطبی» ج ۶، ص ۲۴۴.

درس نود و هشتم تا صد و یکم: در سند

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ



درس ۹۸ تا ۱۰۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ وَلَعْنَةُ

اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ

یَوْمِ الدِّیْنِ؛ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

الْعَظِیْمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿الْيَوْمَ يَنْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا  
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَاؤِ الْيَوْمِ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ  
وَاطْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ  
دِينًا﴾<sup>۱</sup>.

«امروز ناامید شده‌اند آنان که کافر شده‌اند، از

دین شما؛ بنابراین از آنها نترسید؛ و از من

بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل

کردم؛ و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم؛ و

پسندیدم برای شما که اسلام دین شما باشد!»!

این آیه مبارکه در روز غدیر خم بر پیغمبر

---

<sup>۱</sup> میانه آیه سوم از سوره مائده: پنجمین سوره از قرآن کریم.



اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد در وقتی که از خطبه غرّای خود در نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام ولایت کلیّه مطلقه الهیّه، فارغ شده بودند و آن حضرت را به عنوان خلافت و امارت و ولایت معرفی کرده بودند.

## بحث در آیه تبلیغ، و در حدیث ولایت، دو

### بحث مستقل است

ما در این بحث‌های اخیر یادآور شدیم که خطبه غدیر رسول الله در پی آمد نزول آیه کریمه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ  
وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ  
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>، نازل شد. و رسول خدا

خطبه‌ای خواندند که در آن عبارت **مَنْ كُنْتُ**  
**مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** آمده است.

آیه **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾** به آیه تبلیغ معروف است؛ و حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** به حدیث ولایت مشهور است؛ و بحث در این دو مورد از هم جدا و ارتباطی با هم ندارند؛ یعنی ممکنست کسی مانند بعضی از عامّه در شأن

<sup>۱</sup> آیه ۶۷، از سوره ۵: مائده.

نزول آیه تبلیغ و یا در دلالت آن تشکیک کند ولی در حدیث ولایت سنداً و یا دلالة تشکیک نکند. ما بحمد الله و منه این دو بحث را از هم متمایز نمودیم؛ و در آیه تبلیغ از جهت شأن نزول آن راجع به سرور موحدان علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین راجع به مفاد و محتوای تفسیری آن بحث وافی کردیم؛ و بحث در حدیث ولایت را به بعد از آن موکول نمودیم. و اینک که با توفیق حضرت خداوندی بحث درباره آیه تبلیغ به پایان رسیده است؛ زمان بحث در حدیث ولایت فرا رسیده است؛ امید است ان شاء الله تعالی در این موضوع هم به قدر توان ناقابل خود بحثی بنمائیم؛ و سپس به بحث در مفاد آیه مُطَّلَعِ سَخْنِ که در روز غدیر نازل شده است پردازیم.

**قصیده امام زیدیه یمنی، المنصور بالله**

۱ - «و اوست (علی بن ابی طالب علیه السّلام) تنها ولیّ (صاحب اختیار و کافل به امور دینی و دنیوی) ای شخص شنونده! که دهنده صدقه و زکوة است به آن مرد سائل در حال رکوع.

و اوست شاهدِ حاضرِ گواهی که در پهلوی پیامبر است؛ و در جنب او و کنار اوست. پس بنابراین جمع کننده و اجتماع دهنده امت کسی غیر از او آیا می تواند بوده باشد؟ پس او کجاست؟ چرا علی در صحنه نیست؟ آیا گروه مخالفان دلیل قاطعی دارند؟

(اشاره است به آیه ۱۷، از سوره ۱۱: هود: ﴿أَفَ﴾

فَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ  
وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ  
يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴿﴾: «آیا آن کسی که (محمد) از جانب

پروردگار خود دارای بیّنه و برهانی قاطع است؛  
و در پهلو و کنار او شاهی از خود اوست؛ و  
پیش از او کتاب موسی بوده است که آن کتاب  
پیشوای هدایت و رحمت است (مثل کسی است

که چنین نیست) ایشانند (محمد و علی که صاحب بیّنه و شاهدند) که به کتاب خداوند: قرآن مجید ایمان می‌آورند». منظور در کلمه ﴿يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ است که بدون شک مراد از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است).

۲- و اوست صاحب اختیار هرگونه گشودن گرهی و پیمانی و عهدی؛ و هرگونه إبرام و محکم نمودن آن گره و عهد و پیمان. و اوست صاحب اختیار هر امری، و هرگونه نهیی، بر تمام افراد جهان.

و این ولایت و صاحب اختیاری به حکم خداوند ذوالجلال والاکرام، صورت پذیرفته است؛ و بر طبق حکمی که در قرآن کریم در آیه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ است نازل کرده است.

۳ - و درباره او محمد مُصْطَفَى آن یگانه برگزیده خدا فرموده است: تو تنها ولیّ و مَوْلى و کافل به تمام امور مردم هستی! و نظیر این گفتار فرموده است: تو یگانه وزیر و معین من؛ و تو یگانه وصیّ من می باشی!

و چه بسیار مکرّر در مکرّر به او گفته است: تو برادر من هستی! پس به کدام یک از آن دیگران چنین گفتاری را رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند گفتاری که به علی گفته؛ گفته است؟

۴ - و آیا تو حدیث مولى (مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

**فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**) را شنیده‌ای؟! که در روز غدیر پیامبر مکرم ایراد فرمود؟ و صحیح آنست که مراد از مولى، اولی و برتر بر نفوس باشد (و سایر معانی که نموده‌اند غلط است و برای فرار از مطلب و گریختن از حقّ است به تشبّث به خس و خاشاکی که بر روی آب قرار می گیرد).

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی سخنانی نگفت که برای مخالفان او جای شبهه و تردید و دگرگونی فکر، و از این جا به جای دیگر گریختن؛ باقی نگذارده باشد؟

۵ و ۶ - و آیا تو حدیث منزله را شنیده‌ای، که در آن علی را به مثابه و مثال هارون پیغمبر وصیّ

موسی قرار داده است؟! و از جهت پاکی و طهارت نفس آن درجه و مرتبه‌ای را برای او ثابت کرده است که: برای هارون همدوش و همپایه موسی پیامبر بوده است. پس بنابراین علی در این منزله و پایه نسبت به پیغمبر اکرم قرار گرفت؛ و نظیر هارون دارای تمام شئون او شد؛ بطوری که اگر رسول اکرم استثناء نبوت را بعد از خود نمی‌نمود، امید آن بود که برای علی درجه نبوت هم ثابت باشد.

و لیکن پیامبر اکرم نبوت را استثناء نمود؛ و علی ذوالفتوة و جوانمرد، آنچه را که مصطفی از مقام و درجه و منزلت و قوت و قدرت معنوی داشت؛ همه را نائل شد.

بحث در حدیث غدیر: حدیث ولایت، نیز از دو جهت قرار می‌گیرد؛ اول از جهت سند؛ و دوم از جهت دلالت. و ما در هر یک از این دو جهت إن شاء الله تعالی بطور مستوفی بحث می‌نمائیم. اما بحث از جهت سند؛ یعنی از جهت وقوع واقعه غدیر، در روز هیجدهم

ذوالحجّة الحرام بواسطه خطبه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد کردند، از مسلمات تاریخ اسلام، بلکه از مسلمات تاریخ بشریت است. این واقعه جزو ضروریات محسوب می‌شود. و نه تنها می‌توان واقعه غدیر را متواتر شمرد، که ما فوق تواتر است. یعنی درجه اخبار از این حادثه به حدی است که مثلاً اگر با نیم آن مقدار از خبر؛ و اگر با خمس و یا عشر آن هم واقع می‌شد؛ باز به ملاک تواتر إفاده یقین می‌نمود. اگر شیعه در این باره کتاب بنویسد؛ و بحث کند و با سلسله اسناد متصل خود از اعلام و ائمه دین، این واقعه را حکایت کند، جای تعجب نیست؛ زیرا که سند زنده و گویای اوست؛ زیرا که اساس مذهب و منهاج اوست؛ زیرا که مفرق طرق و محل بروز زاویه بین او و بین هم خصمان اوست.

ولی جای شگفت اینجاست که مخالفان در این باره، روایات و احادیث بقدری بیان کرده‌اند، که خود اعتراف به صحّت در اسناد و یقین بودن این واقعه نموده‌اند؛ و بقدری کتاب مستقل در این موضوع نوشته‌اند که در حادثه‌ای از حوادث اسلام نمی‌توان یافت که این قدر کتاب نوشته باشند؛ و بحث‌های طولانی و ممتد داشته باشند.

## ثبات حَقَائِیتِ امیرالمؤمنین در طول تاریخ

با اینکه از صدر اسلام تا همین امروز ما دیده می‌شود که بقدری ایشان اهتمام در کتم حقایق و مخفی ماندن قضیه ولایت دارند؛ و اهتمام در عدم ذکر خبر، و تحریف آن، و تحریف کتب سابقین، و تحریف در طبع و انتشار آن می‌نمایند که هر شخص بصیر و خبیر به کتاب‌ها و روایات و تواریخ و سنن آنها را دچار خیرت و بهت می‌کند.

عامّه صریحاً در کتابهای خود تحریف دارند، و علناً می‌گویند و می‌نویسند که ما باید حقایق را بیان نکنیم تا دستاویز دست عوام نگردد<sup>۱</sup>. این

---

<sup>۱</sup> مثلاً ابن حجر هیتمی در کتاب «تطهیر اللسان» که در فضیلت و تقدیس معاویه تألیف کرده و در حاشیه «صواعق» او به طبع رسیده است بحث و انتقاد را در اطراف کارهای صحابه جایز ندانسته است، از ترس آنکه مبادا نقصی به دستگاه خلفا وارد آید. آنگاه درد دل نموده و در ص ۹۴ گوید: وقد علمت مما قدّمته فی معنی الإمساک من ذلک أنّ عدم الإمساک إمّا یكون واجباً لاسیما مع ولوع العوامّ به؛ ومع تألیف صدرت من بعض المحدثین کابن قتیبة مع جلالته القاضیه بآنّه کان ینبغی أن لا یذکر تلک الظواهر؛ فإنّ أبی الذاکرها فلیبین جریانها علی قواعد أهل السنّة حتّی لا یتمسک مبتدع أو جاهل بها. «و از آنچه ما برای تو در لزوم امساک و خودداری کردن از روایات و احادیث بیان کردیم، دانستی که عدم امساک در بعضی از اوقات واجب می‌شود بخصوص در صورتی که عوام مردم به شنیدن و دانستن آن حریص شوند، و با وجود تألیفی که از بعضی از محدثان همانند ابن قتیبة صادر شده است؛ با آنکه جلال ابن قتیبة اقتضا می‌کرد که چنین احادیثی را بیان نکند؛ یا لا اقلّ اگر حتماً اراده بیان را داشت، طوری بیان کند که با قواعد اهل سنت موافق باشد تا آنکه شخص بدعتکار و جاهل آن را دستاویز خود قرار ندهد.»

و مثلاً طبری در تاریخ خود، ج ۳ ص ۳۶۱ ضمن محاصره عثمان پس از نقل



ملازم با بحث در صحّه گذاردن به أعمال صحابه است؛ بحث مفصّلی است که ان شاء الله به مقام خود موکول می‌کنیم.

مع هذا آن حقانیت امیر مؤمنان و سرور موحدان، و آن تابش نور ولایت، طوری است که به هر کتابی که دست می‌زنیم، احادیث ولایتی و مناقب و فضائل آن پیشوای راستان، و امام راست کرداران به چشم می‌خورد، و احادیث غدیر خمّ در برابر دیده قرار می‌گیرد. یعنی با وجود آنکه دشمنان از حقد و حسد در اختفاء آثارش کوشیدند؛ و دوستان از روی ترس و تقیه از بیان آن آثار خودداری کردند مع ذلک در مشرق و مغرب عالم کتابهایی که درباره حدیث غدیر نوشته شده؛ و یا لا اقلّ روایات غدیر را ذکر می‌کند، سند زنده و جاویدان از طلوع نور ولایت علی در لابلای کتابها؛ و در سینه نویسندگان؛ و

---

روایاتی گوید: اما واقدی در علت حرکت مصریان به سوی عثمان، و ورود آنها در منزل ذی مطالب بسیاری را ذکر می‌کند که من مقداری از آن را آوردم؛ و مقداری از آن را به جهت زشتی آن نیاوردم. و مثلاً طبری در ج ۳ ص ۵۵۷ گوید: هشام از ابو مخنف آورده است که یزید بن ضبیان همدانی، از محمد بن ابو بکر آورده است که چون معاویه، امارت را متصرف شد، نامه‌هایی بین او و بین معاویه ردّ و بدل شد که من ناپسند دارم آنها را نقل کنم زیرا عامه مردم طاقت شنیدن آن را ندارند.

در دل مشتاقان و محبّان و عاشقان؛ و در برابر دیدگان دوستان و دشمنان طوعاً او کرهاً واقع می شود.

جَمال السَّالکین و سَيِّد أهل المراقَبَة عَلیُّ بنُ طاوُس - رحمة الله عليه - در «إقبال» گوید: فصلٌ در مختصر أوصافی که علماء مخالفین برای روز غدیر معلوم داشته اند. بدان که تصریح و تنصیص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره امامت عَلیُّ بنُ أَبیطالب - صلوات الله علیه - در روز غدیر از اموری است که نیاز به

کشف و بیان، برای اهل علم و امانت و درایت ندارد؛ و ما فقط به جهت تنبّه کسی که بخواهد بیابد؛ و معنای آن را واقف شود؛ بعضی از راویان غدیر را ذکر می‌کنیم. از جمله مصنّفاتی که در این باره تصنیف شده است، تصنیفی است که أَبُو سَعْدٍ مَسْعُودٌ بَنُ نَاصِرٍ سِجِسْتَانِي کرده است؛ این مرد در عقیده، مخالف اهل بیت است؛ و لیکن کسانی که به حال او معرفت دارند، متفقاً بر آنند که آنچه راجع به اهل بیت ذکر کرده است صحیح است؛ و در نقل آنها اُمین است.

تصنیفی را که او نموده است نامش را «کِتَابُ الدَّرَايَةِ فِي حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذارده؛ و آن کتاب مشتمل بر هفده جزء است. در این کتاب نصوص و تصریحاتی را که درباره مناقب و مراتب مولانا علی بن ابی طالب علیه السّلام در روز غدیر رسول مکرّم - صلوات الله علیه - نموده‌اند از یکصد و بیست تن از اصحاب آن حضرت روایت می‌کند.

و از جمله مصنّفات، کتابی است که مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ طَبْرِي صاحب «تاریخ کبیر» روایت کرده؛ و نام آن کتاب را «کِتَابُ الرَّدِّ عَلَى الْخُرْقُوصِيَّةِ»

گذاشته است.<sup>۱</sup> در آن کتاب حدیث روز غدیر، و نصی را که رسول خدا درباره علیّ - صلوات الله علیهما - به ولایت نموده است؛ و مقام رفیع و بزرگ او را معرفی کرده است، از هفتاد و پنج طریق روایتی ذکر کرده است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله حسکانی تألیف کرده: و نام آنرا «کتاب دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ حَقِّ الْمُوَالَاةِ» گذاشته است.

و از جمله مصنفات، کتابی است که از شخصی که همانند او در علم و دانش در زمان او یافت نمی شد، ابوالعبّاس احمد بن سعید بن عقیده حافظ تألیف شده است. آن کسی که خطیب در «تاریخ بغداد» او را تزکیه کرده و شهادت به تقوی و علم او داده است. او کتابی نوشته و نامش را «حدیثُ الْوَلَايَةِ» گذاشته

---

<sup>۱</sup> مراد از حُرْقُوصِيَّة، حَنْبَلِيَّة می باشد؛ چون احمد بن حنبل از اولاد حُرْقُوص بن زهیر خارجی است. و گفته شده است که: طبری آنها را بدین نام نامیده است به جهت آنکه بر بهاری حنبلی در بعضی از چیزهایی که راجع به غدیر خم بود، طعن نموده است. (عبارات، ج غدیر، آخر ص ۳۳)

است.

من یک نسخه از این کتاب را که در زمان خود أبو العباس بن عُقْدَة نوشته شده بود؛ و تاریخ کتابتش سنهٔ سیصد و سی بود؛ و برای صحّت نقل از او خطّ شیخ طوسی و جماعتی از مشایخ اسلام در آن بود یافتیم؛ و بنابراین صحّت محتویات آن نسخه بر ارباب بصیرت پوشیده نیست. در آن کتاب نصّ رسول اکرم - صلوات الله علیه - را بر ولایت مولانا علیّ علیه السّلام از یکصد و پنج طریق ذکر کرده بود.

## علماء عامّه که دربارهٔ حدیث غدیر کتاب

### نوشته‌اند

و اگر من تعداد آسامی مصنّفان از مسلمین را که در این باب کتابی نگاشته‌اند؛ در اینجا بیاورم؛ برای مطالعه کنندگان این کتاب به طول خواهد انجامید. و تمامی آن تصانیف اینک در نزد ما موجود است؛ مگر کتاب طبری<sup>۱</sup>.

و نیز در «اقبال» گوید: فَصَلُّ، و امّا آنچه را که مسعود بن ناصر سجستانی در کیفیت نصّ رسول خدا دربارهٔ ولایت مولانا علیّ علیه السّلام روایت کرده است، یک جلد است که حاوی بیش از

---

<sup>۱</sup> «اقبال» ص ۴۵۳.

بیست جزوه است. و اما آنچه را که محمد بن جریر صاحب تاریخ در این باره روایت کرده است، آن هم یک جلد است؛ و اما آنچه را که أبو العباس بن عقده و غیر او از علماء و روات آورده‌اند مجلّدات عدیده‌ای است<sup>۱</sup>.

ابن شهر آشوب گوید: علماء همگی إجماع و اتفاق دارند بر قبول حدیث ولایت؛ و اختلاف آنها در تأویل و معنای آنست؛ این حدیث را محمد بن إسحاق، و أحمد بلاذری، و مسلم بن حجاج، و أبونعیم إصفهانی، و أبو الحسن دارقطنی، و أبوبکر بن مردویه، و ابن شاهین، و أبوبکر باقلانی، و أبوالمعانی جوینی، و أبو اسحق ثعلبی، و أبوسعید خرگوشی، و أبوالمظفر سمعانی، و أبوبکر بن شیبّه، و علی بن جعد، و شعبة، و أعمش، و ابن عباس، و ابن التّلاج، و ابن شعیب، و زهری، و اقلیشی، و ابن ماجه، و ابن البیّع، و ابن عبد ربّه، و الکانی، و أبویعلیٰ موصلی، از چند طریق، و أحمد بن حنبل از چهار طریق، و ابن بطّّه از بیست و سه طریق، و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق در کتاب «الولایة»، و أبو العباس

---

<sup>۱</sup> «إقبال» ص ۴۵۷.

ابن عُقْدَةَ از یکصد و پنج طریق، و أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از یکصد و بیست و پنج طریق، روایت کرده‌اند.

و عَلِيٌّ بن هِلَالٍ مَهَلَّبِي کتاب «الغدیر» را تصنیف کرده است؛ و أَحْمَد بن مُحَمَّد بن سَعْد، کتاب مَنْ رَوَى غَدِيرِ خَمٍّ را تصنیف کرده است، و مَسْعُود شَجَرِي کتابی که در آن راویان این حدیث و طرق آنست تصنیف کرده است؛ و مَنْصُور لَانِي رازی در کتاب خود اَسَامِي راویان آنرا به ترتیب حروف معجم استخراج نموده است؛ و از صاحب «کافی» ذکر کرده است که او گفته است: قِصَّةُ غَدِيرِ خَمٍّ را برای ما قَاضِي أَبُو بَكْرٍ جَعَابِي از أَبُو بَكْرٍ، و عَمْر و عُثْمَان، و عَلِيٌّ، و طَلْحَةَ، و زُبَيْر، و حَسَن، و حُسَيْن، و عَبْدِ اللَّهِ بن جَعْفَر، و عَبَّاس بن عَبْدِ الْمُطَّلِب، و عَبْدِ اللَّهِ بن عَبَّاس، و أَبُو ذَرٍّ، و سَلْمَان، و عَبْدِ الرَّحْمَنِ، و أَبُو قَتَادَةَ، و زَيْد بن أَرْقَم، و جَرِير بن حَمِيد، و عَدِيٌّ بن حَاتِم، و عبد الله بن أَنِيس، و بَرَاء بن عَازِب، و أَبُو أَيُّوب، و أَبُو بَرَزَةَ اسْلَمِي، و سَهْل بن حَنِيف، و سَمْرَةَ بن جُنْدَب، و أَبُو الْهَيْثَم، و عبد الله بن ثابت انصاری، و سَلْمَةَ بن أَكْوَع، و خُدْرِي، و عَقْبَةَ بن عَامِر، و أَبُو رَافِع، و كَعْب بن عُجْرَةَ، و خُدَيْمَةَ بن يَمَان، و أَبُو مَسْعُود بَدْرِي، و خُدَيْفَةَ بن أُسَيْد، و زَيْد بن ثَابِت، و سَعْد بن عُبَادَةَ، و خُزَيْمَةَ

بن ثابت، و خَبَّاب بن عَثْبَةَ، و جُنْدُب بن سُفْيَانَ،  
و عُمَر بن أَبِي سَلَمَةَ، و قَيْس بن سَعْد، و عُبَادَةَ بن  
صَامِت، و أَبُو زَيْنَب، و أَبُو لَيْلَى، و عَبْدِ اللَّهِ بن  
رَبِيعَةَ، و أُسَامَةَ بن زَيْد، و سَعْد بن جُنَادَةَ، و خَبَّاب  
بن سَمُرَةَ، و يَعْلَى بن مُرَّة، و ابن قُدَامَةَ أَنْصَارِي،  
و نَاجِيَةَ بن عُمَيْرَةَ، و أَبُو كَاهِل، و خَالِد بن وَكَيْد،  
و حَسَّان بن ثَابِت، و نَعْمَان بن عَجْلَانَ، و  
أَبُو رِفَاعَةَ، و عَمْرُو بن حَمِق، و عَبْدِ اللَّهِ بن يَعْمُر، و  
مَالِك بن حُوَيْرِث، و أَبُو حَمْرَاء، و ضَمْرَةَ بن  
حَبِيب، و وَحْشَى بن حَرْب، و عُرْوَةَ بن أَبِي جَعْد،  
و عَامِر بن نَمِيرِي<sup>۱</sup> و بَشِير بن عَبْدِ الْمُنْذِر، و  
رِفَاعَةَ بن عَبْدِ الْمُنْذِر، و ثَابِت بن وَدِيعَةَ، و عَمْرُو بن  
حُرَيْث، و قَيْس بن عَاصِم، و عَبْدِ الْأَعْلَى بن عَدِي،  
و عُثْمَان بن حُنَيْف، و أَبِي بن كَعْب، و از زنان:  
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهِ السَّلَام، و عَائِشَةُ، و أُمُّ سَلَمَةَ،  
و أُمُّ هَانِي، و فَاطِمَةُ بِنْتُ حَمْزَةَ بن عَبْدِ الْمَطْلَب،  
روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

عالم جلیل میر حامد حسین ہندی  
نیشابوری، در کتاب شریف «عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي  
إِثْبَاتِ إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ» در جلدی کہ در

<sup>۱</sup> در نسخه «مناقب»، نمیری است؛ و در «عَبَقَاتُ» ج غدیر ص ۹ عامر بن  
عمیر العمیری ضبط کرده؛ و در «الغدیر» ج ۱ ص ۴۶ عامر بن عمیر النمیری  
آورده است.

<sup>۲</sup> «مناقب» ج ۱، ص ۵۲۸ و ص ۵۲۹.



خصوص غدیر تصنیف نموده است، پس از ذکر آنچه ما در اینجا از سید بن طاوس - رضوان الله علیه - درباره تصنیف ابن عقیده کتابی را در مسئله غدیر که در چند مجلد گنجانیده شده است؛ و تعداد طرقتی را که در آنجا بیان می کند، به یکصد و پنج می رسد بیان کردیم؛ گوید: این کتاب در نزد ابن طاوس موجود بوده و در «طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» از آن نام برده است؛ و اسماء آن صحابه را که ابن عقیده از ایشان حدیث غدیر را نقل کرده است؛ آورده است.

## أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و

### سلم که حدیث غدیر را روایت کرده اند

آنگاه نام یکایک از صحابه را که ابن عقیده، حدیث را به آنها منتهی نموده است ذکر می کند. و ایشان علاوه بر بسیاری از صحابه که ما نامشان را از کتاب «مناقب» ابن شهر آشوب اخیراً ذکر کردیم عبارتند از: سعید بن مالک، عبدالله بن مسعود، عمّار بن یاسر، أسعد بن زُرارة أنصاری، خالد بن زید أنصاری، عبدالله بن عمر بن خطّاب، رفاعه بن رافع أنصاری، سهل بن سعد أنصاری، هاشم بن عتّبه بن اِبی وقاص، مقداد بن عمرو کندی، عبدالله بن اُسَید مَخزومی، عمران بن حُصَین خُزاعی، بُریده بن جبَلَة بن عمرو

أنصاری، أنس بن مالک، سعید بن سعد بن عبادة،  
 أبو سريحة غفاری، زید بن حارثة، جابر بن سمرة  
 سوائي، حبشي بن جنادة سلولي، ضميرة أسدي،  
 عبید بن عازب أنصاری، عبدالله ابن أبي أوفى  
 أسلمی، زید بن شراحیل أنصاری، عبدالله بن  
 بشر مازنی، عبدالله بن نعيم ديلمی، أبوفضالة  
 أنصاری، عطية بن بشر مازنی، عامر بن لئلي  
 غفاری، أبوظفیل عامر بن وائلة كنانی، عبد  
 الرحمن عبد رب أنصاری، عبدالله بن ياميل، حبة  
 بن جوين عرنی، أبو زویب شاعر، أبوشریح  
 خزاعي، أبو جحيفة وهب بن عبدالله سوائي، أبو  
 أمامة صدی بن عجلان باهلی، عامر بن لیل بن  
 ضمرة، قيس بن ثابت شمّاس أنصاری،  
 عبدالرحمن بن مدلج، حبيب بن بدیل بن ورقاء  
 خزاعي، و از زنان علاوه بر زنان سابق الذكر،  
 أسماء بنت عمیس خثعمیة می باشد.

و سپس صاحب «عبارات» گوید: از این  
 عبارت ظاهر است که ابن عقدة، حدیث غدیر را  
 از این صحابه مذکورین که قریب صد کس اند  
 روایت کرده؛ و نیز روایت کردن بیست و هشت  
 دگر صحابه علاوه بر مذکورین این حدیث  
 شریف را

و نیز گوید: أبو الحسن علی بن محمد بن خطیب

جَلَّابِ معروف بن ابن مَغَازِلِ در کتاب «مناقب»، بنابه

نقل شیخ أبو الحسن یحیی بن حسن بن حسین بن علی

اسدی حَلِّی ربعی معروف به ابنِ بِطْرِیق<sup>۲</sup> در کتاب

«العُمْدَةُ فی عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار

أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب وصی المختار» روایت

کرده است که: برای من روایت کرد أبو القاسم فضل

بن محمد بن عبد الله اصفهانی چون در شهر واسط بر ما

وارد شد، بطوری که از روی کتابش می لامای و دناوخ

---

<sup>۱</sup> «عبارات»، جلد غدیر طبع دوّم، ص ۸ و ص ۹. میر حامد حسین چنانکه خود در ابتدای این مجلد گوید: این کتاب را در ردّ «تحفه عزیزیه» تصنیف کرده؛ و از افادات والد ما جدش علامه مولی محمد قلی - رحمة الله علیه - استعانت جسته است. و مولانا سیّد محمد قلی که از اعظم علمای اسلام و پاسداران مکتب تشیع بوده است کتاب «تَشْیید المَطَاعِن و كَشْفُ الضَّغَائِن» را در ردّ «تحفه اثنا عشریه تصنیف» کرده است. تولّدش در ۱۱۸۸ و رحلتش در ۱۲۶۸ در شهر لکهنو واقع شد. «تحفه اثنا عشریه» را شاه ولیّ الله صاحب هندی تصنیف کرده است؛ و خواجه عبد الله کابلی در کتاب «صوابع» به تقلید او برخاسته و از او تأیید کرده است.

<sup>۲</sup> ابن مغازلی شافعی از اَجَلَاء و اکابر علماء عامّه است و در سنه ۴۸۳ وفات کرده است؛ و ابن - بطریق بنا به نقل ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» نزد حمصی رمزی علم فقه و کلام را بنابر مذهب امامیه خوانده است؛ و مدّتی در بغداد ساکن بوده و سپس در واسط به عبادت اشتغال داشت. وفات او در شعبان سنه ۶۰۰ در هفتاد و هفت سالگی اتفاق افتاد.

ی م فَنَسَدِ نَاضِرٍ رَهْشِدِ مَتَسِيدِ رَدِ دَرَكِ ۴۳۴ ، گفـت :

ی دِهْمَنِ بَرْمَعُنِ بِلَى عَن بِلْمَحْنِ مِی اَرِبِ دَرَكِ یَاوَرِ ،

ت فِگ: بُوِیَأْنِ بَدْحَمَأْنِ بِنْمَايِدَسْنِ مِی اَرِبِ دَرَكِ یَاوَرِ

ت فِگ: نِی اِبْرَط: مِی هَارِبِ اِنِ بَدْحَمَأْنِ مِی اَرِبِ دَرَكِ یَاوَرِ

ت فِگ: نِی اِهْفَصَايِ فِقْثِ نَاسِيْكَنِ ب: اَرِبِ دَرَكِ یَاوَرِی مِّن

اِسْمَاعِيْلِ بِنِ عُمَرِ بَجَلِيْ؛ گفـت: رَوَايَتِ كَرَدِ بَرَايِ مِّن

مِسْعَرِ بِنِ كِدَامِ ، اَزِ طَلْحَةِ بِنِ مَعْرُوفِ ، اَزِ عُمَرِ بِنِ سَعْدِ

كِه گفـت: مِّن حَضُورِ دَاشْتَمِ كِه عَلِيٌّ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيْهِ

السَّلَامِ بَرِ فِرَازِ مَنْبَرِ ، اَصْحَابِ رَسُوْلِ خِدا صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَ اٰلِهِ رَا سُوْگَنْدِ مِی زُوْرِ رَدِهْ كِه اَرِهْ چِنَا سِ كِه رَهْهْ كِه دَاد

غَدِيْرِ خَمِ اَزِ پِيْغَمْبَرِ شَنِيدِهْ اِسْتِ بَگُوِيْدِ وَ شَهَادَتِ دِهْدَا!

دَوَازْدِهْ نَفَرِ بَرِ خَاسْتَنْدِ وَ شَهَادَتِ دَادَنْدِ . اَزِ اِيْشَانِ بُوْد

أَبُو سَعِيْدِ خُدْرِيٍّ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ أَنَسُ بِنِ مَالِكٍ . شَهَادَتِ

دَادَنْدِ كِه اَنِّهَا هَمْگِي شَنِيدَنْدِ كِه رَسُوْلِ خِدا صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَ اٰلِهِ فَرَمُوْد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ، اللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ

وَ اٰلِهِ ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ .

وَ سِپَسِ اِبْنِ بَطْرِيْقِ گفـتِهْ اِسْت: رَاوِيْ اَيْنِ

حَدِيْث: أَبُو الْقَاسِمِ فِضْلِ بِنِ مُحَمَّدِ گفـتِهْ اِسْت:

این حدیث صحیح است از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و حدیث غدیر خم را از رسول الله قریب به صد نفر روایت کرده‌اند که از آن جمله می‌باشند عَشْرَةٌ مُبَشَّرَةٌ. و آن حدیثی است که من در آن هیچگونه عیب و نقض روایتی نمی‌بینم؛ و این فضیلتی است که علی (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) به آن اختصاص یافته؛ و در این فضیلت هیچکس با او شریک نمی‌باشد - انتهی<sup>۱</sup>.

سپس گوید: از این عبارت ظاهر است که حدیث غدیر خم، حدیث صحیح است از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله؛ و روایت کرده‌اند این حدیث شریف را صد کس از صحابه که از جمله ایشان عشره‌اند؛ یعنی ده کس از صحابه که حدیث بشارت جنت را در حق ایشان نقل می‌کنند. و فضل بن محمد بنابر مزید تأکید، برین کلام اکتفا نکرده، به مزید تأکید و تشیید مبانی صحّت و ثبوت این روایت باز فرموده که: این حدیث ثابت است؛ نمی‌دانم برای آن علّتی (نَقْصَى و عَيْبَى). و نیز فرموده که: متفرّد شده علی علیه السّلام به این فضیلت؛ شریک نشده است آن حضرت را کسی. و این کلام قطع نظر

---

<sup>۱</sup> خصوص این حدیث را از ابو القاسم فضل بن محمد، ابن مغازلی در «مناقب» خود ص ۲۷ حدیث شماره ۳۹ آورده است.

از دلالت بر کمال صحّت و ثبوت و تواتر و استفاضه حدیث غدیر دالّ است بر آنکه این حدیث بر امامت یا افضلیّت آن جناب که مستلزم امامت است دلالت دارد. زیرا که عدم مشارکت دیگری جناب امیرالمؤمنین علیه السّلام را در این فضیلت، دلیل صریح است بر اختصاص آن جناب به این فضیلت؛ پس اگر فضیلت عین امامت است فذاک المطلوب؛ و اگر غیر امامت است پس باز هم چون دیگران از آن بهره ندارند، جناب امیر علیه السّلام افضل ایشان باشد<sup>۱</sup>.

**کتابهای مستقلّی که دربارهٔ غدیر تألیف شده**

**است**

و پس از این، شرح مفصّلی بیان کرده است در اینکه علماء بزرگ و اکابر اهل سنّت بر کتاب ابن عقده و خطبهٔ غدیر خمّ در آن با طرق متعدّد تصریح نموده‌اند.

---

<sup>۱</sup> «عبارات»، ج غدیر ص ۶ و ص ۷.

از جمله شیخ تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم بن عبد

السلام ابن تیمیه حرّانی حنبلی است - که فاضل معاصر

در «مُنْتَهَى الْكَلَامِ»<sup>۱</sup> او را به شیخ الإسلام می و بدیانت

ی مَثْبُوتِ حَلِّهَا هَلْ بِالْقَمَرِ وَاتِّدَائِهِ رِبْرِدٍ - بدیانت

«بَنَدَلِ تَنْسِلًا جَاهِنْمِيَّةً فِي رَدِّ كَلَامِ الشُّعْبَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ هَكَذَا»

ب اوج ارناء «ماركلا جاهنميه مدحا - لي حمة ملا عفينصت»

هتخاسد ناسكيد - مَلاَسِدًا رَادُهُ أَوْبٌ وَ مَارِكُلًا نَاطِمٌ لِلَّهِ

هتفگريد غث يد حر كذ رد: نُبَّاسِ أَبَعْلَاوِبُ أَيْ نَصْدَقُ وَ

عُقْدَةٌ مُصَنَّفًا فِي جَمْعِ طُرُقِهِ<sup>۲</sup>. «أبو عباس ابن عقدة كتابي

در جمع آوری طُرُقِ حَدِيثِ غَدِيرِ تَصْنِيفِ كَرْدِه است».

و از جمله شیخ محمد بن محمد بن علی أبو

الفضل کنانی عَسْقَلَانِي مِصْرِي شَافِعِي معروف به

ابن حَجَرٍ که جلالت و فضائل او در نزد مترجمین

أهل تَسَنُّنٍ، همچون مقریزی؛ و «توضیح

المُشْتَبِه» تصنیف شمس بن ناصر الدین دمشقی

و «طبقات شعراء» بدر الدین محمد بن ابراهیم

بستنکی قاهری؛ و غیر هم جای شبهه نیست،...

---

<sup>۱</sup> کتاب «مُنْتَهَى الْكَلَامِ» را مولوی حیدر بن شیخ محمد حسن فیض آبادی

تصنیف کرده است، و تصنیف این کتاب بعد از تصنیف «تحفه اثنا عشریه»  
بوده است.

<sup>۲</sup> «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۱۰ و ص ۱۱.

و فاضل معاصر در «مُتَّهَى الْكَلَامِ» بر تحقیقات او می‌نازد؛ و تبخّر او را در فنّ حدیث شریف مُسَلَّم الثَّبوت می‌داند، در «فَتْحُ الْبَارِي» شرح «صحيح بخاری» که حسب إفاده مخاطب در «بستان المحدثين» به جهت کثرت شهرت و کثرت نقل و اعتماد بر آن، حکم متن، یعنی «صحيح بخاری» حاصل شده؛ در مناقب جناب أمير المؤمنين عليه السلام می‌فرماید:

و أَمَّا حَدِيثُ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ»

ترمذی و نسائی آن را تخریج کرده‌اند و بدنا  
ت سا رایسب ن آ قرط اّ دجه ك ت سا . رد مدقع ن با و  
ی رایسب و بت سا ه در كع جم ار قرط ن آ ی ناهنته ب بی باتك  
ی هنتا - بت سا ن سدح و ح ی حصد قرط ن آ ی اهدنس ز ا .

پس از این علامه میر حامد حسین شرح  
مُشَبَّعِي دربارهٔ ابن عقده و أعاضم از بزرگانی که  
از او نقل کرده‌اند؛ و إرائه کتب تراجم و رجالی  
که آن أعاضم را به



جلالت می ستاید، می آورد؛ و سپس می گوید:

«محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر یوم الغدیر را در کتابی علی حده آورده؛ و برای آن هفتاد و پنج طریق بیان کرده است و آن را «کتابُ الْوَلَايَةِ» نام نهاده است.» چنانکه صاحب «عُمْدَةُ» - طاب ثراه - این مطلب را با همین عباراتی که آوردیم بیان کرده است. و پس از بیان آنچه ما از کتاب «إقبال» سید بن طاوس درباره کتاب طبری آورده ایم گوید: و در «طرائف» گفته است: حدیث غدیر را محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است؛ و علاوه بر آن کتابی مستقل در این موضوع نوشته؛ و اسم آن را «کتاب ولایت» گذارده است؛ و من در بعضی از کتابهای طبری خوانده ام: آن کتابهایی در صحّت خبر یوم الغدیر نگاشته است؛ که اسم آن کتاب را ردّ بر حُرْقُوصِيَّه گذارده است یعنی حنبله؛ چون أحمد بن حنبل از اولاد حُرْقُوص بن زُهَيْر خارجی است؛ و بعضی گفته اند طبری کتابش را بدین نام نهاده است چون بر بهاری حنبلی به بعضی از چیزهایی که درباره غدیر است، طعن داشته است.

و علامه شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ترکمانی دمشقی ذهبی

به تألیف طبری کتابی را مستقلاً در طرق حدیث غدیر، اعتراف نموده؛ و به اظهار وقوف خود بر آن کتاب و مدهوش گردیدن به ملاحظه کثرت طرق حدیث، کَسْرِ ظَهْرٍ مِنْكَرٍ نَصَابٌ<sup>۱</sup> نموده؛ چنانچه محمد بن اسماعیل در «روضه ندیه» شرح «تُحْفَةُ عَلَوِيَّة» گفته است: ذهبی در «تذكرة الخفّاظ» در ترجمه مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ گفته است که: محمد بن جریر طبری در این موضوع کتابی تصنیف کرده است، که من بر آن واقف شدم؛ و از کثرت طُرُقِ آن مدهوش گشتم.

و اسماعیل بن عمر بن کثیر بن ضو بن کثیر شافعی که نمودج فضائل و محامد و مناقب و مفاخر او را در ما بعد إن شاء الله تعالی خواهی شنید؛ در تاریخ خود در ذکر محمد بن جریر طبری - علی ما نُقِلَ - گفته: من دیدم کتابی را از طبری که راجع به أحادیث غدیر خمّ بود؛ و در دو جلد ضخیم بود؛ و کتابی را نیز

---

<sup>۱</sup> یعنی موجب شکست پشت منکران و معاندان بود.

دیدم که در حدیث طبر تألیف کرده بود<sup>۱</sup>.

و پس از آن شرح مفصّلی درباره طبری و شهرت او و إحاطه او و کسانی که از او تعظیم و تبجیل کرده‌اند آورده است؛ و سپس گفته است: محدّث شهیر: أبو القاسم عبید الله بن عبد الله حسکانی نیز کتابی در اثبات حدیث غدیر و جمع طرق آن تصنیف کرده. و پس از بیان آنچه ما از «اقبال» سیّد بن طاوس نقل کردیم گوید:

و در «طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» فرموده است که: حاکم حسکانی عبید الله بن عبدالله کتابی در حدیث یوم الغدیر تصنیف کرده؛ و نام آنرا «کتاب دُعَاةِ الْهُدَاةِ إِلَىٰ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤَالَاتِ» گذارده است؛ و این کتاب دوازده جزو است.

و مخفی نماند که: أبو القاسم حسکانی از أجله علمای متقین و عمده کُمّالای محدّثین و اثبات نحاریر ممدوحین، و ثقات جهابذه معتمدین است، جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

الحسکانی القاضی المحدثُ  
عبید الله بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن حسکان القرشی  
العامریّ النیسابوریّ و يعرف بابن الحدّاء، شیخ

---

<sup>۱</sup> «عبقات»، ج غدیر، ص ۳۴ و ص ۳۵.

مُتَقِنٌ ذُو عِنَايَةٍ تَامَّةٍ بِعِلْمِ الْحَدِيثِ، عُمَرُ وَ عَلَا  
إِسْنَادُهُ؛ وَ صَنَّفَ فِي الْأَبْوَابِ وَ جَمَعَ؛ حَدَّثَ عَنْ  
جَدِّهِ: الْحَاكِمِ وَ أَبِي طَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ تَفَقَّهَ  
بِالْقَاضِي أَبِي الْعَلَاءِ صَاعِدٍ؛ أَمَلَى مَجْلِسًا صَحَّحَ فِيهِ  
رَدَّ الشَّمْسِ لِعَلِيِّ، وَ هُوَ يَدُلُّ عَلَى خُبْرَتِهِ  
بِالْحَدِيثِ، وَ تَشَيَّعَ، مَاتَ بَعْدَ أَرْبَعِ مِائَةٍ وَ سَبْعِينَ.

ازین عبارات شعشه مآثر جمیله حسکانی  
لمعان ظهور دارد، چه از آن واضح است که  
حسکانی شیخ متقن بود؛ عنایت و توجه تام به  
علم حدیث داشت، و عمر طویل یافت، و اسناد  
او عالی بود؛ و به تصنیف احادیث مبوبه و جمع  
روایات اقامت فرموده. و تحدیث نمود از جد  
خود حاکم نیسابوری و ابو طاهر بن محمد. و  
تحصیل فقه کرد از قاضی ابو العلاء صاعد. و  
املاء مجلسی کرد که در آن تصحیح حدیث رد  
شمس برای جناب امیرالمؤمنین علیه السلام  
نموده؛ و آن مجلس

دلالت بر خبرت او به حدیث دارد.

و از این فقرات به وجوه عدیده جلالت و نبالت  
و مهارت و نباهت و غایت فضل و کمال و حذاقت  
حسکانی مستفاد است. اما ادعای دلالت مجلس  
تصحیح حدیث ردّ شمس بر تشیع پس ضرری  
نمی‌حیصرت بسدح پیشده که ی‌تسناد اَفْذَا ه چه بدناسر  
باندجت ببحرات سادات رابعه نی‌لاقسعر رجحن باه ملاء  
ربدت ضرح نآ هم‌یدقت و ملاسدلا هیدع ین نموئلایرماً  
ماهرأعك نزعرهاظ قاكشك دت و ه باحص.

و پس از آنکه فصلی در مدح و منقبت حاکم  
حسکانی سخن می‌گوید، از سجستانی سخن به  
میان می‌آورد:

أبو سعید مسعود بن ناصر سنجری سجستانی  
نیز کتابی مستقل<sup>۱</sup> که ضخامت آن به هفده جزء  
می‌رسد؛ در جمع طرق حدیث غدیر تصنیف  
نموده و آن را به «کتاب درایة حدیث الولاية»  
موسوم ساخته و اعداد اسانید آن یک هزار و  
سیصد است.

و پس از آنچه ما از «اقبال» سید بن طاوس

---

<sup>۱</sup> «عبارات»، ج غدیر، ص ۳۷.

راجع به کتابش در غدیر آوردیم؛ گوید:

از این عبارت برمی آید که سجستانی کتابی خاص در ضبط طرق حدیث غدیر تصنیف نموده؛ و آن کتاب هفده جزء است که نام آن را کتاب «دِرَايَةُ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» گذاشته؛ و در آن از صد و بیست صحابه این حدیث شریف را روایت کرده. در «طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف» فرموده:

من وقوف یافتم بر کتابی که أبو سعید مسعود بن ناصر سجستانی تصنیف نموده؛ و آن را کتاب «دِرَايَةُ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» نام گذاری کرده است. و آن مشتمل بر هفده جزء است. و من همانند چنین کتابی ندیده‌ام؛ و این مسعود بن ناصر از موثّق‌ترین مردان مذاهب اربعه است؛ او از حدیث یوم الغدیر و نصّ رسول الله بر اینکه علی بن ابی طالب بعد از او خلیفه است، پرده برداشته است. از یکصد و بیست تن از صحابه روایت کرده است؛ که شش تن از آنها زن می‌باشند؛ و هر کس بر مضمون و محتوای کتاب «دِرَايَةُ حَدِيثِ الْوَلَايَةِ» اطلاع پیدا کند هیچ شکی برای او نمی‌ماند که آن کسانی که بر علی بن ابی طالب تقدّم جستند،

دشمنی کردند؛ و میل به ریاست پیدا کردند؛ و  
عَدَد سَنَدَهای کتاب «دِرَايَةُ الْوَلَايَةِ» یکهزار و سیصد  
سند است.

این عبارت دلالت دارد بر آنکه سجستانی  
تصنیف کتابی در جمع طرق حدیث غدیر نموده  
که از یکصد و بیست صحابه در آن روایت کرده  
و عدد اَسَانِدِ این کتاب به یکهزار و سه صد  
می‌رسد. و مخفی نماند که مسعود سجستانی از  
اجلَّة حُفَّاز و أعَاضِم محدِّثین و اکابر معتمدین و  
مشایخ معتبرین و سَبَاق موثِّقین و حُفَّاز متقین  
سَنِّيَه است.

عَبْد الْكَرِيم سَمْعَانِي در «أَنسَاب» گفته: ابو  
سَعِيد مَسْعُود بن نَاصِر بن أَبِي زَيْد سَنَجَرِي  
الرَّكَّاب، كان حَافِظًا مَتَقِنًا فَاضِلًا. به سوی  
خراسان و جبال و عراقین و حجاز مسافرت کرد،  
و زیاد حدیث شنید، و روایت کرد، و جمع  
احادیث نمود. جماعتی کثیر از مرو و نیشابور و  
اصفهان برای ما بیان کردند؛ و در سنهٔ چهار صد  
و هفتاد و هفت رحلت کرد<sup>۱</sup>.

و پس از شرحی دربارهٔ احوال سجستانی،  
گوید:

---

<sup>۱</sup> «عبقات»، ج غدیر، ص ۴۱.

شمس الدین ابن ابو عبد الله محمد بن أحمد  
ذهبی که مشایخ محققین و علماء معتمدین قوم،  
أسفار خود را به طرازِ جلائلِ فضائلِ او معلّم و  
مُطرّز کرده‌اند، نیز کتابی خاصّ در ذکر طرق  
حدیث غدیر، مفرد ساخته، و تصریح نموده که  
برای این حدیث طرق جیّده است.

در کتاب «مِفْتَاحُ كَنْزِ دِرَايَةِ رِوَايَةِ الْمَجْمُوعِ مِنْ  
دُرَرِ الْمُجَلَّدِ الْمَسْمُوعِ» مسطور است که: خطیب  
بغدادی گفته است: حاکم، عالمی موثّق بود و  
میل به تشیّع داشت. احادیثی را جمع کرده و  
پنداشت که آنها بنابر شرط بخاری و مسلم  
صحیح می‌باشند، که از آن جمله است: حدیث  
طیر، و حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ** لیکن  
أصحاب حدیث این احادیث را از او مُنكَر  
شمردند؛ و به قول خودشان التفات نکردند.

حافظ ذهبی گوید: شکّ نیست که در  
«مستدرک» احادیثی بسیار است که آنها بر شرط  
صحّت نیستند، بلکه در آن احادیث موضوعه‌ای  
است که شأن



«مستدرک» إخراج آنهاست. و اما حدیث طبر  
دارای طرق بسیاری است که جداً زیاد است و من  
برای آن تصنیفی مستقل نموده‌ام که مجموع آن  
أحادیث ایجاب می‌کند که دارای اصل است. و اما  
حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** دارای طرق بسیار  
خوبی است؛ و من برای آن نیز تصنیفی مستقل  
کرده‌ام.

تا آنکه گوید: خطیب بغدادی که در حال  
حاکم نوشته است: ثقه است و میل به تشیع دارد؛  
بعضی از علماء گفته‌اند که معنای تشیع او اینست  
که قائل بود به تفضیل حضرت علی بر عثمان که  
مذهب جمعی از أسلاف بود؛ و الله اعلم.

تا آنکه گوید: و بالاتر از همه آنست که بعضی  
از علماء در جمع طرق حدیث غدیر بیست و  
هشت جلد یا زیاده تصنیف کرده‌اند.

چنانچه محمد بن علی بن شهر آشوب  
مازندرانی؛ که صلاح الدین خلیل بن ابیک  
صفدی در «وافی بالوفیات»؛ و شیخ مجد الدین  
أبو طاهر محمد بن یعقوب فیروزآبادی در کتاب  
«البلغة فی تراجم أئمة النحو واللغة»؛ و جلال  
الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی در «بغیة  
الوعاة فی طبقات النحاة» جناب او را به مدائح

عظیمه و مناقب فخیمه و محاسن جلیله و  
 أوصاف جمیله ستوده‌اند؛ و صفدی تصریح کرده  
 است که: او صدوق اللهجه بوده، در کتاب  
 «مناقب» بنابر نقل حسین بن خیر<sup>۱</sup> در کتاب  
 «نُحْبُ الْمَنَاقِبِ لِأَبِي طَالِبٍ» گفته است: جد  
 من: شهر آشوب می‌گفت که: من از أبو المعالی  
 جوینی شنیدم که متعجبانه می‌گفت: من یک  
 جلد در بغداد در دست یک نفر صحاف دیدم که  
 در آن روایات حدیث غدیر بود؛ و بر روی آن  
 نوشته بود: جلد بیست و هشتم از طرق گفتار  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ**  
**فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛** و به دنبال این جلد، جلد بیست و  
 نهم است.

و ابن کثیر شامی از أبو المعالی جوینی - علی ما  
 نقل - در تاریخ خود نقل کرده: **إِنَّهُ كَانَ يَتَعَجَّبُ وَيَقُولُ:**  
**شَاهَدْتُ مُجَلَّدًا بِبَغْدَادٍ فِي يَدِ صَحَّافٍ فِيهِ رَوَايَاتُ هَذَا**  
**الْخَبَرِ مَكْتُوبًا عَلَيْهِ الْمُجَلَّدَةُ الثَّامِنَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ طُرُقِ**  
**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛ وَ يَتْلُوهُ الْمُجَلَّدُ التَّاسِعُ وَ**  
**الْعِشْرُونَ<sup>۲</sup>.**

<sup>۱</sup> در «الذريعة» حسین بن جبیر ضبط کرده است.

<sup>۲</sup> این داستان را از جوینی، شیخ سلیمان حنفی قندوزی در «ینابیع المودّة»  
 ص ۳۶، و علامه امینی در ج ۱ «الغدیر» ص ۱۵۸ از قندوزی در «ینابیع» نقل

زیاده از این تواتر و استفاضه چه خواهد بود؟  
 که صرف در نقل طرق این حدیث بیست و  
 هشت جلد یا زیاده تصنیف شد؛ هرگز خبری در  
 اهل اسلام همچین تواتر و استفاضه متعارف  
 نیست که زیاده از صد صحابه روایت آن کرده  
 باشند؛ و اکثر اَسانید آن صحاح و حسان باشند.  
 و علمای اعلام اهل سنت در جمع طُرُق آن،  
 کتب تصنیف کرده باشند؛ تا آنکه بعضی از علماء  
 بیست و هشت مجلّد یا زیاده در طرق آن  
 نوشتند.<sup>۱</sup>

## گفتار صاحب «عَبَقَاتِ الْاِنْوَارِ» در تواتر حدیث

### غدیر نزد عامّه

میر حامد حسین - رضوان الله علیه - که از  
 مفاخر علمای اسلام و از برجستگان پاسداران  
 حریم تشیع است<sup>۲</sup>؛ بعد از بیان مشروحی که

---

می‌کند. و در «غایة المرام» جزو اول ص ۱۰۳ از ابن شهر آشوب از جدش  
 شهر آشوب از جوینی نقل می‌کند.

<sup>۱</sup> «عَبَقَات»، ج غدیر، ص ۴۲ و ص ۴۳.

<sup>۲</sup> علامه امینی در «الغدیر» ج ۱ ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷ بیست و یکمین نفر از  
 مصنفان درباره حدیث را میر حامد حسین می‌شمرد؛ و در شرح ترجمه او  
 گوید: «سید میر حامد حسین بن سید محمد قلی موسوی هندی لکهنوی  
 متوفی در سنه ۱۳۰۶ در سن شصت سالگی، حدیث غدیر را و طرق آن را،  
 و تواتر آن، و مفاد آن را در دو مجلّد ضخیم در هزار و هشت صفحه آورده  
 است. و این دو جلد، از مجلّدات کتاب کبیر او (عَبَقَات) است. و این سید  
 طاهر عظیم همانند پدر مقدّسش شمشیری از شمشیرهای کشیده شده خدا  
 بر دشمنانش بود؛ و پرچمی از پیروزی حق و إعلاء دین؛ و آیت کبرای الهی

درباره کتب مُصنّفه در موضوع حدیث غدیر  
نموده است، آنگاه به تفصیل نام بسیاری از  
علمائی را که معترف به تواتر حدیث شده‌اند؛  
می‌برد و مفصلاً در ترجمه احوال آنها داد سخن  
می‌دهد. رضوان الله علیه و أسکنه بُخْبوحَة جنّته  
مع اولیائه.

## گفتار علامه امینی راجع به مصادر حدیث

### غدیر

مرحوم علامه امینی که مفخر علمای ماست؛  
در دوره کتاب بی نظیر و بدیع «الغدیر» که حقاً در  
موضوع خود فرید است؛ بحث را در سند حدیث  
غدیر تمام

---

از آیات او بود. خداوند بواسطه او حجّت را تمام کرد و راه راست و روشن  
را نشان داد. و اما کتاب او (عبقات) بوی عطر و رائحه دلنشین آن بین دو  
فضای واسع عالم منتشر شده است و بین مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته  
است. و هر کس بر مطالب آن واقف شود می‌یابد که آن همان کتاب  
معجزآسای آشکاری است که نه از روبرو؛ و نه از پشت سر باطل به او راه  
ندارد. ما از بسیاری از علومی که در آن به ودیعت نهاده بود، از این کتاب  
نفیس و قیم استفاده کردیم. و پیوسته شکر پی در پی ما برای او و برای پدر  
پاک اوست، و از جانب خدا بهترین پاداش.»

کرده؛ و آن را از یکصد و ده نفر صحابی با ترجمه احوال آنان مفصلاً به ترتیب حروف هجاء ذکر کرده است؛ و از تابعین هشتاد و چهار نفر نیز به ترتیب حروف<sup>۱</sup>. و از راویانی که این حدیث را روایت کرده‌اند مرتباً از قرن دوم تا قرن چهارم، به ترتیب قرون مجموعاً سیصد و شصت راوی را با ترجمه احوال آنها بیان می‌کند؛ و از مؤلفانی که بخصوص در حدیث غدیر تصنیف کرده‌اند؛ مجموعاً بیست و شش نفر را نام می‌برد؛ و در آخر مطلب به عنوان تکمله آورده است که: **إِبْنُ كَثِيرٍ** در کتاب خود: **«الْبَدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ»** ج ۵ ص ۲۰۸ گوید: به شأن این حدیث **أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ طَبْرِي** صاحب تفسیر و تاریخ اعتنای خاصی داشته است. و درباره آن دو مجلد جمع کرده که در آن طرق اسناد و الفاظ حدیث را آورده است؛ و همچنین حافظ کبیر: **أَبُو**

---

<sup>۱</sup> ما در اینجا نام بعضی از مشاهیر تابعین را می‌آوریم. **أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ**، سعید بن جبیر، سالم بن عبد الله بن عمر، **سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ هِلَالِي**، سلیمان بن مهران اعمش، طاوس بن کیان یمانی، عامر بن سعد بن ابی وقاص، ابو مریم عبد الله بن زیاد اسدی کوفی، عائشة دختر سعد، عطیة بن سعد بن جناده عوفی کوفی، عمر بن عبد العزيز، عمر بن علی امیرالمؤمنین، محمد بن عمر بن علی امیرالمؤمنین.

القاسم ابن عَسَاكِرُ احادیث کثیری را در این خطبه روایت کرده است، که ما اُصول آن را در کتاب خود می آوریم.

و پس از نقل داستان جُوینی در بغداد و مشاهده جلد ۲۸ غدیر در نزد صحّاف از «ینابیع المودّة» گوید: عَلَوی هَدَّار حَدَّاد در کتاب «القول الفصل» ج ۱ ص ۴۴۵ گوید: حافظ ابو العلاء همدانی عَطَّار می گفت: من این حدیث را به دویست و پنجاه طریق روایت می کنم. و در اینجا تألیفات دیگری نیز هست که اختصاص به این موضوع دارد و ذکر آن در کیفیت نماز غدیر ان شاء الله خواهد آمد<sup>۱</sup>.

صاحب «الغدیر» در این دوره از کتاب خود شعر تمام شعراء را از صدر اسلام همچون شعر حَسَّان بن ثابت و کُمیّت تا قرن چهاردهم جمع آوری کرده است، آن شعرها و قصائدی که درباره غدیر سروده شده است؛ و سپس به ترتیب زمان السَّابِق فالسَّابِق، آنها را آورده و در ترجمه احوال آن شاعران و کیفیت زندگی و منهاج و مقدار علوم و تضرُّع ایشان در قَرَض و شِعْر و جَدَل و مراتب خلوص آنان به اهل بیت

---

<sup>۱</sup> «الغدیر»، ج ۱ ص ۱۴ تا ص ۱۵۸.



عليهم السّلام بحث بليغ نموده است. و در حقيقت  
کتاب «الغدیر» موسوعه و دائرة المعارفی است بر  
اساس مکتب تشييع که از همه گونه شعر و ادب و تاريخ  
و فنّ و اخلاق و علم و دين و آئين در آن موجود است.  
جزاه الله عن العلم و الدين و الإسلام و الإیمان أحسنَ  
الجزآء؛ و أسکنه في بُحبوحة جنانه مع أوليائه أئمة  
المسلمين من آل خير المرسلين.

علامه اميني در مقدمه کتاب، بحثی درباره  
لزوم تاريخ صحيح نموده است؛ و آن را موجب  
رشد و رقاء جامعه دانسته است. يعنی هر  
سعادتى که به هر ملتى برسد، در اثر تدوين و  
بحث و نقد و تعديل و ترجيح در تاريخ صحيح  
است، که آن ملت را به متن واقع رهبرى مى کند؛  
و به واقع امر و حقيقت سوق مى دهد؛ و اگر  
أحياناً تاريخ از مجرای صحيح خود منحرف  
شود؛ و مورخين و خطبا و بلغا و محدثين و  
نويسندگان، حقايق را به صورت دگرى جلوه  
دهند؛ و راه تخیلات و توهمات بر مردم باز شود؛  
بطورى که نتوانند حق را از باطل تميز دهند؛ آن  
وقت است که آن جامعه رو به تباهى مى رود؛  
زيرا که اساس تاريخ و واقعيت خود را بر امور  
واهى و بدون اساس پايه گذارى کرده است.



اهمیتی که واقعه غدیر در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ بشر دارد، جای هیچگونه تردید نیست؛ زیرا که هیچ عاقلی شک ندارد که شرف هر چیز به شرف غایت و نتیجه‌ای است که از آن عائد می‌شود. و بنابراین بر هر عاقلی لازم است که برای دست یافتن به دین و نحله و ستونهای مذهب خود از مواضع تاریخ و بنیادهای آن و اساس و ریشه آن بکوشد؛ زیرا که بدین وسیله اُمّت‌ها بهم نزدیک می‌شوند؛ و دولت‌ها بر پا می‌گردد؛ و نامشان تا ابد پایدار می‌ماند.

و به همین لحاظ مشاهده می‌شود که مورّخان واقعی و پیشوایان تاریخ‌نگاری، در ضبط و ثبت مبادی اُدیان و تعالیم آنها؛ و آنچه در پی آمد آنها از تبلیغات، و دعايات، و جنگ‌ها، و حکومت‌ها، و اِمارت‌هایی که نسل‌های بعد را در سالیان متمادی فرا می‌گیرد؛ تهالک نموده و خود را در معرض خطرهای قرار می‌دهند.

و چنانچه مورّخی بعضی از این گونه امور را مهمل گذارد؛ و آن‌طور که باید غور و بررسی نکند؛ در صحیفه تاریخ خود جای چیزی را خالی گذارده است، که بیان هیچ واقعه و حادثه مهمّی نمی‌تواند جای آن را بگیرد؛ و تاریخ خود را ناقص و

أَبْتَر و بریده آورده است که مبدأ آن مشخص و معلوم نیست. و چه بسا همین اهمال کوچک، موجب جهالت خواننده در مصیر امر و در منتهای آن گردد.

واقعه غدیر از اهمّ آن قضایائی است که در تاریخ اتفاق افتاده است؛ زیرا که مذهب پیروان آثار اهل بیت رسول الله - صلوات الله علیه و علیهم - مبتنی بر این واقعه؛ و بر بسیاری از قضایا و حجّت‌های باطل کننده و محق نماینده دیگری است که بر همین و تیره است؛ آن پیروانی که تعداد نفوس آنها در میان افراد بشر به میلیون‌ها بالغ می‌گردد. و در میان آنها علماء، و بزرگان، و حکماء، و ابرار و نیکان، و نوابغ در علوم اوایل و اواخر، و پادشاهان و سیاستمداران، و امراء، و پیشوایان موجود است، و در آنها علم و سیادت و ادب فراوان، و فضل بسیار، و کتابهای پرارزش و نفیس در هر فنی از فنون وجود دارد.

بنابراین اگر مورّخ از پیروان اهل بیت باشد بر او واجب است که برای امت خود، خبر ابتدای دعوتش را اثبات کند؛ و بر خصم غالب آید. و اگر از غیر اهل بیت باشد؛ لا اقلّ آن را بطور بسیط در وقتی که تاریخ امت کبیری را در می‌نوردد، ذکر کند و یادآور شود؛ و یا آن را با

آنچه به نظر و تدبّر خود از نقصانی که در دلالت آن می‌بیند، همراه آورده و بیان کند، اگر حالت نفسی او چنانست که نمی‌تواند از احکام عواطف نفسانی خود عبور کند؛ و نفس خود را پیوسته در مرحله عاطفه سرازیر می‌نماید؛ و اگر از نعره‌ها و صداهای در بینی انداخته گروه و طائفه منتسب به خودش نمی‌تواند برهد؛ در حالی که به هیچوجه نمی‌تواند عیبی در سند آن بجوید؛ و نقصی را در آن آماده و مهیا سازد. چون آنچه را که پیامبر اسلام در روز غدیر از دعوت به مفاد حدیث ولایت، برای آن قیام کردند در بین هیچیک از دو نفر اختلافی نیست؛ و اگر اختلافی باشد در مؤدّی و مفاد حدیث است بر اساس أغراض و شوائبی که بر شخص با فهم و بصیر مختفی نیست.

## مورّخینی که واقعه غدیر خم را نقل کرده‌اند

و از جمله پیشوایان مورّخانی که حدیث

غدیر را ذکر کرده‌اند؛ افراد زیر می‌باشند:

۱ - بلاذری متوفّی در سنه ۲۷۹ در «أنساب».

۲ - ابن قتیبة متوفّی در ۲۷۶ در «معارف» و در

کتاب دیگر خود به نام «الإمامة و السیاسة».

- ۳- طبری متوفی در ۳۱۰ در کتاب مستقل.
- ۴- ابن زولاق لیثی مصری متوفی در ۲۸۷ در تألیف خود.
- ۵- خطیب بغدادی متوفی در ۴۶۳ در تاریخ خود.
- ۶- ابن عبد البرّ متوفی در ۴۶۳ در «استیعاب».
- ۷- شهرستانی متوفی در ۵۴۸ در «ملل و نحل».
- ۸- ابن عساکر متوفی در ۵۷۱ در «تاریخ دمشق».
- ۹- یاقوت حموی در «معجم الادباء» ج ۱۸ ص ۸۴ از طبع اخیر.
- ۱۰- ابن اثیر متوفی در ۶۳۰ در «اسد الغابة».
- ۱۱- ابن ابی الحدید متوفی در ۶۵۶ در «شرح نهج البلاغه».
- ۱۲- ابن خلّکان متوفی در ۶۸۱ در تاریخ خود.
- ۱۳- یافعی متوفی در ۷۶۸ در «مرآة الجنان».
- ۱۴- ابن الشیخ بلوی در «ألف بآء».
- ۱۵- ابن کثیر شامی متوفی در ۷۷۴ در «البدایة و النهایة».
- ۱۶- ابن خلدون متوفی در ۸۰۸ در مقدمات تاریخ خود.

۱۷ شمس الدین ذهبی در «تذکرۃ الحفاظ».

۱۸ نویری متوفی حدود ۸۳۳ در «نهایه

الإرب».

۱۹ ابن حجر عسقلانی متوفی در ۸۵۲ در

«إصابة» و «تهذیب التّهذیب».

۲۰ ابن صَبَّاح مالکی متوفی در ۸۵۵ در

«فصول المهمّة».

۲۱ مقریزی متوفی در ۸۴۵ در «خِطَط».

۲۲ جلال الدین سیوطی متوفی در ۹۱۰ در

کتب بسیاری.

۲۳ قِرْمَانی دمشقی متوفی در ۱۰۱۹ در «أخبار

الدُّوَل».

۲۴ نور الدین حلبی متوفی در ۱۰۴۴ در

«سیره حلبیه».

و غیر ایشان از مورّخان دیگر.

أهمیّت مطلب در علم حدیث نیز کمتر از

أهمیّت آن در علم تاریخ نیست؛ محدّث در هر

گوشه و کنار از فضای واسع فنّ خود در علم

حدیث دیده بگشاید؛ و وجهه خود را منعطف

دارد؛ یک دسته از أحادیث صحیحه و مسانید

می یابد، که این فضیلت و شرف را برای ولیّ امر

دین علیه السّلام اثبات می کند؛ و همینطور

پیوسته

خَلْفَ از سَلَفِ خود تحویل گرفته تا اینکه نوبت به دور صحابه و گروه آنان می‌رسد، که حافظان و واعیان حدیث بوده‌اند؛ و پیوسته برای این حدیث در تعاقب طبقات؛ و پی در آمدن دوره‌ها نور و ضیاء و اِشراقی را می‌نگرد که چشم‌ها را خیره می‌کند.

### مُحَدَّثِیْنِی که واقِعَةُ غَدِیرِ خَمٍّ را نقل کرده‌اند

و اگر مُحَدَّثِیْنِی از موضوعی که دارای چنین درجۀ والائی از اهمّیّت است چشم بپوشد؛ حقّ اُمَّت را ضایع کرده است و از بسیاری از خیرات و طیبّاتی که پیامبر این اُمَّت که پیامبر رحمت است؛ و از احسان و اسع خود به عنوان تتمیم نعمت و احسان، به این اُمَّت ارزانی داشته است، اُمَّت را محروم کرده است، و از هدایت به سوی بهترین راه و روش باز داشته است. از اِمامان و پیشوایان فنّ حدیث، کسانی که حدیث غَدِیر را نقل کرده‌اند عبارتند از:

۱ - اِمام شافعی‌ها: اَبو عبد اللّٰه مُحَمَّد بن اِدْرِیس شافعی متوفّی در سنۀ ۲۰۴ چنانکه در «نهایه ابن اُثیر» آمده است.

۲ - اِمام حَنْبَلِی‌ها: اَحْمَد بن حَنْبَل متوفّی در سنۀ ۲۴۱ در دو کتاب «مسند» و «مناقب» خود.

۳ - ابن ماجه متوفّی در ۲۷۳ در «سُنَن» خود.

۴ - تِرْمَذِی متوفّی در ۲۷۹ در «صَحِیح» خود.

۵ - نسائی متوفی در ۳۰۳ در «خصائص».

۶ - أبو یعلیٰ موصلی متوفی در ۳۰۷ در

«مسند» خود.

۷ - بَغَوی متوفی در ۳۱۷ در «سُنن» خود.

۸ - دولابی متوفی در ۳۲۰ در «الکُنْی و

الأَسْمَاء».

۹ - طحاوی متوفی در ۳۲۱ در «مشکل

الآثار».

۱۰ - حاکم متوفی در ۴۰۵ در «مستدرک».

۱۱ - ابن مغزلی شافعی متوفی در ۴۸۳ در

«مناقب».

۱۲ - ابن منده اصفهانی متوفی ۵۱۲ با طرق

عديدة در تألیفش.

۱۳ - خطیب خوارزمی متوفی در ۵۶۸ در

«مناقب» و نیز در «مقتل حضرت امام سبط سید

الشَّهَداء علیه السَّلَام».

۱۴ - کَنجی متوفی در ۶۵۸ در «کِفایة

الطَّالِب».

۱۵ - مُحَبِّ الدِّينِ طَبْرِي مَتَوَفَّى دَر ٦٩٤ دَر دُو  
کتاب خود به نام: «الرِّيَاضُ النَّصْرَةُ» و «ذَخَائِرُ  
العُقْبَى».

۱۶ - حَمَوْنِي مَتَوَفَّى دَر ٧٢٢ دَر «فَرَائِدُ  
السَّمَطِينِ».

۱۷ - هَيْشَمِي مَتَوَفَّى دَر ٨٠٧ دَر «مَجْمَعُ  
الزَّوَائِدِ».

۱۸ - ذَهَبِي مَتَوَفَّى دَر ٨٣٠ دَر «تَلْخِيصٌ».

۱۹ - جَزْرِي مَتَوَفَّى دَر ٨٣٠ دَر «أَسْنَى  
المَطَالِبِ».

۲۰ - قَسْطَلَانِي مَتَوَفَّى دَر ٩٢٣ دَر «المَوَاهِبُ  
اللدِّيَّةُ».

۲۱ - مُتَّقِي هِنْدِي مَتَوَفَّى دَر ٩٧٥ دَر «كَنْزُ  
العَمَالِ».

۲۲ - هَرَوِي قَارِي مَتَوَفَّى دَر ١٠١٤ دَر «المَرْقَاةُ  
فِي شَرْحِ المَشْكَاةِ».

۲۳ - تَاجِ الدِّينِ مَنَاوِي مَتَوَفَّى ١٠٣١ دَر «كَنْوَزُ  
الحَقَائِقِ فِي حَدِيثِ خَيْرِ الخَلَائِقِ»؛ و دَر «فِيضُ  
القَدِيرِ».

۲۴ - شَيْخَانِي قَادِرِي دَر كِتَابِ «الصَّرَاطُ  
السَّوِيّ فِي مَنَاقِبِ آلِ النَّبِيِّ».

۲۵ - بَا كَثِيرِ المَكِّي مَتَوَفَّى دَر ١٠٤٧ دَر  
«وَسِيلَةُ الأَمَالِ مِنْ مَنَاقِبِ الآلِ».

۲۶ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ زَرْقَانِي مَالِكِي مَتَوَفَّى دَر



۱۱۲۲ در «شرح مواهب».

۲۷- ابن حَمَزَةُ دمشقی حنفی در کتاب «البیان

و التعریف». و غیر ایشان از محدثان دیگر.

همچنان که مفسرین در برابر دیدگان خود

آیاتی را از قرآن کریم می‌نگرند که در این مسئله

نازل شده است؛ و بنابراین بر خود ختم و لازم

می‌شمرند که در مدارک تفسیری و شأن نزول

آنها گردش کنند؛ و چنین نمی‌پسندند که عمل

آنها ناقص و سعی آنها معیوب باشد.

و مفسرانی که آیه غدیر را در تفسیر خود

آورده‌اند عبارتند از:

۱- طبری متوفی ۳۱۰ در تفسیر خود.

۲- ثعلبی متوفی ۴۲۷/۴۳۷ در تفسیر خود.

۳- واحدی متوفی ۴۶۸ در «أسباب النزول».

۴- قرطبی متوفی ۵۶۷ در تفسیر خود.

۵- أبوالسُّعُود در تفسیر خود.

۶- فخر رازی متوفی ۶۰۶ در تفسیر کبیر

خود.

۷ - ابن کثیر شامی متوفی ۷۷۴ در تفسیر خود.

۸ - نیشابوری متوفی در قرن هشتم در تفسیر خود.

۹ - جلال الدین سیوطی در تفسیر خود.

۱۰ - خطیب شربینی در تفسیر خود.

۱۱ - آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر خود. و غیر ایشان از مفسرین دیگر.

## متکلمینی و لغوینی که حدیث غدیر را نقل

کرده‌اند

و متکلم چون در هر یک مسئله از مسائل علم کلام، إقامة برهان می‌کند؛ چون به مسئله امامت رسد، هیچ گریزگاهی ندارد مگر آنکه متعرض حدیث غدیر گردد؛ یا به جهت إقامة حجّت برای خود در برابر خصم؛ و یا به جهت نقل حجّت خصم بر علیه خود. و اگر چه در هنگام استدلال به آن مناقشه وارد کند؛ مانند:

۱ - قاضی أبو بکر باقلانی بصری متوفی در سنه ۴۰۳ در کتاب «تمهید القواعد».

۲ - قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی متوفی ۷۵۶ در «مواقف».

۳ - السید شریف جرجانی متوفی ۸۱۶ در «شرح مواقف».

۴ - بیضاوی متوفی ۶۸۵ در «طوالع الأنوار».

۵ - شمس الدین اصفهانی در «مطالع الأنظار».

۶ - تفتازانی متوفی ۷۹۲ در «شرح مقاصد».

۷ - قوشجی مولی علاء الدین متوفی در ۸۷۹

در «شرح تجرید».

و عبارتی که همه این متکلمان آورده‌اند چنین است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را در جحفه که موضعی است بین مکه و مدینه در روز غدیر خم جمع کردند؛ و این در مراجعت آن حضرت بود در حجة الوداع؛ و روز گرم بود بطوری که مردم برای رفع شدت حرارت ردای خود را در زیر پای خود می‌انداختند؛ و جهازهای شتران را به روی هم انباشتند؛ و پیامبر بر آنها بالا رفت؛ و مردم را مخاطب نموده و گفت:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ! قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ

نصَرَهُ، وَ اخذْ مَنْ خَذَلَهُ.

این جملات را متکلمین از منبعی و مصدری

نقل نمی‌کنند؛ بلکه بطور ارسال

مسلم بیان می نمایند.

و از جمله متکلمین قاضی منجم محمد شافعی متوفی در سنه ۸۷۶ در «بدیع المعانی» است. و از جمله آنان جلال الدین سیوطی در کتاب «أربعین» خود؛ و از جمله مفتی شام حامد بن علی عمادی در «الصلاة الفاخرة بالأحادیث المتواترة»؛ و از جمله آلوسی بغدادی متوفی در ۱۳۲۴ است در «نثر اللئالی»؛ و غیر از اینها از متکلمین دیگر.

و لغویین هیچ چاره‌ای برای خود نمی بینند چون در معنای مَوْلَى و یا خُمِّ و یا غَدِیر و یا وَلِیّ می روند و در آن حرکت و گردش دارند، مگر اینکه به حدیث غدیر، اشاره‌ای بنمایند؛ همانند: ابن دُرَید محمد بن الحسن متوفی در سنه ۳۲۱ در «جُمهُرَة» خود ج ۱ ص ۷۱.

و ابن اثیر در «نهایه»، و حَمَوِی در «معجم البلدان» در خُمِّ، و زَبیدی حَنَفِی در «تاج العروس» و نَبَهانی در «مجموعه نَبَهانیّه»<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup> گفته است: غدیر خم معروف است، و آن موضعی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا برای بیان فضل امیرالمؤمنین علیه السلام به خطبه ایستاد. در «جمهره» طبع شده این طور وارد است؛ و لیکن این شهر آشوب که این مطلب را در عصر پیش از طبع از روی نسخه‌های خطی از او حکایت می کند این طور می گوید که: غدیر خم موضعی است که در آنجا پیامبر بر ولایت علی تنصیب کردند. و سپس دست امین مطبوعه آن را بدین صورت تحریف نموده است.

<sup>۲</sup> «الغدیر»، ج ۱، ص ۵ تا ص ۸.

## روایات وارده از عامّه در حدیث غدیر

در «غایة المرام» در تحت عنوان نصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بر أميرالمؤمنین علیّ - بن ابی طالب علیه السّلام در غدیر خمّ به ولایت که مقتضی اِمارت و اِمامت است، در گفتار آن حضرت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، هشتاد و نه روایت از طریق عامّه؛ و چهل و سه روایت از طریق خاصّه نقل می‌کند. و ما چند روایت از عامّه و چند روایت از خاصّه در اینجا می‌آوریم:

أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد برای من ابن نمیر که او گفت: روایت کرد برای من عبد الملك بن عطیة عوفی که او گفت: به نزد زید بن أرقم رفتم و گفتم: دائی من از تو روایتی در شأن علی در روز غدیر خمّ روایت کرده است؛ و

من دوست دارم از خودت بشنوم!

زید گفت: ای جماعت اهل عراق، در

شماست آنچه در شماست! گفتم: از ناحیه من

باکی نداشته باش! گفت: آری! ما در جُحفه

بودیم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در

وقت ظهر خارج شد در حالی که دست علی علیه

السَّلام را گرفته بود؛ پس گفت: ای جماعت

مردم! آیا شما نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان

أولویتم از مؤمنان به خود آنها بیشتر است؟!

گفتند: آری! رسول خدا فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ**

**فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.**

من گفتم: آیا رسول خدا فرمود: **اللَّهُمَّ وَالِ**

**مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!** زید گفت: من آن

چیزی را که شنیدم به تو خبر دادم!

عبدالله بن أحمد بن حنبل گفت: روایت کرد

برای ما حماد؛ از علی بن زید؛ از عدی بن ثابت، از برّ،

که او ابن عازب است، که او گفت: ما از حِجَّة الوداع

با رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی آمدیم و چون به پیشگاه

لوسری اربو بدزدادند عجمتجا به بارام بدیسریم خریدغ

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» قسمت اول ص ۷۹، حدیث هشتم.

بدندرک و راج و فیظن ارین مزت خرد ود نایم رد ادخ

ت فگ و ت فرگ اری عت سد ادخ لوسر: **أَلَسْتُ أَوْلَى**

**بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟** گفتند: **بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ!**

پیغمبر گفت: **أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ**

**نَفْسِهِ؟** آیا من به هر مؤمنی از او به خود او اولی

نیستم؟! گفتند: بلی یا رسول الله!

پیغمبر گفت: **هَذَا مَوْلَى مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ** «این مولای

کسی است که من مولای او هستم». **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ**

**وَالِاهُ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.** و چون عمر به علی برخورد کرد

گفت: **هَنِيئًا لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَى**

**كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ<sup>۱</sup>.**

عبد الله بن أحمد بن حنبل گفت: عبد الله بن

صقر در سنه ۲۹۹ برای من روایت کرد که:

يعقوب بن حمدان بن کاتب گفت: روایت کرد

برای من سفيان، از ابن أبي نجیح، از پدرش؛ و

ربيعه خدسی که ذکرى از علی بن - أبى طالب نزد

مردى به میان آمد؛ و در آنجا سعد بن أبى وقاص

بود؛ سعد گفت: من

<sup>۱</sup> همین کتاب ص ۸۰، حدیث یازدهم.

چیزی را دربارهٔ علی به یاد دارم. او دارای چهار منقبت است که اگر هر آینه یکی از آنها برای من بود، از فلان چیز و فلان چیز برای من محبوب تر بود - و شتران سرخ مو را ذکر کرد - یکی گفتار رسول خدا: **لَأَعْطِيَنَّ الرَّأْيَةَ**. و دیگری: **أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى**. و سومی: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**.

و سفیان راوی روایت می گوید: منقبت چهارم را من فراموش کردم<sup>۱</sup>.  
 از «صحاح مسلم» روایت است که او گفت: ابن بگّار بن ریّان برای ما روایت کرد که حسّان بن ابراهیم از سعید بن مسروق، از یزید بن حیّان روایت کرد که او گفت: ما وارد بر زید بن أرقم شدیم؛ و معروض داشتیم که: تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت کرده‌ای! و پشت سر آن حضرت نماز خوانده‌ای! و خیر بسیاری به تو رسیده است، حال آنچه را که از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بیان کن!

زید گفت: ای برادر زادهٔ من! سوگند به خدا که سنّ من زیاد است و پیر شده‌ام؛ و از زمان ملاقات من با رسول خدا بسیار گذشته است. و بعضی از آن چیزهایی را که از رسول خدا حفظ

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۰ حدیث شانزدهم.



داشته‌ام فراموش کرده‌ام. و بنابراین آنچه را که اینک بیان می‌کنم از رسول خدا، شما بپذیرید! و آنچه را که بیان نمی‌کنم مرا به تکلف نیندازید! و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی که حُمّ نامیده می‌شد؛ در بین مکه و مدینه به خطبه ایستاد؛ و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد، و مردم را موعظه نمود و پند داد و پس از آن گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبْ، أَلَا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ، مَنْ اتَّبَعَهُ كَانَ عَلَى الْهُدَى، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ عَلَى ضَلَالَةٍ؛ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي، أَذَكَّرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذَكَّرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذَكَّرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذَكَّرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي! قَالَ: فَقُلْنَا: وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ نِسَاءُهُ؟!

قَالَ: لَا! أَيُّمُ اللَّهِ إِنَّ الْمَرْأَةَ تَكُونُ مَعَ الرَّجُلِ الْعَصْرَ ثُمَّ الدَّهْرَ ثُمَّ يُطَلَّقُهَا فَتَرْجِعُ إِلَى أَهْلِهَا وَ قَوْمِهَا.

# أَهْلُ بَيْتِهِ أَهْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَهُ.<sup>۱</sup>

پیغمبر در خطبه فرمود: «ای مردم من بشر هستم؛ و نزدیک است که فرستاده مرگ از پروردگام بیاید و من اجابت کنم؛ و من در میان شما دو چیز پر ارزش و نفیس باقی می‌گذارم: یکی از آن دو کتاب خداست؛ کسی که از آن پیروی کند بر هدایت است؛ و کسی که آن را ترک کند بر ضلالت است؛ و در کتاب خدا هدایت و نور است. بنابراین کتاب خدا را بگیرید و به آن متمسک گردید! آنگاه رسول خدا بسیار تحریص و ترغیب به کتاب خدا نمود؛ و سپس فرمود: اهل بیت من. من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت خودم! من خدا را به یاد شما می‌آورم درباره اهل بیت خودم!

ما گفتیم: آیا زنان رسول خدا جزء اهل بیت او می‌باشند؟! زید گفت: نه سوگند به خدا. زیرا که زن با شوهرش در زمانی زیست می‌کند؛ و سپس در مدتی مدید زیست می‌کند؛ و پس از آن مرد او را طلاق می‌دهد، و آن زن به قوم و عشیره خود برمی‌گردد؛ اهل بیت رسول خدا، اهل او و عَصَبَةُ او هستند که صدقه بر آنها حرام شده است».

---

<sup>۱</sup> همین کتاب، ص ۸۰ حدیث نوزدهم عطفاً بر حدیث هفدهم.

و از «مناقب ابن مغزلی» ابو الحسن علی بن مغزلی واسطی شافعی با سند متصل خود از زید بن أرقم قضیة غدیر را آورده است که رسول خدا پس از حمد و ثنای خدا فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِنَبِيِّ مِنَ الْعُمَرِ إِلَّا نِصْفُ مَا عُمَّرَ مِنْ قَبْلَهُ؛ وَإِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ لَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَإِنِّي قَدْ أَسْرَعْتُ<sup>۱</sup> فِي الْعِشْرِينَ، إِلَّا وَإِنِّي يُوشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ وَإِنِّي مَسْئُولٌ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ.**

و پس از حث و ترغیب مردم به تمسک به ثقلین می فرماید: **فَأِنِّي قَدْ سَأَلْتُ هُمَا اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ فَأَعْطَانِي؛ نَاصِرُ هُمَالِي نَاصِرٌ؛ وَ خَازِلُهُمَا لِي خَازِلٌ؛ وَ وَلِيَّتُهُمَا لِي وَ لِيٌّ؛ وَ عَدُوُّهُمَا لِي عَدُوٌّ، إِلَّا فَإِنَّهَا لَمْ تَهْلِكْ أُمَّةٌ قَبْلَكُمْ حَتَّى تَدِينَ بِأَهْوَائِهَا، وَ تَظَاهَرَ عَلَى نُبُوَّتِهَا، وَ تَقْتُلَ مَنْ قَامَ بِالْقِسْطِ مِنْهَا. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَفَعَهَا وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا فَهَذَا وَلِيُّهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ،**

<sup>۱</sup> در «مناقب» قدأُ سُرَعْتُ با سین مهمله آمده است؛ یعنی من با شتاب وارد در سال بیستم شده ام.

## وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ - قَالَهَا ثَلَاثًا - آخِرُ الْخُطْبَةِ<sup>۱</sup>.

«اما بعد؛ ای مردم! برای هیچ پیغمبری  
عُمَرَشْ مقدر نشده است مگر به اندازه نصف  
عمر پیغمبری که قبل از او بوده است. عیسی بن  
مریم در میان قوم خود چهل سال درنگ نمود؛ و  
من اینک وارد در بیست شده‌ام.<sup>۲</sup> آگاه باشید که  
دیگر نزدیک است من با شما مفارقت کنم؛ و من  
مورد بازپرسی واقع خواهم شد؛ و شما نیز مورد  
بازپرسی واقع خواهید شد!

تا آنکه می‌فرماید: من از پروردگار لطیف و  
خبیر برای آنها چیزهایی خواسته‌ام و به من عطا  
فرموده است. ناصر آن دو ناصر من است، و  
خوارکننده آن دو خوارکننده من است، و ولی آن  
دو ولی من است، و دشمن آن دو دشمن من

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۱ و ص ۸۲، حدیث بیست و هفتم و «مناقب ابن  
مغازلی»، ص ۱۶ تا ص ۱۸ حدیث شماره ۲۳. و نیز در «غایة المرام» ص  
۸۸ حدیث ۷۹ در ضمن حدیثی که از علی بن احمد مالکی نقل می‌کند اشاره  
رسول خدا را به اینکه عمر هر پیغمبری به قدر نصف عمر پیامبر پیشین است  
ذکر می‌کند.

<sup>۲</sup> شک نیست که رسول خدا شصت و سه سال عمر کردند. و در این صورت  
که می‌فرماید: من داخل در سال بیستم از عمرم شده‌ام؛ مراد عمر نبوت  
است، که مجموعاً بیست و سه سال از ابتدای آن بوده. و چون سه سال از  
اول آن را که دعوت خصوصی بوده و هنوز آیه فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ  
عَنِ الْمُشْرِكِينَ نازل نشده بود، حذف کنیم بقیه آن بیست سال می‌شود که  
دعوت رسول الله چهارا بوده است؛ و این نصف عمر حضرت عیسی بن  
مریم است که تمام چهل سال آن در نبوت بوده است چون از زمان کودکی  
به مقام نبوت رسید. ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي  
مُبَارَكًا أَيَّمَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾.

است.

آگاه باشید که هیچگاه اُمّتی قبل از شما هلاک نشده است مگر آنکه از أهواء و آراء خود پیروی کرده؛ و افکار خویشتن را مُقتدی و دین خود قرار داده است؛ و بر مقام نبوت آن زمان خود تظاهر نموده؛ و به غلبه برخاسته است؛ و با کسی که در آن اُمّت به عدل و قِسْط قیام کرده است، به قتال و منازعه برخاسته است.

و سپس دست علی را گرفت؛ و بلند کرد و گفت: هر کس که من ولیّ او هستم پس این ولیّ اوست؛ خداوندا بر کسی ولیّ باش که او را ولیّ خود قرار داده است، و با کسی دشمن باش که او را دشمن خود شمرده است. این جمله را رسول خدا سه بار تکرار کرد. و این آخر خطبه رسول خدا بود»<sup>۱</sup>.

و نیز در «مناقب» ابن مغّازلی با سند متصل خود

حدیث می رد ادخل لوسر به ك لله المبعن بربا ج زالمذك  
لی ع و بدندش رودت ضر ح ن آ ز ا م در م و بدما دور فم خ  
و ندش رودن یا و بدما دور ف ت ضر ح ن آ اب ب لاطبی أن ب

---

<sup>۱</sup> و نیز در «غایة المرام» ص ۸۹ حدیث هشتاد و هشت از ابن مغّازلی، حدیثی به همین مضمون آورده است که رسول خدا فرمود: عمر هر پیامبری به قدر نصف عمر پیامبر قبل از اوست و عیسی بن مریم چهل سال عمر کرد؛ و من الآن داخل در سنه بیستم شده‌ام.

بن کار افتادن مردم بر رسول خدا گران آمد؛ و علی را امر کرد تا آنها را جمع کند؛ و چون مجتمع شدند در میان ایشان در حالی که بر علی بن ابی طالب تکیه کرده بود ایستاد و حمد و ثنای خدا را بجای آورد، و پس از آن گفت: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ كَرِهْتُ تَخْلُفَكُمْ عَنِّي حَتَّى خِيَلْ إِلَيَّ أَنَّهُ لَيْسَ شَجَرَةٌ أَبْغَضُ إِلَيْكُمْ مِنْ شَجَرَةٍ تَلِينِي؛ ثُمَّ قَالَ: لَكِنْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْزَلَهُ اللَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْهُ؛ فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَمَا أَنَا عَنْهُ رَاضٍ فَإِنَّهُ لَا يَخْتَارُ عَلِيَّ قُرْبِي وَ مَحَبَّتِي شَيْئًا. ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

قَالَ: فَابْتَدَرَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَبْكُونَ وَ يَتَضَرَّعُونَ وَ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تَنْحِينَا عَنْكَ إِلَّا كَرَاهِيَةً أَنْ نَثْقَلَ عَلَيْكَ! فَانْعُودُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَخَطِ رَسُولِ اللَّهِ. فَرَضِيَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ<sup>۱</sup>.

«ای مردم! من تخلف شما را از خودم ناپسند داشتم؛ تا به حدی که پنداشتم هیچ درختی

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۲، حدیث سی ام؛ و «مناقب ابن مغزلی»، ص ۲۵ و ص ۲۶، حدیث شماره ۳۷.

مبغوض تر در نزد شما نیست از این درختی که  
در جوار من است؛ و سپس فرمود: و لیکن  
منزله‌ای را که خداوند به علیّ بن ابی طالب داده  
است نسبت به من؛ همان منزله‌ای است که من  
نسبت به خدا دارم؛ و بنابراین خداوند از او  
راضی است، همچنان که من از او راضی هستم،  
چون علی غیر از محبّت من و قرب من چیزی را  
اختیار نمی‌کند. و سپس دست خود را بلند کرده  
و گفت: هر کس که من مولای او هستم علی  
مولای اوست؛ بار پروردگارا تو ولایت کسی را  
داشته باش که علی را ولیّ خود دارد، و دشمن  
باش با کسی که علی را دشمن دارد!

جابر گفت: در این حال مردم به سوی رسول  
خدا شتافته و مبادرت می‌کردند؛ و گریه  
می‌نمودند و تضرّع و زاری می‌کردند؛ و  
می‌گفتند: ای رسول خدا ما از تو

دور نشدیم مگر به جهت آنکه ناگوار داشتیم که بر تو سنگین باشیم؛ پس ما پناه می‌بریم به خدا از شرّهای نفس‌های خودمان، و از غضب رسول خدا. در این حال رسول خدا از آنها راضی شد».

## اعتراف ابو هریره به حدیث غدیر در نزد

### معاویه

موفق بن أحمد أخطب خطبای خوارزم با إسناد خود آورده است که: أَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ گوید: من بر مُعَاوِيَةَ داخل شدم که او بر روی تشکی از چرم نشسته بود؛ و بر دو بالش سبز رنگ تکیه زده بود؛ و در طرف راست او عَمْرُو بْنُ عَاصٍ، و حَوْشَبُ، و ذُو الْكَلَّاعِ و در طرف چپ او برادرش: عُتْبَةُ، و ابنُ عَامِرٍ و ابنُ كَرِيزٍ، و وَاكِيْدُ بْنُ عُتْبَةَ، و عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، و شَرْحَبِيلُ بْنُ سِمَطٍ؛ و در مقابل او أَبُو هُرَيْرَةَ، و أَبُو دَرْدَاءٍ، و نَعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، و أَبُو أَمَامَةَ بَاهِلِيٌّ بودند.

من چون نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام را به او دادم؛ و آن را قرائت کرد، گفت: علی بن ابی طالب؛ کشندگان عثمان را به ما تحویل نمی‌دهد. من به او گفتم: ای معاویه! تو به داعیهٔ أخذ قتل عثمان جنگ مکن! زیرا که تو سلطنت و حکومت می‌خواهی! و اگر تو می‌خواستی عثمان را یاری کنی، در وقتی که زنده بود یاری



می کردی! و لیکن تو عمداً انتظار کشیدی تا کشته شود؛ و سپس خونخواهی او را وسیلهٔ وصول به قدرت و امارت خود قرار دهی!

معاویه از این گفتار من به غضب آمد؛ و من خواستم غضب او را تشدید کنم؛ به ابو هریره گفتم: ای صحابی رسول خدا! من تو را سوگند می دهم به خداوند: آن که هیچ معبودی جز او نیست؛ و اوست که به پنهان و آشکارا اطلاع دارد؛ و به حق حیب او: مصطفی صلی الله علیه و آله، اینکه به من خبر دهی! آیا تو در روز غدیر خم حضور داشتی؟ ابو هریره گفت: آری حضور داشتم! من گفتم: چه شنیدی که دربارهٔ علی می گفت؟! گفت شنیدم که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَاِلَ مِنْ وَاِلَآهٍ، وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

گفتم: بنابراین تو با دشمن او موالات کردی! و با ولی او دشمنی نمودی! ابو هریره، نفسی عمیق کشید و گفت: ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۱</sup>.

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۴ حدیث چهل و نهم؛ و «مناقب خوارزمی» طبع نجف ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵. و طبع سنگی ص ۱۳۰.

سَمْعَانِي بَا إِسْنَادِ خُودِ اَز سَالِمِ بِنِ أَبِي جَعْدٍ رَوَايَتِ

مِي هَكَذَا: لَدَى هَتَمُكَ رَمَعَهُ بِ: «عُنْصَتَ لَأَمِّ لِي عِبْرَةَ عُنْصَتِ

مَدَّسُوهُ لَأَوْ هِيَاءَ لِلَّهِ الَّتِي صَدَّقَ اللَّهُ الْوَسْرَةَ بِأَحْصَنِ مِدْحَابٍ!

لَأَقَى: نِي لَأَوْمُهُ نَزْلًا<sup>۱</sup>.

«می بینیم که تو با علی طوری رفتار می کنی که

با احدی از اصحاب رسول خدا چنین رفتار

نمی کنی! عمر در پاسخ گفت: به سبب آنکه علی

مولای من است».

ابراهیم بن محمد حَمُوئِي که از اعیان علماء

عامّه است گفت: به من خبر داد: شیخ مجد

الدّین عبد الله بن محمود بن مَوْدُودِ حَنَفِي، به

طریق قرائت من برای او، در بغداد سوّم ماه

رجب سنه ششصد و هفتاد و دو؛ که شیخ ابو بکر

مسمار بن عمر بن عویس بغدادی خبر داد به من،

به طریق استماع من از او، که ابو الفتح محمد بن

عبد الباقي معروف بن ابن بطّی خبر داد به من، به

طریق استماع من از او. و دیگر آنکه<sup>۲</sup> خبر داد به

من إمام فقیه کمال الدّین أبو غالب هبة الله بن

أبي القاسم ابن أبي غالب سامری، به طریق قرائتِ

من برای او، در مسجد قَصْرٍ در بغداد، شب

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۴، حدیث پنجاه و ششم.

<sup>۲</sup> در اینجا حیلولة است یعنی سند حدیث مجدد می شود.

یکشنبه بیست و هفتم ماه رمضان سنه ششصد و هشتاد و دو، که خبر داد به من شیخ محاسن بن عُمَر بن رضوان حَرَّائِنِی، به طریق استماع من از او، در بیست و یکم از ماه محرّم سنه ششصد و بیست و دو، که خبر داد به من أبو بکر محمّد بن عبد الله بن نصر ابن زَعْفَرَانِی، به طریق استماع من از او، در شانزدهم از ماه رجب از سنه پانصد و پنجاه، که خبر داد به من أبو عبد الله مالک بن أحمد بن علی بن ابراهیم فَرَّاء بانیاسی، به طریق استماع من از او، که ابن راغونی در ماه شعبان سنه چهار صد و شصت و سه خبر داد که، أبو الحسن أحمد بن محمّد بن موسی بن قاسم ابن صَلْت خبر داد به من، به طریقی که برای او خوانده می شد و من می شنیدم، در ماه رجب روز سیزدهم سنه چهار صد و پنج، که خبر داد به من ابراهیم بن عبد الصّمد هاشمی مُکَنّی به أبو اسحق که گفت: خبر داد به من أبو سعید أَشَجّ، که خبر داد به من مُطَّلِب بن زیاد، از عبد الله بن محمّد بن عقیل، که او

گفت:

من در خانه جابر بن عبد الله بودم و علی بن الحسین علیه السّلام و محمّد ابن حنفیه و حضرت ابو جعفر باقر علیه السّلام نیز در آنجا بودند، که مردی از اهل عراق داخل شد؛ و به

جابر گفت: تو را به خداوند سوگند می‌دهم که  
برای من حدیث کنی به آنچه دیدی و شنیدی از  
رسول خدا صلی الله علیه و آله!

جابر گفت: ما در جحفه در غدیر خم بودیم؛  
و در آنجا مردم بسیاری از طائفه جُهینة و مُزینة و  
غِفَار بودند؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله  
از خِبَاء و یا از فُسْطَاط<sup>۱</sup> خود خارج شد؛ و سه بار  
با دست خود اشاره کرد؛ و سپس دست علی -  
صلوات الله علیه - را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ  
مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ<sup>۲</sup>.

## نامه عمرو بن عاص به معاویه، حاوی حدیث

### غدیر

و خوارزمی در ضمن بیان نامه معاویه به عمرو  
عاص که می‌رود ملائدا می‌دلی عهید عربار و ات ساوخ  
دهد بت کرحت تضرح ن آ باد گنج، صباء ورمع و  
می معانت ماداد سخ ساپار و اب اوجه یواعم سپس و ؛ درک،  
ه کلسیونی م: ی واعم سخ ساپه مانو چ صباء ورمعه را

---

<sup>۱</sup> خِبَاء چادری است که از پشم و یا کرک و یا مو درست می‌کنند؛ و در آن سکونت می‌نمایند. و جمع آن أَخْبِيَة است. و فُسْطَاط و فُسَّاط و فِسْطَاط چادری است که از مو درست می‌کنند؛ و جمع آن فَسَاطِيط است.

<sup>۲</sup> «غایة المرام»، ص ۸۵، حدیث شصت و یکم. و «فرائد السمطين» ج ۱ ص ۶۲ و ص ۶۳، حدیث شماره ۲۹.

جواب نوشت: فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام را  
 يكايك برشمرد: تا آنکه نوشت: وَ قَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ؛ وَ هُوَ مِنِّي  
 بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ وَ قَدْ قَالَ  
 فِيهِ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ: أَلَا وَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛  
 اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ،  
 وَ اخذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. تا آخر نامه که مفصل است<sup>۱</sup>.

ابراهیم بن محمد حمّوی با سند متصل خود  
 نقل می کند، از زید بن عُمَر بن مُورّق که او  
 می گفت: من در شام بودم و عُمَر بن عبد العزیز  
 به مردم عَطِيَه می داد، من پیش رفتم. گفت: از  
 کدام قبیله ای؟!

---

<sup>۱</sup> «غاية المرام» ص ۸۴ حدیث چهل و هشتم؛ و «مناقب خوارزمی»، طبع  
 نجف ص ۱۳۰؛ و طبع سنگی ص ۱۲۶.

گفتم: از قریش! گفت: از کدام طائفه  
قریش؟! گفتم: از بنی هاشم! گفت: از کدام فرقه  
بنی هاشم؟! من در پاسخ او ساکت ماندم! او  
دست خود را روی سینه‌اش گذارد و گفت:  
سوگند به خدا که مولای (غلام و عبد) علی بن  
أبی طالب هستم!

و پس از آن گفت: جماعتی برای من روایت  
کرده‌اند که: ایشان از رسول خدا صلی الله علیه  
و آله شنیده‌اند که می‌گفت: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ**  
**مَوْلَاهُ**. و سپس به خازن خود گفت: ای مُزَاحِم!  
به أمثال این مرد از عطایا چقدر می‌دهی؟! مزاحم  
گفت: یکصد و یا دویست درهم!

عمر بن عبد العزیز گفت: به او پنجاه دینار  
بده؛ به جهت ولایت علی بن ابی طالب، و سپس  
گفت: برو به شهر خودت. و از این به بعد نیز  
آنچه به أمثال تو از عطایا می‌رسد به تو نیز خواهد  
رسید.<sup>۱</sup>

و حمّوئی ایضاً با سند متصل خود روایت  
می‌کند از أبو سعید خُدَری که رسول - خدا صلی  
الله علیه و آله مردم را در غدیر خمّ به جهت علی

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۶ حدیث شصت و چهارم. و «فرائد السّمطین» ج ۱ ص  
۶۶ حدیث شماره ۳۲. و در نسخه «فرائد» چنین وارد است که بعد از آنکه  
عمر بن عبد العزیز می‌پرسد: از کدام فرقه بنی هاشم؟ من گفتم: مَوْلَى عَلِيٍّ!  
او گفت: مَوْلَى عَلِيٍّ؟ من ساکت ماندم.

علیه السّلام طلب کرد؛ و امر کرد تا آنچه را که از خار در زیر درخت بود، همه را هموار نموده و زمین را پاک کردند. و این واقعه در روز پنجشنبه<sup>۱</sup> بود. و علی را طلب کرد و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد بطوری که مردم سپیدی زیر بغل رسول الله را دیدند؛ و مردم متفرّق نشده بودند که این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۲</sup>.

«امروز من دین شما را کامل کردم؛ و نعمت

خود را بر شما تمام نمودم؛ و

---

<sup>۱</sup> باید دانست که طبق آنچه ما در حرکت رسول خدا به مکه در حجّة الوداع آوردیم، اوّل ماه ذوالحجّة پنجشنبه و روز عرفه جمعه بوده و بنابراین روز غدیر که هجدهم است روز یکشنبه می شود. لیکن بعضی از تواریخ و روایات روز پنجشنبه ذکر کرده اند.

<sup>۲</sup> آیه ۳، از سوره ۵: مائده.

راضی شدم که برای شما دین اسلام، دین باشد.»

پیغمبر در این حال گفت: **اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَ**

**إِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ**

**بَعْدِي؛** «خداوند بزرگتر است از آنچه به وصف آید،

بر کامل نمودن دین؛ و تمام کردن نعمت؛ و راضی

شدن پروردگار من به رسالت من؛ و به ولایت برای

علی بن - اَبی طالب بعد از من.»

و پیغمبر فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛**

**اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ**

**نصَرَهُ، وَ اخذِلْ مَنْ خَذَلَهُ.** حسان بن ثابت گفت:

به من اجازه بده که درباره علی ابیاتی را بسرایم

که جناب شما آن را بشنوید! حضرت فرمود:

بگو با برکت از خدا!

**أشعار حسان بن ثابت، در محضر رسول الله**

**صلی الله علیه و آله و سلم**

حسان برخاست؛ و گفت: ای بزرگان و ای

شیوخ قریش! بشنوید سخن مرا که شهادت

رسول خداست درباره ولایت که برای علی ثابت

است! و سپس ابیات زیر را انشاد کرد:



باید دانست که اَعْلَام و علمای از علم حدیث و تاریخ، بر اشعار حَسَّان بن ثابت اتِّفَاق دارند؛ و خود این ابیات سند زنده‌ای برای ولایت در روز غدیر است؛ و از اسناد مهمّه غدیر محسوب می‌شود که در محضر رسول خدا ایراد کرده، و مفاد حدیث ولایت را در روز غدیر، در آن گنجانیده است.

حَسَّان شاعِرِ رسول خدا است؛ و در شعر مقامی منیع دارد؛ و شعر او را در قصائد و مدائِحی که دربارهٔ رسول اللّٰه و أميرالمؤمنين - عليهما الصّلاة و السّلام - سروده است در کتب خود بالمناسبة در هر مقام و موضعی آورده‌اند.

شعر غدیر او را

که ضبط کرده‌اند به اختلاف نوشته‌اند؛ بعضی سه بیت، و بعضی چهار بیت، و بعضی پنج بیت، و در اغلب شش بیت، و بعضی ده بیت، و بیشتر از آن نیز ذکر کرده‌اند؛ و ما اینک طبق نقل «الغدیر» آن را می‌آوریم؛ و بعضی از بزرگان از عامّه و شیعه را که آن غدیریّه را در کتب خود ذکر کرده‌اند، به اجمال ذکر می‌کنیم:

۱ - «در روز غدیر خمّ، پیامبر این مردم و این امّت، این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیامبر که منادی حقّ است برای امّت، شنوا کننده و فهماننده است».

۲ - پس پیامبر گفت: ای مردم! مولای شما و پیامبر شما کیست؟! و آن امّت بدون آنکه تجاهلی کرده و چشم بر هم نهاده باشند، گفتند:

۳ - خدای تو مولای ماست! و تو پیامبر ما

هستی! و دربارهٔ ولایت از میان ما هیچ مخالفی را نخواهی یافت.

۴- در این حال پیامبر به علی گفت: بر پا خیز ای علی! زیرا که من می‌پسندم که تو بعد از من امام و هادی باشی!

۵- پس هر کس که من مولای او هستم؛ این علی ولیّ اوست؛ و بنابراین ای مردم! شما پیروان صدیق، و از موالیان راستین او بوده باشید.

۶- در آنجا پیامبر دعا کرد، که: بار پروردگارا! تو ولایت آنکه را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن باش با آنکه با علی دشمن است»!

**علمائی که شعر حسّان بن ثابت را در غدیر خمّ**

**ذکر کرده‌اند**

از مشاهیر علمای عامّه کسانی که ابیات غدیریّه حسّان را در کتب خود آورده‌اند عبارتند از:

۱- حافظ أبو عبد الله مرزبانی محمّد بن

عمران خراسانی متوفی در سنهٔ ۳۷۸

در کتاب «مِرْقَاةِ شَعْر».

۲ - حافظ أبو سعد خَرَّغُوشی متوفی در ۴۰۶،

و در کتاب «شرف المصطفی».

۳ - حافظ ابن مردویه اصفهانی متوفی در

۴۱۰ در کتاب خود تخریج کرده است.

۴ - حافظ أبو نُعَیم اصفهانی متوفی در ۴۳۰ در

کتاب خود: «مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ».

۵ - حافظ أبو سعید سِجِسْتَانی متوفی در ۴۷۷

در کتاب «الولاية».

۶ - أَخْطَبُ الْخَطْبَاءِ خَوَارِزْمی متوفی ۵۶۸ در

کتاب «مناقب»، و کتاب «مقتل الإمام السَّبْطِ الشَّهِيد».

۷ - حافظ أبو الفتح نطنزی در کتاب

«خصائص العلویة علی سایر البریة».

۸ - أبو المظفر سبط ابن جوزی حنفی متوفی

در ۶۵۴، در کتاب «تذكرة خواص الامّة».

۹ - صدر الحُفَّاطِ كَنْجی شافعی متوفی در

۶۵۸، در کتاب «كفاية الطالب».

۱۰ - شیخ الاسلام صدر الدین حمّوئی متوفی

در ۷۲۲، در کتاب «فرائد السَّمطین».

۱۱ - حافظ جمال الدین محمد بن یوسف

زرنندی متوفی در قدری بیشتر از ۷۵۰، در «نظم

دُرَرِ السَّمطین».

۱۲ - حافظ جلال الدین سیوطی متوفی در

۹۱۱ در کتاب «الإزْدِهَارُ فِيمَا عَقَدَهُ الشُّعْرَاءُ مِنْ  
الأشْعَارِ».

و از مشاهیر علمای شیعه کسانی که ابیات  
حسّان را آورده‌اند عبارتند از:

۱- أبو عبد الله مُفَجِّعٌ مُحَمَّدٌ بن أحمد متوفی  
در ۲۲۷.

۲- أبو جعفر مُحَمَّدٌ بن جریر بن رستم طبری  
در «مُسْتَرَشِدٌ».

۳- أبو جعفر صدوق مُحَمَّدٌ بن بَابُويه متوفی  
در ۳۸۱ در کتاب «أَمَالِي».

۴- سیّد رضی متوفی در ۴۰۶.

۵- مُعَلِّمُ الأُمَّةِ شیخ مفید متوفی در ۴۱۳ در  
کتاب «الْفُصُولُ الْمُخْتَارَةُ»، و نیز در رساله خود  
در معنای مَوْلی؛ و نیز در تألیف دیگر خود به نام:  
«النَّصْرَة»

لِسَيِّدِ الْعِتْرَةِ فِي حَرْبِ الْبَصْرَةِ»، و همچنین در کتاب «إرشاد».

۶ - شریف سیّد مرتضی علم الهدی متوفی در ۴۳۶ در شرح بایئه سیّد حمیری.

۷ - أبو الفتوح کراجکی متوفی در ۴۴۹ در «کنز الفوائد».

۸ - شیخ عبید الله بن عبد الله سدآبادی در کتاب «المقنع فی الولاية».

۹ - شیخ الطائفه أبو جعفر طوسی متوفی در ۴۶۰ در کتاب «تلخیص الشافی».

۱۰ - مفسر کبیر شیخ أبو الفتوح خزاعی رازی متوفی در ۵۸۸ در تفسیر خود.

۱۱ - شیخ فتال در «روضه الواعظین».

۱۲ - أبو علی فضل بن حسن طبرسی در «إعلامُ الوری».

۱۳ - ابن شهر آشوب سروی مازندرانی متوفی در ۵۸۸ در «مناقب».

۱۴ - أبو زکریّا یحیی بن حسن حلّی معروف به ابن بطریق در کتاب «خصائص».

۱۵ - سیّد هبة الدین در کتاب «المجموع الرائق».

۱۶ - رضی الدین علی بن طاوس متوفی در ۶۶۴ در کتاب «طرائف».

۱۷ - بهاء الدین أبو الحسن اربلی متوفی در

۶۹۲ و یا ۶۹۳ در «کشف الغمّة».

۱۸ - عماد الدّین حسن طبری در کتاب «کامل

بهائی».

۱۹ - شیخ یوسف بن أبی حاتم شامی در دو

موضع از کتاب «الدُّرُّ النَّظِيمُ».

۲۰ - شیخ علی بیاضی عاملی در کتاب

«الصِّراطُ الْمُسْتَقِيمُ».

۲۱ - قاضی نور الله مرعشی شوشتری شهید

متوفّی در ۱۰۹۱ در «مجالس المؤمنین».

۲۲ - مولی محسن فیض کاشانی متوفّی

۱۰۹۱ در کتاب «علم الیقین».

۲۳ - شیخ ابراهیم قَطِیفی در کتاب «الفِرْقَةُ

النَّاجِيَةِ».

۲۴ - سیّد هاشم بحرانی متوفّی در ۱۱۰۷ در

«غایة المرام».

۲۵ - علامه مجلسی متوفّی در سنه ۱۱۱۱ در

«بحار الأنوار».

۲۶ - شیخ یوسف بحرانی صاحب «حدائق»

متوفّی در ۱۱۸۶ در کتاب «کشکول» خود. و

بسیاری دیگر از علماء که این حدیث را از شعر

حسّان روایت

کرده‌اند<sup>۱</sup>. و چون بحث ما فعلاً در سند حدیث غدیر و ولایت است، فلذا نام این اعلام و کتابهایشان را ذکر کردیم.

و نیز از حموئی با سند متصل خود از اَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ روایت می‌کند: لَأَقُ: - سِيْرًا فُلًا نَمَلَسَ لِي نَسْدُ  
تُ اَوْلَادَ - مَطَافٍ وَ بِلَاطِيْبِ اِنْ بِلِيْ عَن ع - هُنْعَ لَلَّه اَضِيْرَ  
لَأَقَف - مَاهَا وَ مَاهِيْدَعِ لَلَّه: لَلَّه اِلَى ص لَلَّه اَل وُسْرَتُ عِمَسَد  
لُوقِيْ مَسَد و هَلَا و هِيْدَع: عَلِيْكُم بَعِيْ بِنِ اَبِيْطَالِبٍ؛ فَاِنَّهُ  
مَوْلَاكُمْ فَاَجِبُوْهُ! وَ كَبِيْرُكُمْ فَاَتَّبِعُوْهُ! وَ عَالِمُكُمْ فَاكْرِمُوْهُ!  
وَ قَائِدُكُمْ اِلَى الْجَنَّةِ فَعَزِّرُوْهُ! فَاِذَا دَعَاكُمْ فَاَجِبُوْهُ! وَ اِذَا  
اَمْرَكُمْ فَاَطِيعُوْهُ! اَجِبُوْهُ بِحُبِّي! وَ اَكْرِمُوْهُ بِكِرَامَتِي! مَا  
قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلِيٍّ اِلَّا مَا اَمَرَنِيْ بِهِ رَبِّيْ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ<sup>۲</sup>.

«از سلمان فارسی راجع به علی بن ابی طالب و فاطمه - سلام الله علیهما - سؤال شد. سلمان گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: بر شما باد به علی بن ابی طالب، چون او مولای شماست! پس او را دوست داشته باشید! و بزرگ شماست پس از او پیروی کنید!

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۲ ص ۳۴ تا ص ۳۹.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۸۸ حدیث هفتاد و هفتم.



و عالم شماست پس او را گرامی بدارید! و رهبر و پیشوای شما به سوی بهشت است، پس او را تعظیم نمائید! زمانی که شما را بخواند اجابت کنید! و چون امر کند إطاعت نمائید! به حبّ من به او محبّت کنید! و به کرامت من او را مکرم بدارید! من چیزی درباره علی به شما نگفتم مگر آنچه را پروردگارم - جلّت عظمته - به من امر کرد».

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از سفیان ثوری، از عبد الرحمن بن قاسم؛ از عمرو بن عبدالغفار آورده است که چون ابوهریره با معاویه وارد کوفه شد؛ و عصرها در مسجد کوفه در باب کنده می نشست و جلوس می نمود؛ و مردم نیز در برابر او می نشستند؛ جوانی از جوانان کوفه آمد و در برابر او نشست، و گفت: ای ابوهریره من تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا از رسول خدا شنیدی که درباره علی بن ابی طالب می گفت: **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؟!**

ابوهریره گفت: **اللَّهُمَّ نَعَمْ!** آری بحق

پروردگارم. جوان گفت: **فَأَشْهَدُ**

بِاللَّهِ لَقَدْ وَالْيَتِ عَدُوَّهُ، وَ عَادَيْتَ وَلِيَّهُ ثُمَّ قَامَ عَنْهُ<sup>۱</sup>.

«من به خداوند شهادت می‌دهم که: تو با

دشمن علی موالات کردی؛ و با ولی او دشمنی

نمودی! این بگفت، و برخاست.»

**استدلال اهل صفین به کشته شدن عمار بن**

**یاسر بر حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام**

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که: ابن

نوح گفته است: وَ اعْجَبَا مِنْ قَوْمٍ - يَعْنِي مِنْ أَصْحَابِ

صِفِّينَ - يَعْتَرِيهِمُ الشُّكُّ فِي أَمْرِهِمْ فِي مَكَانِ عَمَّارٍ؛ وَ لَا

يَعْتَرِيهِمُ الشُّكُّ فِي مَكَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْتَدْلُونَ عَلَيَّ

أَنَّ الْحَقَّ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَكُونُ عَمَّارٌ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ؛ وَ لَا

يَعْنُونَ بِمَكَانِ عَلِيٍّ؛ وَ يَحْذَرُونَ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ وَ يَرْتَاعُونَ

لِذَلِكَ؛ وَ لَا يَرْتَاعُونَ لِقَوْلِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَللّٰهُمَّ

وَ اِلِ مَنْ وَ اِلَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ؛ وَ لَا لِقَوْلِهِ: لَا يُحِبُّكَ اِلَّا

مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُبْغِضُكَ اِلَّا مُنَافِقٌ<sup>۲</sup>.

«ای چه امری شگفت‌انگیز است از امر

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و سوّم.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۸۹، حدیث هشتاد و پنجم.

جماعتی (یعنی از أصحاب صفین و لشگریان  
أمیرالمؤمنین که با آن حضرت بر علیه معاویه  
می جنگیدند) که چون عمّار در میان آنها بود، و  
کشته شد؛ شکّ برای آنها پیدا شد که: این دلیل  
بر آن است که علی بر حقّ است، و عمّار در  
لشگریان علی بود. و برای خود مقام و منزلت  
علی شکّی برای آنان پیدا نشد که: علی بر حقّ  
است؛ و باید در برابر او فداکاری کرد!

و استدلال می کنند که حقّ با اهل عراق است؛  
نه اهل شام، چون عمّار در میان اهل عراق است؛  
و به وجود علی در حقانیت لشکر عراق استدلال  
نمی نمایند. و از گفتار رسول خدا که به عمّار  
گفت: تو را گروه ستمگر می کشند، ترس دارند؛  
و نگران می شوند؛ و به گفتار رسول خدا درباره  
علی که گفت: بار پروردگارا! ولایت آن که را  
داشته باشی، که او ولایت علی را دارد؛ و دشمن  
باش با آن که علی را دشمن دارد؛ نگران  
نمی شوند؛ و در ترس نمی آیند! و نیز به گفتار  
دیگر رسول خدا که به علی فرمود: دوست ندارد  
تو را مگر مؤمن؛ و دشمن ندارد تو را مگر منافق؛  
نیز در ترس نمی افتند و بر حذر نمی شوند».

و نیز ابن ابی الحدید در شرح آورده است که:  
عَمَّار بن یاسر با عمرو عاص، در روز صفین  
گفتگوئی داشتند.

عَمَّار بن یاسر به عَمْرُو عاص گفت: من تو را  
مطَّلَع می‌کنم که به چه عِلَّت با تو و با أصحاب  
تو جنگ می‌کنم؟! رسول خدا به من امر کرد با  
نَاكثین جنگ کنم (شکنندگان بیعت با علی) و من  
جنگ کردم؛ و به من امر کرد تا با قَاسِطین جنگ  
کنم (متعدیان و متجاوزان) و شما آنها هستید!  
اَمَّا مَارِقِین (خارج‌شدگان از دین) پس نمی‌دانم  
آنها را ادراک می‌کنم یا نه!؟

أَيُّهَا الْأَبْتَرُ أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ

وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ؟ وَأَنَا مَوْلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛

وَ عَلِيٌّ مَوْلَايَ بَعْدَهُمَا<sup>۱</sup>.

«ای اَبْتَر (مقطوع الخیر و الرِّحمة) آیا نمی‌دانی

که رسول خدا درباره علی چنین فرمود؟! و من  
مولای خدا و رسول خدا هستم؛ و بعد از آن دو،  
علی مولای من است».

عَلَامَةُ کبیر و مُحَدَّث عظیم: سید هاشم

بَحْرَانِی که از علمای ارزشمند اسلام و مکتب

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۸۹ حدیث هشتاد و ششم.

تشیع است و صاحب «تفسیر برهان» و «مدینه المعاجز» و «غایة المرام» و کتب دیگر؛ در «غایة المرام» بعد از نقل هشتاد و نه روایت از عامّه که ما اندکی از آن را در اینجا ذکر کردیم گوید: خبر غدیر خمّ چه از ناحیه عامّه و چه از ناحیه خاصّه به حدّ تواتر رسیده است؛ حتی اینکه محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ، کتابی مستقلّ در این باب نوشته و نام آن را کتاب «الوَلایة» گذارده است و در آن طُرُق این حدیث را از هفتاد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مرد عامّیّ المذهب است.

و أبو العباس محمد بن سعید بن عُقْدَة نیز کتابی مستقلّاً نگاشته؛ و طرق حدیث غدیر را از یکصد و پنج طریق استخراج کرده است؛ و این مقدار از حدّ تواتر متجاوز است؛ و بنابراین هیچگاه خبری یافت نشده است که تعداد طرق آن به این مقدار باشد. و علی هذا واجب است که این حدیث أصل مُتَّبَع و طریق واضح و

روشن شمرده شود. و پس از آنکه از ابن طاوس،

داستان ابو المعالی جَوینی را در بغداد و مشاهده جلد

۲۸ از غدیر را نزد صحاف بیان می‌مکند کیوگ:

«قَفِيظًا يُبَاكِحُ: رد دیدلحا بی ابن بابویه غلابدا ج نه ح شر»

ی مه کدیوگ: فورعه کالی بنحلی عن بلدیعسن بی بییح

ت سائیلأغین باه، داندغب برغب ناچرده کافیطه قرد و

عاق و قوئو ت رثکزا و؛ درادی نکست سائمداد به او یکی

از شهودی است که شهادت او نزد قاضی محکمه

مسموع است، برای من بیان کرد که: من در نزد فخر

اسماعیل بن علی حنبلی فقیه معروف به غلام ابن المثنی

حاضر بودم - و فخر اسماعیل از پیشوایان حنبلی رده

دی نلاوطدیف لاخل ناسم و ه قفرد و؛ دود داندغباشت،

و تدریس علم منطق می‌نیرشد و شوخی لاجو؛ درک

ت شاد ت رابع. مدیدار و ابن مهلینشدار و ابن خسد و امام،

- ت فرماید زاهد و مدصشش فن سرد و.

**داستان ابن غالیه و فقیه حنبلی درباره زیارت**

**روز غدیر**

ابن غالیه می‌گوید: ما روزی در نزد او بودیم

و به گفتگو مشغول بودیم که یک نفر از حنبلی‌ها

وارد شد، و داستانی داشت که: بر عهدهٔ یکی از مردمان کوفه طلبی داشت که رفته بود به کوفه تا دین خود را بگیرد، و اتفاقاً رفتن او به کوفه، مصادف شده بود با زیارت روز غدیر؛ و این مرد حنبلی در کوفه بود؛ و این زیارت که در روز هیجدهم از ماه ذوالحجه است، آن قدر از خلائق به مشهد و مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آمده بودند که از حد شمارش و احصاء بیرون بود.

ابن غالیه می گوید: فخر اسماعیل شروع کرد از احوال آن مرد پرسیدن، که آیا مال تو وصول شد؟! و آیا مقداری از آن مال در نزد غریم و بدهکار تو باقیمانده است؟! و آن مرد حنبلی جواب فخر را می داد. تا اینکه آن مرد به فخر گفت: یا سیدی اگر تو در روز غدیر حضور داشتی، مشاهده می کردی آنچه را که از فضایح و گفتار شنیع و سب صحابه علنی با صداهای بلند بدون هیچ مراقبه و هیچ ترسی، در کنار قبر علی بن ابی طالب به وقوع می پیوندد!

فخر اسماعیل گفت: این مردم که سب می کنند چه گناهی دارند؟ سوگند به خدا، کسی آنها را بر سب جرأت نداد، و این باب را به روی آنان نگشود مگر صاحب همین قبر.

آن مرد گفت: صاحب این قبر کیست!؟

فخر گفت: علی بن ابی طالب.



آن مرد گفت: یا سیدی! اوست آن کسی که  
این سبّ را برای این مردم سنّت کرد، و به آنها  
یاد داد، و راه مردم را به آن گشود؟! فخر گفت:  
آری!

آن مرد گفت: یا سیدی! بنابراین اگر علی بر  
حقّ است، پس چرا ما فلان و فلان را دوست  
داریم؟ و اگر بر باطل است پس چرا ما او را  
دوست داریم؟! در اینجا سزاوار اینست که یا از  
او و یا از دو نفر دیگر تبری بجوئیم و بیزار شویم!  
ابن غالبه می گوید: آن چنان فقیه حنبلی فخر  
در جواب او درماند، که از مجلس به سرعت  
برخاست و نعل خود را پوشید و گفت: خدا  
لعنت کند اسماعیل را (فاعل بن فاعل) اگر  
جواب این مسئله را بداند؛ و رفت و در اندرونش  
داخل شد، ما نیز برخاستیم و منصرف شدیم<sup>۱</sup>.

## روایات وارده از شیعه درباره حدیث غدیر

و اما روایات وارده از خاصه:

مرحوم صدوق از پدرش، از أحمد بن  
إدریس، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اَبی  
عمیر، از محمد قبطی روایت می کند که حضرت  
صادق علیه السّلام گفتند: مردم از گفتار رسول

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۰.

خدا دربارهٔ علی بن ابی طالب در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِیْمِ غفلت کردند؛ همان طور که از گفتارش در روز غدیر خمّ غفلت کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مَشْرَبَةُ اُمِّ اِبْرَاهِیْمِ بودند، و جماعتی از اصحاب نزد آن حضرت بودند که علی بن ابی طالب وارد شد؛ و آن صحابه به ورود علی خوشحال نشدند و اظهار سرور نکردند. چون رسول الله دیدند که آنها آمدن علی را ناخوشایند داشتند فرمود: **مَعَاشِرَ النَّاسِ!** این اهل بیت من است که شما اینک به آنها استخفاف می کنید؛ و ارج نمی نهید، و من هنوز زنده هستم و در میان شما هستم!

سوگند به خداوند که چون از میان شما رخت بر بندم و غیبت کنم؛ خداوند از شما غیبت نمی کند. رَوْح و راحت و بشری و بشارت برای کسی است که به علی اقتدا کند، و ولایت او را بپذیرد، و در برابر او تسلیم باشد، و نیز در برابر اوصیای من از فرزندان او. من بر عهده دارم که ایشان را در شفاعت خود داخل کنم؛ چون ایشان پیروان من هستند، و کسی که از من پیروی کند از من است. و این سُنَّتِی است که

از ابراهیم خلیل در من جاری شده است؛ چون  
 من از ابراهیم هستم، و ابراهیم از من است، و  
 فضیلت من، فضیلت اوست، و فضیلت او فضیلت  
 من است؛ و من از ابراهیم افضل هستم، و این  
 تصدیق گفتار پروردگار من است که: ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا  
 مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>. رسول خدا هنوز  
 حیات داشت و پایش در مَشْرَبَةُ اُمِّ ابراهیم بود که  
 مردم امر را از علی بن ابی طالب برگرداندند»<sup>۲</sup>.

و نیز صدوق با سند متصل خود روایت  
 می کند از وکیع مَسْعُودِي، مرفوعاً از سلمان  
 فارسی - رحمه الله - که او می گفت: ابلیس -  
 لعنه الله - به جماعتی عبور کرد که آنها  
 امیرالمؤمنین علیه السلام را سب می کردند.  
 ابلیس در مقابل آنها ایستاد. آنها گفتند: اینکه در  
 برابر ما ایستاده است کیست؟! ابلیس گفت: من  
 أَبُو مَرَّة هستم (أَبُو مَرَّة لقب ابلیس است) گفتند:  
 ای أَبُو مَرَّة آیا تو سخن ما را نمی شنوی؟! ابلیس  
 گفت: بدی و زشتی برای شما باشد! شما مولای  
 خودتان علی بن ابی طالب را سب می کنید!

<sup>۱</sup> آیه ۳۴ از سوره ۳: آل عمران: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»  
 دیگرند؛ و خداوند شنوا و داناست».  
<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۹۰ حدیث دوّم.

گفتند: تو از کجا می‌دانی که علی مولای ماست؟! ابلیس گفت: از گفتار پیغمبرتان که گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَهُ، وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. آنها گفتند: آیا تو از موالیان و شیعیان او هستی؟! گفت: نه، من از موالیان و شیعیان او نیستم و لیکن او را دوست دارم؛ و هر کس که بغض او را در دل داشته باشد من در مال و فرزندان او شریک خواهم شد.

آنها گفتند: ای اَبُوْمُرَّة! تو درباره علی به ما چیزی نمی‌گوئی؟! ابلیس گفت: ای جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین شما از من بشنوید! من در میان گروه جنّ خداوند را دوازده هزار سال عبادت کردم؛ چون خداوند طائفه جنّ را هلاک کرد من از تنهائی به سوی خداوند عزوجلّ شکایت، آوردم؛ خداوند مرا به آسمان دنیا بالا برد؛ و من خداوند را دوازده هزار سال در میان فرشتگان عبادت کردم. و در این بین که ما خداوند عزوجلّ را تسبیح و تقدیس می‌نمودیم یک نور

شعشعانی از برابر ما عبور کرد بطوری که همه ملائکه به سجده افتاده و گفتند: **سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ**، این نور نور فرشته مقربّی بود، و یا نور پیغمبر مرسلی؟ در این حال ندا از ناحیه خداوند عزوجل رسید که: **لَا نُورٌ مَلَکٍ مُّقَرَّبٍ؛ وَ لَا نَبِیٍّ مُّرْسَلٍ، هَذَا نُورٌ طِیْنَةِ عَلِیِّ بْنِ أَبِیطَالِبٍ**<sup>۱</sup>. «این نور فرشته مقربّ نیست، و نور پیامبر مرسل نیست، این نور سرشت علی بن ابی طالب است».

و علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون خداوند پیغمبرش را امر کرد که امیرالمؤمنین را به ولایت برای مردم نصب کند در گفتارش که فرمود: **﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾** «**فِي عَلِيٍّ**» **بِغَدِيرِ حُمٍّ**؛ و پیامبر فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، در این حال جمیع شیاطین و ابالسه نزد ابلیس اکبر و شیطان بزرگ جمع شدند و خاک بر سر و صورت خود می ریختند.

ابلیس اکبر (شیطان بزرگ) به آنها گفت: چه

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۱، حدیث ششم.

می کنید؟! چرا این کارها را می کنید؟! آنها گفتند:  
 این مرد (پیغمبر) عَقْدی بسته است که تا روز  
 قیامت کسی نمی تواند آن را باز کند. ابلیس اُکبر  
 گفت: کَلَّا چنین نیست. آن کسانی که در حول  
 و اطراف او هستند به من وعده‌ای داده‌اند و عده  
 جزمی که مخالفت مرا نکنند! و در این حال  
 خداوند این آیه را فرستاد: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ  
 عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ  
 الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«و شیطان، رأی باطل خود را بطور جدی به  
 صورت حقّ برایشان جلوه داد، تا غیر از جماعتی  
 از مؤمنان بقیّه همگی او را تصدیق نموده و پیرو  
 او شدند».

و شیخ طوسی در «تهذیب» با اسناد خود از  
 حَسَّانِ جَمَّال روایت می کند که گفت: من  
 حضرت صادق علیه السّلام را از مدینه به مکه  
 حمل می دادم؛ چون به مسجد غدیر رسیدیم  
 نظری به طرف چپ کوه نمود و فرمود: اینجا  
 جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است  
 در آن وقتی که می گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ  
 مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ

<sup>۱</sup> آیه ۲۰، از سوره ۳۴: سبا.

وَالْآهٖ، وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاهُ. و پس از آن نظری به

جانب دیگر کرد و گفت: اینجا جای چادر ابو فلان،

و فلان، و سالم مولیٰ ابی حذیفه، و ابو عبیده جراح

است که چون پیغمبر را دیدند که دست خود را بلند

کرده است، بعضی از ایشان گفتند: به چشمانش نگاه

کنید، ببینید چگونه مانند دو چشم شخص دیوانه در

گردش است! و جبرائیل این آیه را آورد: ﴿وَإِنْ يَكَادُ

الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ

يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

«و نزدیک بود که آنان که کافر شده‌اند ای

پیغمبر تو را با چشمهایشان بزنند چون ذکر نازل

از خدا را شنیدند، و می‌گفتند که: حَقًّا او دیوانه

است. در حالی که وحی قرآنی جز یاد و تذکری

برای عالمیان چیزی نیست». سپس حضرت

صادق فرمود: ای حسّان! اگر تو شتربان من

نبودی تو را به این حدیث، حدیث نمی‌کردم<sup>۲</sup>.

محمد بن علی بن شهر آشوب، از معاویه بن

عمّار، از حضرت صادق علیه السّلام روایت

کرده است که: چون پیغمبر فرمود: مَنْ كُنْتُ

<sup>۱</sup> آیه ۵۱، از سوره، ۶۸: نون و القلم.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث شانزدهم.

مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، عَدْوِي كَفْتُ: نه سوگند به

خدا که خداوند به او چنین امری نکرده است، و

این مطلب فقط تقوُّلی است که رسول خدا نموده

است (یعنی مطلبی است که از نزد خود ساخته و

پرداخته است و به خدا نسبت می‌دهد).

خداوند تعالی این آیات را فرستاد:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ \* وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ \* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾<sup>۱</sup>.

«و اگر او (محمد) بعضی از گفتارها را به ما

ببندد؛ ما با دست قدرت خود او را خواهیم

گرفت؛ و پس از آن، رگ حیاتی قلب او را (که

خون از قلب بواسطه آن به رگها جریان می‌یابد)

می‌بریم؛ و هیچیک از شما مانع از این عمل ما

---

<sup>۱</sup> آیه ۴۴ تا ۵۱، از سوره ۶۹: الحاقه.



نمی‌شوید. و این برای متقیان موجب یادآوری خداست، و ما حقاً می‌دانیم که بعضی از افراد شما از جمله تکذیب‌کنندگان هستند؛ و حقاً او برای کافران موجب حسرت است. و بدرستی که او حقُّ الیقین است.»

که در این آیات، مراد از ﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ﴾ محمد است؛ و مراد از ﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ علی است.<sup>۱</sup>

و محمد بن عباس بن ماهیار با سند خود روایت می‌کند از فضیل بن عبد الملک، از حضرت صادق علیه السلام که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز غدیر به ولایت منصوب کرد؛ مردم سه دسته شدند: یک دسته گفتند: محمد گمراه شده است. و یک دسته گفتند: زیانکار و هلاک شده است؟ و یک دسته گفتند: عشق علی را در سر دارد که دربارهٔ اهل بیت و پسر عمویش چنان می‌گوید. خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرستاد:

﴿وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۲، حدیث هفدهم.

«سوگند به ستاره هنگامی که نزول می کند، که صاحب شما گمراه نشده و زیان نکرده است؛ و از روی هوای نفس خود سخن نمی گوید؛ نیست گفتار او مگر وحیی که به او وحی شده است».

شیخ طوسی در «أمالی» خود، از شیخ مفید، با سند متصل از زید بن ارقم آورده است که: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِغَدِيرِ حُمٍّ يَقُولُ:

إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِي وَلَا لِأَهْلِ بَيْتِي. لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ادَّعَى إِلَيَّ غَيْرَ أَبِيهِ؛ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ. أَلَوْلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ. وَ لَيْسَ لِوَارِثٍ وَصِيَّةٌ. أَلَا وَ قَدْ سَمِعْتُمْ مِنِّي وَ رَأَيْتُمُونِي. أَلَا مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. أَلَا وَ إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَ مُكَائِرٌ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا تُسَوِّدُوا وَجْهِي. أَلَا لَأُسْتَنْقِذَنَّ رِجَالًا مِنَ النَّارِ وَ لَيْسَتَنْقِذَنَّ مِنْ يَدَيَّ أَقْوَامٌ.

إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَ

أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيَ مَوْلَاهُ<sup>۱</sup>.

«شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم می فرمود: صدقه حلال نیست، نه برای من و نه برای اهل بیت من. خداوند لعنت کرده است کسی را که خود را به غیر پدرش نسبت دهد. خداوند لعنت کرده است کسی را که در تحت ولایت غیر موالی خود درآید. فرزند متعلق به کسی است که صاحب فرایش است (که به نکاح صحیح زن حامله را داراست) و از برای شخص فاجر و زناکار، از فرزند بهره ای نیست، بهره او سنگ است (که به حکم حاکم شرع باید در صورت إحصان سنگسار شود). برای وارث وصیت نافذ نیست (بطوری که از حق سایر ورث کم شود و در زیادی از ثلث که حق متوفی است قرار گیرد). آگاه باشید که شما از من شنیدید و مرا دیدید؛ آگاه باشید که هر کس بر من متعمداً دروغ ببندد محلّ و مأوای او آتش می باشد. آگاه باشید که من پیشدار و جلودار شما هستم در روز قیامت به رفتن به سوی حوض

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و دوّم، و «أمالی شیخ» جزء هشتم طبع نجف ص ۲۳۱.

کوثر، و بواسطه کثرت شما در روز قیامت خود را غالب می‌بینم؛ و به کثرت شما در خود احساس کثرت و مطلوبیت می‌کنم. پس شما موجب خجالت من (روسپاهی) نشوید! آگاه باشید که من مردانی را که سهمیه آنها آتش است استنقاذ می‌کنم و می‌گیرم و نجات می‌دهم؛ و هر آینه استنقاذ می‌شوند و ربوده می‌گردند از دو دست من اقوامی. حقاً خداوند مولای من است، و من مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای هستم. آگاه باشید که هر کس که من مولای او هستم پس این علی مولای اوست».

و نیز شیخ در «امالی» با سند متصل خود از سَهْم بن حَصِین اَسَدی روایت می‌کند که او گفت: من با عبد الله بن علقمه وارد مکه شدیم؛ و عبد الله بن علقمه در مدت روزگار خود از سب‌کنندگان علی بن ابی طالب بود.

من به عبد الله گفتم: میل داری نزد این مرد (ابو سعید خدری) برویم و با او تجدید عهد بنمائیم؟!

گفت: آری! و ما به نزد ابو سعید رفتیم. عبد الله به او گفت: آیا تو درباره علی منقبتی از رسول خدا شنیده‌ای؟! گفت: آری! چون آن را برای تو بازگو کردم

می‌توانی از مهاجرین و انصار و از قریش نیز  
پرسی و بدانی که رسول خدا در روز غدیر خمّ ابلاغ  
أمر خدا کرد و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَسْتُ أَوْلَى**

**بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟** گفتند: آری پیغمبر سه بار این  
جمله را تکرار نمود و پس از آن گفت: ای علی  
نزدیک بیا! و رسول خدا دستهای علی را بلند کرد  
بطوری که سپیدی زیر بغل آن دو نمایان شد و گفت:  
**مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.** و این جمله را نیز سه بار  
تکرار کرد.

عبد الله بن علقمه به أبو سعید گفت: تو  
خودت این کلمات را از رسول خدا شنیدی؟!  
أبو سعید گفت: آری؛ و اشاره به سینه‌اش و به دو  
گوشش کرد و گفت: دو گوش شنیده و قلب من  
آن را حفظ کرده است.

عبد الله بن شريك گوید: چون عبد الله بن  
علقمه و سهم بن حصین از سفر برگشتند؛ در وقتی که  
ما نماز ظهر را در جماعت خوانده بودیم عبد الله بن  
علقمه برخاست و در حضور جمعیت سه بار گفت: **إِنِّي**

أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَسْتَغْفِرُهُ مِنْ سَبِّ عَلِيٍّ<sup>۱</sup> «من به سوی خداوند توبه می‌کنم، و از او طلب آمرزش و غفران می‌نمایم از سبّی که به علی کرده‌ام».

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عبد الله بن یزید، از پدرش روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: **عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي**<sup>۲</sup>.

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از عُمیر بن سعد آورده است که او شنیده است سخن علی را که در رُحْبَةَ مردم را سوگند می‌داده است که هر کس سخن رسول خدا را شنیده است که: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ**، برخیزد و شهادت دهد. و ده نفر و اندی برخاستند و شهادت دادند<sup>۳</sup>.

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و سوّم و «أمالی شیخ» طبع نجف ص ۲۵۲ مجلس نهم.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و چهارم. و «أمالی شیخ» جزء نهم طبع نجف ص ۲۵۳.

<sup>۳</sup> «غایة المرام» ص ۹۴، حدیث بیست و هفتم، و «أمالی شیخ» جزء دوازدهم ص ۳۴۳ و ۳۴۴.

روایت می کند از عبد الرّحمن بن

أبي ليلى كه گفت: پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در روز خیبر به علی بن ابی طالب علیه السلام داد، و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. و او را در روز غدیر خم بپا ایستاند، و به مردم اعلان کرد که او مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنهت سایه است. هَلْ لَأَقْو: أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنكَ. وَ قَالَ لَهُ: تَقَاتِلْ يَا عَلِيُّ عَلَى التَّوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ أَنَا عَلَى التَّزِيلِ. وَ قَالَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. وَ قَالَ لَهُ: أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ. وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى. وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِي. وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ إِمَامٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؛ وَ وَليُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي. وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحُجِّ الْأَكْبَرِ. وَ قَالَ لَهُ: أَنْتَ الْإِخْدُ بِسُنَّتِي وَ الذَّابُّ عَنْ مِلَّتِي. وَ قَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَ أَنْتَ مَعِيَ. وَ قَالَ لَهُ: أَنَا عِنْدَ الْحَوْضِ وَ أَنْتَ مَعِيَ. وَ قَالَ لَهُ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ أَنْتَ يَدْخُلُهَا مِمِّطَاةً وَ مِنْ سَلْحَاوُنِ سَلْحَاوُنِ أَهْلُ خَدَتِ. وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ



أَوْحَىٰ إِلَيَّ بِأَنَّ أَقْوَمَ بِفَضْلِكَ، فَكُفْتُ فِيهِ بِلَى النَّاسِ، وَ  
 بَلَّغْتُهُمْ مَا أَمَرَنِي اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ. وَقَالَ لَهُ: اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي  
 فِي صُدُورِ مَنْ لَا يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي؛ أَوْلَيْكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ  
 وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ.

«و به او گفت: تو از من هستی و من از تو  
 هستم. و به او گفت: ای علی من برای پذیرش  
 ظاهر قرآن با مردم جنگ کردم؛ و تو برای  
 پذیرش واقعیت و تحقق آن. و به او گفت:  
 نسبت تو با من همانند نسبت هارون است با  
 موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست. و به  
 او گفت: من صلح هستم با هر که با تو صلح  
 باشد، و مبارز هستم با هر که با تو مبارزه کند. و  
 به او گفت: تو دستاویز محکم خدا هستی. و به  
 او گفت: تو واضح کننده و روشن کننده هستی  
 برای آنان آنچه را که بعد از من بر ایشان مشتبه  
 گردد. و به او گفت: تو امام و پیشوای هر مؤمن  
 و مؤمنه‌ای هستی؛ و تو ولیّ هر مؤمن و مؤمنه‌ای  
 بعد از من هستی. و به او گفت: تو آن کسی  
 هستی که خداوند در شأن او ﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ  
 رَسُولِهِ﴾ را نازل کرد. و به او گفت: تو گیرنده  
 سنت من هستی و دفاع کننده از آئین من. و به او  
 گفت: من اولین کسی هستم که هنگام رستاخیز

زمین برای او شکافته می‌شود و تو با من هستی.  
و به او گفت: من در کنار حوض کوثرم و تو با  
من هستی. و من اولین کسی هستم که وارد  
بهشت می‌شود و تو بعد از من هستی که با حسن  
و حسین و

فاطمه علیها السّلام وارد می‌شوی. و خداوند به من وحی کرده است که برای بیان فضل تو برپا خیزم، و من برای آن در میان مردم قیام کردم و آنچه را که خداوند مرا به تبلیغ آن امر کرده بود تبلیغ کردم. و به او گفتم: پرهیز از کینه‌هایی که در سینه کسانی است که آن را آشکار نمی‌کنند مگر پس از مرگ من؛ ایشان را خداوند لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می‌کند.

ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ فَقِيلَ: مِمَّا بُكَأُوكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟  
 قَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ: أَنَّ  
 ذَلِكَ يُرْوَلُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُمْ، وَاجْتَمَعَتِ  
 الْأُمَّةُ عَلَى مَحَبَّتِهِمْ، وَ كَانَ الشَّانِي لَهُمْ قَلِيلًا، وَ الْكَارِهُ لَهُمْ  
 ذَلِيلًا، وَ كَثُرَ الْمَادِحُ لَهُمْ؛ وَ ذَلِكَ حِينَ تَغْيُرُ الْبِلَادِ، وَ  
 تَضَعُفِ الْعِبَادِ، وَ الْإِيَّاسِ مِنَ الْفَرَجِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ  
 الْقَائِمُ فِيهِمْ - الْحَدِيثُ<sup>۱</sup>.

«و سپس رسول خدا گریست. از آن حضرت از علیت گریه چون سؤال شد، گفت: جبرئیل

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۴ و ص ۹۵، حدیث سی‌ام. و «أمالی شیخ» قسمت اول، جزء دوازدهم ص ۳۶۱ و ص ۳۶۲.

علیه السّلام از پروردگارش عزوجلّ به من خبر  
 داده است که این کینه‌ها و آزارها، در وقتی که  
 قائم آل محمّد قیام کند سپری می‌شود، و در  
 هنگامی که کلمه و نام ایشان بالا رود و اُمّت من  
 بر محبّت ایشان مجتمع گردند. و در آن وقت  
 زشت‌گویان بر آنها کم خواهند بود؛ و  
 ناپسندداران آنها ذلیل و بی‌ارج خواهند بود، و  
 مدّاحان و ثناگویان آنها زیاد خواهند بود، و این  
 زمانی به وقوع خواهد پیوست که شهرها و بلاد  
 دگرگون گردد، و بندگان خدا در ضعف و  
 ناتوانی بسر برند، و یأس و ناامیدی از فرج و  
 گشایش همه را فرا گیرد. در آن وقت است که  
 قائم آل محمّد در میان آنها پدیدار گردد» -  
 الحدیث.

## بیان پنج خصلت اسلام که ولایت ختم آنست

و نیز شیخ در «أمالی» با سند متصل خود از  
 مجاشعی، با دو سند: یکی از محمّد بن جعفر بن محمّد از  
 پدرش حضرت صادق علیه السّلام؛ و دیگری از  
 حضرت رضا علیه السّلام، از پدرش موسی، از پدرش  
 جعفر بن محمّد علیه السّلام؛ و با هر دو سند آن حضرت  
 از آبائشان، از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت  
 کرده‌اند و هیلع لله الی صد الدخ لوسر مدینش که دنا

ىمتفك: بُنى الإسلامُ على خمسٍ خصالٍ: على

الشهادتين، والقريتين. قيل

لَهُ: أَمَّا الشَّهَادَتَيْنِ فَقَدْ عَرَفْنَا هُمَا، فَمَا الْقَرِيبَتَانِ؟ قَالَ:

الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، لَا يُقْبَلُ إِحْدَيْهِمَا إِلَّا بِالْآخَرَى؛ وَ

الصِّيَامِ وَحَجِّكَ لَذِمَّتْهُ خَوْءًا بِأَلَيْسَ عَاطَتْسَانِ مَرَلِلَهُ ابْتِيَدِ

يَلَاوِلَابِ. لَ جَوَزَّ عُلَّهَ الزَّنَافُ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۱</sup>.

«إسلام بر پنج صفت فضیلت دار بنا شده

است: بر شهادتین؛ و بر قرینتین. از آن حضرت

پرسیده شد که: ما شهادتین را دانسته ایم و لیکن

مراد از قرینتین چیست؟ رسول خدا فرمود: نماز

و زکوة؛ یکی از آن دو قبول نمی شود بدون

دیگری. و سوومی از پنج خصال، روزه، و

چهارمی حج بیت الله الحرام است برای کسی که

مستطیع باشد. و این چهار خصلت به موضوع

پنجم ختم شده است که آن ولایت است. و

خداوند در این باره آیهٔ اِکْمَالِ دِينٍ و اِتْمَامِ نِعْمَتٍ

را فرود آورده است».

و نیز شیخ در «امالی» با سند متصل خود از ابو

ذر غفاری: جُنْدُبُ بْنُ جُنَادَةَ روایت کرده است که

يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَخَذَ

<sup>۱</sup> «غاية المرام» ص ۹۵، حديث سي و يكم. و «امالی شيخ» ج ۲، جزء هجدهم ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ  
 أَخِي، وَصَفِيِّ، وَوَصِيِّ، وَوَزِيرِي، وَآمِينِي؛ مَكَانَكَ  
 مِنِّي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي كَمَا كَانَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا  
 أَنَّهُ لَا نَبِيَّ مَعِيَ. مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّكَ خَتَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ  
 لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيْمَانِ؛ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ  
 فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ<sup>۱</sup>.

أبوذر می گفت: دیدم که رسول خدا دست  
 علی را گرفته بود و به او می گفت: ای علی! تو  
 برادر من هستی! تو برگزیده و خلاصه و نتیجه  
 من هستی! تو وصی من هستی! تو وزیر من  
 هستی! تو آمین من هستی! مقام و منزلت تو  
 نسبت به من چه در حیات من و چه بعد از مرگ  
 من مقام و منزله هارون است نسبت به موسی  
 مگر اینکه با من پیغمبری دیگر نیست؛ کسی که  
 بمیرد با دوستی تو خداوند عزوجل خاتمه کار او  
 را به امن و ایمان منتهی می کند؛ و کسی که بمیرد  
 با دشمنی تو، او از اسلام بهره ای ندارد».

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۵، حدیث سی و دوّم. و «أمالی ابن شیخ» ج ۲، مجلس  
 جمعه ۴ محرم سنه ۴۵۷ ص ۱۵۸ و ص ۱۵۹.

و نیز در «امالی» شیخ با سند متصل خود از عمرو بن میمون اودی روایت کرده است که در حضور او از علی بن ابی طالب علیه السلام سخنی به میان آمد او گفت: جماعتی که علی علیه السلام را به زشتی یاد کنند، ایشان آتش گیره دوزخند. و من این آیه را از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که از جمله آنها حذیفه بن یمان و کعب بن عجره بودند که هر یک از آنها می گفتند: به علی علیه السلام چیزهایی عنایت شده است که به هیچ یک از افراد بشر داده نشده است: او شوهر فاطمه سیده زنان اولین و آخرین است. چه کسی همانند فاطمه را دیده و یا شنیده است که یک نفر از اولین و آخرین با مثل فاطمه ازدواج کرده است؟ و علی پدر حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت از اولین و آخرین است. ای جماعت مردم! شما چه کسی را همانند این دو فرزند می یابید؟ و دیگر آنکه رسول خدا پدر زن اوست، و او وصی رسول خداست در اهلش و ازواجش. پیامبر تمام درهای خانه های اصحاب خود را به مسجد بست غیر از در خانه علی را. و علی فاتح خیبر؛ و دارنده لوای جنگ در روز خیبر است. رسول خدا دو چشمان او را با آب دهان تر کرد در حالی که چشمان او درد می کرد؛ علی چشمانش فوراً



خوب شد و دیگر تا آخر عمر از چشم درد شکایت نکرد، و نه از شدت حرارت و از برودت چیزی احساس ننمود.

و علی صاحب روز غدیر است که پیامبر نام او را به بزرگی یاد کرد، و بر تمام اُمت خود ولایت او را لازم و واجب شمرد، و عظمت و اُبّهت این امر را برای مردم شناسانید؛ و مقام و مکانت علی را مُبیین و روشن ساخت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟** **قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ<sup>۱</sup>.**

## خطبهٔ امام حسن مجتبیٰ علیه السّلام در حضور

### معاویه و اشاره به غدیر

و نیز شیخ در «امالی» از ابی عمیر زاذان؛ در خطبه‌ای که حضرت امام حسن علیه السّلام در میان مردم در حضور معاویه ایراد کردند بیان می‌کند که حضرت در آن خطبه، فضل و شرف پدرشان، و سوابق او را در اسلام، و آنچه را که از تصریحات

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۵ و ص ۹۶، حدیث سی و چهارم. و «امالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۰ و ص ۱۷۱.



و نصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره  
 او ذکر کرده‌اند همه را بیان می‌کنند تا اینکه در این  
 خطبه می‌فرماید: فَقَدْ تَرَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَ هُمْ  
 يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى فِيهِمْ وَ اتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَ قَدْ  
 تَرَكْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَبِي وَ بَايَعُوا غَيْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ  
 هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النُّبُوَّةَ. وَ قَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى  
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ وَ أَمَرَهُمْ  
 أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ<sup>۱</sup>.

«بنی اسرائیل نیز هارون را ترک کردند با آنکه  
 می‌دانستند او جانشین حضرت موسی است در  
 میان آنها، و از سامری پیروی کردند. و این امت  
 پدر مرا ترک کردند و با غیر او بیعت کردند  
 در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 شنیده بودند که به او می‌فرمود: منزله تو نسبت  
 به من منزله هارون است نسبت به موسی به  
 استثناء نبوت. و آنها رسول خدا صلی الله علیه و  
 آله را دیده بودند که در روز غدیر خم پدرم را به

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و پنجم. و «أمالی شیخ» ج ۲، ص ۱۷۲  
 و ص ۱۷۳.

ولایت نصب نمود و مردم را امر کرد که حاضران از ایشان به غائبان برسانند».

و نیز در «أمالی» همین مضمون از خطبه حضرت امام حسن را با ألفاظی دیگر و با سندی دیگر از عبد الرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش: علی بن الحسین علیه السلام روایت می کند<sup>۱</sup>.

## إنكار أبو حنيفة حديث غدیر را، با اعتراف او به

### وقوع واقعه غدیر

و نیز شیخ محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، در «أمالی» خود با سند متصل خود روایت می کند از محمد بن نوفل بن عائذ صیرفی که او گفت: من در نزد هیثم بن حبيب صیرفی بودم که أبو حنيفة: نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ بر ما وارد شد؛ و در بین ما سخن از أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام به میان آمد، و سخن از غدیر خم بین ما ردّ و بدل شد.

أبو حنيفة گفت: من به أصحاب خودم گفته‌ام که شما در برابر اینها (شیعیان) اقرار به حدیث غدیر خم نکنید زیرا که در این صورت در مخاصمه و نزاع بر شما غالب می شوند!

در این حال رنگ از چهره هیثم بن حبيب

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و ششم.

# صیرفی پرید و سیمایش دگرگون

شد، و گفت: چرا اقرار و اعتراف به حدیث غدیر نکنند؟ ای نَعْمَانُ مگر حدیث غدیر نزد تو ثابت نیست؟!!

أبو حنیفه گفت: آری حدیث غدیر در نزد من است و برای من روایت شده است!

هَيْثَمُ گفت: پس چرا شما به آن اقرار نمی کنید در حالی که روایت کرد برای ما حبیب بن اَبی ثابت از اَبو طفیل، از زید بن ارقم که علی علیه السَّلام در رُحْبَه مردمی را که آن را از پیغمبر شنیده بودند سوگند داد که شهادت دهند؟

أبو حَنِيفَةَ گفت: آیا شما نمی بینید که در این مسئله چقدر گفتگو و بحث به میان آمده است که علی مجبور می شود مردم را برای اقرار و اعتراف به آن سوگند دهد؟!!

هَيْثَمُ گفت: آیا ما علی را تکذیب کنیم؟! و یا گفتار او را رد کنیم؟!!

أبو حَنِيفَةَ گفت: ما علی را تکذیب نمی کنیم و گفتار او را نیز رد نمی نمائیم و لیکن تو می دانی که در میان مردم افرادی هستند که غُلُوّ می کنند! هَيْثَمُ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را می گوید، و در میان مردم با ندای بلند خطبه می خواند، آنگاه ما از بیان آن بترسیم و تقیّه کنیم که شاید غُلُوّ کننده ای غُلُوّ کند، و یا

گوینده‌ای چنان گوید؟!۱

در این حال مردی برای مسئله‌ای در مجلس

آمد که پرسد، بحث را قطع کرد. و این گفتار

مجلس ما در کوفه منعکس شد؛ و در بازار کوفه

با ما حبیب بن نزار بن حیّان بود، که به نزد هیثم

آمد و به او گفت: آنچه درباره‌ی علی تو سخن

گفته‌ای و سخن آن شخص دیگر به من رسید -

و حبیب مولای بنی هاشم بود<sup>۲</sup> - هیثم گفت:

نظر در این مطلب بیش از این مقدار است لیکن

تو امر را سهل و آسان بگیر!

و بعد از این جریان، در موسم حجّ ما برای

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۹۶، حدیث سی و هشتم.

<sup>۲</sup> چون لفظ مَوْلی را به شخصی اضافه کنند، معنای غلام و بنده و یا معنای آقا دهد، مثل آنکه بگوئیم: قَنْبَرٌ مَوْلی عَلیٌّ یعنی قنبر غلام علی بود، و یا اینکه بگوئیم: عَلیٌّ مَوْلی قَنْبَرٍ یعنی علی آقای قنبر بود؛ ولی اگر مَوْلی را به قبیله نسبت دهند، مثل آنکه بگویند: مَوْلی بنی أُسَد، مَوْلی أُزْد، مَوْلی ثَقِیف، یکی از دو معنی را اراده کنند:

۱ - معنای حلیف و هم‌سوگند. ۲ - معنای نزیل و مهاجر بدان قبیله. و علی هذا حبیب بن نزار بن حیّان که مولای بنی هاشم بود یعنی یا با آنها هم‌قسم بود و یا در طائفة بنی هاشم وارد شده و بدانجا مهاجرت کرده بود. و از این بیان معلوم می‌شود که شوذّب که در روز عاشورا با عابس بن شیب شاکری بود و او را شوذّب مَوْلی شاکر گویند غلام عابس نبوده است بلکه با شاکر که قبیله عابس بوده است هم‌سوگند بوده و یا بدان قبیله مهاجرت کرده است. شاکر قبیله ایست در یَمَن از طائفة هَمْدان که از اولاد شاکر بن ربیعة بن مالک هستند؛ و عابس از آن قبیله بود فلذا او را شاکری گویند. و شوذّب از هم‌سوگندها یا واردان بدان قبیله بوده؛ و لهذا با عابس هم‌سفر شده و به فیض کربلا رسیده است. و شاید هم‌مقام او از عابس بالاتر بوده است زیرا درباره‌ی او گفته‌اند: وَ كَانَ مُتَقَدِّمًا فِی الشَّیْعة.

حجّ حرکت کردیم، و با ما حبیب نیز بود؛ و داخل شدیم بر حضرت أبو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام و سلام کردیم؛ و حبیب جریان واقعه کوفه و بحث با أبو حنیفه و انکار اقرار و اعتراف او را درباره حدیث غدیر، با اقرار و اعتراف به صحّت اصل واقعه غدیر به محضر حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، که آثار کراهت و ناراحتی در سیمای آن حضرت مشهود شد.

حبیب گفت: و این محمد بن نوفل است که در آن مجلس حضور داشته است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: دست از این گفتگو بردار! با مردم با حسن اخلاق رفتار کنید! ولیکن با کردارتان مخالف آنها باشید! **فَإِنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اكْتَسَبَ، وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، لَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا! وَ ادْخُلُوا فِي دَهْمَاءِ النَّاسِ: فَإِنَّ لَنَا أَيَّامًا وَ دَوْلَةً يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ.**

«برای هر فردی از افراد انسان همان چیزی است که کسب کرده است، و او در روز قیامت با آن که محبوب اوست معیت و همجواری دارد. مردم را بر خودتان و بر ما بار نکنید و تحمیل ننمائید! و شما هم در جمعیت مردم وارد شوید! از برای ما ایّامی است و دولتی است که آن زمان که خداوند بخواهد آن را خواهد آورد.»



حبیب در برابر کلام حضرت ساکت شد.  
حضرت گفتند: ای حبیب آنچه را که گفتم  
فهمیدی؟! شما مخالفت امر مرا مکنید که  
پشیمان می‌شوید! حبیب گفت: من هیچگاه  
مخالفت امر شما را نخواهم کرد.

أبو العباس ابن عَقْدَةَ أحمد بن محمد بن  
سَعِيد گوید: من از علی بن حسن دربارهٔ محمد  
بن نوفل پرسش کردم؛ گفت: اهل کوفه است.  
گفتم: از چه طائفه؟! گفت: می‌پندارم که مولای  
بنی هاشم باشد. و حبیب بن نزار بن حیّان

هم مولای بنی هاشم بود. و این حدیث و گفتاری که بین او و ابو حنیفه جاری شد در زمانی بود که حکومت بنی عبّاس ظهور یافته بود، و برای طرفداران علی بن ابی - طالب و حدیث غدیر امکان اظهار حَقانیت آل محمد صلی الله علیه و آله وجود نداشت<sup>۱</sup>.

## استشهاد حضرت فاطمه سلام الله علیها به

### حدیث غدیر

ابن بابویه در کتاب «نُصُوصُ عَلَی الْأَئِمَّةِ الاثْنِ عَشْرَ عَلَیهِ السَّلَام» با سند متصل خود از محمود بن لُبَید آورده است که: چون رسول خدا رحلت کرد، کار فاطمه این بود که بر سر قبور شهداء می آمد، و بر سر قبر حمزه می آمد و گریه می کرد. یکی از روزها من بر سر مزار حمزه رفتم، دیدم که فاطمه - صلوات الله علیها - آنجاست و مشغول گریستن است. من صبر کردم تا از گریه فارغ شد، آنگاه پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: ای سَیِّدَةُ نِسْوَانِ! سوگند به خدا که با گریه خود رگهای دل مرا پاره کردی! فاطمه گفت: ای اَبَا عَمْرَةَ! من سزاوار است گریه کنم

---

<sup>۱</sup> «أمالی» شیخ مفید طبع ۱۴۰۳ هجری قمری مجلس سوم ص ۲۶ تا ص

چون در مصیبت بهترین پدران: رسول خدا گرفتار آمدم. و پس از آن شروع کرد به خواندن این بیت:

«وقتی شخصی از دنیا برود یاد او در میان مردم کم می‌شود، و لیکن یاد پدر من از وقتی که مرده است سوگند به خدا که بزرگتر شده است.»  
عرض کردم: ای سیده من! من می‌خواهم از شما مطلبی را بپرسم که در سینه من می‌آید و افکار مرا مضطرب می‌کند! حضرت فاطمه فرمود:  
پرس! عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامت علی قبل از رحلتشان نصی نمودند؟! حضرت فرمود: **وَاعَجَبًا أَنْسَيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ؟! ای شگفتا آیا شما روز غدیر حُمّ را فراموش کردید؟! عرض کردم: بلی روز غدیر حُمّ تصریحی بر این امر بود؛ و لیکن من می‌خواهم از آنچه که رسول خدا در پنهانی به تو گفته است سؤال کنم!**

حضرت فرمود: **أَشْهَدُ اللَّهَ تَعَالَى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيٌّ فِيكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أَخْلَفَهُ فِيكُمْ؛ وَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي؛ وَ سِبْطَاهُ وَ تِسْعَةٌ مِّنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَيْمَةٌ أَبْرَارٌ. لَئِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمْ**

وَجَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَّينَ، وَ لَئِنْ خَالَفْتُمُوهُمْ

لَيَكُونُ الْإِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

«من خداوند را شاهد می‌گیرم که شنیدم می‌فرمود: علی در میان شما بهترین کسی است که من در میان شما می‌گذارم؛ و بعد از من او امام و خلیفه است؛ و دو فرزند او با نه نفر از صلب حسین، پیشوایان نیکو کردارند. اگر شما از آنها پیروی کنید آنها را هدایت کننده و هدایت شده می‌یابید! و اگر مخالفت آنها را کنید، این اختلاف در میان شما تا روز قیامت به طول خواهد انجامید.»

عرض کردم: يَا سَيِّدَتِي فَمَا بَالُهُ قَعَدَ عَنْ حَقِّهِ؟! «ای خانم بزرگوار من! پس چرا او از گرفتن حق خود کوتاهی کرد»؟! «

قَالَتْ: يَا أَبَا عَمْرَةَ: لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي - أَوْ قَالَتْ: مَثَلُ عَلِيٍّ - ثُمَّ قَالَتْ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكَوْا الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ وَاتَّبَعُوا عِثْرَةَ نَبِيِّهِمْ لَمَا اخْتَلَفَ فِي اللَّهِ تَعَالَى اثْنَانِ؛ وَ لَوْرِثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ، وَ خَلَفٌ عَنْ خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَا أَخْرَهُ اللَّهُ، وَ أَخْرُوا مَا قَدَّمَهُ اللَّهُ، حَتَّى إِذَا أَحْدُوا الْمَبْعُوثَ، وَ أَوْدَعُوهُ الْجَدَثَ الْمَجْدُوثَ اخْتَارُوا

بِشَهْوَتِهِمْ وَعَمِلُوا بِرَأْيِهِمْ؛ تَبَّ لَهُمْ أَلَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ:  
﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ﴾<sup>۱</sup>.  
بَلْ سَمِعُوا وَلَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ  
وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾. هِيَاتَ بَسَطُوا  
فِي الدُّنْيَا آمَاهُمْ وَ نَسُوا آجَاهُمْ، فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ  
أَعْمَاهُمْ. أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ<sup>۲</sup>.

«حضرت فاطمه فرمود: ای ابا عُمرة! رسول  
خدا صلی الله علیه و آله گفت: مثل امام، مثل  
کعبه است: که باید به سوی او بروند نه آنکه کعبه  
به سوی مردم بیاید - یا اینکه گفت: مثل علی مثل  
کعبه است - و پس از آن فاطمه فرمود: سوگند  
به خدا اگر حق را به اهلش و امی گذاشتند؛ و از  
عترت پیامبرشان پیروی می کردند

<sup>۱</sup> آیه ۶۸ از سوره (۲۸)، قصص.

<sup>۲</sup> «غایة المرام» ص ۹۶ و ص ۹۷ حدیث سی و نهم.

در راه خدا دو نفر هم پیدا نمی‌شد که با هم اختلاف کنند؛ و امامت را سَلَف و گذشته از گذشته، و آینده از آینده ارث می‌برد، تا اینکه قائم ما که نُهْمین فرزند از صلب پسر حسین است قیام می‌کرد، و لیکن ایشان آنچه را که خداوند عقب نگاهداشت، جلو انداختند؛ و آنچه را جلو نگاهداشت، عقب انداختند، تا همین که پیامبر مبعوث را در قبر خوابانیدند و لَحْد را به روی او بستند و او را در میان قبر مهیّا شده پنهان کردند، با میل و شهوت خود، اختیار امام کردند، و به رأی و اندیشه خود رفتار نمودند. هلاک باشند و بُریده، مرگ بر ایشان باد!

آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود: ای پیامبر، پروردگار تو هر چه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند، برای ایشان اختیاری نیست؟ آری شنیدند و لیکن ایشان مصداق کلام خدا در آیه شریفه شدند که می‌فرماید: این چشم‌ها کور نیستند، بلکه دل‌هائی که در سینه‌ها قرار دارد کور است. هیّهات؛ چقدر دورند و چقدر تاریک و گمند. در دنیا سفره آمال و آرزوهای خود را بگستردند، و مرگ‌هایشان را به خاک فراموشی سپردند. پس هلاکت و مرگ بر

آنها باد، و کردارشان تباه و گم. پناه می‌برم به خداوند از ستم، بعد از تحوّل و گردش روزگار».

## وقوع داستان غدیر از بدیهیات و ضروریات

### تاریخ است

مُحَدَّث عَظِيم الشَّانِ وَ سَيِّدِ أَجَلٍ أَكْرَمٍ: سَيِّدِ هَاشِمِ بَحْرَانِي در کتاب «غایة - المرام» بعد از نقل روایات عامّه و خاصّه گوید: ما به همین مقدار از نقل روایات وارده در قصّه غدیر خمّ اکتفا می‌کنیم زیرا شمارش همه آنها از حدّ إحصاء بیرون است. شیخ فاضل محمّد بن علی بن شهرآشوب در فضل قصّه غدیر خمّ در کتاب خود گوید:

علماء اسلام همگی بر أصل وقوع این خبر اتفاق دارند، و اگر اختلافی هست در معنی و تفسیر آن است. این واقعه آن قدر انتشار دارد و آن قدر شهرت پیدا کرده است که از جهت وضوح و بیان و ظهور و معروفیت هیچ خبری به حدّ این خبر نمی‌رسد، تا به سر حدّی که در تعریف و بیان، در حکم حوادث بزرگ روزگار و وقایع مهمّ و وجود شهرها قرار گرفته است، و هیچکس قادر بر إنکار و ردّ آن نیست مگر شخص لَجوج و مُعَانِد و مُکَابِر.

ما در کدام یک از اخبار و حوادث می‌توانیم کتابی را پیدا کنیم که در روایت آن و معرفت



طرق آن، زیاده از هزار مجلد کتاب از تصانیف  
عامّه و خاصّه از

متقدّمین و متأخرین تصنیف شده باشد؟!!

قصه غدیر خم را محمد بن اسحاق، و احمد بلاذری، و مسلم بن حجاج، و ابو نعیم اصفهانی، و ابوالحسن دارقطنی، و ابوبکر بن مردویه، و ابن شاهین مروزی، و ابوبکر باقلانی، و ابوالمعالی جوینی، و ابواسحاق ثعلبی، و ابوسعید خرگوشی، و ابوالمظفر سمعانی، و ابوبکر بن شیبّه، و علی بن جعد، و شعبه، و اعمش، و ابن عیّاش، و ابن سلاج، و شعبی، و زهّری، و اقلیسی، و جعابی، و ابن بیع، و ابن ماجه، و ابن عبدربه، و الکانی، و شریک قاضی، و ابو یعلیٰ موصلی از طرق عدیده، و احمد بن حنبل از بیست طریق، و ابن بطّه از بیست و سه طریق روایت کرده‌اند. و علی بن هلال مهلبی کتاب «غدیر» را تصنیف کرده است؛ و احمد بن محمد بن سعید کتاب راویان حدیث غدیر را تصنیف نموده است؛ و ابن جریر طبری کتاب «ولایت» را که آن کتاب غدیر خم است؛ و در آن هفتاد طریق برای آن ذکر کرده است؛ و مسعود شجری کتابی در روایات و طرق این خبر؛ و رازی در کتاب خود اسماء روایات آنرا به ترتیب حروف معجم ذکر کرده است. و ابوالعبّاس ابن عقیده کتابی تصنیف کرده است، و گفته است که: شنیدم که ابوعلی عطار همدانی می‌گفت که: این حدیث برای من

از دویست و پنجاه طریق روایت شده است.  
و سپس از شهر آشوب جدش قضیه ابو  
المعالی جوینی در بغداد و مشاهده جلد بیست و  
هشتم از کتاب روات غدیر را که بر روی آن  
نوشته بود: جلد بیست و نهم به دنبال خواهد  
آمد، در نزد صحاف، و تعجب ابوالمعالی را نقل  
می کند.<sup>۱</sup>

باری از آنچه ذکر شد معلوم شد که داستان  
غدیر خم از مسلمیات و ضروریات تاریخ است؛  
و انکار آن در حکم انکار خورشید بر فراز آسمان  
در روز روشن و هوای صاف و غیر غبار آلوده  
است، بطوری که حتی متجددین از دانشمندان  
سنی مذهب متعصب مصری آن را قبول دارند؛  
غایة الأمر چون روح نصب ولایت و امام را منافی  
با دموکراسی مغرب پسند می دانند، آن را از  
جهت عمل و تطبیق خارجی نمی پسندند؛ و  
داستان رأی گیری و انتخاب امام را به صورت  
رأی

---

<sup>۱</sup> «غایة المرام» ص ۱۰۳.

اکثریت، موافق با روح دموکراسی می‌دانند.

أحمد أمين مصري در کتب خود: فَجْرُ الإسلام» و «ضَحَى الإسلام» و «ظُهُرُ الإسلام» از هیچگونه تهمت و اِتِّهام بر شیعه، و بر کتب شیعه و بر علمای شیعه خودداری نکرده است؛ و هر کس این کتب را ببیند از عناد و لجاج او مطلع می‌شود؛ و لیکن مع‌ذلک داستان غدیر را اقرار و اعتراف دارد.

در کتاب «تفکر نوین سیاسی اسلام» می‌گوید: أحمد أمين می‌کوشد تا یک بحث پیچیده، در مورد این نکات را با تحویل صور خاصّ مذهب شیعه، در برابر مذهب سنّی به چهار اصل عمده - یعنی عصمت، مهدویت، تقیّه و رجعت امام - ساده نماید. در پسِ بیشتر ملاحظات امین، در مورد این چهار مسئله معیارهایی از یک ذهن نوگرا و لیبرال وجود دارد. او به تئوری امامت شیعه معترض است، نه از این جهت که به موثّق بودن حدیث غدیر معتقد نیست (که به اقرار خود او حتّی مورد قبول برخی از مورّخان سنّی نیز هست) بل بدین جهت که تصوّرات نوین دموکراسی را نقض می‌کند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> «تفکر نوین سیاسی اسلام»، تألیف دکتر حمید عنایت، در ترجمه ابو طالب صارمی ص ۳۹.

شیخ محمد عبده در «تفسیر المنار» نوشته

سید محمد رشید رضا گوید: اما حدیث مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ را أحمد در «مسند» خود

از حدیث برآء و بریده؛ و ترمذی و نسائی و

ضیاء در «مختارة» از حدیث زید بن أرقم و ابن

ماجه از برآء آورده‌اند، و بعضی از أهل روایات

آن را حدیث حسن شمرده‌اند، و ذهبی با این

عبارت آن را از احادیث صحیحہ شمرده است؛

و نیز سند روایت کسانی را که در آن لفظ اَللّٰهُمَّ

وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ انصُرْ مَنْ

نصَرَهُ، وَ اخذلْ مَنْ خذَلَهُ را اضافه کرده‌اند موثق

شمرده است.

و در روایت است که پیامبر مردم را مخاطب

قرار داد، اصول دین را بیان کرد، و به أهل بیت

خود توصیه نمود به این عبارت که: اِنِّیْ قَدْ

تَرَكْتُ فِیْكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِترتی اهل

بیتِی، فَاَنْظُرُوْا كَيْفَ تَخْلُفُوْنِ فِیْهَآ، فَاِنَّهَآ لَمْ -

یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوْضِ.

اللّٰهُ مَوْلَاۤیَ، وَ اَنَا وَلِیُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ؛ ثُمَّ اَخَذَ بِیَدِ

عَلِیٍّ وَ قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَاِلٍ مَنْ وَاٰهٖ، وَ عَادٍ مَنْ عَادَاهُ،

وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ<sup>۱</sup>.

سپس بعد از بحث مختصری گوید: و اَمَّا  
حدیث (ولایت در روز غدیر) را ما قبول داریم  
و به آن هدایت می‌یابیم؛ ما ولایت علی را داریم  
و ولایت کسی را که ولایت علی را داشته باشد؛  
و کسانی را که علی و اهل بیت را دشمن داشته  
باشند، دشمن داریم؛ و این ولایت را همانند  
ولایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ  
می‌شماریم؛ و ایمان داریم که عترت پیامبر  
هیچگاه با مفارقت کتابی که خداوند عزوجل  
فرستاده است مجتمع نمی‌شوند، و اینکه کتاب و  
عترت دو خلیفه و یادگار پیغمبرند، و علاوه بر  
قصه غدیر ما از احادیث صحیحه دیگر نیز این  
مطلب را اثبات می‌کنیم. و بنابراین اگر عترت بر  
امری از امور اتفاق کردند، قبول داریم و پیروی  
می‌کنیم؛ و اگر در امری منازعه کردند ما آن امر  
را به خدا و رسول بر می‌گردانیم<sup>۲</sup>.

### عناد سنیهای غرب زده درباره حدیث غدیر

و با این همه احوال، چون روح تبعیت از امام

<sup>۱</sup> «تفسیر المنار» ج ۶ ص ۴۶۴ و ص ۴۶۵.

<sup>۲</sup> «تفسیر المنار»، ج ۶ ص ۴۶۷.

معصوم منصوب از جانب خدا در آنها نیست فلهدا باز  
 هم همان سقیفه بنی ساعده، و خلافت خلفای  
 غاصب را محترم می‌شاید - رد ارت‌یلا و بدنرمش  
 تصرزای و تبیحی بانعمه ببت‌یداحاً ریاسد و مم‌خریدغ  
 می مع‌اجرا هدرک‌الدیپق ح‌ی ویرپزا ی‌زیر‌گه‌ار مات‌بلندهد  
 بلندشاب.؟مک‌لذم‌له‌نی‌أ‌و

محمد فرید و جدی در این دوره «دائرة  
 المعارف» خود که از هر موضوعی و حکمی، و  
 از هر تاریخی، و مذهبی و واقعه و حادثه‌ای، و  
 از هر اسمی و رسمی سخن به میان آورده است؛  
 و بحث کامل و وافی نموده؛ و حتی در کلمه خیار  
 دو صفحه بحث کرده و از خیار چنبر (خیار  
 شنبّر) ده سطر آورده است از موضوع غدیر و  
 داستان رسول الله و جُحفه و خطبه و روایت و  
 حدیث ولایت، یک جمله نیاورده است، نه در  
 ماده غدر از غدیر خمّ بحث کرده است؛ و نه در  
 ماده خمّم از خمّ سخنی گفته است؛ و نه در  
 ولایت و خلافت ذکری از غدیر کرده است، فقط  
 در

مادّه جَحَفَ گفته است: جحفه موضوعی است بین

مکه و مدینه.

در مادّه خلافت بیست و پنج صفحه<sup>۱</sup> بحث می‌کند، و مفصّلاً از قضایای بعد از رحلت رسول خدا، و اجتماع أنصار در سقیفه بنی ساعده، و رفتن عمر و أبو بکر و أبو عبیده جراح در سقیفه، و بالأخره بیعت کردن با ابو بکر مفصّلاً بحث می‌کند، ولی یک جمله از حدیث غدیر، و یا روایت دیگری دربارهٔ خلافت و امارت و وزارت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام نمی‌آورد؛ گویا اصلاً چنین مطلبی در اسلام نبوده است. و در مادّه ولایت سی و هفت صفحه<sup>۲</sup> بحث مفصّل دارد؛ از طرق ارتباط اهل تصوّف، و فرق آنها بحث دارد، ولی حتّی یک جمله اشاره به حدیث ولایت و آیهٔ واقعه در قرآن کریم نمی‌کند؛ گویا از این جهت پیغمبر اسلام، پیغمبر نبوده است، و علی بن ابی طالب جزو امت نبوده است.

آنگاه در مواقع مختلف از انتخاب خلیفه و دموکراسی اسلام بحث دارد، و به هر قسم که ممکن است می‌کوشد تا آیات و روایات و منهاج رسول الله و سیرهٔ مسلمین را بر اصل دموکراسی

---

<sup>۱</sup> «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۳ تا ص ۷۶۸.

<sup>۲</sup> «دائرة المعارف وجدی» ج ۱۰ ص ۸۱۱ تا ص ۸۴۸.



غرب تطبیق دهد؛ و شاید خودش چنین می‌پنداشته است که می‌خواهد به اسلام و قرآن کمک و معاونتی نماید و آن را از نقیصهٔ نصب امام و معرفی ولایت بیرون آورد.

و با اینکه به اشتباه‌های عمر و ابو بکر و عثمان اعتراف می‌کند؛ و دربارهٔ عثمان جداً از او انتقاد می‌کند؛ و دربارهٔ پذیرفتن پیشنهاد استعفای از خلافت که به او شد او را مسئول می‌داند؛ و علی علیه السلام را تبجیل و تعظیم می‌کند، مع‌ذلک حاضر نمی‌شود دست از دین آباء و نیاکان خود بردارد، و صریحاً به مکتب تشیع پیوندد، فلهذا آیه کریمه: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>، به طور روشن و واضح، حال آنها و تقلید کورکورانه از نیاکانشان را بیان می‌کند.

در مادهٔ فَرَقَ که در فِرَقَ واقع در اسلام بحث می‌بلندک، و اعتراف به مخالفت عُمَر با رسول خدا در آوردن دوات و کاغذ در مرض موت می و بلندک به فترعا

---

<sup>۱</sup> آیهٔ ۲۳، از سورهٔ ۴۳: زخرف: «ما پدران خود را بر آئین و عقائدی یافتیم، و ما از روش آنها پیروی می‌کنیم».

مخالفت او با جیش اُسامه می به فاطرعا و بدندک  
 هک رمع راتفگ: لاقنم: یفیسب هتلتق تام اللمحن ا  
 می و بأت ماما رما و هفیسب هب فاطرعا و بدیما بکر و  
 بیعت عمر و گفتار او که: ألا إن بیعة ابي بکر كانت فلتة  
 وقى الله شرها، فمن أعاد إلى مثلها فاقتلوه، فأيا رجل  
 بايع رجلاً من غير مشورة من المسلمین فإِنَّهما جديران  
 أن يُقتلَا؛<sup>۱</sup> و اعتراف به دعواى حضرت فاطمه فدک را؛  
 و اعتراف به جنگ ابو بکر با مانعین زکوة می و بدندک  
 مانگ و ایاطخ و تهاقنزا مک یا کیهلم لجابار نهائى ماه  
 ی مدرمش، ی م س پس دیوگ: ی ارب ما هراک بن یا ماتم  
 ت سا ه دشع قاوین ملسمت حلصم، ابدیابت فلاخ و  
 دشاب مدرم ی آر و باختنا.

و بعدا می گوید: و بالجمله **كَانَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ**

<sup>۱</sup> «هر کس بگوید: محمد مرده است، من او را با شمشیرم می کشم».

<sup>۲</sup> «آگاه باشید که بیعت با ابو بکر بدون نظر و تدبیر و استحکام بود، و سرسری صورت گرفت لیکن خداوند مردم را از شر آثار و عواقب آن حفظ کرد. پس هر کس بخواهد همانند آن بیعت با کسی بیعت کند، او را بکشید! هر مردی که بدون مشورت مسلمین با دیگری بیعت کند آن دو نفر سزاوارند که کشته شوند».

<sup>۳</sup> «دائرة المعارف وجدی» ج ۷ ص ۲۱۸ به بعد.

## وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ - الْكَلَامُ<sup>۱</sup>.

آیا این مرد دانشمند، به کتب روایات و سنن و تاریخ وارد نبوده است؟ آیا احادیث غدیر را در این کتب مفصله که ما نمونه‌ای از آن را در اینجا ذکر کردیم ندیده است؟ آیا قضاوت یکطرفه بنابر اصل دموکراسی و حریت این اجازه را می‌دهد که از حدیث مسلم و متواتری چشم پوشید، و آن را نسیا منسیا گرفت؟

آنچه مسلم است گناه این جیل از مسلمین که دنبال باطل می‌روند، و از حقّ إعراض می‌کنند، به گردن این گونه دانشمندانی است که تاریخ صحیح را با آراء خود مشوب می‌کنند، آنگاه آن تاریخ مشوب را تحویل جامعه و عوام می‌دهند. این مساکین که با این صحنه‌سازی‌ها می‌خواهند خلافت ابوبکر را بر اساس دموکراسی جلوه دهند، و پایه‌های مذهب خود را استوار کنند، در خلافت عمر که به نظریه استبدادیّه شخصیه ابو بکر صورت گرفت چه می‌گویند؟ و در خلافت عثمان که به نظریه استبدادیّه شخصیه عمر صورت گرفت چه می‌گویند؟ آیا در

---

<sup>۱</sup> همین کتاب ص ۲۲۲.



انتخاب عُمر و یا در انتخاب عثمان مشورت با

عموم مسلمین صورت گرفت؟

از آنچه ما در اینجا بیان کردیم روشن می‌دوشد

ریدغث یدح عافتخا و عافتخا سیر هکچه بوده است؟

حدیث غدیر دیگر مجال تروی و تأمل به کسی نمی‌دهد

تفگ هفینح و بآ هک روط ناهم و: اِبِه اورُقُدْ لَا

مُ كَوْمِصْخِيفًا! لیء ن ا ر ا ل د ف ر ط ه ك د س ن ك ز ن آ ه ب ف ا ت ر ع ا

ی م بولغمث یدح نآ ا ب ا ر ه ا ش د ن ن ك» ه ر ا چ ه ا ر س پ ؛

ت س ا ر یدغث یدح ن د و م ن ی ف م خ، ی ر ا خ ب ه ك ن ا ن چ ه م و

مُسْلِم در صِحاح خود نیاورده‌ی م ا ن ه ل ف ؛ د ن ا م پ ن ی ب

ه ك ا ر ی ز ت س ا ر ت ب ر ت ع م ت ن س ل ه ا د ز ن ر د و د ن ی ا ح ا ح ص

ه ی ا پ م ك م ا ر ن ن س ت ی ه ا ه ی م ر ت و ت ق و ی ا ف ل ا خ و ؛ ل ن ك

ب ا ت ك و د ن ی ا ب ا ب د و خ ت س ا ی س د س ا س ا ر ب ن ا م ز م ا ك ح

د ن ت ر ك ی د ز ن .

بُخَارِي و مُسْلِم أَحَادِيث مَهْدِي قَائِم آل مُحَمَّد

را نیز نیاورده‌اند، و بکلی از آن چشم پوشیده‌اند.

ولیکن چهار صحیح دیگر آنان: نسائی، أحمد

حَنَبَل، تِرْمَذِي، و ابن مَاجَةَ هم حدیث غدیر و

هم حدیث مهدی آل محمد را با سندهای صحیح

بیان کرده‌اند. و لیکن نقّادان سیره و تاریخ؛ و حتی مستشرقین بی طرف تصریح کرده‌اند که طبق منطق و نظریه اسلام، حقّ با علیّ بن ابی طالب بوده است، و او را از این حقّ محروم کرده‌اند.

## خضوع أجانِب در برابر شخصیتِ امیرالمؤمنین

### علیه السّلام

جُورْجُ سَجْعَانُ جُرْدَاقُ مسیحی می گوید: «در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این مرد را بشناسی و چه نشناسی! زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می دهد که او عنصر بی پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان، ندای عدالت انسانی، و شخصیت جاودانه شرق است.

ای جهان چه می شد اگر همه نیروهایت را در هم می فشردی، و در هر روزگاری شخصیتی مانند علی علیه السّلام با آن عقل، و قلب، و زبان، و شمشیر، نمودار می کردی؟

مَاذَا عَلَيْكَ يَا دُنْيَا لَوْ حَشَدْتِ قُؤَاكِ فَأَعْطَيْتِ فِي كُلِّ زَمَانٍ عَلِيًّا بِعَقْلِهِ وَ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ ذِي فَقَارِهِ؟!!

فُؤَادُ جُرْدَاقُ مسیحی می گوید: «هرگاه دشواری های زندگی به من روی آورند، چون بخواهم از رنج روزگار آسوده شوم به آستان علی

عليه السلام از اندوه خود پناه می‌برم، زیرا او  
پناهگاه هر ماتی است، او بر ستمکاران همچون  
رعد، و بر

شکست خوردگان یاوری دلسوز و مشفق است».

شِبْلِي شُمَيْل ماتریالیست معروف مصری  
می گوید: «علی علیه السّلام بزرگ بزرگان جهان،  
و تنها نسخهٔ منحصر به فردی است که در گذشته  
و حال، شرق و غرب جهان، نمونه‌ای مانند او را  
ندیده است».

دشمنان ولایت و اهل بیت با تمام قوا  
کوشیدند تا آثار طهارت را از روی زمین بردارند.  
راویان حدیث ولایت را در هر گوشه و کنار  
جهان، در زیر هر سنگی به دست می‌آوردند  
می‌کشتند، اسم علی و نام علی هم جرّم بود؛  
یکسره تودهٔ امت را به بربریت و جاهلیت قبل از  
إسلام یعنی به اسلام منهای عرفان، به اسلام  
منهای معنی و معنویت، به اسلام بدون ربط با  
عالم ملکوت، با پیغمبر بدون علی بن ابی طالب،  
با قرآن بدون محتوی و تفسیر و بیان سوق دادند.  
تا به جائی که چون مردی را که نامش علی بود،  
نزد حجّاج بن یوسف ثقفی آوردند و حجّاج از  
نام او پرسید، گفت: پدر و مادرم مرا عاقّ کردند  
که نام مرا علی گذاردند.

**کتاب الإمامة و السیاسة و ینابیع المودة ممنوع**

**بود**

و همان طور که دیدیم ابن حجر هیتمی



صاحب «صَوَاعِقِ مُحْرَقَه» به ابن قُتَيْبَه دینوری صاحب کتاب «الإمامة والسياسة» اعتراض دارد که چرا این مرد با این جلالت علمی و عظمت فرهنگی اسلامی، اخباری را در کتب خود آورده است که موجب تنقیص مقام صحابه، و مشاجره بین عوام، و اطلاع عامه بر اموری می شود که نباید بشود؟ و همیشه بر علما فرض و واجب است که حقائق را آن طور که هست نگویند؛ زیرا مستمسک دست عوام می شود، و در این صورت بهتر است که مطالبی را بیان کرد که موجب تشویش ذهن و خاطر توده امت نشود<sup>۱</sup>.

آری چون نه در جلالت ابن قُتَيْبَه در نظر خودشان، و نه استناد کتاب «الإمامة والسياسة» به او نمی توانستند تشکیک کنند، فلماذا به عنوان دلسوزی امت درد دل نموده، و از ابن قُتَيْبَه شکوه و گلایه دارند. و گرنه به آسانی، یا انکار جلالت و عظمت او را در تاریخ می نمودند، و یا صریحاً استناد این کتاب را به او انکار می کردند!

---

<sup>۱</sup> در کتاب «تطهير اللسان» که در حاشیه «صواعق مُحْرَقَه» طبع شده است در ص ۹۴، و ما مطالب او را در حاشیه ص ۱۳۴ از همین جلد از کتاب «إمام شناسی» آوردیم.

«الإمامة والسياسة» کتابی است از عامه که از نقطه نظر صحّت، و از جهت قدمت نظیر او در کتب عامه نیست. مؤلف او: اَبی محمد عبد الله بن مسلم دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری است.

محمد فرید وجدی بعد از آنکه قدری از قضایای سقیفه را بیان می کند، می گوید: این مختصری بود از آنچه علامه دینوری در کتاب خود: «الإمامة والسياسة» تفصیلاً آورده است.<sup>۱</sup>

و پس از آنکه خطبه ابو بکر را در سقیفه بنی ساعده نقل می کند، و در پاورقی می گوید: این خطبه را از کتاب «الإمامة والسياسة» اَبی محمد عبد الله بن مسلم دینوری متوفی در سنه ۲۷۰ هجری نقل کردیم، سپس در متن مطالب می گوید: و این کتابی که ما این خطبه را از آن نقل کردیم از قدیم ترین کتب و از موثّق ترین آنها است، که در مسائل خلافت اسلامی نوشته شده است.<sup>۲</sup>

و چون نتوانستند مطالب این کتاب را انکار کنند، آن را از کتب ممنوعه اعلام کردند. این کتاب و کتاب «ینابیع المودة» قندوزی حنفی، از یکصد سال پیش که طبع در این نواحی رائج شد

---

<sup>۱</sup> «دائرة المعارف وجدی» ج ۳، ص ۷۴۵.

<sup>۲</sup> همین کتاب، ص ۷۴۹.

و به طبع رسید، در کشور عثمانی (ترکیّه امروز) و در عراق ممنوع بود، و لیکن رفته رفته در این سنوات اخیر به علّت زیاد شدن نسخه‌های آن در دست مردم و در کتابخانه‌ها نتوانستند از خرید و فروش آن جلوگیری کنند.

در کتاب «الإمامة والسياسة» از امتناع امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت، و از تحصن زُبیر و مقداد و سلمان و غیرهم به خانه فاطمه علیها السلام، و از بردن امیرالمؤمنین به مسجد، و از رفتن حضرت فاطمه به دنبال او، و از پناه بردن آن حضرت به قبر رسول خدا، و از استنصار آن حضرت بوسیله فاطمه - سلام الله علیها - از مهاجر و انصار مطالبی وارد است.

مخالفان ولایت با این همه ستم‌ها و اذیت‌ها به مقام ولایت، و با این همه کوشش‌ها برای إخفاء ولایت، شگفتا که بر خود ستم کردند، که از این آبشخوار

حقیقت خود را محروم، و چون خفاش از شعاع  
جهانتاب آفتاب بی‌نصب نمودند، و گرنه مگر  
می‌شود روی آفتاب را پوشانید «شب‌پره گر وصل  
آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد».

مُحِبَّانَ وَ دُوسْتَدَارَانَ وَ عَاشِقَانَ وَ مُشْتَقَانَ  
ولایت، هر زمان از زمان خود آن حضرت تا به حال  
جِیلاً بَعْدَ جِیْلِ وَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ بَا تَحْمَلِ شَکْنَجَه وَ مَهِ  
سبوح و مہراز آہ، ہیلدین نمؤملایر ما ادمامح و ح دادم  
را تم شیم و یرجہ دیشر نوچہ ہمہ چر گدنتفگار مہلا سدا  
نداد ناجل احرد راد زار فریب. مدیصقہ ابطخ و ارعشہ  
ہبطخ و دنتفگدندناو خاہ، م ار دوخلی سذرہ و دیون  
نسل آیندہ می دندیناسر ہلدینا آلسنہ ب و دندید، ہلدف  
نادرم دازآ مانہ حولسری عمان زور مار کشلہ ل و دلمخا  
تسا ناہج، یرغب تاکم ی تحب تاکم ہمہ رد و  
ی مہلاسا، شینم - گرزب و یراو گرزب تہج زا، و  
ت یصخشتمضاء، ہبب لاطبی آن بلی عہدی درم دازآ و  
ح ا مدیدترام می دترگن، اج رہ رد وا نایعیش و  
دنتسہ و اب تکم عباتہ کد نزار فسر. ربار برد نافلماخ و  
ی مردن آزا ہدرپہ تسویپ ہلمسم خیراتہ کتی یانجدراد،

نایاوشیپ ح ئابق و ن عاطم ن در کی فمخ به بدنمزاینه اءاد  
ی م دو خودورب لایاب حاضتفا وی ئاوسر ادایمه کدنشاب، و  
ادبها لسمن کیلند با تحلیل و تنقید و بیان تاریخ و بحث  
و نقد آزاد در برابر حوادث که امروز در دنیا رایج شده  
است کار از کار گذشته و این پنهان کردن زج ماه  
در و آدها و خذ را به بی زیچی ئاوسر.

## قصیده کُمیت شاعر اهل بیت درباره حدیث

غدیر

کُمیتِ شاعر در «هَاشِمِیَّات» خود قدم بزرگی  
در احیاء تاریخ اهل بیت برداشته است، و چون  
میلادش در سنه ۶۰ و وفاتش در سنه ۱۲۶  
هجری است؛ درست زمانش مطابق زمان امام  
زین العابدین و حضرت باقر - سلام الله علیهما  
- بوده؛ و در کوران شدت خلفای بنی امیه  
می زیسته است. با تحمل رنجها و حبسها و  
آزارها از گفتن قصائد دریغ نکرد و در افشای  
جرم مخالفان و بیان مظلومیت اهل بیت داد  
سخن داده است. و در اشعاری که به عنوان غدیر  
خم سروده است از ولایت و لزوم پیروی از آن  
سخن گفته است. ما در اینجا بعضی از ابیات  
عینیّه او را می آوریم:

۱ - «و در روزی که از درخت‌ها سایبان درست کردند، از درختان غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام را بر مردم آشکارا نمود، اگر مورد قبول واقع می‌شد و پیروی می‌شد.

۲ - و لیکن مردان از قوم، آن ولایت را مباحثه کردند؛ و به دادوستد و خرید و فروش آن پرداختند، و من هیچگاه ندیده‌ام امر بزرگی

همانند ولایت، مورد مبیعه قرار گیرد؛ و مبیع  
واقع شود.

۳ - و من لعنت و تبری خود را بدین مبیعه  
نمی‌رسانم؛ و لیکن اوّل آن مردان بدین مبیعه کار  
زشتی انجام داد.

۴ - و بدین عمل، نزدیکترین آنها به عدالت  
به سوی جور و ستم کشیده شد، و نگهبان‌ترین  
آنها، خراب کننده و ضایع کننده شد.

۵ - امر و فرمان رهبرشان علی را گم کردند و  
ضایع نمودند پس گمراه شدند؛ امر آن کسی را  
که در حادثات جهان از همه افراد سعه و  
گشایش استوارتر و محکم‌تر بود.

۶ - حقّ او را عمداً به مرحله نسیان سپردند،  
و بر او ستم کردند، بدون آنکه قصاص و خونی  
از او طلب داشته باشند؛ با آنکه او رئیس و  
سرپرست و قیّم ایشان بود.

۷- پس بگو به بنی امیّه هر جا که باشند - و

اگر چه از شمشیر آبدار و برهنه ایشان بترسی، و  
از قطعه قطعه شدن بیم داشته باشی! :-

۸- ای افّ باد بر آن روزگاری که من در آن

بوده باشم و مطیع و منقاد شما باشم و از نبرد و  
کارزار با شما احساس ثقل و سنگینی بنمایم.

۹- خداوند گرسنه گرداند کسی را که شما

سیر کرده‌اید! و سیر کند کسی را که از جور و  
ستم شما گرسنه شده است!

۱۰ و ۱۱- و پیوسته آن فرد از امت خود را

که سیاست مردم را در دست گرفته، و متهتک و  
خبیت و منعزل از مقامی است که عهده‌دار شده  
است، در صورتی که سیاست او مورد پسند مردم  
باشد، لعنت می‌فرستد، و ندای دور باش می‌زند،  
آن مرد هاشمی که همچون باران بهاری برای  
امت خود حیات‌بخش است.

۱۲- آن هاشمی که همچون شیر نر در معارک

و شاهد نبرد بدون سقوط و اضطراب، برای  
برپاداشتن مردم جهان نیرومند و تواناست.

۱۳- و پیوسته امور امت را برپا می‌دارد، و از

حریم امت دفاع می‌کند، و همواره زمین‌های  
خشک و لم یزرع حیاتی امت را به زمین‌های آباد  
و پر بهره معنوی و حیاتی در می‌آورد».

## دربارهٔ قصائد هاشمیّاتِ کُمیّت



أبو الفتوح رازی گوید: از کُمیت روایت است  
که حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام را در  
خواب دیدم، به من فرمود: آن قصیده عینیه خود  
را برای من بخوان! و من شروع کردم به خواندن  
آن؛ تا رسیدم به این بیت:

حضرت فرمود: **صَدَقْتُ**، راست گفתי! آنگاه  
خود آن حضرت این بیت را انشاد کردند:

«و من هیچوقت همانند آن روز، روزی را  
ندیده‌ام؛ و هیچگاه همانند آن حقّ، حقّی را  
ندیده‌ام که ضایع شود».

و در کتاب «الصراط المستقیم» بیاضی عاملی

آورده است که: پسر کمیت، پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله را در خواب دید. حضرت به او گفتند: برای من

قصیده عینیّۀ پدرت را بخوان! و من خواندم و چون

رسیدم به این بیت: وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ خُمٍّ،

حضرت رسول الله گریه شدیدی کردند و گفتند:

صَدَقَ أَبُوكَ رَحِمَهُ اللَّهُ؛ إِي وَاللَّهِ، لَمْ أَرَمَثْلَهُ حَقًّا أُضِيْعًا.

«پدرت راست گفت: خداوند رحمتش کند؛

آری سوگند به خدا. من همانند آن حقّ، حقّی را

ندیدم که ضایع شود».

گویند: اولین قصیده‌ای که کُمیت گفت: از

هاشمیّات، این قصیده بود:

---

<sup>۱</sup> «الغدیر» ج ۲، مختصری از ص ۱۸۰ تا ص ۱۸۳.

تا آنکه می گوید:

و تا آنکه می گوید:

و تا آنکه می گوید:

۱ - «من به فرح و سرور در آمدم، و خوشحالی من به جهت میل به زنان سیمین بدن نبود، و نه از روی بازی. مگر کسی که از سر و صورتش موی سپید بالا آمده است، بازی می کند؟!»

۲ - و دل و هوای مرا به خود نربود خانه‌ای، و نه آثار منزل کهنه و خرابی که از محبوبه‌های

دیرین در خیال داشتیم؛ و نه مرا بُنِ انگشتان  
زینت‌شده به خضاب نیز به اهتزاز و طرب در  
نیاورد.

۳- و نیستم از کسانی که همّ و إرادة غیبی او،  
مرغهای سانحه (از طرف چپ به راست حرکت  
کننده که به آن فال نیک می‌زدند) و مرغهای  
بارحه (از راست به چپ حرکت کننده که به آن  
فال شوم می‌زدند) را شبانگاه به حرکت درآورد؛  
خواه حیوان درست شاخ از جلوی من عبور کند؛  
خواه حیوان شاخ شکسته.

۴- و لیکن میل و هوای من به سوی اهل  
فضیلت‌ها و صاحبان تقوی و پاکی است؛ آنان که  
بهترین پسران حواء هستند؛ و خیر همیشه  
مطلوب است.

۵- به سوی افراد سپید سیمای روشن چهره،  
آنان که در مصائب و شدائدی که به من روی  
می‌آورد به محبت ایشان به خداوند تقرّب  
می‌جویم.

۶- آنان بنی هاشم، قوم پیغمبرند که من مراراً  
و کراراً به جهت ایشان راضی شده‌ام، و از برای  
ایشان به غضب در آمده‌ام.

۷- من از روی مودّت، بال خودم را برای  
ایشان پائین کشیدم به سوی پهلو و جایی که دو  
جانب و دو سوی آن اهلّیت داشت و وسعت و

گشایش داشت.

۸ - و من دوستدار ایشان بودم؛ و از این جمعیت و آن جمعیت پیوسته مورد مذمت و غضب قرار می‌گرفتم.

۹ - و پیوسته تیر می‌خوردم از جانب دشمنان؛ و تیر می‌زدم به کسانی که با آنها عداوت داشتند؛ و من پیوسته دربارهٔ حمایت از آنها مورد اذیت واقع می‌شدم؛ و مورد سرزنش و ملامت قرار می‌گرفتم.

۱۰ - و بنابراین من پیروی و متابعتی غیر از پیروی آل احمد ندارم؛ و من غیر از پیروی از مذهب حقّ مذهبی ندارم.

۱۱ - به کدام آیه و یا به کدام سنتی، تو محبت آنها را برای من عار و ننگ می‌دانی؟! و مرا ننگین می‌پنداری!؟

۱۲ - ما برای شما اهل بیت در سورهٔ آل حم آیه‌ای پیدا کرده‌ایم که معنا و تفسیر آن را افراد متقی و دانشمند می‌دانند.

۱۳ - بر کدام جرمی و یا بر کدام سیره‌ای، من باید در مدح و ثنای آنان مورد تعدی واقع شوم، و به من دروغ نسبت دهند؟

۱۴ - آیا نمی‌بینی مرا که در محبت آل محمد همیشه صبحگاهان و شبانگاهان، از روی وحشت و ترس از دستگیری دشمن به این طرف و آن طرف می‌روم؟

۱۵ - جماعتی به محبت آل محمد مرا تکفیر کردند و جماعتی گفتند: گنهکار و معصیت کار است.

۱۶ - پس اگر ولایت برای هیچ طائفه‌ای  
سوی قریش صلاحیت ندارد پس ذوی القربای  
پیامبر اَحقّ و اولی هستند از سائر قریش.

۱۷ - می‌گویند: ولایت ارث برده نمی‌شود؛ و  
اگر ارث برده نمی‌شد آنقدر دائره‌اش اتّسع  
داشت که به طائفه بکیل و اَرْحَب هم می‌رسید  
پس شما چرا به خود اختصاص داده‌اید؟!!





درس صد و دوّم تا صد و پنجم: در تفسیر

و مفاد مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ



درس ۱۰۲ تا ۱۰۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ؛ و لَعْنَةُ

اللّٰهَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ

یَوْمِ الدِّیْنِ؛ و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ

العظیم.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا  
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ  
وَآتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ  
دِينًا﴾<sup>۱</sup>.

«امروز ناامید شده‌اند آنان که کافر شده‌اند از

دین شما! بنابراین از آنها نترسید؛ و از من

بترسید! امروز من دین شما را برای شما کامل

کردم، و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم، و

---

<sup>۱</sup> میانه آیه سوم از سوره مائده پنجمین سوره از قرآن کریم.

راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد!»!

ما که بحمد الله تعالی از بحث در سند حدیث

ولایت در روز عید غدیر: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ**

**مَوْلَاهُ** فارغ شدیم؛ اینک در معنای مَوْلى و مُفاد

متن این حدیث، و وجوب إطاعت امت از

حضرت مولى الموحّدین - علیه صلوات الله و

صلوات ملائکته المقربّین و أنبیائه المرسلین -

می پردازیم.

در «مناقب» ابن شهر آشوب از ابو الحسن

مدائنی روایت کرده است که معاویه در نامه‌ای به

آن حضرت نوشت:

يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ فَضَائِلَ كَثِيرًا: كَانَ أَبِي سَيِّدًا

فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ صِرْتُ مُلْكًا فِي الْإِسْلَامِ، وَأَنَا صِهْرُ

رَسُولِ اللَّهِ، وَ خَالَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ كَاتِبُ الْوَحْيِ!

«ای ابو الحسن! من دارای فضیلت‌های

بسیاری هستم: پدر من در زمان

جاهلیت بزرگ قوم بود، و خود من در زمان  
اسلام پادشاه شده‌ام، و من رابطه خویشاوندی سببی  
و دامادی رسول الله را با خود دارم، و من دائی  
مؤمنان هستم<sup>۱</sup>، و من نویسنده وحی رسول خدا  
می‌باشم.

أشعار غدیریۃ أمير المؤمنین علیه السلام در نامه

مکتوب به معاویه

فَلَمَّا قَرَأَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكِتَابَ، قَالَ: أَبَا الْفَضَائِلِ

يَفْخَرُ عَلَيْنَا ابْنُ آكَلَةِ الْأَكْبَادِ؟ أَكْتُبْ يَا غُلَامُ:

---

<sup>۱</sup> چون أم حبیبه: دختر أبو سفیان و خواهر معاویه، یکی از زنهاى رسول الله  
بوده است؛ و طبق آیه شریفه: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ زنهاى رسول خدا  
مادرهاى مؤمنان به شمار مى‌آیند؛ فلذا از نسبت أم المؤمنین که برای أم  
حبیبه خواهر معاویه بود نسبتی برای خود ساخته و پرداخته و در شام خود  
را به خال المؤمنین ملقب نمود؛ یعنی دائی مؤمنان.

«چون حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام نامه را خواندند؛ گفتند: اين پسر خورنده جگرها (هند مادرش که در روز اُحُد، جگر حضرت حمزه سيّدالشهداء با ساير اجزاء مُثله‌اش را گردن‌بند کرده، و به گردنش آويخت؛ و جگر آن حضرت را جويد و خورد) با فضائل مي‌خواهد بر ما افتخار کند؟»

ای جوان بنویس برای او:

۱ - محمد پیامبر برادر من است، و نسبت من با او همچون نسبت دو ساقی است که از یک ریشه روئیده شده باشد؛ و حمزه سيّد و سالار شهيدان عموی من است.

۲ - و جعفر طیار که پیوسته با فرشتگان در حال طیران و پرواز، روز می‌کند و شب می‌کند پسر مادر من است.

۳ - و دختر محمد مایه آرامش و انس من، و حلیله و زوجه من است؛ که گوشت او با خون و گوشت من آمیخته شده است.

۴ - و دو نواده دختری پیامبر، دو پسر من هستند؛ پس کدام یک از شما سهمیه‌ای مانند سهمیه من دارد؟!

۵ - من در اسلام آوردن از همه شما امت، گوی سبقت را ربودم؛ با مراتب فهم و علمی که در همان زمان کودکی داشتم.

۶ - پس ولایت خود را رسول خدا در روز غدیر خم برای من بر شما واجب و لازم کرد.

۷ - پس ای وای، سپس وای، پس از آن وای بر کسی که فردای قیامت خداوند را با ستم نمودن به من ملاقات کند!

چون معاویه این نامه را خواند، گفت: ای غلام آن را پاره کن! برای آنکه اهل شام آن را نخوانند و به علی بن ابی طالب گرایش پیدا نکنند!

---

<sup>۱</sup> «مناقب ابن شهر آشوب» ج ۱ ص ۳۵۶ طبع سنگی؛ و «معجم الادباء» ج ۱۴ ص ۴۸؛ و «البدایة و النهایة» ج ۸، ص ۸ و ص ۹.

در این ابیات می بینیم حضرت امیرالمؤمنین  
علیه السلام استشهاد به حدیث غدیر کرده اند، و  
وجوب ولایت خود را بر امت، از لفظ **مَنْ كُنْتُ**  
**مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ** استخراج کرده اند؛ پس ولایت  
آن حضرت بر همه امت واجب است که موجب  
امامت و اِمَارَت و استخلاف می باشد.

امّت اسلام این اشعار را از آن حضرت تلقی  
به قبول کرده اند، و همگی بر روایت آن، از آن  
حضرت تسالم دارند. مطلبی که هست هر عالمی  
چند بیتی از آن را

---

و در «فرائد السّمطین» ج ۱، باب ۷۰ ص ۴۲۷ این ابیات را از امیرالمؤمنین  
علیه السلام آورده است؛ و در ابتداء آن گفته است که: چون حضرت نامه  
معاویه را قرائت کردند گفتند: أبا الفضل یفخر علیّ ابن آكلة الأكباد؟ اکتب  
الیه یا قنبر: إنّ لی سِیوفاً بدریّة، و سهاماً هاشمیّة، قد عرفت مواضع نصالها  
فی أقاربک و عشائرک یوم بدر؛ و ما هی من الظالمین ببعید (ثم قال له: اکتب:  
محمد النّبی، الخ).

و «احتجاج» شیخ طبرسی طبع نجف، ج ۱ ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶.



در بحثی که مورد استشهاد و نظر او بوده آورده است؛ بعضی از جهت صهریت و بعضی در نسب؛ و بعضی در سبقت اسلام؛ و بعضی در ولایت غدیر

خمس.

از علمای معاریف شیعه کسانی که در کتب خود آورده‌اند، عبارتند از: شیخ مفید، و کراجکی، و فتال نیشابوری، و ابو منصور طبرسی، و ابن شهر آشوب، و اربلی، و ابن سنجر نخجوانی، و علی بیاضی، و مجلسی دوم، و سید علیخان مدنی، و ابو الحسن شریف. و از علمای عامه، بیهقی همه آن را آورده و گفته است: حفظ این اشعار برای هر کس که ولایت علی را دارد واجب است، برای آنکه مفاخر علی را در اسلام بداند.

و دیگر حافظ زید بن حسن کندی حنفی، و یاقوت حموی، و محمد بن طلحه شافعی، و یوسف بن محمد مالکی معروف به ابن الشیخ، و سبط ابن جوزی، و ابن ابی الحدید، و محمد بن یوسف کنجی شافعی، و سعید الدین فرغانی، و شیخ الاسلام حموی، و ابوالفداء، و محمد بن یوسف زرندی، و ابن کثیر شامی، و خواجه پارسا، و ابن صباغ مالکی، و خواندمیر، و ابن حجر هیتمی، و متقی هندی، و اسحاقی، و حلبی

شافعی، و شبرآوی شافعی، و سیّد أحمد قادین  
خوانی، و سیّد محمود آلوسی، و قنْدُوزی، و سیّد  
أحمد زینی دَحْلان، و محمّد حبیب الله شنقیطی  
مالکی<sup>۱</sup>.

## استفاده امامت از اشعار حسان و کَمیت

و در اشعار حسان بن ثابت دیدیم که چگونه  
ولایت را به معنای امامت و رهبری و پیشوائی  
گرفته است. و بعد از آنکه می گوید:

به دنبال آن متفرّع می کند:

یعنی لازمه ولایت، بودن امامت و هدایت  
مردم است؛ و این دو معنی متلازمان می باشند.  
و حسان بن ثابت از اعراب محض بوده<sup>۲</sup>؛ و  
در شناسائی لغت و تفسیر قرآن،

---

<sup>۱</sup> از «الغدیر» ج ۲، ص ۲۶ تا ص ۳۰ به الفاظ اسامی مؤلفین فقط اکتفا شده است.

<sup>۲</sup> نَسَب او را أبو الفرج اصفهانی در «أغانی» طبع ساسی ج ۴ ص ۳ این طور ذکر کرده است: حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن النّجار و هو تيم الله بن ثعلبة بن عمرو بن الخزرج بن حارثة بن ثعلبة وهو العنقاء - بن عمرو (و إنما سمی العنقاء لطول عنقه) و عمرو - هومز یقیاء - بن عامر بن ماء السّماء بن حارثة الغطریف بن امرئ القیس البطریق بن ثعلبة البهلول بن مازن بن الأزد و هو ذری - و قیل: ذرآء ممدود - بن الغوث ابن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان.

أهل ادبیت در تفاسیر و کتب نحویه و بلاغت به  
أشعار او استناد می کنند. آنگاه چگونه متصور است  
که این تفریع را بر غیر معنای لغوی و متفاهم عرفی  
کرده باشد؟ با آنکه قول او حجّت و استشهاد به  
اشعار او، در نزد أهل أدب قاطع عذر است.

و در أشعار کُمیت نیز دیدیم که از حدیث  
ولایت در روز غدیر استفاده ریاست و حکومت  
و امامت کرده است، آنجا که گوید:

چون این وجوب إطاعت مبتنی بر ولایت، از  
حدیث رسول الله: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ**  
استخراج شده است، پس معنای ولایت، و یا به  
عبارت بهتر لازمه ولایت، وجوب إطاعت است  
که مبنی بر ریاست و إمارت و امامت است.  
کُمیت از شعرای عرب و أصلاً عرب و در  
عربیّت أصالت دارد؛<sup>۱</sup> و همانند حسّان در لغت و

---

<sup>۱</sup> در «آغانی» ج ۱۵ ص ۱۰۸ نسب او را این طور ذکر کرده است: هو الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالد بن وهیب بن عمرو بن سبیع - و قیل: الکمیت بن زید بن خنیس بن مخالد بن ذؤیبة بن قیس بن عمرو بن سبیع - بن مالک بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن أسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مُضَر بن نزار. و در تعلیقه از «مؤتلف و مختلف» آمدی نقل کرده است که مسمّای به اسم کُمیت در میان شعراء سه نفر بوده است که از بنی اسد بوده اند: أوّل ایشان: کمیت اکبر فرزند ثعلبة بن نوفل بن فضلة بن الاشر بن جحوان بن فقعیس. دوّم: کمیت پسر معروف بن کمیت اکبر، و سوّم: کمیت بن زید بن

عربیّت و فهم معانی و آیات قرآن و اشعار و خطبه‌های عرب، از کلام او استفاده می‌کنند، و به عنوان استشهاد دلیل می‌گیرند.

آنگاه چگونه متصوّر است که چنین شخصی که حاقّ عربیّت است، با جلالت و عظمت او در لغت و عربیّت عبارتی و یا کلمه‌ای را در جای خود استعمال نکند، و در جایی دیگر استعمال کند که هیچوقت استعمال نشده است و

قبل از او استعمال نکرده‌اند؟ و اگر بنا بشود استعمال کلمه‌ای در غیر معنای حاقّ و اصلی خود صحیح باشد، برای همه صحیح است؛ و هر خطیب و شاعری می‌تواند بدون نصب قرینه ألفاظ را در غیر معانی حقیقی خود به کار برد؛ و در این صورت لغت و شعر و ادبیّت به کلی ضایع و فاسد خواهد شد، و دیگر ما برای فهم معانی ألفاظ از کلام بلغاء و فصحاء، هیچ راهی نداریم.

### أشعار قیس بن سعد بن عبادة در حدیث غدیر

و از جمله اشعاری که از أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث غدیر، و دلالت آن بر امامت آن حضرت و وجوب إطاعت امت از آن حضرت دارد، آیات صحابی معروف و عظیم القدر و جلیل المنزلة، و یار با وفای امیرالمؤمنین علیه السّلام در همه مواطن، و خطیب و بلیغ و بزرگ عرب از طائفة خزرج أنصار مدینه: قَیْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ می‌باشد، که شرح احوال و زندگی، و عقل متین، و رویّه استوار و گرایش او از بدو امر به اهل بیت علیهم السّلام نیاز به بحث تاریخی مفصّل دارد.

او در هنگامی که از جنگ جمل مراجعت می‌کرد، در برابر امیرالمؤمنین علیه السّلام این

۱ - «چون دشمن بر ما تعدّی و ستم کرد، من گفتم: خدا ما را کافی است، و چه خوب و کیلی است.»

۲ - خداوند که پروردگار ماست، برای ما کافی است؛ آن پروردگاری که دیروز شهر بصره را گشود؛ و این داستان شرح طویلی دارد.

۳ - و علی امام ماست؛ و امام غیر ما (همه امت) است؛ و به این امامت، قرآن

نازل شده است.

۴- در روزی که پیغمبر گفت: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَهَذَا مَوْلَاهُ، و شأن این حادثه بزرگ بود.

۵- این گفتار را پیغمبر برای امت از روی جدّ

و حتم گفت، به طوری که جای گفتگو و بحث

در آن نبود.»

در این ابیات می بینیم که این صحابی بزرگوار

که اصلاً عرب و بزرگ و سیّد و سالار، و فرزند

بزرگ و سیّد و سالار خزرج: سعد بن عباد است

چگونه علی را امام خود و امام ما سوای خود

می داند؛ و آن را از آیه وارد در قرآن: ﴿يَا أَيُّهَا

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ

تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ که در پی آمد آن

رسول خدا فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

استنتاج کرده است.

و علی هذا حتما باید ولایت به معنای امامت،

و یا به طور حتم لازمه اش امامت باشد که بتوان

چنین نتیجه ای را گرفت. و بنابراین در حاق لغت

عرب، ولایت به معنای امامت و پیشوائی، و یا

لازمه اش آن است.

قصائد و اشعار سیّد اسماعیل حمیری در باب

ولایت امیرالمؤمنین بسیار است؛ و به طور کلی

دیوان او را مدائح اهل بیت و مطاعن مخالفان

ایشان تشکیل می دهد، و ما برای شاهد چند فقره

از آیات او را در اینجا می آوریم:

- ۱ - «و در غدیر خمّ در وقتی که خداوند از روی وجوب و عزیمت گفت: ای محمد برخیز در میان جماعت مردم و خطبه بخوان!
- ۲ - و أبو الحسن (علیّ بن ابی طالب) را به عنوان هدایت برای قوم خودت نصب



کن، و اگر او را نصب نکنی تبلیغ رسالت مرا

نکرده‌ای!

۳- و به دنبال این امر خداوندی، پیغمبر علی را طلب کرد، و قوم را نیز طلب کرد، و علی را به عنوان هدایت بر آنها نصب کرد؛ در این حال مردم دو دسته شدند یک عده تصدیق رسول خدا کردند، و یک عده تکذیب آن حضرت را.

۴- پیامبر ولایت بر مردم را بعد از خود برای وارسته و ستوده اخلاقی قرار داد که این چنین نبود که ولایت را برای غیر وارسته و ستوده اخلاق قرار دهد».

در این آیات می‌بینیم که حَمِیْرِي امر به تبلیغ ولایت را از طرف خدا به لفظ نَصْب آورده است. و لفظ نَصْب کردن فقط مناسبتش با خلافت و امامت است، نه با محبّت و نصرت. می‌گویند: فلان کس را به خلافت و یا به امارت نصب کرد؛ و نمی‌گویند: به محبّت و یا نصرت برای مردم نصب کرد.

این از جهتی؛ و از جهت دیگر در بیت چهارم می‌گوید: ولایت را بعد از خود برای مهدّبی جعل کرد. و معلوم است که اگر ولایت به معنای محبّت و یا نصرت بود، اختصاص به بعد از او نداشت، بلکه هم در زمان حیات رسول خدا، و

هم بعد از او، اُمَّت باید علی را دوست داشته باشند، و یاری کنند؛ و لیکن اِمامت است که قرارداد آن، بعد از رحلت رسول الله می باشد.

## أشعار حمیری در غدیر خمّ و استفادۀ امامت

و نیز حمیری گوید:

۱ - هر آینه حقّاً آنها گفتار رسول خدا را در

خُمّی که همان غدیر بود،

در صبحگاهی که همه را مجتمع می نمود  
شنیدند.

۲ - که فرمود: چه کسی از شما به خود شما  
اولویتش بیشتر است؟ همه آنها با آنکه بسیار  
بودند با گفتار واحدی گفتند:

۳ - تو مولای ما هستی؛ و اولویتت به ما از ما  
بیشتر است! و تو هستی که پیامبر ترساننده از  
جانب خدا هستی!

۴ - رسول خدا فرمود: ولیّ و مولای شما بعد  
از من علی است؛ و اوست که رهبر و راهنمای  
شما و وزیر من است.

۵ - وزیر من است در حیات من و وقت مرگ  
من؛ و بعد از من او خلیفه من بر شما، و امیر  
شماست!

۶ - پس پروردگار ولایت آن را داشته باشد از  
شما که ولایت او را دارد؛ و هنگام مرگ با سرور  
و شادمانی مواجه شود.

۷ - و دشمن بدارد خداوند هر کدام از شما را  
که او را دشمن بدارد! و در وقت مرگ به او  
هلاکت برسد».

در این ابیات، حمیری از گفتار رسول خدا که  
**مَنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ** و **از مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** استفاده  
خلافت و امارت نموده است. زیرا پس از آنکه

رسول خدا از مردم اقرار به اولویّت خود گرفت و بر آن ولایت علی را همانند ولایت خود متفرّع نمود، از این تفریع، هدایت و رهبری و وزارت را در حال حیات و تا وقت رحلت، و خلافت و امارت را بعد از رحلت مترتّب ساخت. و معلوم است که این معانی و مفاهیم از ولایت فهمیده می‌شود، و گرنه استنتاج و تفرّع و ترتّب صحیح نبود.

و نیز حمیری گوید:

۱ - «جان به فدای رسول خدا باید، در آن روزی که جبرائیل آمد و او را امر کرد که در تبلیغ اعلان و اعلام کند.

۲ - که اگر تبلیغ نکنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای؛ و بنابراین پیامبر برای امتثال امر خداوندی که او را بنده خود قرار داده است به پا ایستاد.

۳- و به مردم در روز غدیر در حالی که مواجه  
و روبروی آنها بود گفت: کیست مولای شما؟!  
و آنها گفتند: تو هستی مولای ما!

۴- و تو پیامبری، و ما همگی شهادت  
می‌دهیم بر آنکه نصیحت امت نمودی، و بطور  
واضح و آشکارا شریعت خداوندی را بیان  
کردی!

۵- پیامبر فرمود: این (علی) است، ولیّ و  
صاحب اختیار شما پس از من! و من مأمور شدم  
که به طور حتمّ و جدّ، ولایت او را ابلاغ کنم. و  
بنابراین باید شما از حزب و جمعیت و در خطّ  
مشی او باشید؛ و از یاران و کمک‌کاران او!

۶- این علی، إحسان و فیضان رحمتش از  
همه شما بیشتر است؛ و علم و دانشش افزون‌تر؛  
و ایمان به خدایش زودتر و پیشتر!

۷- این علی، نسبت به من قرب و منزلتی  
دارد، همانند قرب و منزلت هارون نسبت به  
موسی بن عمران».

در اینجا نیز حَمیری بعد از عبارت مَنْ  
مَوْلَاكُمْ و گفتار ایشان که: أَنْتَ مَوْلَانَا جمله و  
عبارت: اینست ولیّ شما بعد از من، و عبارت:  
نسبت همانندی برادری هارون به موسی بن  
عمران را برای آن حضرت متفرّع می‌کند؛ و

معلوم است هم ولایت بعد از موت، و هم خلافت و وصایت از معانی مستفاده از ولایت به معنای اِمارت و اِمامت است، نه به معنای مَحَبَّت و نُصْرَت.

و قاضی تنوخی گفته است:<sup>۱</sup>

۱ - «علی بن ابی طالب وزیر پیامبر مصطفی و وصی اوست؛ و در سجایای اخلاقی و صفات طبیعی شبیه و مانند اوست.

۲ - و همان کسی است که در روز غدیر، محمد آن کسی که از مکر و حیلۀ دشمنان فتنه انگیز بیم داشت درباره او گفت:

۳ - آیا حقاً من نسبت به نفوس شما اولویتم به شما بیشتر از خود شما نیست؟! ایشان گفتند: آری! همانند گول زدن شخص گرفتار به اندیشه فاسد و گمان خطا که می خواهد طرف خود را به شک و پندار بکشاند.

---

<sup>۱</sup> «دیوان حمیری» ص ۴۲۰.

۴ - و بنابراین پیامبر گفت: هر کدام از شما که من مولای او هستم پس این برادر من و مصاحب من، بعد از من مولای اوست!

۵ - تمام یکایک شما جمعاً از او اطاعت کنید، زیرا که نسبت او با من همانند نسبت هارون با موسای کلیم و مخاطب به خطاب خداست».

و أصل عَرَبِيَّت: قاضی تنوخی که نسب او نیز به یَعْرَب بن قَحْطَان می‌رسد<sup>۱</sup>  
در این ابیات می‌بینیم که: بعد از حدیث جعل ولایت به قول رسول خدا: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، و جوب إطاعت را همانند و جوب إطاعت هارون متفرع کرده است؛ و این بدون معنی و مفاد اِمَارَت و اِمَامَت معنی ندارد.

**أشعار سیّد مرتضی علم الهدی درباره غدیر و**

**استفاده اِمَامَت**

و سیّد مرتضی شریف علم الهدی گوید:

---

<sup>۱</sup> «مناقب» ص ۵۳۱.

۱ - «امّا رسول خدا ولایت علیّ بن ابی طالب را آشکار ساخت؛ اگر بیم دادن و ترسانیدن از مخالفت آن برای شخص متعدّی و ستم‌پیشه ثمری داشته باشد.

۲ - رسول خدا گفتاری را إنفاذ فرمود که آن را صریحاً و بی‌پرده بدون تعریض و اشاره بیان کرد، و ذکر و نام کسی را به مدح و ثنا با صدای بلند به میان آورد، که این اعلان عالی و بلند از روی خدعه و ایقاع در مهلکه نبود.

۳ - و رسول خدا گردن‌های آن قوم را به سوی علیّ مُنعطف کرد، و او را به عنوان علم هدایت بر درِ خانه پیروزی و نجات و رستگاری برافراخت و بالا برد و مشهور کرد.

۴ - و حقّاً که روز غدیر جماعتی را خوشحال و مسرور کرده، دل آنها را خنک و تازه نمود؛ و جماعتی را به مرض و درد مبتلا کرد.



۵ - که حَقْدَها و کینه‌های دیرینهٔ ایشان، آنها

را به اضطراب افکند، بطوری که

نَفَس‌های خود را در گلو و سینه فرو می‌بردند؛ و مانع می‌شدند که دردها و ناله‌های ایشان ظاهر شود.

۶ - ای ناقه سواری که به ناقهٔ مهریهٔ<sup>۱</sup> سوار شده‌ای، و آن ناقه او را مضطرباً به حرکت درآورده است، و هُموم و غُموم از اطراف و جوانب به او إحاطه کرده است، و بدین جهت سر به بیابان گذارده و راه صحرا پیموده است،

۷ - مروری بر زمین نجف کن، و در آنجا اقامت کن، چون در آنجا کوهی قرار گرفته است که بسیط خاک در برابر او سر خضوع فرود آورده، و ساکن و آرام شده است.

۸ - و به او سلام برسان از ناحیهٔ این عاشقی که مدهوش اوست؛ و پرده‌های تاریک ظلمت شب از برابر چشم او برداشته شده و صبح تابان بر او نمایان شده و اینک خوب می‌بیند.

۹ - و بنابراین اگر من می‌توانستم محلّ اقامت خود را در این دنیا در محلّ آن قبرهای روشن و تابناک قرار می‌دادم تا زمان زندگی سپری شود و در آنجا مقبور و مدفون شوم».

در این ابیات می‌بینیم که فرزند همین خاندان: سیّد مرتضی در عین آنکه عشق و بیتابی

---

<sup>۱</sup> ناقهٔ مهریه، ناقه‌ای است که به سرعت سیر و حرکت معروف است؛ و منسوب است به مهرة بن حیدان از بنی قضاة.

خود را نسبت به ساحت مقدّس امیرالمؤمنین  
علیه السّلام ابراز می‌دارد، و شکرانه تشیّع خود را  
به بصیرت و بینائی در سپیده صبح و پاره شدن  
حجاب‌های تاریک جهل و جور و تعدّی و  
مرضی که مانع قبول حقّ می‌شود تشبیه می‌کند،  
می‌گوید: آن اِظْهَار و اِبْرَاز و لَإِیَّ رَسولِ خِدا، در  
صورتی که به شخص جائز و ستم پیشه نفعی  
داشته باشد؛ و نیز می‌گوید: پیامبر با تعریض و  
در پرده‌گوئی سخن نگفت، و نیز قصد شخصی  
و خدعه نداشت، و علی را به عنوان باب نجات  
آفتابی کرد، و طائفه‌ای که کینه‌جو بودند از شدّت  
حِقْد و حَسَد، نَفَس‌ها در سینه‌شان حبس شد، و  
نتوانستند چهاراً ناله سردهند. اینها تمام آثار و  
خصوصیّات نصب اِمامت است که از خطبه  
رسول الله **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ** استفاده  
می‌شده است، وگرنه سفارش رسول الله به  
محبّت و یا نصرت آن حضرت که این همه پی  
آمد

ندارد.

## قدرت سید مرتضی در عربیت

سید مرتضی در عربیت و ادبیات عرب و در لغت آن قدر قوی بود که گویند: او اصل عربیت است به معنای اینکه اعراب که زبان مادری آنها عربی است، باید عربیت را از او یاد بگیرند.

أحوالات سید مرتضی و مجالس او با ابوالعلاء مَعْرِي و بحث‌های ادبی در کتب تراجم از جمله «روضات الجنات» مذکور است. از شیخ عزالدین أحمد بن مُقْبِل وارد است که او گفته است: اگر شخصی سوگند یاد کند که سید مرتضی از خود عرب دانتر است به علوم عربیت، در نزد من گناه نکرده و سوگند بیجا نخورده است. و از یکی از شیوخ مصر نقل شده است که او گفته است: سوگند به خدا من از کتاب «غُرر و دُرر» سید مرتضی بهره‌هایی بردم، و به مسائلی برخورد کردم که از «کتاب سیبویه» و غیر آن از کتب نحویّه بهره نبردم. و خواجه نصیرالدین طوسی هر وقت نام سید مرتضی در ضمن درس برده می‌شد، می‌گفت: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛ و به قُضَاة و مُدْرَسِينَ رو می‌کرد و می‌گفت: چگونه من بر سید مرتضی صلوات نفرستم؟!

۱ - «مبادا حدیث غدیر خمّ را انکار کنی!  
چون این واقعه مانند خورشید در اشراق و لمعان  
است؛ بلکه ظاهرتر از آن.

۲- داستانی است که استناد آن به بهترین مردم جهان: أحمد، شناخته شده و قابل انکار نیست.

۳- در آن حدیث غدیر، امامت حضرت حیدر و جمال او و جلال او بیان شده، و تا روز قیامت ذکر خواهد شد.

۴- سزاوارترین مردم به اینکه ولایت حضرت مرتضی را داشته باشد، آن کسی است که احکام دین را از او بگیرد و برای دیگران نقل کند».

این مرد مطلع خبیر و ادیب و عالم متضلع که هم عصر با ابن فتال نیشابوری بوده است، نیز در اشعار خود از لفظ مَوَلی، استفاده معنای امامت و مرجعیت در احکام دین را نموده است.

باری، این اشعاری که از بزرگان ادب در اینجا شاهد برای معنای مولى آورديم نمونه‌ای بود از اشعار و قصائد بی‌شماری که در طول مدت چهارده قرن، ادبا و فضلاى عربیت دربارهٔ غدیر و در معنای مستفاد از ولایت سروده‌اند. و در این مقدار نمونه‌ای که ذکر کردیم ان شاء الله برای اهل فهم و درایت، کفایت است.

## معنای حقیقی مولى و ولایت در لغت؛ و موارد

### استعمال آنها

اینک پردازیم به شواهدی که در قصهٔ غدیر وجود داشته، و دلالت بر معنای امامت از لفظ

ولایت دارد.

اوّل شاهد و دلیل، خود لفظ مولی است که در حدیث آمده است. و مولی از مصدر ولایت است. و ولایت همان جنبه یگانگی بین دو چیز؛ و از بین رفتن حجاب و مانع و رادعی است که مانع از اتّحاد بین دو چیز می شود. و ما در جلد پنجم از همین مباحث «امام شناسی» آورده ایم که: تمام معانی را که برای ولایت و مولی نموده اند، همگی به یک معنی برمی گردد و لفظ ولایت برای آن معنای بدون پیرایه و اضافه، وضع شده است.

و راغب اصفهانی در «مفردات» خود در ماده وَلِيّ

گوید: الْوَلَاءُ وَ التَّوَالِي أَنْ يَحْضَلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حُصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا.<sup>۱</sup>

«ولاء و توالی معنایش آنست که: دو چیز یا

بیشتر از دو چیز طوری بشوند که: بین آن دو چیز

غیر از حقیقت خود آن دو چیز موجود نباشد.

یعنی هر چه بین آن دو چیز فاصله باشد باید از

جنس خود آن دو چیز باشد؛ یا اصلاً فاصله

---

<sup>۱</sup> «امام شناسی»، ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲؛ از ص ۱۵ تا ص ۲۰. و در آنجا از معنای ولایت و لفظ ولیّ و مولی به طور کافی بحث شده است؛ و لیکن در اینجا به مناسبت لفظ مولی که در حدیث غدیر وارد شده است إجمالاً به مطالب گفته شده در آنجا اشاره ای شده است.

نباشد، و آن دو چیز بتمام معنی الکلّمه متحد گردند و چیز واحد شوند؛ و یا اگر هنوز وحدت صورت نداده است باید فاصله از جنس خود آن دو چیز باشد، نه از چیز دیگری.

اینست معنای وَلاَیْت و وَلاَء و تَوَالِی. و جمیع

مشتقات این مادّه از وَلِیّ و مَوْلی و أَوْلِی و وَالی و غیرها دارای همین معناست. و در جمیع تصاریفِ أبوابِ فعل، نیز همین معنی را دارد.

آنگاه چون لازمه این حال و این کیفیت حاصله

بین دو چیز، نزدیکی و قرب است فلهدا در لغت آن را

به معنای قرب معنی کرده‌اند. یونعم بركة نوچه و

تسا بركة صّ اوخ و ایازم ی اراد سی ح بركة نوچه

و ظفله ب زینه یونعم بركة زا بن یار بانبا لایت تعبیر

نموده‌اند. ی بسند بركة ی ار بار لی او ت و ء لا و و، بركة و

ی نید، ی تسود و ت قلدص بركة و، و تصر بركة و

ی رای، ی دلقعا بركة و، هدروآ هر اعتسا ما هبها شام و دنا.

آنگاه در هر جائی که معنای وَلاَی واقع و رفع

حجاب و مانع از جهتی از جهات بین دو چیز موجود

بوده است و آنجا مصداق برای تحقق معنای وَلاَء بوده



است، این کلمه را استعمال کرده‌اند. و تَبَسَّرَ دَلَّامًا  
تَسَاكُوتًا وَاكْلًا لِمَنْ بَعَثَ رُقًا، هُوَ حَنْكِيَّةٌ تَبَسَّرَ نَآ و  
هُمَّ لَكَ تَسَا هَدْرًا وَاوَجُوهٌ وَا نَآ يَنْبِيْ كُنَاكِي وَا نَحَا  
هَدْرًا رَاكِبًا رَتِيْلًا وَا لِيَوْمٍ وَا نَآ زَاكِي رَهَبًا وَا دَنَا  
هَتَفَكِبْنَا وَا هَمَّجِنِي دَر نَسْبَتِ بَيْنِ آقَا وَا بِنْدَةٍ وَا غَلَامٍ اَوْ  
اِسْتِعْمَالَ هَمِيْن كَلِمَةً رَا بَه هَمِيْن عَنَايَتِ نَمُوْدَه رَد وَا دَنَا  
تَبَسَّرَ هَيْدًا عَمَّ عَنَّمُ وَا هَمَّعْنُمِيْن بَد (مَدْنَهْدَتِ مَعْنَد، تَمَعْنَد وَا  
مَدَشَد هَدَاد) تَبَسَّرَ رَد وَا قَتَّعُمُ وَا قَتَّعُمِيْن بَد (يَا قَا  
اَقَا تَسَدَه بَد هَدَشَد دَا زَا مَلَاغ وَا مَلَاغ هَدْنَد كَدَا زَا) رَد وَا  
تَبَسَّرِيْن دُو نَفْر حَلِيْف (هَم سُو كُنَد) وَا دُو نَفْر عَقِيْد  
(هَم نَمَايِد) رُوْصُنَّم وَا صِرَا نِيْن بَد وَا بُوْبَمَحَّ وَا بِيْبَحِيْن بَد وَا  
(ي رَايِي رَاي وَا مَدْنَد كَمَدَشَد) سَمَّ عِيْن بَا رَفْنَد وَا دِيْن بَد وَا (سِرْپ  
وَمَع) رَا جَرَفْنَد وَا دِيْن بَد وَا (هِيَا سَدَهَم) رَمَا رَد فِصَّرْتُمِيْن بَد وَا  
خَا بَحَا صَد وَا لِي وَا تَمِيْن بَد وَا بَرْمَا نَا رَد هَدَشَد فِصَّرْتُو تِيَا ر  
كُسِي وَا نَا فَرْد دَر تَحْت وَا لَايَتِ اِيْن صَا حَب اِخْتِيَا ر قَرَا ر  
گرفته؛ و بسياري از موارد ديگري بر همين نهج استعمال  
لفظ مولي را نموده و؛ دَنَا

به هر طرف از این نسبت مولی می گویند. و از این بیان به دست می آوریم که:

أولاً استعمال لفظ مَوْلَى به هر یک از این دو نفری که در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ از باب استعمال کلمه‌ای در دو معنای متضاد نیست و به اصطلاح از أَضْدَاد نیست؛ زیرا مثلاً گرچه آزادکننده و آزاد شده، از جهت فاعلیّت و مفعولیّت، در دو جهت تضادّ واقع شده‌اند لیکن استعمال کلمه مَوْلَى در این دو معنی به عنایت این خصوصیات متضادّه نبوده است، بلکه به ملاحظه همان نفس ارتباط و اتّحادی که بین ناصر و منصور - به عنایت معنای نصرت که این دو را به هم پیوند می‌دهد - موجود است، می‌باشد. و این ربط نصرتی، معنای واحدی است که مفهوم ناصر را با مفهوم منصور ربط داده است.

و ثانیاً استعمال لفظ وَكِيٍّ و مَوْلَى و وِلَايَت و مشتقات آنها، در این همه معانی متعدّده که بعضی به بیست و هفت مورد رسانیده‌اند، از باب استعمال لفظ، در معانی متعدّده نیست، بلکه استعمال لفظ در معنای واحد اصلی و حقیقی خود آنست و در این مصادیق مختلفه از باب تطبیق و انطباق استعمال شده است؛ بدون لحاظ خصوصیت مورد انطباق. فعلی هذا لفظ مَوْلَى و

وَلِيٍّ وَوَلَايَةٍ وَ مَاشَابَهَهَا که در این معانی عدیده استعمال می شود از باب اشتراک معنوی است، نه اشتراک لفظی<sup>۱</sup>.

تفتازانی در «شرح مقاصد»<sup>۲</sup> و قوشجی در «شرح تجرید»<sup>۳</sup> و میر سید شریف جرجانی در «شرح مواقف» قاضی ایجی در ص ۶۱۱ گفته اند که مَوْلَى برای

هفت معنی آمده است: مُعْتَقٌ وَ مُعْتَقٌ (آزادکننده و آزادشده) وَ حَلِيفٌ (هم سوگند) وَ جَارٌ (همسایه) وَ ابْنُ عَمٍّ (پسر عمو) وَ نَاصِرٌ (یاری کننده) وَ أَوْلَىٰ بِهِ تَصَرَّفٌ (أَوْلَىٰ در تصرف نمودن در چیزی).

و سِجِسْتَانِي عَزِيزِي در کتاب «غریب القرآن»<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> در «شرح مواقف» که تقریر دلیل شیعه را در کیفیت استفاده امامت از حدیث ولایت نقل می کند، در ضمن آن می گوید: وَ لِأَنَّهَا أَى الْمَعَانِي الْمَذْكُورَةَ تَشْتَرِكُ فِي الْوَلَايَةِ فَيَجِبُ الْحَمْلُ عَلَيْهَا وَ جَعَلَ اللَّفْظَ حَقِيقَةً فِي هَذَا الْقَدْرِ الْمَشْتَرِكِ دَفْعًا لِلْإِشْتِرَاكِ اللَّفْظِيِّ. (ص ۶۱۱). وَ مَرْحُومٌ عَلَامَةٌ أَمِينِي هُمُ فِي «الْغَدِيرِ» ج ۱ ص ۳۷۰ بَعْدَ إِذْ بَيَّانَ وَجْهَ مَشْتَرِكِ بَيْنِ بَيْتٍ وَ هَفْتِ مَعْنَائِي كَمَا أَنَّ لَفْظَ مَوْلَى كَرِهَ أَنْ يَكُونَ مَعْنَى بَيْنَ بَيْتَيْنِ أَمِينِي أَوْلَىٰ بِشَيْءٍ أَسْت، فَالِإِشْتِرَاكِ مَعْنَوِي وَ هُوَ أَوْلَىٰ مِنَ الْإِشْتِرَاكِ اللَّفْظِيِّ الْمُسْتَدْعَى لِأَوْضَاعٍ كَثِيرَةٍ غَيْرِ مَعْلُومَةٍ بِنَصِّ ثَابِتٍ وَ الْمُنْفِيَّةِ بِالْأَصْلِ الْمَحْكَمِ. وَ قَدْ سَبَقْنَا إِلَى بَعْضِ هَذِهِ النَّظَرِيَّةِ شَمْسُ الدِّينِ ابْنِ الْبَطْرِيْقِيِّ فِي «الْعَمْدَةِ» ص ۵۶ وَ هُوَ أَحَدُ أَعْلَامِ الطَّائِفَةِ فِي الْقَرْنِ السَّادِسِ. وَ لِيَكُنْ مَا بَا مَرْحُومِ أَمِينِي فِي كَيْفِيَّةِ وَجْهِ مَشْتَرِكِ اخْتِلَافِي دَارِيمُ كَمَا خَوَّاهُ أَمَد.

<sup>۲</sup> «شرح مقاصد» ص ۲۸۹.

<sup>۳</sup> چاپ سنگی آن صفحه شماری ندارد.

<sup>۴</sup> «غریب القرآن»، ص ۱۵۴.

و أنباری در «مشکل القرآن»<sup>۱</sup> برای مَوْلَى، هشت  
معنی ذکر کرده‌اند: عَبْد (بنده) و سَيِّد (آقا) و  
صِهْر (داماد) و وَلِيَّ (صاحب اختیار) و ابْن عمِّ،  
و جَار و حَلِيف و أَوْلَى بِالشَّيْءِ (أَوْلَى به چیزی).

## بیان أبو الفتوح رازی در معانی مَوْلَى

و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود برای  
مَوْلَى یازده معنی ذکر کرده و برای هر یک از این  
معانی شواهدی آورده است و ما عین عبارت او  
را به جهت اهمیت آن در اینجا می آوریم:

«بدانکه مولى در لغت منقسم بود بر یازده

قسمت:

مَوْلَى آید به معنای أَوْلَى، و او اصل است، و

مرجع دیگر اقسام مَوْلَى به اوست چنانکه گفته شود. و

از شواهد او قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۲</sup>.

کافران را گفت: مأوای شما دوزخ است، و دوزخ

مَوْلای شما؛ یعنی به شما اولیّت سارته. ی از چون معنی

احتمال نکند. و از شواهد او در شعر، قول لُبَّيد است:

---

<sup>۱</sup> «مشکل القرآن»، بنا بر نقل سید مرتضی در کتاب «شافی». و استشهاد أنباری  
را به بیت لُبَّيد ذکر کرده است؛ و نیز بنا به نقل ابن بطریق در کتاب «عمدة»  
ص ۵۵.

<sup>۲</sup> آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

یعنی اَوْلَى بِالْمَخَافَةِ. و از میان اهل لغت در این

خلاف نیست.

دگر به معنی مَالِكِ رِقِّ باشد؛ خداوندی که

بنده دارد به ملکیت. و شاهد او قوله تعالی:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى

شَيْءٍ﴾ - إلى قوله: ﴿وَهُوَ كُلُّ عَلَى

## مَوْلَاهُ ﴿۱﴾ یعنی عَلٰی مَالِكِهِ.

و سَوِّمَ به معنای مُعْتِقٌ و چهارم به معنای مُعْتَقٌ.

و مُعْتِقٌ را که آزادکننده باشد، مَوْلٰی مِنْ فَوْقِ خوانند، و

آن را که آزاد کرده بود مَوْلٰی مِنْ تَحْتِ خوانند. و همچنین

خداوند و بنده را مَوْلٰی خوانند قَبْلَ الْعِتْقِ و این قسمت

دگر باشد. و این را به شواهد حاجت نیست از معروفی.

این پنج قسم است.

و آنچه به شواهد معتق باشد؛ شاید قَوْلُهُ تَعَالٰی:

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ﴾<sup>۲</sup>.

و ششم به معنای پسر عمّ باشد چنانکه شاعر

گفت شعر:

هفتم به معنای ناصِر باشد. قَالَ اللَّهُ تَعَالٰی:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ

---

<sup>۱</sup> آیه ۷۶، از سوره ۱۶: نحل: «خداوند مثال می‌زند بنده مملوکی را که توانائی بر هیچ کاری ندارد - تا آنکه می‌فرماید: - و او سر بار بر مولای خودش است».

<sup>۲</sup> آیه ۵، از سوره ۳۳: احزاب: «ایشان را به انتساب پدرهایشان بخوانید! این در نزد خداوند به عدالت نزدیکتر است. و اگر پدران آنها را نمی‌دانید، پس ایشان برادران دینی شما و آزادکنندگان شما هستند».

## لا مَوْلَى لَهُمْ ﴿۱﴾ اَيُّ لَا نَاصِرَ لَهُمْ.

هشتم مولای ضمان جریره باشد چنانکه  
مردی بنده آزاد کند، و از ضمان جریره و از ولای  
او بیزار شود، گوید: از خیر و شرّ او بیزارم. او را  
سَائِبَةٌ خوانند. او برود به کسی تَوَلَّاهُ کند، آن کس  
ضمان جریره او بکند، و لاءِ میراث، او را باشد؛  
آن کس را مولی خوانند.

نهم به معنای حَلِيف و هم سوگند باشد،  
چنانکه شاعر گوید:

و دیگری گفت:

دهم به معنای همسایه چنانکه شاعر گفت:

یازدهم به معنای سَيِّدِ مُطَاع و رئیس و امام و  
آنچه در این سلک رود.

این جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی  
راجع به اَوْلَى بود، برای آنکه خداوند به بنده؛ و  
بنده به خداوند؛ و آزادکننده به آزادکرده؛ و  
آزادکرده به آزادکننده؛ و همسایه به همسایه؛ و

---

<sup>۱</sup> «ای پسر عموهای ما آرام تر باشید! ای موالی ما آرام تر باشید. شما مردگان  
ما را در وقتی که مدفون شده‌اند بیرون نیاورید!»

هم سوگند به هم سوگند؛ و ناصر به منصور؛ و  
پسر عمّ به پسر عمّ؛ و ضامن جریره، و جمله  
اقسام اینان اُولی تر باشند به أصحابشان از دیگران  
که آن ولایت نباشد؛ پس درست شد که معنی  
جمله راجع است به اُولی و معنای اُولی لائق  
است در اینجا»<sup>۱</sup>.

## بیان سبط ابن جوزی در معانی مَوَلی

سِبْطُ ابْنِ جَوْزِي غير از معنای مالک و بنده قبل  
از عتق، بقیّه این معانی را که از أبو الفتوح ذکر کردیم  
آورده است و مجموعاً معانی مولى را ده تا قرار داده و  
دهمین آن را اُولی گرفته است؛ و برای هر يك از آنها از  
آیات قرآن و یا اشعار عرب شواهدی آورده است؛ و  
سپس گفته است: «در حدیث ولایت غدیر از این معانی  
عشره هیچکدام صحیح نیست مگر همین معنای دهم  
که اُولی بوده باشد»<sup>۲</sup>، و معنای آن اینست که مَنْ كُنْتُ اُولَى  
بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى اُولَى بِهِ «هر کس که من از او

---

<sup>۱</sup> «همبستگان شما کسانی هستند که به ولایت شما همبستگی دارند و آن که  
هم‌پیمان است او خود را زندانی ساخته و راه تفرّق و جدائی را پیموده  
است.»

<sup>۲</sup> ایشان فقط از جهت آمیزش با من مخالطه و معاشرت دارند؛ و اما اسبهای  
داغ زده و نشان‌دار و کوتاه موی خود را برای همسایه لگام نهاده‌اند.»



به خود او سزاوارترم پس علی به او از خود او  
 سزاوارتر است». و به این معنی حافظ أبو الفرج  
 یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مسمی  
 به «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» تصریح کرده است، چون او این  
 حدیث را به مشایخ خود اسناد داده است و در آن  
 گفته است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ  
 دست علی علیه السَّلَام را گرفت و گفت: مَنْ كُنْتُ  
 وَلِيَّهُ وَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ وَ لِيَّهُ. پس معلوم می شود  
 که همه معانی راجع به وجه دهم است. و دیگر از  
 شواهد این معنی قول رسول خداست که فرمود:  
 أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ و این نص صریح  
 است در اثبات امامت او؛ و لزوم طاعت از او. و  
 همچنین گفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ (و آله) و  
 سَلَّمَ که: وَ أَدْرِ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ وَ كَيْفَمَا دَارَ! «خدایا  
 حق را با علی به حرکت و گردش درآور هر جا که  
 علی می گردد و حرکت می کند، و به هر کیفیتی که  
 علی حرکت می کند!» و این گفتار از رسول خدا به  
 اجماع اُمَّت است. آیا تو نمی بینی که علماء اسلام  
 استنباط احکام طاغیان و متعدیان را در واقعه جمل

و واقعه صفین از همین حدیث نموده‌اند»<sup>۱</sup>.

## بیان محمد بن طلحة شافعی در معانی مولی

محمد بن طلحة شافعی بعد از ذکر حدیث

ولایت غدیر و شأن نزول آیه تبلیغ از «أسباب النزول»

و احدى هفت معنی برای کلمه مولی ذکر کرده است.

او گوید: «گفتار رسول خدا در غدیر خم: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» مشتمل بر لفظ من است و لفظ مَنْ

برای إفاده معنای عموم وضع شده است. و بنابراین

مفادش گواهی شود که: هر کس که رسول خدا مولای

اوست علی بن ابی طالب مولای اوست. و نیز مشتمل

بر لفظ مَوْلَى است. و این لفظ برای معانی عدیده‌ی

ملمعات مسا مدمآ نآرقرد و دوشد. تاقواضی عبد

ین قفانم قح رد دنوادخه که ت سا لی و آ ی انعم به

ی مدیوگ: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۲</sup> «جایگاه شما

آتش است، و آتش مولای شماست!» یعنی آتش به شما

اولی و سزاوارتر است.

و گاهی به معنای ناصر است؛ خدا می فرماید:

<sup>۱</sup> «تذکره خواص الامّة» ص ۱۹ و ص ۲۰.

<sup>۲</sup> آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ  
الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾<sup>۱</sup> «اینست که خداوند

حقاً مولای کسانی است که

ایمان آورده‌اند؛ و حقاً کافران مولائی ندارند»،

یعنی ناصری و معینی ندارند.

و گاهی به معنای وارث است؛ خدا

می‌فرماید: ﴿وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ

الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ﴾<sup>۲</sup> «و برای هر یک، ما موالی

قرار دادیم از آنچه را که پدر و مادر و نزدیکان از

خودشان بعد از مردن باقی می‌گذارند». مراد از

موالی، وارثان هستند یعنی برای هر یک وارثانی

قرار می‌دهیم.

و گاهی به معنای عصبه است یعنی

خویشاوندان پدری. خداوند از قول حضرت

زکریّا - علی نبینا و آله و علیه الصّلاة و السّلام -

می‌فرماید: ﴿وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَّرَائِي﴾<sup>۳</sup>

«من از موالی که در پشت سر دارم می‌ترسم»؛

یعنی از عصبه و خویشاوندان پدری خودم.

و گاهی به معنای صدیق و حمیم آید، یعنی

دوست و نزدیکی که اهتمام به امر انسان داشته

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۱، از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

<sup>۲</sup> آیه ۳۳، از سوره ۴: نساء.

<sup>۳</sup> آیه ۵، از سوره ۱۹: مریم.

باشد؛ مانند گفتار خداوند: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ

عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا﴾<sup>۱</sup>. «روزی که هیچ مولائی

نمی‌تواند چیزی را از مولای دیگر کفایت کند»؛

یعنی هیچ دوستی از دوستی، و هیچ نزدیکی از

هیچ نزدیک دیگری.

و گاهی به معنای سیّد و آقائی که غلام خود

را آزاد کند، می‌آید. و چون لفظ مَوْلَىٰ برای این

معانی می‌آید در حدیث ولایت غدیر، باید آن را

بر کدام یک از معانی حمل کنیم؟ آیا بر معنای

أوّلیٰ حمل کنیم همچنان که جماعتی آن را معنای

حدیث گرفته‌اند؟ و یا به معنای صَدِيق و حَمِيم

بگیریم؟ پس معنای حدیث این می‌شود که: هر

کس که من أولیٰ و سزاوارتر به او هستم یا ناصر

او هستم؛ یا وارث او هستم؛ یا عَصَبَةٌ او؛ و یا

حَمِيم او و یا صَدِيق او هستم؛ پس علی نسبت به

او همینطور است.

و این گفتار صریح است در اینکه علی به منقبتی

اختصاص دارد که بسیار عالی و بلند است؛ و رسول

خدا او را به منزلهٔ خود، و مانند نفس خود قرار داده

است نسبت به تمام کسانی که کلمهٔ مَنْ که دلالت بر

عموم می‌یابد ملّ ما شدن آری بلندکدوش.

---

<sup>۱</sup> آیهٔ ۴۱، از سورهٔ ۴۴: دخان.



و بدان که این حدیث از اَسْرارِ گفتارِ خداوند  
متعال در آیه مُبَاهَلَه است:

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا  
وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

«پس بگو (ای پیغمبر به نصارای نَجْران در  
وقت مباحله) بیائید ما پسران خود را می خوانیم؛  
و پسران شما را می خوانیم! و زنهای خود را، و  
زنهای شما را؛ و جانهای خود را، و جانهای  
شما را!»!

در اینجا مراد از جان و نفس رسول الله، نفس  
و جان علی علیه السّلام است، زیرا که خداوند  
متعال در این آیه، بین نفس رسول خود و بین  
نفس علی مقارنه برقرار کرده است، و هر دو را  
با ضمیر مضاف به رسول خود بیان کرده است.

و در حدیث وَ لَایتِ غَدیرِ هم رسول خدا صلی

الله علیه و آله برای علی علیه السّلام آنچه را برای خود

بر عهدهٔ جمیع مؤمنان ثابت بوده است، ثابت کرده

است. چون رسول خدا اولی است به مؤمنان، و ناصر

مؤمنان است و سیّد و سالار مؤمنان است. و هر

معنائی را که لفظ مَوْلی متحمّل آنست و می ظفلازان او ت

---

<sup>۱</sup> آیه ۶۱، از سورهٔ ۳: آل عمران.

در آت سده بو ه دو منج ا رختسالی وم، ی ا ربی نعم ن آ و  
ت سات باث ادخ لوسر، لی ع ی ا رب ادخ لوسر ا ر ن آ  
ت سا ه داد ر ارق.

و این مرتبه عالی و درجه بلند و منزله رفیع و  
مکانت و الا رتبه ای است که رسول خدا صلی  
الله علیه و آله آن را برای علی علیه السلام  
اختصاص داده است، و به غیر علی نداده است؛  
و به همین جهت روز غدیر روز عید، و موسم  
سرور برای موالیان علیّ - بن ابی طالب شد».

آنگاه ابن طلحه مفصلاً در شرح این مطلب  
سخن به درازا کشانده و بحث مفید و جامعی  
نموده است که در آن از احادیث دالّه بر مقام و  
منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مستوفی  
ایراد شده است<sup>۱</sup>.

و ما سابقاً از ابن اثیر جزری در «نهایه»،  
شانزده معنی برای کلمه مَوْلی نقل کردیم<sup>۲</sup> که  
مجموعاً با معنای اَوْلَى هفده معنی گردیده است.

**معانی کلمه مولی بر بیست و هفت معنی بالغ**

**می شود**

علامه آمینی برای کلمه مَوْلی مجموعاً بیست

<sup>۱</sup> «مطالب السُّؤل»، ص ۱۶ و ص ۱۷.

<sup>۲</sup> «امام شناسی»، ج ۵، درس ۶۱ و ۶۲، ص ۱۲.

و هفت معنی بدین ترتیب ذکر کرده است:

۱- رَبِّ (پروردگار) ۲- عَمِّ (عمو) ۳- ابْنُ عَمِّ

(پسر عمو) ۴- ابْنِ (پسر) ۵- ابْنُ أُخْتِ (پسر خواهر)

۶- مُعْتِقِ (آزادکننده غلام) ۷- مُعْتَقِ (غلام آزاد شده)

۸- عَبْدِ (بنده) ۹- مَالِكِ<sup>۱</sup> (مالک) ۱۰- تَابِعِ (پیرو) ۱۱

- مُنْعِمٌ عَلَيْهِ (کسی که به او نعمت داده شده است) ۱۲

- شَرِيكِ (شريك) ۱۳- حَلِيفِ (هم سوگند) ۱۴-

صَاحِبِ (مصاحب و همراه و همنشین) ۱۵- جَارِ

(همسایه) ۱۶- نَزِيلِ (فرود آمده و سکنی گرفته بر کسی

و یا بر قبیله‌ی ا) ۱۷- صِهْرِ (داماد) ۱۸- قَرِيبِ

(نزدیک) ۱۹- مُنْعِمِ (نعمت‌دهنده) ۲۰- عَقِيدِ

مهم) ۲۱- وَليِّ رَايَةِ خَابِ حَاصِدِ)) ۲۲-

أَوْلَىٰ بِالشَّيْءِ (ی‌نزیچه برتر او ازسد) ۲۳- سَيِّدِ غَيْرِ مَالِكِ

وَ غَيْرِ مُعْتِقِ هَذَا وَ مِثْلَابِ نَاسِنَا لِكَلَامِ هَذَا كَمَا فِي نَاقَا)

---

<sup>۱</sup> در تعلیقه گوید: در «صحیح بخاری» ج ۷ ص ۵۷ مؤلفی را به مَلِیک معنی کرده است؛ و در شرح قَسْطَلَانِی که بر «صحیح بخاری» است در ج ۷ ص ۷۷ آمده است که: معنای مَوْلَى مَلِیک است، چون ولایت امور مردم را بر عهده می‌گیرد، و نیز بر همین نهج در «عُمْدَةُ الْقَارِی» تألیف ابو محمد عینی که شرح دیگری است از «صحیح بخاری» همینطور آمده است؛ و عدوی حمزوی در کتاب «النُّورُ السَّارِی» همچنین به همین عبارت آورده است.



وا ملنككذازآ) ۲۴- مُحِبِّ (دوستدار) ۲۵ - ناصِر

(یاری ملنكك) ۲۶- مُتَصَرِّفِ فِي الْأَمْرِ (رد ملنكك فِصْرَتَه)

ی رماً) ۲۷- مُتَوَلَّى فِي الْأَمْرِ (صاحب اختیار در امر).

## منظور و مقصود از کلمه مَوْلَى در حدیث غدیر

آنگاه بحثی در لزوم اخذ بعضی از این معانی در حدیث ولایت کرده است که ما مختصر از آن را می آوریم:

«معنای اوّل را که رَبّ باشد نمی توان مراد از مولی در حدیث رسول الله گرفت، زیرا لازمه آن کفر است. و معنای دوّم و سوّم تا سیزدهم را نیز نمی توان گرفت، زیرا لازمه آن کذب و دروغ است؛ چون معلوم است که صحیح نیست بگوئیم: هر کس که رسول خدا عموی اوست، یا مثلاً معتق اوست، یا مالک اوست، یا شریک اوست، و یا هم پیمان و هم عهد با اوست، علیّ بن ابی طالب هم عموی او، و یا معتق او، و یا مالک او، و شریک او، و هم عهد با اوست؛ و معنای چهاردهم تا هیجدهم یعنی صاحب و همسایه و وارد بر قبیله و داماد و قریب

را نمی‌توان مراد از حدیث گرفت؛ چون  
لازمه‌اش سخافت و کوتاهی مُعرّفی و بی‌ارزش بودن  
این خطبهٔ مهمّ است.

معنی ندارد که رسول خدا در این مجتمع  
عظیم، در بین مسیر، و گرمای هوا، امر به توقّف  
کند و دستور بدهد که آنان که پیشاپیش رفته‌اند  
مراجعت کنند، و آنان که از عقب می‌رسند بمانند  
و حرکت نکنند؛ و همه را در یک محلی که  
منزلگاه نیست نگهدارد بر اساس وحی  
خداوندی که شبیه به تهدید صورت گرفت؛ و  
مردم هم که در رنج سفر و در گرمای هوا و  
نامساعد بودن محلّ توقّف، بطوری که چون  
روی زمین برای استماع خطبه می‌نشستند، نیمی  
از ردای خود را زیر پا، و نیم دیگر را بر سر  
می‌انداختند، که گرما از زمین و از آسمان آنان را  
به تعبّ نیفکند، آنگاه منبری از کوهان‌های شتر  
ترتیب دهند، و پیامبر بر آن منبر بالا رود، و  
بگوید: چون خبر رحلت مرا خداوند به من  
اطّلاع داده است؛ لذا این امر مهمّ و توقّف مردم  
برای این جهت است که مبادا وقتش فوت شود،  
و مطلبی است که از نظر دین و دنیا در کمال  
اهمّیت؛ بلکه در اقصی درجهٔ عنایت است؛  
آن وقت مردم را خبر دهد به مطلبی که هیچ  
فائده‌ای بر آن مترتب نیست، و در اعلان عمومی

آن آنهم بدین کیفیت و خصوصیت هیچ نیازی نباشد. مثل اینکه بگوید: هر کس که من همنشین او هستم و یا همسایه او و یا وارد بر قبیله و عشیره او و یا داماد او و یا نزدیک و قریب به او، علی بن ابی طالب همانند من همنشین او و یا همسایه او، و یا وارد بر قبیله او، و داماد و نزدیک اوست.

ما این کار را درباره صاحبان عقل‌های ضعیف، احتمال نمی‌دهیم، تا چه رسد درباره صاحب عقل اول و انسان کامل: پیامبر رحمت و خطیب بلاغت. و علی هذا تهمت زشتی است که ما درباره پیامبر اسلام بعضی از این معانی را از کلمه مؤلی نسبت دهیم.

و بنابر فرض آنکه یکی از این معانی مراد باشد

چه فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود

که در آن محفل عظیم به او تهنیت گویند، و صدا به بَخ

بَخ بلند کنند؛ و سعد بن ابی وقاص در حدیث وارد شده

از او، این فضیلت را بر تمام شترهای سرخ مو، و یا از

تمام دنیا و آنچه در آنست، ترجیح دهد، اگر بنا به فرض

عمر نوح را هم به او بدهند، و در این مدّت طولانی از

این شترهای سرخ مو، و یا از



دنیا و ما فیها بهره‌مند گردد؟!

و مُنْعِم و عَقِید، یعنی نعمت‌م‌ه و مدنهدن‌مایپ،

ی‌م‌م‌ه ار ماهنیاث فرگ‌ثید حر د لی‌وَم زا دارم ن‌اوت.

ه‌مزلام ه‌ک‌ت‌سا مولعم اریز ره ه‌کنیا این بت‌سین‌ی‌ا

زینب‌لاطبی‌ا ن‌ب‌لی‌ا ع‌د‌ش‌اب‌وا م‌ع‌ن‌م‌ل‌ل‌ه‌ا ل‌وسر ه‌ک‌س‌ک

د‌ش‌اب‌وا م‌ع‌ن‌م‌. ه‌مزلام و ه‌ک‌س‌ک ره ه‌کنیا این بت‌سین‌ی‌ا

م‌ه‌وا ا‌ب‌ال‌د‌خ‌ل‌وسر م‌ه‌عو پیمان باشد علی‌ال‌س‌لام

هم با او چنین باشد، مگر آنکه بگوئیم: مراد آنست که

هر که رسول خدا در دین و هدایت و تهذیب و ارشاد

و عزّت در دنیا و نجات در آخرت مُنْعِم اوست، علی

علیه‌ال‌س‌لام نیز به مَثَابِهُ پیامبر مُنْعِم اوست؛ چون قائم

مقام او، و حافظ شریعت او، و مبلغ دین او، و اعلان

کننده نَهج و سُنَّت اوست؛ فل‌ه‌ذا خداوند دین خود را

به او کامل کرده، و نعمت خود را تمام نموده است. و

در این صورت با معنای اِمَامت و ولایتی که ما در صدد

اثبات آن هستیم انفکاک ندارد و مساوق با همان جهتی

است که از معنای اُولویّت و ولایت به معنای ریاست

و صاحب‌اختیاری استفاده می‌دوشد.

و در عقید بگوئیم: مراد از پیمان، عهدهائی بوده است که بین رسول خدا و بعضی از قبائل برای صلح و آرامش، و یا برای نصرت آن حضرت منعقد شده است، و أمير المؤمنين علیه السلام در این پیمان‌ها بعد از رسول خدا به منزله پیغمبر خدا هستند که برای تنظیم سلطنت اسلامیّه، و حکومت الهیّه، و رفع هرج و مرج، قیام و اقدام نمایند. و در این صورت نیز با معنای ولایت به معنای امامت و ریاست عامّه الهیّه منافات ندارد، و مطلوب در هر حال حاصل است.

و مُحِبِّ و نَاصِرٍ نِزِیْرٍ فِیْهِ رِیَاضٌ لِّمَنْ یَّحِبُّ

نمی‌دشابد فیشرت ی‌د ح‌زا دارم دناوت، روظنمه که اریز

ر ا ب خ ا ر گ ا ه یُّ مَحِّ و ا ه صِر ا ن ل ی عَ ف و ه صِر ا ن و ا ه یُّ مَحِّ ت ن ک ن م ز ا

ب لاطبی آن بلی عرب ندانم مؤمت تصرنوت بتب محبوجوزا،

ت س ا ی ن ع م ن ی ا ع ا ش ن ا ی و، ی م ن ی ا ش ی ا ن ع م و ه ک د و ش:

؛ م ت س ه و ا ر ا ل ت س و د ن م س ک ر ه و ی ا ر ی م ت س ه و ا ف ل ن د ک،

ه ک ت س ا ب ج ا و ل ی ع ر ب ا ی و ؛ ت س و ا ر ا ی و ر ا ل ت س و د ل ی ع

ت ش ا د ن ی م و ز ل ت ر و ص ن ی ا ر د ؛ د ش ا ب و ا ر ا ی و ر ا ل ت س و د

ب و ج و ع ا ش ن ا ی و ل ی ع ت ص ر ن و ت ب م ح ز ا ر ا ب خ ا ن ی ا ه ک

د ی و گ ب ت ی ع ج م ر و ض ح ر د ا ر ا ن ه ا، غ ل ا ب ا ن ا ع م ت س م ه ب و

لذڪ، ل ايرماً دوخه به ادخ لوسر دود م زلا هكلبمؤمنين

عليه السلام اخبار دهد، و يا إنشاء و جوب کند.

مگر اينکه مراد از خطبه و استماع توده‌های

مردم، جلب عواطف و تشديد

محبّت آنها به علی علیه السّلام گردد که چون بدانند أميرالمؤمنين در رتبه و درجه پيغمبر اکرم، دوستدار و يار آنهاست، بنا بر اين بر آنها لازم است از او متابعت کنند، امر او را گردن نهند و هيچگاه در مقام خلاف و ردّ گفتار او برنيايند.

و چون رسول خدا صلى الله عليه و آله گفتار خود را با جمله **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** آغاز کردند معلوم می شود که بنا بر اين تقدير، از محبّت و نصرت إرادة نفرموده است مگر همان - گونه محبّت و نصرتی را که خود نسبت به افراد مؤمنين داشته است. فلهاذا علی علیه السّلام هم چنین محبّتی به مردم دارد، و چنین نصرتی از آنها می نماید.

و در اين صورت اين نوع از محبّت و نصرت همانند محبّت و نصرت رسول خدا اختصاص به زعيم دين و دنيا و مالک امور، و دافع از کيان و ناموس آنها و نگهدار بيضه اسلام خواهد داشت؛ و اين معنی همان معنای اولويّت به آنها از نفوسشان است که اگر نباشد، گرگان درنده، و وحوش درهم شکننده، و آيادی أعادی کفر و نفاق، جامعه اسلام را درهم می شکنند، و دستهای عناد از هر سو دراز می شود، غارت های بنياد برکننده اموال مسلمين را مباح،



و نفوسشان را در معرض هلاک، و ناموس و حَرَمِ خدا را هتک می‌نمایند. و دیگر غرض از دعوت و بَسْطِ نظام دین از بین می‌رود. و البته کسی که در محبّت و نصرت تا این سر حدّ باید بوده باشد او خلیفهٔ خداوند بر روی زمین و خلیفهٔ رسول خدا خواهد بود. و اینست معنای ولایت کبرای الهیه.

و اگر مراد از حدیث، إخبار از وجوب محبّت و نصرت علیّ بن ابی طالب است بر جماعت مؤمنان و یا انشاء این معنی است، و معنایش این می‌شود که: هر کس که من دوستدار و یار او هستم او دوستدار و یار علیّ بن ابی طالب است؛ و یا بر او واجب است که دوستدار و یار علی باشد، در این صورت این معنی امر تازه‌ای نبود که محتاج به خطبه و تشکیل اجتماع مردم بدین نحو بوده باشد، زیرا معلوم است که چون امیرالمؤمنین از مؤمنان است، طبق آیات قرآن کریم، مردم او را دوست دارند، و یا باید دوست داشته باشند.

از این گذشته اگر مراد از حدیث انشاء و یا إخبار از محبّت مسلمانان و یا نصرت آنها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السّلام بود، باید بفرماید:

**مَنْ كَانَ مَوْلَايَ فَهُوَ مَوْلَى عَلِيٍّ** یعنی هر کس مُحِبِّ و یا ناصر من است باید او مُحِبِّ و ناصر

علی باشد؛

در صورتی که معنای مَوْلَى مُحِبٌّ و ناصر است نه محبوب و منصور. و بنابراین نمی‌توان معنایی برای این حدیث قائل شد. و شاید به ملاحظه همین جهت سبط ابن جوزی در «تذکره» خود ص ۱۹ گفته است که: در این حدیث نمی‌توانیم لفظ مَوْلَى را بر معنای ناصر حمل کنیم.

و نیز از این گذشته وجوب مَحَبَّت و نُصْرَت مسلمانین، اختصاص به أميرالمؤمنین ندارد، بلکه بر مسلمانین لازم است که همه مؤمنین را دوست داشته باشند و آنها را یاری کنند. بنابراین وجه اختصاص أميرالمؤمنین علیه السلام بدین جهت چیست؟ و اگر از مَحَبَّت و نُصْرَت، یکدرجه و مرتبه مخصوص از آن اراده شود که از مَحَبَّت‌های معمولی که رعایا و اُمَّت نسبت بهم دارند بیشتر است، مانند وجوب پیروی و اطاعت، و امتثال اوامر و تسلیم در برابر فرامین، در این صورت مرجع این مَحَبَّت و نُصْرَت، همان حُجِّيَّت و اِمَامَت است؛ بخصوص که نبی اکرم همانند آن را در حدیث برای خود بیان کرده و فرمودند: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، و تفکیک بین این دو مزیت، در کلام واحدی که دارای سیاق واحدی است معنی ندارد.

باری از این معانی بیست و هفتگانه که برای مَوْلَى بیان شد تا بحال در بیست و دو معنای آن بحث کردیم؛ و معلوم شد که هیچیک از آنها نمی‌توانند مراد و منظور از لفظ مَوْلَى در حدیث ولایت باشند؛ باقی ماند پنج معنای دیگر:

## در حدیث غدیر مَوْلَى به معنای اَوْلَى می‌باشد

۱- ولیّ ۲- اَوْلَى بِالشَّیْءِ (زیچیه برتر اوازسد) ۳-

سیّد مدشاید مدنبه همدنزدکداز آایو مدنبک لامه کی ئاقآ)، و

نیدب لحاظ به او مَوْلَى نگویند، بلکه به جهت نفس

سیادت و آقائی به او مَوْلَى گویند) ۴- مُتَصَرِّفٍ فِي الْأَمْرِ

(متصرّف در چیزی) ۵- مُتَوَلَّى فِي الْأَمْرِ (متولی و

صاحب اختیار در چیزی).

اما معنای سیّد نیز باید همان معنای اَوْلَى از

نقطه نظر سیادت دینیّه عامّه بر اُمَّتِ إِسْلَامِ باشد،

زیرا که معنی ندارد رسول اکرم صلی الله علیه و

آله با آنکه سیادت خودش الهی بود به پسر عمّ

خود سیادتی بدهد که در آن ظلم و ستم باشد.

و همچنین معنای مُتَصَرِّفٍ در امر باید تصرّف

الهی معنوی باشد که همان مساوق با سیادت

الهیّه و ولایت سبحانیّه است. تصرّف در امر را

بسیاری معنای ولایت شمرده‌اند، همچنان که

فخر رازی در تفسیر خود از قفال در تفسیر آیه

مباركة:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۱</sup> آورده است که

قَالَ كَفْتَهُ اسْت: هُوَ مَوْلَاكُمْ يَعْنِي سَيِّدَكُمْ وَ الْمُتَصَرِّفَ فِيكُمْ يَعْنِي خَدَاوَنَدَ آقَايِ شَمَا وَ مُتَصَرِّفَ دَرِ اَمُورِ شَمَا اسْت. وَ نِيْزَ سَعِيْدَ چَلْبِي مَفْتِي رُومِ، وَ شَهَابُ الدِّيْنِ اَحْمَدُ خَفَاجِي هَر دُو اَنهَا دَرِ تَعْلِيْقَهٗ خُودِ بَرِ تَفْسِيْرِ «بِيضَاوِي» اَوْرَدَه رَدِّ وَ «بَدْنَا» (تَقِ عَاوِص) هَيِّ قِيْقَهٗ نِي اَعْمَزَا لُومَايِ شَمْرَدَه اسْت؛ وَ كَمَا لَ الدِّيْنِ جَهْرُمِي نِيْزَ دَرِ «تَرْجَمَهٗ صَوَاعِقُ» اَوْرَدَه اسْت؛ وَ مُحَمَّدُ بِنُ عَبْدِ الرَّسُوْلِ بَرَزَنْجِي دَرِ «نَوَاقِضُ»؛ وَ شَيْخُ عَبْدِ الْحَقِّ دَرِ «لَمْعَاتُ» خُودِ ذَكَرَ كَرْدَمَدْنَا.

و بنابراین مراد از این مولی متصرفی است که خداوند سبحانه او را برانگیخته است که متبوع واقع گردد و عالم بشریت را به مدارج و معارج انسانیت و رستگاری رهبری کند؛ پس او اولی و سزاوارتر است از غیر خود در تصرف در جامعهٔ انسانی. و او باید یا پیغمبر مبعوثی باشد، یا امام واجب الإطاعة که از ناحیهٔ آن پیامبر منصوص باشد به امر حضرت خداوندی.

و همچنین معنای مُتَوَلَّى اَمْرٍ و صاحب اختیار

---

<sup>۱</sup> آیهٔ ۷۸، از سورهٔ ۲۲: حجّ.

در امور باید این طور باشد تا بتواند از طرف خدا به حقّ اختیارات مردم را در دست گیرد و آنها را به کمال، هدایت کند.

ابوالعبّاس مُبرّد مُتَوَلّی امر را از معانی مَوَلّی شمرده است، آنجا که خداوند فرماید: ﴿بِأَنَّ اللَّهَ مَوَلّی الدّینِ آمَنُوا﴾<sup>۱</sup> یعنی: خداوند مُتَوَلّی امور مردمی است که ایمان آورده‌اند. آنگاه گفته است که وَلّیّ و مَوَلّیّ یک معنی دارند. و أبو الحسن واحدی در تفسیر «وسیط» خود؛ و قرطبی در تفسیر خود در آیه شریفه: ﴿بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۲</sup> آورده‌اند که مراد از مَوَلّی مُتَوَلّی امور است. و ابن اثیر در «نهایه»، و زبیدی در «تاج العروس» و ابن منظور در «لسان العرب» همین معنی را برای مَوَلّی ذکر کرده‌اند، و گفته‌اند: از این قبیل است معنای حدیث وارد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: **أَيُّا امْرَأَةٍ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ** «هر زنی که بدون اذن متولّی در امور خود نکاح کند، آن نکاح باطل است». و در روایتی

آمده است: **بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلِيِّهَا** یعنی متولّی امر خود.

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۱، از سوره ۴۷: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

<sup>۲</sup> آیه ۱۵۰، از سوره ۳: آل عمران.

و بیضاوی در سه جای از تفسیر خود: در قوله  
 تعالی: ﴿مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا﴾<sup>۱</sup> «آنچه  
 خداوند برای ما نوشت؛ اوست متولی امور ما»،  
 و در قوله تعالی: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ  
 مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۲</sup> «اعتماد و استمساک به خدا کنید که  
 اوست متولی امور شما»، و در قوله تعالی: ﴿وَ  
 اللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۳</sup> «و خداوند متولی امور شماست»،  
 آورده است که مراد از مولى در این آیات متولی  
 امر است.

و أبوالسُّعُود عمادی در تفسیر خود در آیه  
 شریفه: ﴿وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۴</sup> «و خداوند مولای  
 شماست»، و در آیه شریفه: ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۵</sup>  
 «آتش مولای شماست» ذکر نموده است که مراد  
 از مولى، متولی امر است. و راغب اصفهانی در  
 «مفردات» خود نیز همینطور ذکر کرده است.

و از أحمد بن حسن زاهد درواجکی در تفسیر

آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه، و تمام آیه اینست:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى  
 اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

<sup>۲</sup> آیه ۷۸، از سوره ۲۲: حج.

<sup>۳</sup> آیه ۲، از سوره ۶۶: تحریم.

<sup>۴</sup> آیه ۲، از سوره ۶۶: تحریم.

<sup>۵</sup> آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.



خود نقل است که: الْمَوْلَى فِي اللُّغَةِ مَنْ يَتَوَلَّى مَصَالِحَكَ  
 فَهُوَ مَوْلَاكَ يَلِي الْقِيَامَ بِأُمُورِكَ وَ يَنْصُرُكَ عَلَى أَعْدَائِكَ  
 «مولى در لغت به کسی گویند که متولى مصالح توست؛  
 اوست مولای تو که به امور تو قیام می‌دهد! ربار و تو  
 می‌میرایت نماند»<sup>۱</sup> به بت‌بسانمین هم به و!  
 قَتَعُمُ و وَجَعَسِرِپ (مذبذبند کداز آ) دنیو گلی و م. س پ و  
 تابثی زیچربه کسی کی اربدشع قاو هم سالی و مین یا زا  
 و دوام داشته باشد، و از آن جدائی و مفارقت نکند.

و زمخشری در «کشاف»، و أبو العباس أحمد  
 بن یوسف شیبانی در «تلخیص کشاف»، و نسفی  
 در تفسیر خود، در قوله تعالی: ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا﴾<sup>۱</sup>  
 «تو هستی مولای ما»، و نیشابوری در «غرائب  
 القرآن» در گفتار خداوند: ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا﴾<sup>۲</sup>، و در  
 گفتار دیگر خداوند: ﴿فَاعَلَّمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۳</sup> «پس بدانید که خداوند مولای

شماست» و در گفتار دیگر خداوند: ﴿هِيَ  
 مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۴</sup> «آتش است مولای شما» در همه این موارد

<sup>۱</sup> آیه ۲۶۸، از سوره ۲: بقره.

<sup>۲</sup> آیه ۲۶۸، از سوره ۲: بقره.

<sup>۳</sup> آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال.

<sup>۴</sup> آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

گفته‌اند: مراد از مَوْلَى مُتَوَلَّى امر است.

و بر همین نهج سُیُوطی در «تفسیر جلالین»

در آیه شریفه: ﴿أَنْتَ مَوْلَانَا﴾<sup>۱</sup> «تو هستی مولای

ما»، و در آیه شریفه: ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۲</sup> و در آیه شریفه: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا

مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا﴾<sup>۳</sup>.

«بگو (ای پیغمبر) به ما هیچ گزندی از جانب

کفار نمی‌دهد و من در تقدیم‌های ارباب دین و ادخه چنان‌را گم‌دسر

ت‌سازم. ام‌ی‌لاومت‌سوا»، یعنی مُتَوَلَّى اَمْرِنَا - مَشَى

کرده و مَوْلَى را به معنای مُتَوَلَّى و صاحب اختیار و مُدَبِّر

امور گرفته است.

این بحثی بود که در اطراف معانی عدیده

مَوْلَى شد؛ و دانسته شد که: در حدیث شریف

ولایت غیر از معنای ریاست کلیه و امامت الهیه

و صاحب اختیاری امت اسلام همانند پیامبر

اعظم نمی‌تواند معنائی داشته باشد.

علاوه بر این، آنچه ما به صدد آن می‌باشیم

آنست که: بعد از خَوْض در بطون لغت عرب و

مجامع ادب و جوامع عربیّت آنچه به دست

<sup>۱</sup> آیه ۲۸۶، از سوره ۲: بقره.

<sup>۲</sup> آیه ۴۰، از سوره ۸: انفال.

<sup>۳</sup> آیه ۵۱، از سوره ۹: توبه.

می آید، آنست که: حقیقت معنای مولی، اُولی به شیء یعنی سزاوارتر به چیز است، و معنایی غیر از این ندارد، و همه معانی به این معنی بازگشت می کنند. و این معنای اُولویّت در همه معانی ملحوظ بوده، و در هر یک به نوع عنایت خاصی استعمال شده است.

و علی هذا مولی فقط یک معنی دارد و بس، و آن سزاوارتر و اُولی است. و این اُولویّت به حسب استعمال در هر موردی تفاوت می کند. و قبل از ما این نظریّه را ابن بطریق که از اعلام طائفة شیعه در قرن ششم است در کتاب «عمدة» خود بیان کرده، و کم و بیش این معنی از بسیاری از علماء اهل سنّت در وقتی که معنای مولی را نموده اند استفاده می شود.

و یکی از ادلّه آنکه معنای اُول و متبادر به ذهن

از لفظ مَوْلَى، اُولَى بشی ردّه هلسّمه کت ساء یرخت ساء

«حیحص» هلاّ و هیلء لله الی ص الدخ لوسر زا دوخ

هدرکت یاور

است که آن حضرت فرمودند: لَا يَقُلُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ

مَوْلَايَ: «بنده به آقای خودش نگوید: مولای من!» و

در حدیث ابی مُعَاوِیَه این جمله را اضافه دارد که:

فَإِنَّ مَوْلَاكُمْ اللَّهُ «به علّت اینکه مولای شما خداست».

و این خبر را بسیاری از ائمّه حدیث در تألیفات خود آورده‌اند.<sup>۱</sup>

شعر أَخْطَلُ نَصْرَانِي فِي مَدْحِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ

مِرْوَانَ فِي مَعْنَى مَوْلَى

شیخ أبو الفتح رازی گوید: در حدیث مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ از معانی وارده در کلمه مَوْلَى

هیچ احتمال نکند، جز اَوْلَى یا سَيِّدٌ مُطَاعٌ چنانکه أَخْطَلُ

گوید عبد الملك مروان را. و أَخْطَلُ ترسا بود، ممکن

نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده

است یا میلی به این مذهب و این جماعت. و ممدوح وی

آنست که در عداوت أهل البيت علم بود؛ می‌دیوگ:

---

<sup>۱</sup> «الغدیر»، ج ۱، منتخبی از ص ۳۶۲ تا ص ۳۷۰.

۱ - «طائفة قریش برای خلافت کسی را که اهلّیت برای آن را داشته باشد غیر از پدرت (مروان حکم) عقیفتر و کثیر الوفا تر که بهتر حقّ را از موردش بستاند و به اهلش برساند، و عزیزتر و رفیعتر نیافتند.

۲ - او با هر دو آتش گیرانه‌ای که در دست داشت آتش را از اعماق بیرون آورد؛ و اگر هر آینه غیر از او کسی دیگر خلیفه می‌شد دوران اختلاف مردم به محرومیّت‌های بیشتر و آوازه‌های بدون محتوی منجر می‌شد.

۳ - و اینک تو (عبد الملک بن مروان) در حالی هستی که مولا و سیّد و پیشوای خلافتی برای جمیع مردمان! و سزاوارترین فرد از افراد قریش می‌باشی که به ندای تو لبّیک می‌گویند، و تو را مورد تمجید و تحسین و تحمید قرار می‌دهند!» و عَلَیَّ اَیُّ حَالٍ به لفظ مَوْلَی، سیّد و اَوْهَلِی خواست<sup>۱</sup>.

و از جمله ابیاتی که صراحت در امامت و اِمَارَت اُمیرالمؤمنین علیه السّلام دارد؛ و از

---

<sup>۱</sup> «تفسیر أبو الفتوح رازی»، ج ۲، ص ۱۹۸.

لفظ مَوْلَى استفاده می‌شود ابیات عَمْرُو بن عَاصِی است که چون معاویه به او نامه می‌نویسد و بر علیه امیرالمؤمنین و حمایت از خودش او را از محلّ اقامه‌اش در فلسطین به سوی خود در شام دعوت می‌کند؛ او در جواب، قصیده‌ای مفصّل در مقام و منزلت و اِمَارَت و اِمَامَت امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گوید، و آن را برای معاویه می‌فرستد؛ و می‌خواهد بفهماند که تو مرا برای یاری خودت با چنین شخصیّتی مواجه می‌کنی! و نتیجه و بهره من از این دعوت باید چیز بزرگ و با ارزشی باشد نه چیز کوچک و کم‌اهمّیت. و از جمله ابیات این قصیده که شاهد بر مقام ماست این ابیات است:

۱ - «و چه بسیار سفارش‌ها و وصیّت‌هایی را که درباره علیّ بن ابی‌طالب که اختصاص به او داشت ما از مصطفی شنیدیم.

۲- و در روز غدیر خمّ پیامبر بر منبر بالا رفت  
و تبلیغ علی را نمود در حالی که اصحاب آن  
حضرت کوچ نکرده بودند.

۳- و مقام اِمّارت و ریاست مؤمنان را به او  
عطا نمود، از طرف خداوندی که قراردهنده  
جانشین است، و آن خداوند این مقام اِمّارت را  
به امیرالمؤمنین علیه السّلام عطا کرد.

۴- و دست علی در دست رسول خدا بود،  
که به طور اعلان و آشکارا به امر خداوند عزیز و  
بلندمرتبه ندا می کرد:

۵- و چنین گفت که: هر کس من مولای او  
هستم در امروز علیّ بن ابی طالب

برای او ولیّ خوب و شایسته‌ای است».

## أشعار أبو تمام طائی و عبّدی کوفی دربارهٔ

غدیر

و شاعر معروف عَرَب و عربیّت اَبُو تَمَام:

ادیب قرن دوم و سوم در این موضوع چنین  
گوید:

۱ - «و در روز غدیر حقّ می‌خواست برای

اهلش واضح شود در روز روشن آفتاب برآمده  
که در آن هیچ حجاب و پرده‌ای نبود.

۲ - رسول خدا علی را بر پا داشت، و مردم را

در آن روشنائی فراخواند، تا اینکه شایستگی و  
پسندیدگی به آنها نزدیک شود، و زشتی و بدی  
از آنها دور گردد.

۳ - دو بازوی علی را به بالا می‌کشید، و مردم

را اعلام می‌نمود که اوست ولیّ خدا و مولای  
شما! پس آیا شما چنین علم و اطلاع حاصل از  
مشاهده را دارید؟!!



۴ - پیامبر با بیان و وضوح، شب و صبحگاه به جماعتی رفت و آمد داشت که شبانگاه آنها در ظلمت شدید فرو می‌رفتند، و صبحگاه نیز در ظلمت شدید فرو می‌رفتند.

۵ - و آن جماعت چنان بودند که برای اثبات حقّ علی و اعتراف به آن، سخن خود را بلند و آشکارا کردند؛ همچنان که برای گرفتن و ستردن حق علی نیز سخن بلند کرده و آشکارا نمودند.»

و عبّدی کوفی از شعراء اهل بیت و معاصر  
حضرت صادق علیه السّلام در ضمن قصیده‌ای  
طولانی چنین گوید:

۱ - «و چون حضرت أحمد که هادی امّت  
است در خمّ بر روی کوهان‌های شتر بالا رفت،  
افرادى از آن جماعت بودند که پیوسته  
می‌خواستند خلافت را از علی منع و طرد کنند و  
به دور افکنند.

۲ - و در حالی که بعضی از آن جماعت به  
پیامبر نزدیک بودند، و بعضی در کنار آن حضرت  
سکنی گزیده بودند، و بعضی گوش فرا می‌دادند،  
و بعضی انتظار وقوع حادثه‌ای را داشتند، پیغمبر  
صلی الله علیه و آله گفت:

۳ - بپا خیز ای علی! زیرا که من مأمور شده‌ام

به اینکه تبلیغ کنم و به مردم برسانم؛ و تبلیغ برای من سزاوارتر است.

۴ - من علی را به عنوان هدایت و عَلم رهبری بعد از خودم نصب کردم و بدرستی که علی بن ابی طالب بهترین فرد پسندیده و انتخاب شده و گزیده شده برای منصب امامت است.

۵ - پس آن جماعت با تو (ای علی) بیعت کردند و هر یک از آنها دست خود را برای بیعت به سوی تو دراز کرد؛ و لیکن این بیعت از فراز دل و قلب بود نه از درون آن؛ و خواسته آنان از تو منقلب و به سوی غیر تو منعطف و متوجه بود.

۶ - ایشان تو را از هر بدی و علّت و ناپاکی مُبرّاً و منزّه می دانستند؛ نه از

جهت سعه و قدرت تو منعی بود، و نه از جهت گفتار و سخن تو کوتاهی و ضعفی بود، و نه از جهت تحریض و إصرار به غش و خیانت و شک و تهمت متهم بودی! ۷ - تو ای علی قطب آسیای اسلام و محور گردش آن بودی نه ایشان، و هیچگاه چرخ آسیا بدون قطب نمی گردد.

۸ - نه در فضیلت و شرف هم رتبه ایشان بودی! و نه در اصالت خاندان و نسب شبیه آنان بودی!»!

**بزرگان از اهل ادبیات عربی که مولی را به**

**معنای إمام و اولی گرفته‌اند**

باری اینها همه شواهدی است که معنای مَوْلَى، إمام و پیشوا و حاکم بر مقدرات مردم و صاحب اختیار امور دنیوی و اخروی آنان از جانب حضرت حق تعالی است. یعنی آن که به مقام فناء فی الله رسیده و بین او و حضرت حق در سیر مراتب تقرّب، هیچ بُعد و فاصله‌ای نمانده است، تمام حجاب‌ها و فاصله‌های ظلمانی و نورانی برداشته شده است؛ و اینست حقیقت ولایت که همان مقام عبودیت حقه حقیقیه و آخرین درجه سیر از کمالات بشر است.

و غیر از امیرالمؤمنین علیه السّلام و شعرای

هم عصر رسول خدا و هم عصر با ائمه طاهرین  
 - سلام الله عليهم اجمعين - که تا به حال یاد  
 کردیم بسیاری از بزرگان فضل و فضیلت و  
 بلاغت و ادب و عربیت هستند که یا در زمان  
 ائمه علیه السلام بوده و یا بعد از ایشان آمده‌اند و  
 درباره غدیر و ولایت و فضایل و محاسن و  
 مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام - که متخذ از  
 معنای مولی و استفاد و مستنبط از احادیثی است  
 که در آنها کلمه ولایت و یا مولی بکار رفته -  
 اشعاری سروده‌اند که در بین اهل عربیت، کلام  
 و شعر ایشان مورد اتفاق و اجماع است، همانند  
 دِغْبَلِ خُزَاعِي، و امیر ابوفراس، و حُسَيْنِ بْنِ  
 حَجَّاج، و حَمَّانِي كُوفِي، و شَرِيفِ عِلْمِ الْهُدَى  
 سَيِّدِ مُرْتَضَى، و شَرِيفِ سَيِّدِ رَضَى، و ابْنِ رُومِي،  
 و صِنُوبَرِي، و مُفَجَّع، و صَاحِبِ بْنِ عَبَّاد، و نَاشِي  
 صَغِير، و ابْنِ عَلَوِيَّة، و ابْنِ حَمَّاد، و ابْنِ طَبَّاطَبَا، و  
 ابْنِ عُوْدِي نِيلِي و جَوْهَرِي، و زَاهِي، و تَنُوخِي، و  
 صَوْلِي نِيلِي، و ابوالعلاء سروی، و مَهْيَار<sup>۱</sup>، و  
 فَجْجَكِرْدِي، و ابوالفرج رازی. و ما از بعضی از  
 همین بزرگان نیز اخیراً یاد کردیم؛ و

<sup>۱</sup> در کتاب «نقض» که معروف است به «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» تصنیف ابو رشید عبد الجلیل قزوینی رازی، در ص ۲۴۷ آورده است که: مَهْيَار بن مرزویه کاتب، از فرزندان انوشیروان عادل است.

برخی از ابیات رشیق و عالی المضمون آنان را به عنوان شاهد آوردیم. آیا کسی می‌تواند در معانی کلمات این اعلام که بعضی از آنها را اصل و اصول عربیت دانسته‌اند شک نماید؟

## بحث دقیق در معنای مَوْلَى و أَوْلَى

باید دانست که بسیاری از مفسران عامه در

تفسیر آیه وارد در سوره حدید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>۱</sup>،

«پس در امروز از شما عوض و فدا (که بدهید

و برهید از آتش دوزخ) قبول نمی‌شود و نه از

کسانی که کافر شده‌اند؛ مأوای شما آتش است؛

آن آتش مولای شماست و بد بازگشتی است»

گفته‌اند: معنای مولى در اینجا اولى است؛ یعنی

آتش به شما سزاوارتر است؛ و اولویت دارد. از

جمله این افراد کلبی و زجاج و فرّاء و ابو عبیده

است.<sup>۲</sup> ابو عبیده: مُعْمَر بن مَثَنَى بَصْرِيّ متوفی در

سنه ۲۱۰ است که بنا به قول بسیاری از اعلام

عربیت همانند سید مرتضی علم الهدی؛ و

أخفش أوسط: سَعِيد بن مسعدة، و ابن قتیبه، و

ثعلب: أحمد بن يحيى، و أبو بكر أنباري، و

<sup>۱</sup> آیه ۱۵، از سوره ۵۷: حدید.

<sup>۲</sup> «تفسیر فخر رازی»، ج ۸، ص ۱۳۱.

شهاب الدین أحمد خفاجی، أبو عبیده در این  
معنی استشهاد به بیت لُبید بن ربیعہ کرده است؛  
و همگی در بیت لُبید اتفاق دارند که مراد از  
مَوْلٰی، اَوْلٰی می باشد. و ما اخیراً شعر لُبید را از  
«تفسیر أبو الفتوح» آوردیم. و اینک از خود  
«دیوان لُبید» با چند بیت قبل از آن را می آوریم تا  
مطلب خوب روشن شود:

عَلِهَتْ تَرَدَّدُ فِي نَهَاءِ صُعَائِدِ

این قصیده مجموعاً هشتاد و هشت بیت  
است؛ و در این چند بیتی که ما در اینجا ذکر  
کردیم، وصف یک گاو وحشی زیبائی را در  
غایت حسن و لطافت می کند که بچه او را شکار  
کرده اند و او در فراق گوساله اش از ترس آدمیان  
متحیر و سرگردان، روزها و شبها به دنبال  
بچه اش در بیابانها می گردد؛ و آنقدر ترس و  
وحشت او را گرفته است که جهت خاصی برای  
دهشت و ترس او نیست، بلکه جلو و عقب او

هر کدام به تنهایی مولای مخافت است یعنی اولویّت به ترس دارند.

۱ - آن گاو سپید رنگ، در اوّل شب همانند لؤلؤ دریائی که در یک رشته کشیده و بند کرده شده، و اینک رشته پاره شده و دانه‌های لؤلؤ متفرّق و مشتّت به روی زمین ریخته‌اند، در نقاط مختلف دشت، درخشان است، از این طرف به آن طرف می‌رود، و در هر نقطه نور می‌دهد و درخشش دارد.

۲ - و همینطور است تا وقتی که تاریکی برطرف می‌شود و خود را در سفیدی صبح طالع می‌نگرد، در اوّل روز می‌آید در حالی که پاهای خود را از خاک‌های مرطوب برداشته و در جستجوی بچه است.

۳ - از فقدان بچه خود پیوسته جزع و فزع می‌کند، و در آب‌های بالاآمده مکان صعائد هفت شبانه روز کامل تردد می‌کند و گردش دارد که شاید طفل خود را پیدا کند.

۴ - و آن قدر می‌گردد تا مایوس می‌شود، و پستان‌های پر از شیر او کم شیر می‌گردد؛ و این کم شیری به واسطه سپری شدن دوران شیر دادن، از رضاع و از شیر باز گرفتن نیست (بلکه به علت آندوه از بچه است).

۵ - در این حال صدای خفیف انسانی را



احساس می‌کند بدون مشاهدهٔ انسانی، بلکه از  
وراءِ حجاب و مانع، و به وحشت و ترس می‌افتد  
زیرا که انسان مایهٔ دهشت اوست، انسان است  
که او را می‌گیرد و صید می‌کند.

۶- و چنان می‌ترسد، که نمی‌داند و تشخیص  
نمی‌دهد که کدام یک از دو شکاف و فاصلهٔ میان  
دستها و پاهای او سزاوارتر و اولی به ترس  
است؛ جانب جلو و یا جانب عقب (یعنی  
وحشت او به اندازه‌ای است که جهت خطر و  
آمدن انسان را نمی‌فهمد، بلکه خود را از جمیع  
جوانب در خطر می‌بیند)».

**استشهاد به بیت لُبِّد، از مَعْلَقَاتِ سَبْعِ در تفسیر**

**كَلِمَةُ مَوْلَى**

در شرح مَعْلَقَاتِ در تفسیر این بیت آورده  
است که: ثَعْلَبٌ گوید: مَوْلَى در

این بیت به معنای اولی به شیء است مانند گفتار خداوند: ﴿النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾<sup>۱</sup> یعنی هی الأولى بکم. و بنابراین معنی چنین می شود که: صبح کرد آن گاو، در حالی که می پنداشت هر یک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او سزاوارتر است از ترسیدن از آن، تا ترسیدن از دیگری.

و یا آنکه فرَج (شکاف بین دو دوست و بین دو پا) محلّ و موضع مخافت است؛ و معنی چنین می شود که: آن گاو می پنداشت هر یک از دو فاصله میان دو دست و میان دو پای او موضع و محلّ ترس است.<sup>۱</sup>

لُبُید از شعرای زمان جاهلیت بود، و بهترین قصیده او در جاهلیت یکی همین مُعَلَّقه است و دیگری قصیده لامیه او که در آن این بیت است:

«آگاه باشید که هر چیزی غیر از خداوند باطل است، و هر نعمتی به ناچار زوال پذیر است».

و چون این بیت را برای رسول خدا خواندند

فرمود: **أَصْدَقُ شِعْرِ قَالَتُهُ الْعَرَبُ** «این بیت

---

<sup>۱</sup> «شرح معلقات سبع» زوزنی، شرح قصیده لبید بن ربیعہ انصاری طبع سنگی، ص ۷۸. شارح معلقات قاضی زوزنی: حسین بن أحمد در سنه ۴۸۶ وفات کرده است.

راستین‌ترین شعری است که عرب سروده است».

لُبَّید زمان اسلام را نیز ادراک کرد و اسلام آورد؛ و تا زمان عثمان حیات داشت، و از مُعَمَّرین و کهنسالان بود. کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند، عمر او را از یکصد و ده سال کمتر نگفته‌اند و تا یکصد و پنجاه و هفت سال نیز گفته شده است.

و دیگر از کسانی که تصریح کرده‌اند معنای مولى در آیه ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾، اولی و سزاوارتر است، بُخاری و أبو جعفر طبری<sup>۱</sup>، و أبو الحسن واحدی در «وسیط»، و ابو الفرج ابن جوزی<sup>۲</sup>؛ و محمد بن طلحة شافعی<sup>۳</sup>، و سبط ابن جوزی<sup>۴</sup>، و تفتازانی

در «شرح مقاصد» نقل از أبو عبیده<sup>۵</sup>، و ابن صَبَّاح

مالکی<sup>۶</sup>، و سیوطی<sup>۷</sup>، و غیرهم می‌باشند.

## تحقیق در معنای حقیقی و ریشه‌ای کلمه مولى

---

<sup>۱</sup> «تفسیر طبری»، ج ۹، ص ۱۱۷.

<sup>۲</sup> تفسیر ابن جوزی: «زاد المسیر».

<sup>۳</sup> «مطالب السؤل» ص ۱۶.

<sup>۴</sup> «تذکره خواص الأمة» ص ۱۹.

<sup>۵</sup> ص ۲۸۸.

<sup>۶</sup> «الفصول المهمة» ص ۲۷ طبع سنگی، و ص ۲۵ از طبع حروفی نجف.

<sup>۷</sup> «تفسیر جلالین».

شیخ مفید در رساله‌ای که در معنای مَوْلَى  
تصنیف نموده است، و سید مرتضی عَلم الهدی  
در کتاب «شافی»، مَوْلَى را به معنای اَوْلَى گرفته  
و به همین نهج استدلال بر امامت امیرالمؤمنین -  
علیه افضل صلوات المصلین - نموده‌اند.

قوشجی در «شرح تجرید الاعتقاد» در شرح قول

خواجه نصیر الدین: وَ لِحَدِيثِ الْغَدِيرِ الْمُتَوَاتِرِ در تقریر  
استدلال شیعه گفته است: یکی از معانی مولى، اولى در

تصرف است خداوند می‌دیا مرف: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ

مَوْلَاكُمْ﴾ یعنی اَوْلَى بِكُمْ. این معنی را أبو عبیده ذکر

کرده است؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده

است: أَيُّهَا امْرَأَةٌ نَكَحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهَا يَعْنِي بِغَيْرِ إِذْنِ

الأولى بها وَ المَالِكِ لِتَدْبِيرِ أَمْرِهَا. و نظیر این در شعر

بسیار است.

و بالجمله استعمال مَوْلَى به معنای مُتَوَلَّى و

مالک امر و اَوْلَى در تصرف در کلام عرب شایع

است؛ و از امامان لغت منقول است. و مراد

آنست که مَوْلَى اسم است برای این معنی، نه

صفت است به مثابه اَوْلَى تا اعتراض نشود که:

مولى از صیغه اسم تفضیل نیست و به معنای

تفضیل استعمال نمی‌شود.

و البتّه در حدیث غدیر باید همین معنی مراد

باشد تا با صدر حدیث آن حضرت: **أَلَسْتُ أَوْلَى**

**بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** «آیا من اولی و سزاوارتر به شما

از شما به خود شما نیستم؟!» مطابقه کند.

قوشجی چون مذهب عامّه را دارد، سپس در

مقام دفع از استدلال به حدیث غدیر برآمده

است؛ و لیکن از جهات دیگر نه از جهت معنای

مولی که یکی از آنها اولی به شیء است<sup>۱</sup>.

زخّشری نیز در تفسیر آیة **﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾**

گوید: گفته شده است که معنای آن اولی بکُم است، و

گفتار لُبید را در شعر شاهد آورده است و به دنبال آن

گوید: وَ

---

<sup>۱</sup> «شرح تجرید قوشجی» سیزده ورق به آخر کتاب مانده.

حَقِيقَةُ مَوْلَاكُمْ مُحْرَاكُمْ وَمَقْمَنُكُمْ أَى مَكَانِكُمْ الَّذِى  
يُقَالُ فِيهِ هُوَ أَوْلَى بِكُمْ كَمَا قِيلَ: هُوَ مَعْنَةُ الْكَرَمِ أَى مَكَانٌ  
لِقَوْلِ الْقَائِلِ: إِنَّهُ الْكَرِيمُ<sup>۱</sup>. «و حقیقت مولاكم یعنی  
خلیق و جدیر به شهاست یعنی محلّ شهاست؛ آن محلّی که  
سزاوار است درباره آن گفته شود: آن اولی و ألیق به  
شهاست. همچنان که گفته می شود: او محلّ و مکان کرم  
است بجای آنکه گفته شود: او کریم است».

بیضاوی نیز در تفسیر خود عین همین عبارت  
ز مخشری و استشهاد به بیت لُبید را ذکر کرده است؛ و  
روشن است که: بیضاوی از ز مخشری اقتباس کرده  
است، زیرا وفات ز مخشری در سنه ۵۳۸ و وفات  
بیضاوی در سنه ۷۹۱ بوده است. و هر دو نفر آنها  
احتمال این را که مراد از مَوْلَى در آیه شریفه ناصِر بوده  
باشد داده ه ناگلدج لی اشم ک یر ه اجنیا رد لی و بدنا  
ی ملننز: دیوگی شرمخز: ی ه دارم ه کت سا زیاج و

<sup>۱</sup> «تفسیر کشاف»، ج ۲، ص ۴۳۵، طبع اول در مطبعة شرقیه.

مَحْرَى وَمَحْرَاةٌ وَهَمِچْنِین مَقْمَنٌ وَ مَقْمَنَةٌ وَ نِیز مَمَانٌ وَ مَمَانَةٌ بِه مَعْنَاى مَخْلَقَةٌ  
وَ مَجْدَرَةٌ مِى بَاشَد اِگَر گَفْتَه شُود: هُوَ مَقْمَنٌ أَوْ مَحْرَى أَوْ مَمَانٌ لِكَذَا یَعْنِى  
جَدِیرٌ وَ خَلِیقٌ بِكَذَا.

دشابه دودبم کُصِرَان، اَهْيِرْ غَمُّمُ كَا صِرَاذَ لَا يَنْعِي، دارم و

مَتَح روطبت سا صرانی فذ. می م کذا ل شمدنیوگ:

صَرْتَتْسَاوَا الذَّكِبِ نَالُفَبِ يَصِصَا الْجَزَعِ. «فلان کس به فلان

مصیبت مبتلا شد؛ و از جزع و فزع یاری طلبید»؛ یعنی

یار و معینی غیر از جزع نداشت. و از همین قبیل است

گفتار خداوند تعالی: ﴿وَأِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ

كَالْمُهْلِ﴾<sup>۱</sup> «جهنمیان اگر استغاثه کنند و فریادرس

خواهند، به فریاد آنها با آبی که همانند فلز گداخته است،

خواهند رسید»<sup>۲</sup>.

و بیضاوی گوید: یا اینکه معنای مولی ناصر

باشد بر طریق گفتار عرب که گوید: تَحِيَّةٌ بَيْنَهُمْ ضَرْبٌ

وَجِيعٌ یعنی «تَحِيَّتٌ و تهنیتی که در بین آنها صورت

گرفت كَتَكَ زدن دردناکی بود»<sup>۳</sup>.

---

<sup>۱</sup> آیه ۲۹، از سوره ۱۸: کهف.

<sup>۲</sup> «تفسیر کشاف»، ج ۲، ص ۴۳۵، طبع اول در مطبعه شرقیه.

مَحْرَى وَمَحْرَاةٌ وَهَمَّجِينِ مَقْمَنٍ وَ مَقْمَنَةٌ وَ نِيزَ مَمَّانٍ وَ مَمَّانَةٌ بِهَ مَعْنَايَ مَخْلَقَةٌ وَ مَجْدَرَةٌ مِي بَاشَدَ اِگَرِ گَفْتَهَ شُود: هُوَ مَقْمَنٌ أَوْ مَحْرَى أَوْ مَمَّانٌ لِكَذَا يَعْنِي جَدِيرٌ وَ خَلِيقٌ بِكَذَا.

<sup>۳</sup> «تفسیر أنوار التَّنْزِيلِ وَ أَسْرَارِ التَّأْوِيلِ» بِيضَاوِي، طَبْعَ مَكْتَبَةِ الْجُمْهُورِيَّةِ الْمَصْرِيَّةِ، ص ۵۵۵.

و خازن در تفسیر آیه ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ گوید:

یعنی وَلِيُّكُمْ. و گفته شده است: هِيَ أَوْلَىٰ بِكُمْ؛ آتش به

شما سزاوارتر است به جهت گناہانی که در دنیای بجای

آورد مدیاء. یمن یا ی نعم و هک دوشد: یزیچ ناهم ش تا

درادما شربت یلا و هکت سا،



چون امور شما را تملک کرده است، و شما خودتان را به آتش تسلیم نمودم‌دیا، رتر او از سد ولی و آتش تا آس‌پ‌ی‌زی‌چ‌ر‌ه‌ز‌ا‌م‌ا‌ش‌ه‌ب‌ت‌س‌ا‌!‌ ی‌ا‌ن‌ع‌م‌ه‌ک‌ت‌س‌ا‌م‌د‌ش‌ه‌ت‌ف‌گ‌و‌ت‌س‌ن‌ی‌ا‌ه‌ی‌ا:‌ ص‌ر‌ا‌ز‌ل‌ا‌ و‌م‌ک‌ل‌ی‌و‌م‌ل‌ا‌،‌ ه‌ک‌س‌ک‌ر‌ه‌ن‌و‌چ‌د‌ش‌ا‌ب‌و‌ای‌ل‌ا‌و‌م‌ش‌ت‌ا‌،‌ ا‌د‌ر‌ا‌د‌ن‌ی‌ئ‌ل‌ا‌و‌م‌س‌پ‌.

## گفتار فخر رازی در معنای مَوْلَى و اَوْلَى

فخر رازی با اعتراف به آنکه یکی از معانی مَوْلَى، اَوْلَى است، او نهجی دیگر را پیموده است و گفته است که: بر این نهج، استدلال شریف مرتضی به آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام نمی‌شود. و ما عین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می‌کنیم و سپس در این باره به بحث می‌پردازیم:

او گفته است: در آیه شریفه: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ

هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ در لفظ مَوْلَى در اینجا چند

قول است: یکی قول ابن عباس ﴿مَوْلَاكُمْ﴾ یعنی

مَصِيرُكُمْ. و تحقیق این معنی آنست که مَوْلَى موضع و

محلّ وَلَى است. و وَلَى به معنای قرب است. و بنابراین

<sup>۱</sup> «لَبَابُ التَّأْوِيلِ فِي مَعَانِي التَّنْزِيلِ»، تفسیر علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی معروف به خازن، مطبعه مصطفی محمد، ج ۷، ص ۲۹.

معنی اینی مروطه کدوش: بت سهاشلّ محو مع ضومش تا  
ی مک یدزن آه بهاشده کلی محن آی م ن آه بو دیوشدیسر.

دوم: قول کلبی است، او گوید: معنایش اینست

که: **أُولَىٰ بِكُمْ آتَشِ أُولَىٰ** و سزاوارتر به شماست. و این

نیز قول زجاج و فرّاء و أبو عبیده می‌دشاب. و بدان که

این معنی معنائی است که ذکر کرده طفل پیرسفت و بدنا

تغل رد لی و ا طفل و لی و م طفل رگا اریز بت سید لی و م

رد بانها ز امک یر ه ل هاعتسا دیاب بدشاب ی نعمک یر ی اراد

دشاب حیحصه یر گیدی اج. حیحصه دیاب بن یاربان و

میئوگبه که دشاب: **نَلَأْفُنْمَ لِيَوْمِ الْذَّهِّ** که نانچهم

می میئوگ: **نَلَأْفُنْمَ لِيَوْمِ الْذَّهِّ** حیحصه دیاب بن نانچهم و

میئوگبه که دشاب: **نَلَأْفُلِيَوْمِ الْذَّهِّ** می می که نانچهم میئوگ:

**نَلَأْفُلِيَوْمِ الْذَّهِّ** بت سائل طاب راتفگن یا نوچ و، انهلّف

بتفگ دیاب: هر که رکذ لی و م ی ارب ه کی ئانعم دنا (لی و ا)

ه نبت سا دارم ندناسر زا دوصقمه و ی نعمتفسیر لفظ

مَوْلَىٰ.

و ما بر این نکته تنبیه کردیم، چون شریف

مرتضی برای امامت علی علیه السّلام به گفتار

رسول خدا: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ تَمَسَّكَ**

کرده است و گفته است:

یکی از معانی مَوْلَى، اَوْلَى است. و برای اثبات مدّعی خود به گفتار ائمه لغت در تفسیر آیه ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ استدلال نموده است؛ که آنان گفته‌اند: معنای مَوْلَى، اَوْلَى است. و چون ثابت شد که لفظ مولی می‌تواند متحمل معنای اولى باشد، واجب است که در حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ حمل بر آن کنیم. زیرا بعضی از معانی دیگر یا ثبوت آن درباره علی واضح است همچون ابن عمّ و ناصر؛ و یا انتفائش واضح است همچون مُعْتَق و مُعْتَق؛ و در صورت اولّ إرادة آن موجب بیهودگی و لغویت است؛ و در صورت دوم موجب کذب و خلاف واقع. انتهی کلام سیّد مرتضی.

سپس گوید: و چون ما با دلیل اثبات کردیم که گفتار این جماعت از اهل لغت در اینجا، معنی و مرادی است که ذکر شده است، نه تفسیر و معنای حقیقی آن، در این صورت استدلال به آیه ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ برای اثبات مذهب سیّد مرتضی ساقط می‌شود.

و در آیه وجه دیگری نیز متصوّر می‌نآید؛ دوش

همیوگبه کت سنیا: یانعم ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾، لَانَاَصِرَ لَكُمْ است. چون کسی که آتش مولای او باشد بنابراین مَوْلَى

ندارد؛ همچنان که گفته می‌ و نَلَاذِخًا هُصِرَانُ؛ دوشد  
عَاكِبًا هُنَيْعُمُ) و رای و بت ساءت یقفوم مدء وا صرناز  
ت ساهیرگ و اینعم) در ادنی نیعم و صرنازی نعید.

و آنچه موجب تأیید و تقویت این وجه است،

گفتار خداست که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا

مَوْلَى لَهُمْ﴾<sup>۱</sup>. «و بدرستی که کافران مولی

ندارند». و نیز گفتار خداست که می‌فرماید:

﴿يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ﴾<sup>۲</sup>. «به فریاد دوزخیان با

آبی که همانند فلز گداخته است، رسیده

می‌شود».

## گفتار علامه آمینی در ردّ فخر رازی در معنای

### مَوْلَى

علامه آمینی - رحمة الله علیه - بعد از بیان و

نقل بیشتر از قسمت‌هایی را که ما از فخر رازی

نقل کردیم، گفتاری را از او از کتاب «نهاية

العقول» نقل می‌کند، که او گوید: تصرف واضع

لغت در ألفاظ و کلمات فقط در مفردات است نه

در جمل ترکیبیه؛ مثلاً لفظ إنسان را برای معنای

منظوری وضع کرد، و

---

<sup>۱</sup> آیه ۱۱: از سوره ۴۷: محمد صلی الله علیه و آله.

<sup>۲</sup> آیه ۲۹، از سوره ۱۸: کهف.



لفظ حیوان را برای معنای منظور دیگری. و ما چون نسبت حیوان را به انسان دادیم و گفتیم: الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ این نسبت مربوط به وضع نیست بلکه عقلی است. و بنابراین اگر لفظ لفظ مَوْلَى، و لفظ أَوْلَى دارای يك معنى باشند بدون زیاده و نقصان، ما باید در ترکیب یرگیدی اجابه به ارکیرهمیناوتبملاک یرهمیرانگب. معضوه به طوبرم تبسنه که میتسناد نوچت ساعضوه به جار هدرفمت هالاکطفه کد بتسیند. و یرمن نوچ و میرانگب لی و ای اجابه به ار لی و م طفل همیناوت اب انهلأ بس کعلا به نید بگوئیم مَوْلَى و أَوْلَى دو معنای جداگانه دارند.<sup>۱</sup>

و نیز گوید: رازی در سخن دیگرش پا را از این مرحله فراتر نهاده و سخن خود را حقّ پنداشته، و در کتاب «نهاية العقول» خود گفته است که: أحدى از علماء علم نحو و لغت، آمدن صیغه مَفْعَل را که برای زمان، و یا مکان، و یا برای حدث مصدری است، به معنای أَفْعَل که صیغه‌ای است که إفاده تفضیل و برتری می کند ذکر

---

<sup>۱</sup> ما مختصر و محصل از کلام رازی را آوردیم، نه عین کلمات او را.

نکرده‌اند.

و بر این گفتارش، قَاضِي عَضُدِ اِيْجِي در «مواقف»؛ و شَاهِ صَاحِبِ هِنْدِي در «تُحْفَةُ اِثْنَا عَشْرِيَّة»؛ و كَابُلِي در «صَوَاقِع»؛ و عَبْدُ الْحَقِّ دِهْلَوِي در «لَمَعَات»؛ و قَاضِي سَنَاءُ اللّٰه پَانِي پْتِي در «سَيْفِ مَسْئُول»، از او پیروی کرده‌اند. و بعضی در انکار چنان مبالغه کرده‌اند که استعمال نشدن صيغَةُ مَفْعَل را به جای اَفْعَل مستند به انکار اهل عربيت نموده‌اند.

اساس این شبهه از رازی است که خود در کتابهای خود بیان کرده و به دیگری نسبت نداده است؛ و این پیروان از او کور کورانه تقلید کرده و به هر جا و به هر قدر که می‌توانستند در ضعف دلالت حدیث طبقِ مرام و منظورِ اِمَامِيّه، کوشیده‌اند.

و بر همین اَصْل شَاهِ وَكِي اللّٰه صَاحِبِ هِنْدِي در «تُحْفَةُ اِثْنَا عَشْرِيَّة» گفته است که: دلالت حدیث غدیر بر امامت وقتی تمام است که مَوْكِي به معنای وَكِي آید با آنکه صيغَةُ مَفْعَل به معنای صيغَةُ فَعِيل نیامده است.

و بنابراین می‌خواهد نُصُوصِي را که اهل لغت در آمدن مَوْكِي به معنای وَكِي



نموده‌اند، انکار کند با آنکه می‌دانیم مَوْلَى به معنای وکیلِ امر، دربارهٔ وکیلِ زن، و وکیلِ یتیم، و وکیلِ بنده، و ولایة سلطان، و وکیلِ عهد، و نظایر اینها در لغت و محاورات استعمال فراوان دارد.

## استدلال علامهٔ امینی در اینکه معنای مَوْلَى، أولی است

علامه امینی با اصراری هر چه تمام‌تر در ردّی انعمه که تسانس در صد و ؛ مدمآرب ی زار ت ماهبشع فد شی به بلی و ا به بار لی و م هم لک لی صا و ی قیقه حد نادر گربء . می و ادیوگ: که ی زار زات سات فگش ی باج رایسب هفلتخ ت للاح رد که تسانس مدنام ناهنپ و ا ی ارب تاقتمش، مع تو موزلت هج زادیه، به حسب صیغه ی ماه انہآ ت وافتم، ظافلاً این ب ف دار تایی نعم ن دو بدحتم، رد ی مع قاو نی اعمق یاقح و ت ایر هو ج رض راو ع رده ندوش ی ماهه غیص و ظافلاً فصر و بیکر ترد عا حناً زات دا ح انہآ فلتخ. و لی و م هم لک کین ب رد بل صا ح فلاتخا س پ ب ب حاصم دیابی مود هکنیا به بلی و ا قملکا باء استعمال شود و بگوئیم: اُولی به؛ و اُولی بدون باء و بگوئیم:

مَوْلى، راجع به صیغه اُفْعَل است از این ماده؛ همچنانکه مصاحبت با مِنْ از مقتضیات همان صیغه است و می گوئیم: أَوْلَى بِهِ مِنْ فُلَانٍ. و بنابراین مُفَاد و معنای فُلَانٌ أَوْلَى بِفُلَانٍ با فُلَانٌ مَوْلى فُلَانٍ واحد است. زیرا در هر دو حال مراد اولویت او از غیر اوست.

همچنان که صیغه اُفْعَل اضافه به تشبیه و جمع، و یا ضمیر آنها بدون ادات می می و دوشم پیئوگ: لُضْفًا دِيزَ مَهْلُضْفًا و مَوْقِلًا لُضْفًا و مَهْلُضْفًا و مِینَ دَجْرًا. اما واگر بعد از آن مفرد باشد نمی می من؛ همینکه فاضلاً همیناوت همیناوت هم پیئوگب: و همیرواید ت ادا با د یاب و؛ و ر م ع ل ض ف ا د ی ز هم پیئوگب: و ر م ع ن م ل ض ف ا.

و هیچ عاقلی شک ندارد که: معنی و مُفَاد، در جمیع این صیغه های مختلف، واحد است، و همچنین در بقیه صیغه های اُفْعَل همانند اَعْلَم و اَشْجَع و اَحْسَن و اَسْمَح و اَجْمَل و نظائرها.

و برای تأیید کلام خود از گفتار تفتازانی در «شرح مقاصد»؛ و قوشجی در «شرح تجرید» دلیل آورده است که آنها آمدن مَوْلى را در حدیث به معنای اَوْلَى اِنکار نکرده اند؛ و همچنین میرسید شریف جرجانی در «شرح مقاصد» گفتار آن دو را قبول کرده؛ و زیاده بر آنها مناقشه قاضی

عَضُدٌ رَا بَه اِيْنَكِه مَفْعَلٌ رَا بَه مَعْنَايْ اَفْعَلٌ كَسِي

ذِكْرٌ نَكْرَدِه اِسْت، رَدِّ كْرَدِه اِسْت، بَا اِيْنِ پاسخ كه:

مَوْئِي بَه مَعْنَايْ

مُتَوَلَّى وَ مَالِكِ أَمْرٍ وَ أَوْلَى بِهِ تَصْرُفٌ، در کلام عرب

شایع؛ و از امامان لغت منقول است.

و ابن حَجَر در «صواعق» ص ۲۴ با سرسختی

او در ردّ استدلال به حدیث غدیر، آمدن مَوَلَى را به

معنای اَوْلَى به شیء قبول دارد، و لیکن مناقشه او در

اینست که آیا اولویتی در جمیع امور است و یا در بعضی

از جهات؟ آنگاه احتمال اخیر را اختیار کرده است. و

نسبت فهم این معنی را از حدیث، به شیخین: ابوبکر و

عمر داده است، که به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند:

أَمْسَيْتَ مَوَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ.

و شیخ عبد الحق در «لمعات» خود این معنی را

از ابن حَجَر حکایت کرده است. و شیخ شهاب الدین

أحمد بن عبد القادر شافعی در «ذخیره المأل»، از ابن

حَجَر پیروی کرده و گفته است: أَلْتَوَلَّى: الْوَلَايَةُ وَ أَنْ

صديق و ناصر و اَوْلَى به پیروی و نزدیکی است؛ مانند

گفتار خداوند تعالی: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ

اتَّبَعُوهُ﴾<sup>۱</sup>، (سزاوارترین مردم به ابراهیم، آن کسانی

<sup>۱</sup> آیه ۶۸. از سوره ۳: آل عمران.

هستند که از او متابعت می‌کنند). و این همان معنائی است که عمر از حدیث فهمید، چون حدیث را شنید گفت: هَنِئًا يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَمْسَيْتَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. انتهى کلام ابن حجر.

و شریف سید مرتضی از أبو العباس مُبَرَّد نقل کرده است که: اصل يَاوَلِيُّ، الَّذِي هُوَ أَوْلَى وَأَحَقُّ بوده است و همچنین است مَوْلَى.

و أبو نصر فارابی جوهری در «صحاح اللُّغَةِ» در مادَّة وَلَى در شرح بیت لُبَيْدٌ گوید: مراد لُبَيْدٌ این بوده است که: أَوْلَى مَوْضِعٍ يَكُونُ فِيهِ الْخَوْفُ. و أبو زكريَّا خطیب تبریزی، در شرح «دیوان حماسه» ج ۱ ص ۲۲ در قول جعفر بن علبه الحارثی:

أَلْهَفِي بِقُرَى سَحْبَلٍ

«ای حسرت آسفن مزیگذا! وی دودش ماکی ای می‌عساو ناباید رد که ی‌رُقین مزر رد که ی‌دیدت سا، ریاشعو و عافعضایو - بن مه‌بک یدز زنانزه نوگچ ق و بایل - بادشمنان قهار و متجاوز دست به دست هم داده، و یکدیگر را در شوریدن به حریم ما یاری

کردند»، از جمله معانی هشتگانهٔ مَوْلَى را وَلِيٌّ وِ اَوْلَى به شیءِ شمرده است. و از عُمَرُ بنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فارسی قزوینی در «كَشْفُ الْكَشَافِ» در بیت لُبَيْدٌ گوید: مَوْلَى الْمَخَافَةِ يَعْنِي اَوْلَى وَ اَحْرَى بِاَنْ يَكُوْنَ فِيهِ الْخَوْفُ. و سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۹ اَوْلَى را یکی از معانی ده گانه‌ای، شمرده است که به علماءِ عربیت استناد داده شده است. و همانند سبط ابن جوزی، ابن طلحَه شافعی است که در کتاب «مَطَالِبُ السَّؤُولِ» ص ۱۶ اَوْلَى در طَلِيْعَه معانی وارده در کتاب خود آورده است؛ و از او شَبْلَنْجِي در کتاب «نُورُ الْاَبْصَارِ» ص ۷۸ پیروی کرده و این معنی را نسبت به علماء داده است؛ و دو شارح مُعَلِّقَاتِ سَبْعِ: عَبْدِ الرَّحِيمِ بنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ؛ و رشید نَبِي در بیت لُبَيْدٌ گفته‌اند که: مرا از وَلِيٍّ الْمَخَافَةِ: الْاَوْلَى بِالْمَخَافَةِ است.<sup>۱</sup>

باری، مرحوم اَمِينِي پافشاری می‌کند در اینکه اصل معنای لغوی مَوْلَى، اَوْلَى است، و حتی در بقیهٔ معانی بیست و ششگانهٔ مَوْلَى یکایک بحث می‌کند و آنها را به اَوْلَى برمی‌گرداند. و فخر

<sup>۱</sup> مختصر و محصل گفتار اَمِينِي (ره) در «الغدیر» ج ۱ ص ۳۵۱ تا ص ۳۶۲.

رازی و پیروانش نیز پافشاری دارند در اینکه معانی اصلی مَوْلَى، اَوْلَى نیست و صیغه مَفْعَل به جای اَفْعَل تَفْضِيل نیامده است؛ و بنابراین حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** همچنان که سید مرتضی در «شافی» استدلال بر امامت کرده است، نمی توان استفاده نمود.

**استدلال مصنف در اینکه معنای حقیقی مَوْلَى،**

**محلّ ولایت و اسم مکان است**

به نظر حقیر این هر دو دانشمند در تضارب و تخصمی که با هم دارند دچار اشتباه شده‌اند. أمّا فخر رازی، به جهت آنکه با فرض آنکه معنای حقیقی مَوْلَى، اَوْلَى نباشد؛ و لیکن به اعتراف او در محلّ و موضع اَوْلَى استعمال می شود.

و همین قدر برای استدلال امامیه کافی است. و از استدلال سید مرتضی نیز بیشتر از این به دست نمی‌دیا. می‌والدیوگ: لِيَوْمَ نِنَاعِمُ زَايِكِي، تَسَالِي وَا، نُوچ و ديابس پت سدابِذِكْلايِنِّ بَاي و توبثْلايِنِّ بَاي نِنَاعِمُ هَي قَبْ ح ن ي ا ز ا دوصقم و دارم ي ناعمديث اولي باشد. و اين استدلال صحيح است.

و اَمَّا عَلَامَةُ اَمِينِي، به جهت آنکه ما دلیلی نداریم که معنای مَوْضوعٌ لَهُ و حقیقی مَوْلَى، اَوْلَى است؛ بلکه دلیل بر خلاف آن داریم. فلهدا برای اثبات عقیده امامیه نیازی هم به این تطویل و خطّ مشی نیست. ما از راه ساده و آسان از حدیث غدیر اثبات ولایت و امامت می‌کنیم، و از استشهادات فخر رازی به عدم آمدن بعضی از صیغ به جای دیگری نیز در فراغ خواهیم بود. و برای روشن شدن این موضوع به دو مقدمه نیاز داریم:

## مقدمه اول: اختلاف ألفاظ و صیغه‌های

مختلف، برای إفاده معانی متفاوت است

مقدمه اول: اختلاف ألفاظ و صیغه‌های مختلف، برای إفاده معانی متفاوت است، و گرنه وضع کلمات مختلفه و صیغه‌های متفاوته غلط و عبث بود؛ و بر همین اصل بسیاری برآند که



أصولاً أَلْفَاظٍ مترادفه در لغت نیامده است، و آنچه به نظر مترادف می‌رسد، و یا أهل لغت در کتب خود به عنوان معنای مترادف ضبط کرده‌اند، در حقیقت مترادف نیستند و برای یک معنای مشترک در جمیع جهات وضع نشده‌اند، بلکه در هر یک از آن معانی خصوصیتی است که به لحاظ آن خصوصیت، لفظ را برای آن وضع کرده‌اند؛ گرچه هر دو لفظ و یا چند لفظ در انطباق با معانی مشترکهٔ بین آنها اشتراک داشته باشند. مثلاً انسان و بَشَر که مترادف به نظر می‌آیند، برای حقیقت معنای انسان وضع شده‌اند، ولیکن بَشَر به ملاحظه اینکه انسان دارای بَشَره و پوست است، در مقابل مَلَك و جنّ که بَشَره ندارند؛ و انسان به ملاحظه اینکه موجودی است دارای اُنس و یا دارای فراموشی؛ اگر از اُنس و یا نَسِي (نسیان) مشتق شده باشد. و به همین جهت در قرآن کریم انبیاء به مردم می‌گویند: ما بَشَرِي مانند شما هستیم؛ یعنی دارای پوست و بشره هستیم.

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾<sup>۱</sup>. «رسولان به آن قومی که بعد از

نوح آمده بودند، گفتند: ما نیستیم مگر بشری

همانند شما!»!

<sup>۱</sup> آیه ۱۱، از سوره ۱۴: ابراهیم.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ  
إِلَهُ وَاحِدٌ﴾<sup>۱</sup>. بگو (ای پیغمبر) اینست و غیر از  
این نیست که من بشری هستم همانند شما که به  
من وحی می‌شود که خداوند شما خداوند یگانه  
است».

چون در این محاورات، کافران رسالت رسول  
را از کسی که انسان باشد و دارای پوست و بشره  
باشد یعنی طبیعی و مادی باشد، انکار داشتند. و  
یا حضرت مریم به فرشته آسمانی می‌گوید:  
چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که  
بشری خود را با بدن من مسّ نکرده است؛ و من  
زن فاجرهای نیستم! ﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ  
وَلَمْ يَمَسَّ سِنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾<sup>۲</sup>. زیرا که  
لازمهٔ پسر آوردن و حامله شدن تماس با انسانی  
است که دارای پوست و بشره باشد، نه نفس  
ملکوتی انسان.

و بنابراین گفتار، صیغهٔ مفعَل برای حدث و یا  
برای زمان و یا برای مکان وضع شده است، و  
صیغهٔ أَفْعَل برای إفادهٔ برتری و مزیت. و این دو  
معنای مختلفی است گرچه در اصل معنای  
مشترک که از آن اشتقاق یافته‌اند مشترک باشند.  
فعلیه کت ساهتفگ ر خفاذه: ن ا ر ا ط ق ه م و ل ی ل خ

<sup>۱</sup> آیهٔ ۱۱۰، از سورهٔ ۱۸: کهف.

<sup>۲</sup> آیهٔ ۲۰، از سورهٔ ۱۹: مریم.

هدر کذر کذ دوخ ب ت ک رد ار لی و ا ی انعم والدنا. و میر

سید شریف در «شرح مواقف» گفته است: هیچیک از

ائمہ لغت صیغہ مَفْعَل را به معنای أَفْعَل ذکر نکردند.

لی اعدت دنوادخ راتفگ و: ﴿وَمَا أَوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾

یعنی مَقْرُوكُمْ وَ مَا إِلَيْهِ مَالُكُمْ وَ عَاقِبَتُكُمْ. و به همین

جهت در ذیل آن فرموده است: ﴿وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ﴾<sup>۲</sup>

یعنی بد بازگشتی است.

و بنابر آنچه گفته شده، استفاده می شود که:

اراده معنای اُولَى از لفظ مَوْلَى که در بسیاری از

تفاسیر آمده است، بنابر رسانیدن معنی با ألفاظی

است که در بسیاری از جهات با معنای حقیقی

آن لفظ مناسبت دارد گرچه معنای حقیقی آن

نباشد. و این روش در بسیاری از کتب لغت نیز

دیده می شود، که معانی حقیقیه

---

<sup>۱</sup> «الغدير»، ج ۱، ص ۳۵۹.

<sup>۲</sup> «شرح مواقف» ایجی، ص ۶۱۲.

را تنها بیان نمی کنند بلکه آنها را و موارد استعمال

الفاظ را مجموعاً ذکر می کنند.

مقدمه دوم: حَمَل بر دو قسم است و تِ اذَلِ وَّ اُ :

ی عَانَصَح یَا شَد.

مراد از حَمَل اَوَّلِ بیان اشتراك دو اسم است در

يَك مفهوم؛ یعنی می میئوگب میهاوخ: ا ب ل و م ح موهفم

ل ث م د ن ر ا د ا ن ح ا ع و ض و م موهفم: ن ا و ی ح ن ا س ن ل ا ا ن ا ط ق

که بین مفهوم انسان، و مجموع حیوان ناطق تفاوتی

نیست.

و مراد از حَمَل صناعی بیان اشتراك دو مفهوم

است در يَك مصداق؛ یعنی می میئوگب میهاوخ:

ع و ض و م موهفم ا ب ل و م ح موهفم، ق ق ت ح و ق ا ل ص م ر د

ك ت ر ش م م ه ا ب موهفم و د ن آ ه چ ر گ د ن ر ا د ك ا ت ر ش ا ی ج ر ا خ

ن ا د ی ز ؛ د ن ش ا ب ن س ا ن ؛ و ز ی د ق ا ئ م . در اینجا مفهوم انسان

با زید در خاج متّحد شده؛ و بر این موجود خارجی هر

دو مفهوم صادق است. و مفهوم قائم و زید نیز متّحد

شده و بنابراین، این موجود خارجی منطبق علیّه هر دو

مفهوم قائم و زید است.

حال که این دو مقدمه روشن شد می‌می‌تواند:

بدون شك مفهوم صیغهُ مَفْعَلُ با مفهوم صیغهُ أَفْعَلُ تَفْضِيلُ اختلاف دارند؛ و لیکن چه بسا در مصداق متّحد باشند. و علی هذا اگر گفتیم فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانٍ و از مولی، أَفْعَلُ تَفْضِيلُ را اراده کردیم، در اینجا به حمل شایع صناعی صحیح است، و اگر گفتیم مَوْلَى أَوْلَى باز به حمل شایع صحیح است.

و اگر گفتیم: فُلَانٌ لَيْسَ مَوْلَى فُلَانٍ، و مراد از مَوْلَى أَفْعَلُ تَفْضِيلُ بود، باز به حمل شایع صحیح است. و نیز اگر گفتیم: مَوْلَى لَيْسَ أَوْلَى به حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به أَوْلَى صحیح است؛ چون آن دو با هم متّحد المفهوم نیستند. همچنانکه زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ بنا به حمل شایع صحیح نیست؛ ولی به حمل أَوْلَى صحیح است؛ در صورتی که زید در خارج قائم باشد.

از آنچه بیان شد، معلوم شد که هر یک از فخر رازی و علامه امینی در یک طرف از بحث قرار گرفته و اثبات چیزی را می‌کنند که نباید اثبات کنند؛ و نفی چیزی را می‌نمایند که نباید نفی نمایند.

فخر رازی می گوید: مَوْلَى، اَوْلَى نیست. این  
به حسب حمل اَوْی ذاتی درست است ولی به  
حسب حمل شایع غلط است؛ زیرا ما در صدد  
اثبات اتّحاد

میان مفهوم آنها نیستیم بلکه مثل زَيْدٌ اِنْسَانٌ اِتِّحَادٌ  
وجودی آنها را در خارج می‌لحمابی نعمن یا و همیبط  
می‌ماتم همع یاشدوش، دائّحات یلا و تابثا ی ارب اریز  
فیاک لی و ا یانعم اب لیوم یانعم ی جراخ و ی قالدصم  
تسا. موهفم ودین بدائّحات مدع زا یزار ریخف لی و  
ی م و؛ دیرگبه جیتزار قالدصم ودین بدائّحات مدع دهلوخ  
ضترم لیس کسّتم ساسا ین هم ربی را باطل پنداشته  
است. و این کلام اشتباه است.

علامه امینی می‌گوید: مَوْلی، اَوْلی است. این  
به حَسَبِ حَمَلِ شایع صناعی درست است، ولی  
به حَسَبِ اَوْلی ذاتی اشتباه است، زیرا بین دو  
مفهوم آنها اتّحادی نیست. و همان اتّحاد  
مصدّاقی برای ما کافی است. ولی علامه امینی از  
اتّحاد بین دو مفهوم می‌خواهد اتّحاد بین دو  
مصدّاق را نتیجه بگیرد و بگوید: چون دو مفهوم  
یکی است، پس علی علیه السّلام در خارج با  
مفهوم اُولویّت منطبق است. و این کلام اشتباه  
است، زیرا برای اتّحاد صدّاقی نیاز به اتّحاد  
مفهومی نداریم. بگذار دو مفهوم مَوْلی و اَوْلی با  
هم تفاوت داشته باشند، و اسم مکان با اَفْعَل  
تفضیل متفاوت باشد، ولی بعد از اتّحاد صدّاقی

و حمل شایع و انطباق معنای اُولی بر علی علیه السلام در خارج، بعد از عدم امکان انطباق بقیّه معنای دیگر که برای مَوْلی ذکر شده است، إمامت برای آن حضرت ثابت است؛ و راه گریزی برای منکران ولایت نخواهد بود.

و از آنچه تا به حال بیان شد معلوم شد که حقیقت لفظ مَوْلی در نزد علامّه اُمینی به معنای اُولی است و سزاوارتر به چیزی. ولی در نزد حقیر حقیقت آن، اسم مکان است برای موضعی که حقیقت ولایت در آن باشد. و ولایت کما اینکه کراراً بیان شده است، ارتفاع حجاب بین دو چیز است بطوری که فاصله‌ای میان آن دو چیز غیر از خود آن دو چیز نباشد. و تمام معنایی که برای مَوْلی و ولیّ و اُولی و غیرها ذکر شده است بواسطه این معنی است که در هر یک از مصادیق بواسطه انطباق این معنی بر آن، استعمال می‌شود. **وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ** یعنی شهادت می‌دهم که علیّ به مقام و درجه‌ای رسیده است، و در موقع و منزلتی قرار گرفته است که در مقام عبودیت محضه بین او و بین خداوند هیچ حجاب و فاصله‌ای نیست. اینست معنای ولایت کامله، و اینست معنای عبودیت تامّه. **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ**



**الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِ.** در این مقام ولایت که تجلی

گاه تمام صفات و أسماء کلیه الهیه، و منشأ ظهور جمال و جلال است قرار گرفته، آئینه و آیتی است عظیم؛ خودنمایی ندارد، خدانمائی دارد، از خدا می‌گیرد، و به ما سوی الله إفاضه می‌کند.

**داستان نشان دادن أمير المؤمنين عليه السلام را**

**به مردم، همانند یوسف به زنان مصری**

اینجاست که بدون اختیار، این بیت عارف کامل ابن فارض مصری بر زبان جاری می‌شود:

«تمام زیبایی‌ها و محاسنی که در عالم، در هر ملیح و در هر ملیحه‌ای هست همه از او گرفته شده، و بدین زیباییان به عنوان عاریت سپرده شده است.»

در اینجا چه نیکوست داستانی را که شیخ تفسیر: أبو الفتوح رازی - أعلى الله تعالى مقامه الشریف - آورده است ذکر کنیم:

«آنکه اشارت کرد به أمير المؤمنين علی، و او را بخواند و با خود بر آن منبر برد، و دو بازوی او گرفت و او را برداشت و بگردانید، و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کنند حتی رأى الناس بیاض

إِبْطِيْهِمَا: تا مردمان سفیدی زیر بغل هر دو بدیدند. و  
ساعتی خاموش می‌دوب. ه کلدنیو گین نچ: زور ردلی بشد  
یولع زامدش نافورعم زای کیک یدزنریدغان، و او را  
تهنیت کرد، آنکه گفت: یا سیدی تو دانی تا اشارت در  
آن چه بود که جدت دست پدرت گرفت، و برداشت و  
سخن نگفت؟! گفت: ندانم.

گفت: اشاره بود به آنکه زنانی که از جمال  
یوسف بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز  
کردند و گفتند: ﴿إِمْرَأَةَ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ  
نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾. او  
خواست تا طرفی از جمال یوسف به ایشان  
نماید، مهمانی ساخت و آن زنان را بخواند؛ و در  
خانه دو در بُرد؛ و بنشانند؛ و یوسف را جامه‌های  
سفید در پوشیده و گفت: برای دل من از این  
خانه در رو، و به آن در بیرون شو! و ایشان را  
گفت: من می‌خواهم تا این دوست خود را به  
یکبار بر شما عرض کنم؛ برای دل من هر کدام به  
او مبرّتی کنید!

گفتند: چه کنیم؟! گفت: هر یک را کاردی و ترنجی به دست می‌دهم؛ چون آید، هر یک پاره ترنج ببرید و به او بدهید! گفتند: چنین کنیم. چون او از در خانه درآمد و چشم ایشان بر جمال او افتاد، خواستند که ترنج ببرند، دست‌ها بریدند از دهش و حیرت. چون او برفت، گفتند:

﴿حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾.

گفت: دیدید! این آنست که شما زبان ملامت بر من دراز کردید، به سبب این، ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ﴾.

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» نیز تفسیر کننده

معنای مَوَلَى می‌باشد

رسول صلی الله علیه و آله هم اشارت کرد گفت: این مرد آنست که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم، شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید؛ امروز بنگرید تا خدای تعالی در حق او چه گفت؟ او را چه پایه نهاد؟ و چه منزلت داد؟ آنکه گفت: أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!

نه من به شما از شما اولاترم؟!

قَالُوا: بَلَىٰ تَقْرِيرٌ كَرْدٌ، تا اقرار دادند. چون همه

اقرار دادند، بی‌تفگی خارته ولی صدف: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ،  
 وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. هر که من مولای  
 اویم علی مولای اوست؛ بار خدایا هر که او را دوست  
 دارد دوستش دار! و هر که او را دشمن دارد تو او را  
 دشمن دار! و هر که ناصر او باشد ناصرش باش؛ و هر  
 که خاذل او باشد مخذولش دار! آنکه گفت: اَللّٰهُمَّ هَلْ  
 بَلَّغْتُ؟! بار خدایا برسانیدم؟ آنکه اصحاب را گفت:  
 شنیدید که آنچه خدا گفت برسانیدم؟! گفتند: بلی!  
 گفت: اَللّٰهُمَّ اَشْهَدُ عَلَيْهِمْ بار خدایا گواه باش بر  
 ایشان! «تا آخر داستان».

ملای رومی در این باره گوید:

دوّم شاهد و دلیل بر اینکه مَوْلَى از مولی در

---

<sup>۱</sup> «تفسیر روح الجنان و روح الجنان»، مشهور به تفسیر ابو الفتوح رازی طبع  
 مظفری ج ۲ ص ۱۹۲.

حدیث غدیر، امامت و ولایت کلیّه است، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است قبل از بیان این فقره از خطبه، به اینکه مردم را مخاطب قرار داده و به این طریق استفهام تقریری پرسش نمود: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟** آیا من از خود شما به نفوستان از جهت اختیار و اراده و مولویت و تصرف در امور و سایر جهات نزدیکتر به شما نیستم؟! همه گفتند: آری. و بر این پایه و اساس، آن حضرت گفتار خود را تفریع کرد که: **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ** «پس بنابراین هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست».

و چون عبارت آن حضرت: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** نتیجه و متفرّع از آیه کریمه قرآن است که: **﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾**<sup>۱</sup>، ولایت پیغمبر بر مؤمنان از ولایت خود آنها به نفوسشان بیشتر است؛ و این ولایت بدون شک، اولویت من جمیع الجهات است روحاً و جسماً، ظاهراً و باطناً، دیناً و دنیاً؛ فعلی هذا مراد از استفهام تقریری رسول الله در گفتارشان: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ** همین گونه ولایت

---

<sup>۱</sup> آیه ۶، از سوره ۳۳: احزاب.

است. و بنابراین ولایت داده شده به امیر مؤمنان  
در مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ نیز همین گونه  
ولایت خواهد بود.

این جمله استفهامیه رسول الله را همانند خود  
حدیث ولایت، علاوه بر قاطبه علماء شیعه،  
أعلام و حُفَّازِ أَهْلِ سُنَّتِ هَمَانْدِ أَحْمَدِ بْنِ حَنْبَلٍ،  
ترمذی، ابن ماجه، نسائی، طبری و طبرانی،  
أبو حاتم، دارقطنی، ذهبی، حاکم، أبونعیم، ثعلبی،  
بیهقی، خطیب، حسکانی، ابن مغزلی،  
سجستانی، خوارزمی، ابن عساکر، بیضاوی، ابن  
أثیر، أبو الفرج، تفتازانی، حمّوئی، گنجی، ایجی،  
ابن صباغ، ابن حجر، سیوطی، و بسیاری دیگر از  
آنها در کتب خود ذکر کرده‌اند. و تعداد اسامی  
این بزرگان اهل سنت را که در کتب خود  
آورده‌اند، علامه امینی به شصت و چهار نفر بالغ  
گردانیده است.<sup>۱</sup>

و بنابراین، خود این مقدمه استفهامیه نیز  
مستقلاً به حدّ تواتر رسیده است، و بسیاری از  
صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که  
حدیث ولایت را روایت کرده‌اند منضمّاً

---

<sup>۱</sup> «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۷۱.

با این مقدمه بوده است.

حال می‌گوئیم: مراد از مَوْلَى در حدیث ولایت همان اَوْلَى در مقدمهٔ این خطبه در استفهام رسول الله است. و به عبارت دیگر **أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** و **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ** یک معنی دارد، و گرنه جملهٔ اَوَّل از دوم جدا، و بدون ربط و محتوی، و از درجهٔ بلاغت ساقط می‌شد.

و شاهد بر این مطلب آنکه بسیاری از اعلام که روایت را بیان کرده‌اند - همان طور که در مطاوی گفتار در ضمن دروس سابق دیدیم - به این عبارت بیان کرده‌اند که: بعد از استفهام و تقریر، رسول خدا فرمود: **أَلَا فَمَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ فَعَلَى مَوْلَاهُ**. و این جمله به صراحت، پیوند دو جملهٔ استفهامیه و اخباریهٔ رسول الله را می‌رساند.

حافظ أبو الفرج یحیی بن سعید ثقفی إصفهانی در کتاب «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» بعد از نقل مقدمات خطبهٔ غدیر، می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و گفت: **مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا وَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى وَلِيِّهِ**: «هر کس که من وکی او هستم و از خود او به نفس او ولایتم بیشتر است، پس علی بن ابیطالب وکی»

وسبط ابن جوزی بعد از آنکه معنای اُولی را در حدیث غدیر ترجیح می‌دهد، می‌گوید: مراد از مَوَلی در حدیث، اطاعت مخصوص و اُولی است؛ و معنای آن این می‌شود که: **مَنْ كُنْتُ اُولَى**

**بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى اُولَى بِهِ**<sup>۱</sup>.

و ابن طلحة شافعی می‌گوید: جماعتی برآند

که مراد از حدیث، اولویت است<sup>۲</sup>.

و از آنچه گفته شد به دست می‌آید عدم

صحت آنچه بعضی از عامه گفته‌اند که: دلالت

تقدیم **اَلَنْتُ اُولَى بِكُمْ** بر **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ** بر

ولایت تامه و امامت وقتی تمام است که در دنبال

حدیث، دعای رسول الله: **اَللّٰهُمَّ وَاِلٍ مِّنْ وَاِلَآءٍ،**

**وَ عَادٍ مِّنْ عَادَاةٍ** نباشد، زیرا که معنای این فقره

آنست که: «بار پروردگارا دوست بدار کسی

---

<sup>۱</sup> «تذكرة الخواص» ص ۲۰.

<sup>۲</sup> «مطالب السؤل» ص ۱۶.



را که علی را دوست دارد! و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد!»! و این دعای رسول الله بر دوستی دوستان علی که به لفظ **وَالِ** آمده است قرینه می شود برای آنکه مراد از **مَوْلَى** نیز دوست و **مُحِبِّ** است. و در این صورت دلالت حدیث بر ولایت تمام نیست.

**اللهمَّ وال من والاه نیز مؤید معنای امامت از**

**کلمه مولى است**

این استدلال صحیح نیست، زیرا که مبتنی است بر آنکه مراد از **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ** دوستی و محبت و یا نصرت باشد. و اینطور نیست، بلکه مراد همان معنای حقیقی ولایت است. از **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ** معنایش آنست که: بار پروردگارا تو ولایت کسی را بر عهده بگیر که او ولایت علی را بر عهده دارد! و از کسی سرپرستی و حمایت کن که او در تحت سرپرستی و جماعت علی درآمده است! و صاحب اختیار کسی باش که او علی را صاحب اختیار گرفته است! زیرا همان طور که گفتیم ولایت رفع حجاب است، و نسبت به طرفین لفظ **مَوْلَى** و **وَلِیٌّ** استعمال می شود؛ و تصریف فعل نیز در هر دو طرف واقع می شود.

کلمهٔ وَاَلِ که امر است یعنی تو ولایت را بر عهده داشته باش، و وَاَلَاهُ که صیغهٔ ماضی است یعنی در تحت ولایت او درآمده است.

پس این فقره از دعای حضرت رسول الله، علاوه بر آنکه منافاتی با ولایت در مقدمه و حدیث ندارد، مُؤَيِّدٌ و مُسَدِّدٌ آنست.

زیرا اولاً به صیغهٔ عموم، ولایت علی را بر همهٔ مردم واجب کرده است و همه را به پیروی و اطاعت فرا خوانده است. و این معنی با ولایت سازگار است نه با معنای محبّت و یا نصرت.

و ثانیاً برای تثبیت امامت و ولایت او همهٔ مردم را امر به مساعدت نموده است، تا موانع را از سر راه بردارد. و معلوم است که امامت منصب عامی است که نیاز به مساعدت و اطاعت مردم دارد؛ و گرنه محبّت و نصرت عمومیّتش، این همه احتیاج به تأکید و اصرار ندارد.

و ثالثاً از این فقره می توان بر عصمت آن حضرت استدلال کرد، زیرا دعوت عامهٔ مردم بدون قید و شرط به لزوم توکلی و نصرت، و به بیزاری از عداوت، و تنها گذاردن و اعتنا به اوامر و نواهی نمودن، بدون تحقق معنی و حقیقت عصمت، معنی ندارد.

و از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که عدل و قرینه قرار دادن جمله **وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ** (دشمن بدار کسی را که با علی دشمنی کند) برای جمله: **وَالِ مَنْ وَالَاهُ** نیز دلیل بر معنای محبت و نصرت از کلمه **وَالِ مَنْ وَالَاهُ** نمی‌باشد، زیرا طبعاً از لوازم عدم ولایت و دوری، پیدایش خصومت و دشمنی است.

و از همه اینها گذشته جملات **مَنْ كُنْتُ** **مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** و **اَللّٰهُمَّ وَاِلِ مَنْ وَاِلَاهُ** هر یک مستقل و دارای معنای خاصی است، و بر فرض که مراد از **وَالِ مَنْ وَالَاهُ** محبت و نصرت باشد، ظهور جمله **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ** بر ولایت کلیه و امامت خصوصاً با تفریع بر جمله **اَلْسْتُ اَوْلٰى بِكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ** به جای خود ثابت، و حجیت ظهورات در محاورات و کلمات جای تشکیک نیست.

**شواهد موجوده در خطبه که دلالت بر معنای**

**امامت از لفظ مَوْلٰى دارد**

شاهد و دلیل سوّم، جملات و عباراتی است که در خطبه آمده، و هر یک از آنها به تنهایی دلالت دارند بر اینکه مراد از کلمه **مَوْلٰى**، امامت است؛ و علی هذا هر یک از اینها قرینه برای

معنای منظور می باشند:

از جمله رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را دعوت به پیروی از کتاب و عترت می کند، و آن دو را دو ثقل، یعنی چیز گرانقدر و پر ارزش می خواند؛ و عدم انفکاک آنها را از هم تا روز قیامت بیان می کند و می فرماید: **فَلَا تُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا! وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهَا فَتَهْلِكُوا!** «شما از کتاب و عترت جلو نیفتید که هلاک می شوید! و کوتاهی نیز از آنها نکنید که هلاک می شوید!» در جلو افتادن و سبقت گرفتن، و همچنین در کوتاهی کردن و کُند آمدن، مگر معنایی جز در موارد اطاعت و لزوم پیروی همانند کتاب خدا معنایی متصور است؟ و لزوم طاعت از آثار امامت است.

و از جمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آنکه از مردم إقرار و اعتراف بر توحید خداوند و رسالت خود گرفت، بدون فاصله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر آن دو مترتب ساخت. و معلوم است که اقتران ولایت، با رسالت رسول، و توحید حضرت ربوبی، غیر از زعامت و امامت نمی تواند چیز دیگری بوده باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

**يَا أَيُّهَا النَّاسُ! بِمِ تَشْهَدُونَ؟! قَالُوا: نَشْهَدُ أَنْ لَا**

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟! قَالُوا: وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ

رَسُولُهُ! قَالَ: فَمَنْ وَلِيُّكُمْ؟! قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

مَوْلَانَا: «ای مردم به چه چیز شهادت می‌دهد!»

دستفگ: می‌تواند داهشت‌سیند ادخ زجی دویعمه که میدهد.

دومرف: «زیچ‌ه‌چه برکیدا! دستفگ: و ادخ برمایدلمح

ت‌سوا ه‌داتسرف. دومرف: پس ولیّ شما کیست؟! گفتند:

خدا و رسول خدا مولای ما هستند!»

در این حال پیامبر دست خود را به بازوی

علی زد و او را بر روی دست برافراشت و گفت:

**مَنْ يَكُنِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ:** «هر

کس که خدا و رسول خدا مولای اوست، پس

این علی مولای اوست.»

و با مختصر توجّهی در این عبارات، خوب

واضح است که: ولایت علی به همان معنی و

مفاد ولایت خدا و رسول خداست، و ابدأً

انفکاک ندارد، و معنایی دیگر متصوّر نیست؛

وگرنه عبارت لغو، و کلام بیهوده است.

و در عبارت وارده از احمد بن حنبل وارد است

که: **فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ**

**أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ!**

**قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى**

**بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ.** و این

جمله آخر را سه بار، و به روایت احمد حنبل چهار بار

«پیامبر گفت: ای مردم! چه کسی ولایتش نسبت به مؤمنین از ولایت آنها به خودشان افزون‌تر است؟! گفتند: خدا و رسول خدا داناترند! پیغمبر فرمود: خدا مَوْلای من است، و من مولای مؤمنان هستم، و من ولایتم به مؤمنان از ولایت آنها به خودشان بیشتر است. پس بنابراین، هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست».

باری اقتران و وحدت ولایت، و اتّحاد سِنْحِیَّتِ إِمَارَتِ و أولویّت در این فقرات از خطبه، بین ولایت رسول خدا و ولایت امیر مؤمنان - علیهما أفضل الصلوات و التّحیّات - بدیهی است، و نیاز به تفکیر و تأمل ندارد.

و از جمله آنکه: پیامبر در ابتدای خطبه می‌فرماید: **كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ** «گویا که مرا خوانده‌اند و من دعوت حق را لبیک گفته‌ام». یا اینکه: **يُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ** «نزدیک است که خوانده شوم و من اجابت کنم». یا اینکه: **أَلَا وَ**

إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمُ «آگاه باشید که نزدیک

است من با شما مفارقت کنم». و یا اینکه يُوشِكُ أَنْ

يَأْتِي رَسُولُ رَبِّي فَأَجِيبَ «نزدیک است فرستاده

پروردگار من بیاید و من اجابت نمایم».

و این نحوه از سخنان می‌رساند که: از تبلیغ

پیامبر یک امر بسیار مهمی باقی مانده بود، که آن

حضرت می‌ترسید مرگ او را دریابد، و به این

مهمّ مبادرت نورزد و دینِ خدا ناقص و رسالت

او تمام نشود.

و ما می‌بینیم که در این خطبه جز سفارش به

عترت طاهره و نصب أميرالمؤمنين - علیه افضل

صلوات المصلّين - چیز دیگری نگفته است و

دستور دیگری نداده است. و معلوم است که آن

امر مهمّ - که خوف از وصول پیک اجل بدون

مبادرت به آن امر را دارد - غیر از مسئله ولایت

نیست. و علی هذا آیا می‌توان برای ولایت که در

این خطبه آمده است، با وجود این نگرانی رسول

خدا، معنائی غیر از امامت و حکومت اسلام که

دنباله امامت و امارت رسول الله است چیز

دیگری همانند محبت و نصرت فرض نمود؟

حاشا و کلاً.

و از جمله آنکه پیامبر می‌فرماید: وَ لِيُبَلِّغِ

الشَّاهِدُ الْغَائِبَ «بر تمام حاضران واجب است



که این پیام را به غائبان برسانند». اگر مراد از ولایت نصرت و یا محبت بود، با فرض لزوم این دو امر بر مؤمنان که از سابق از کتاب و سنت استفاده شده است، دیگر تأکید و اصرار بر لزوم رساندن این پیام به غائبین، چه معنائی داشت؟ معلوم می‌شود که این پیام، پیام جدید و مهمی است که اعلانش به غائبان بر عهده حضار است.

بالأخصّ که پیامبر بعد از ابلاغ، خداوند را

گواه گرفته و گفتند: **اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ أَنِّي**

**قَدْ بَلَغْتُ وَ نَصَحْتُ!** «خداوندا تو بر ایشان

شاهد و گواهی که من تبلیغ این امر را نمودم و

پند دادم!» و شاهد گرفتن خداوند را در این

مسئله که در این خطبه کراراً و مراراً **اللَّهُمَّ**

**اشْهَدُ، اللَّهُمَّ اشْهَدْ** آمده است، دلیل بر آنست که

امر جدیدی در آن روز حادث شده که تا آن روز

نبوده است.

و از جمله گفتار رسول خداست در دنبال

حدیث که: **اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ، وَ إِتْمَامِ**

**النَّعْمَةِ، وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةِ**

**لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ:** «الله اکبر بر کامل کردن

خداوند دین خود را، و بر تمام نمودن نعمت

خود را، و بر



رضایت حضرت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی بن ابی طالب».

نزل آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در روز

غدیر مفسر معنای مولی است

و در روایت وارده از شیخ الاسلام حمّوئی:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى تَمَامِ نُبُوتِي وَ تَمَامِ دِينِ اللَّهِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ

بَعْدِي<sup>۱</sup>. «الله اکبر بر تمامیت نبوت من، و بر

تمامیت دین خدا به ولایت علی پس از من».

و از جمله گفتار رسول خداست پس از خاتمه

خطبه که هَتُّونِي! هَتُّونِي إِنَّ اللَّهَ خَصَّنِي بِالنُّبُوَّةِ

وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ! «به من تهنیت

بگوئید! به من تبریک بگوئید زیرا که خداوند مرا

به نبوت، و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داده

است».

و صریح عبارت، امامت اهل بیت و در مقدم

ایشان علی بن ابی طالب علیهم السّلام است. و

معلوم است که تشکیل مجلس و خیمه جداگانه

برای عرض تهنیت و تبریک گفتن، و

أمیرالمؤمنین را در آن خیمه برای جلوس به

---

<sup>۱</sup> «فرائد السمّین»، ج ۱، ص ۷۴ روایت ۴۰، با سند خود از خوارزمی متّصلاً از ابی هارون عبّدی، از ابی سعید خدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند.

عنوان **إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ**: امیر مؤمنان و پاسخگوی مردم نشانیدن، و سپس مؤمنان را امر به رفتن در آن خیمه نمودن و تهنیت گفتن، و رسول خدا زن‌های خود را نیز برای عرض تبریک و تهنیت به آن خیمه فرستادن، همه و همه دلالت بر اعطاء منصب امارت و امامت و مقام ولایت به آن حضرت بوده است.

فلهذا دیدیم که شیخین: أبو بکر و عُمر چون آن

حضرت را ملاقات کردند زبان به تهنیت به ولایت گشوده و بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بَنَ أَبِيطَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ<sup>۱</sup> سر دادند.

یعنی: «به به از تو! آفرین، آفرین بر تو! ای پسر أبو طالب که روزگار خود را به این حال در آوردی (صبح کردی و شب کردی) که مَوْلَايَ من، و مَوْلَايَ هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای گشتی!»

---

<sup>۱</sup> «فرائد السمطين»، ج ۱، باب ۹، روایت ۳۰ و ۳۱ ص ۶۵، و باب ۱۱، روایت ۳۸ ص ۷۱، و باب ۱۳، روایت ۴۴ ص ۷۷؛ و «شواهد التنزيل» ج ۱، ص ۱۵۷، روایت ۱۲۰، و ص ۱۵۸، روایت ۲۱۳؛ و «تاریخ ابن عساکر» ج ۱، ص ۴۸، روایت ۵۴۶ و ۵۴۷، و ص ۷۶، روایت ۵۷۷، و ص ۷۸ روایت ۵۷۸، و ص ۷۶، روایت ۵۷۵. و در بعضی از روایات ابن عساکر، أصبحت مَوْلَايَ و مولى كل مسلم آمده است.

و از جمله آنکه در احادیث بسیاری تعبیر از موقف روز غدیر، به لفظ نَصَب شده است، که رسول خدا می‌فرماید: خداوند مرا مأمور کرد که امام شما را برای شما نَصَب کنم. و لفظ نَصَب که در بسیاری از طُرُق حدیث با لفظ ولایت نیز مقرون وارده شده است، و به عنوان نَصَب ولایت آمده است دلالت بر مرتبه‌ای دارد که حکومت مطلقه برای تمام افراد اُمَّت است، و همان معنای امامت است که ملازم با اولوئیت در امور راجع به اُمَّت است.

این لفظ مرتبه تازه‌ای را برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رساند که در آن روز عنایت شده است و تا آن روز سابقه نداشته است؛ و نمی‌تواند مانند مَحَبَّت و نُصْرَت باشد که از قدیم بوده و برای همه افراد مسلمین به طور عام معلوم بوده است. لفظ نَصَب در موارد اقامه برای امرحکومت و تقریر ولایت است. مثلاً می‌گویند: سلطان فلان کس را به عنوان والی و حاکم برای فلان استان نصب کرد. و هیچگاه نمی‌گویند که او را به عنوان مُحِبِّ و یا ناصر و یا مَحْبُوب و یا مَنصُور و نظیر اینها از عناوینی که همه افراد مجتمع در آن مشترکند، نصب کرد. و این همان مقام خلافت و امامت و وصایت و قیام به اموری است که رسول خدا علی را از جانب

خدا بدان منصوب فرمود.

شیخ الاسلام حَمُوئی با سند متصل خود از سُلَیْم بن قَیْس هلالی روایت می کند که: من دیدم علی بن ابی طالب علیه السّلام در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و جماعتی نشسته اند، و از علم و فقه و حدیث مذاکراتی دارند. و سپس حدیث را مفصلاً بیان می کند تا می رسد به اینجا که: زید بن اَرْقَم و بَرَاء بن عَازِب و سَلْمَان و أَبُو ذَرٍّ و مِقْدَاد و عَمَّار برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که در حافظه خود داریم گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بر فراز منبر ایستاده بود و تو در پهلوی او بودی و می گفت: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيَّي وَ خَلِيفَتِي، وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ، فَقَرَنَهُ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَتِي، وَ أَمَرَكُمْ بِوَلَايَتِهِ. وَ إِنِّي رَاجِعْتُ رَبِّي خَشِيَّةً طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لِأُبَلِّغَهَا (ظ) أَوْلِيَعَذِّبَنِي!.

«ای مردم خداوند عزوجل مرا امر کرد که

<sup>۱</sup> «فرائد السمطين»، ج ۱ باب ۵۸، حدیث ۵۰، ص ۳۱۵ و ص ۳۱۶.

برای شما امامتان، و آنکه بعد از من در میان شما قیام به امور دارد، و وصی من، و جانشین من، و آن که را خداوند عزوجل در کتاب خود طاعت او را واجب کرده، و اطاعت از او را با اطاعت از من و اطاعت از خودش مقرون گردانیده، و شما را به ولایت او امر کرده است، نصب کنم. و من از ترسِ طَعْنِ أَهْلِ نِفَاقٍ و تکذیب آنها به پروردگارم مراجعه کردم، و او مرا بیم داد که یا باید ولایت علی را تبلیغ کنی، و یا من تو را عذاب می‌کنم.»

**کلمه نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به**

**ولایت، دال بر امامت است**

و سید علی شهاب الدین همدانی از عمر بن

خَطَّابِ روایت کرده است که او گفت: نَصَبَ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلِمًا، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ،

وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ

**شَهِيدِي عَلَيْهِمْ<sup>۱</sup>.**

«رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن

---

<sup>۱</sup> کتاب «مودة القربی»، به نقل «ینابیع المودة» طبع اسلامبول، ص ۲۴۹.

أبي طالب را به عنوان شاخص نصب کرد و گفت: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار پروردگارا ولایت آن کس را داشته باش که او ولایت علی را دارد! و دشمن داشته باش آن که با علی دشمنی کند، و مخدول و خوار گردان آنکه را که علی را خوار کند؛ و یاری کن کسی را که علی را یاری کند. بار پروردگارا تو گواه من هستی بر این امت!»!

و از جمله آنکه ابن عباس پس از خاتمه

خطبه پیغمبر گفت: **وَجَبَتْ وَاللَّهِ فِي رِقَابِ**

**الْقَوْمِ**<sup>۱</sup> «سوگند به خداوند که ولایت علی، بر

گردنهای بزرگان و اعیان عرب ثابت و لازم شد»، یعنی گردن گیر شد.

اگر مراد از ولایت مَحَبَّت و یا نصرت بود آیا

وجهی برای کلام ابن عباس متصور بود؟ زیرا

تأیید و تقویت نصرت و مَحَبَّت، گردن گیر شدن

ندارد، و لیکن منصب امامت و خلافت که

مستلزم امارت و حکومت و فرمانروائی است

برای افرادی که بخواهند شانه از زیر بار خالی

کنند و در تحت آن حکومت نروند، گردن گیر

شدن دارد.

---

<sup>۱</sup> «كشف الغمّة» علی بن عیسیٰ إربلی، ص ۹۴.



باری اینک که بحث دربارهٔ معنای مؤلی در حدیث غدیر به پایان می‌رسد، چقدر مناسب است قصیدهٔ مرحوم سید رضای هندی عرب را که معروف به قصیدهٔ کوثریه است در اینجا بیاوریم، و به برکات نفس نفیس رسول خدا صلی الله علیه و آله و أمیرالمؤمنین - سلام الله علیه - متوسّل گردیم؛ و از آن دو روح مقدّسی که برتر از روح القدس است استمداد، و برای رفع موانع سیر، و پیمودن درجات قرب از آن بزرگواران، استجلاب خیر و رحمت از ذات حضرت احدیت کنیم.

### قصیده کوثریه سید رضای هندی عرب

این قصیده دارای پنجاه و چهار بیت است، بیست و چهار بیت اول آن در توسّل به حضرت رسول الله است و بقیهٔ ابیات در توسّل به حضرت أمیرالمؤمنین و در محامد و مناقب و فضایل آن دُرّ شاهوار عالم امکان است:





۱ - «این دندان‌های پیشین توست که جدا جدا شده، و به طور منظم قسمت شده است، یا آنکه گوهری است نهاده شده؟! و این آب دهان مکیده شده تو، شراب پاک و خالص است، و یا آنکه شکر شیرین است؟!»

۲ - در وصف دندان‌های پیشین تو، آفریدگارش آن را چشمه کوثر خوانده، و آیه **﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾** را نازل فرمود.

۳ - و اینکه بر روی گونه تو، و در روی چهره توست خالی است که گذاشته شده، و یا آنکه مشکی است که با آن، گل سرخ را نقطه گذاری

کرده‌ای؟!

۴- یا آنکه آن خال بر روی آن گونه، تو گوئی

عودی است که در مجمره آتش نهاده‌ای؟!

۵- در شگفتم که چگونه از آن مجمره آتش،

پیوسته لَهَب و شعله از جمره و سرخی‌های

آتشش ساطع است، ولی مع ذلک آن قطعه عِطْر

عَنْبَری که در آن نهاده شده است محترق

نمی‌شود و گداخته نمی‌گردد؟

۶- ای آن کسی که با گیسوان آویخته شده از

دو بناگوش، در اطراف سیمای درخشان و چهره

تابناک که همچون سپیده صبح نورانی است، بر

من ظاهر و آشکار شدی.

۷- پس به سبب آن گیسوان است که در شب

تار که جهان را می‌پوشاند من مختفی می‌شوم؛ و

با آن چهره رخشان است که در سپیده صبح چون

نقاب و پرده از

رخ برمی دارد نمایان می شوم.

۸ - ترحم آور بر مریضی که از چشمان  
خمارآلوده تو، شب را تا به صبح بیدار مانده  
است؛ و اگر هر آینه آن چشمان فتان و جادوی  
تو نبود مریض نمی شد.

۹ - از غصّه و آندوهی که از هجران تو بر او  
وارد شده است دو چشمانش نابینا و سفیدرنگ،  
و مجاری اشک در آن چشمان، قرمز رنگ شده  
است.

۱۰ - ای جماعت عاشقان بیائید و به فریاد این  
من مجنون و دیوانه برسید، که در عشق بچه  
آهوی قرمز رنگی که قرمزی آن به سیاهی  
می زند، گرفتار آمده است!

۱۱ - که (از فرط حسن و جمال) اگر برای  
شخصی که مشغول طرب است ظاهر شود، به رقص  
آید و آواز سر دهد. و اگر برای شخصی که مشغول  
عبادت و توجه به خداست نمایان گردد صدای الله  
اکبرش بلند شود.

۱۲ - من از روی فرط عشق و محبت به او،  
نبوت او ایمان آوردم در حالی که سحر و جادوی  
قوی و برگزیده از دو چشم او ظاهر بود.

۱۳ - من مراتب محبت و عشق خود را برای  
کسی که در او حال ضجرت و ملالت پدیدار

شده است پاک و خالص گردانیدم؛ او عیش مرا  
به فراق و بریدن از ما، تیره و مُکَدَّر ساخت.

۱۴ - ای کسی که هجران و دوری مرا از  
خودت در نظر گرفته و اختیار کرده‌ای؛ و در  
ملاقات و زیارت خود غیر مرا بر من برگزیده و  
انتخاب نموده‌ای.

۱۵ - سوگند یاد می‌کنم بر تو به آن زیبائی  
رخسار و حسن منظری که به تو هیئت زیبا و  
چشم‌انداز نیکو داده است،

۱۶ - و سوگند به چهره و سیمای تو در آن  
زمانی که از شرم و حیا سرخ می‌شد؛ و به چهره  
و سیمای دوست تو در آن زمانی که زرد می‌شد؛

۱۷ - و سوگند به لُؤْلُؤ دندان پیشین تو که به  
یک رشته درآمده؛ و به لُؤْلُؤ أَشْکِ سرازیر من در  
آن زمانی که بر چهره‌ام می‌ریزد و پخش می‌شود؛

۱۸ - اینکه دست از این إِعْرَاض و دوری  
بازداری! و این هجران را ترک کنی! زیرا که  
سزاوار همچو منی نیست که مهجور گردد.

۱۹ - پس قدح‌ها را برای نوشیدن شراب به  
گردش در آور، که امید است با این قدح‌ها سرور  
و شادمانی انتشار یابد.

۲۰ - دست راست خود را برای ریختن شراب در کاسه نگهدار؛ و دست چپ خود را برای نواختن عود و به صدا در آوردن تار به کار انداز.

۲۱ - زیرا که خون سرخ خوشهٔ انگور و صدای دلنواز عود خیر و خوبی می آورد، و شرّ و بدی را می برد.

۲۲ - قدری قبل از طلوع صُبح صادق، برای مستی برخیز و بر مستی بشتاب! زیرا که خالصها و برگزیده‌های روزگار برای کسی است که سحرخیز باشد.

۲۳ - اینست عمل من! پس تو هم اگر از کسانی هستی که در کارهای مُنکر ثابت قدم می باشی از همین راههایی که من رفته‌ام برو، و در این مسالک گام بردار!

۲۴ - پس حقّاً من در کارهای خود زیاده‌روی و اِسراف کرده‌ام و برای خود چیزی از پیش نفرستاده‌ام که در آن برای من مایهٔ عذری باشد.

۲۵ - من نامهٔ اَعْمال خود را سیاه کرده‌ام، و لیکن اَمْر خود را به حیدر واگذار نموده‌ام.

۲۶ - اوست پناهگاه من در نوائب و مصائب دنیا، و اوست شفیع من در روز رستاخیز.

۲۷ - در پرتو ولایت او نعمت‌های فراوانی به من ارزانی شده است که از شکر و سپاس برتر



است.

۲۸ - برای آنکه در اثر آن نعمت‌های ولائی،

من به نصیب فراوانتر برسم، و به سهمیه بیشتری اختصاص یابم.

۲۹ - در مصونیت از بزرگترین آتشی‌های

قیامت، و امان از بزرگترین فزع و دهشت روز بازپسین.

۳۰ - آیا می‌شود او مرا از آشامیدن آب حوض

کوثر منع کند، در حالی که او ساقی کوثر است؟

۳۱ - آیا می‌شود او مرا از سفره‌ای که برای

مسکین سائل متذلل و برای هر مسکین غیر سائل

گسترده شده است، جلوگیری نماید؟

۳۲ - ای کسی که تو درباره اَبُو‌الْحَسَنِ اِنْكَار

آیات و شواهدی را می‌نمائی که اَبْداً قابل انکار

نیست!

۳۳ - اگر تو از روی جهل به تاریخ وقایع و حوادث روزگار، مقام اَبُو شُبَّرَ (علی) را انکار می‌کنی!

۳۴ - پس دربارهٔ مقام و منزلت او از بدر سؤال کن! و از اُحُد سؤال کن! و از اَحْزَاب پیرس! و از خَیْبَر پیرس!

۳۵ - چه کسی در این وقایع و جنگ‌ها تدبیر امور را نمود؟ و چه کسی شجاعان روزگار را به زمین انداخت؟ و چه کسی آنان را هلاک کرد و به دیار عدم و نیستی فرستاد؟

۳۶ - چه کسی قلعه‌های مستحکم شرک و کُفر را واژگون ساخته و فرو ریخت؟ و چه کسی کاخ اسلام را مُشید و بلند و رفیع نمود؟ و چه کسی اسلام را آباد کرد، و حیات بخشید؟

۳۷ - چه کسی او را حضرت طه (رسول خدا) بر همه مردم مقدم داشت؟ و او را بر جمیع اهل ایمان امیر و سیّد و سالار نمود؟

۳۸ - ای اَبُو اَلْحَسَن تو را با غیر تو مقایسه کردند؛ مگر می‌شود کوه را با ذرهٔ مقایسه کرد؟

۳۹ - چگونه تو را با کسانی که با تو دشمنی کردند و در مقابل تو قرار گرفتند مساوی و برابر شمردند؟ و آیا چنین منزلتی را دارند که با دو لنگهٔ نعلین قَنَبَر: غلام تو برابر شوند؟

۴۰ - چه کسی غیر از تو بود که هم برای

جنگ و محاربه، و هم برای عبادت و محراب، و هم برای منبر و خطابه خوانده شود و برگزیده گردد؟

۴۱ - چون تمام کارهای معروف و شایسته در میان مردم انتشار یابد از تو سرچشمه گرفته است، و مَصْدَر و مُوَلِّد آن تو بودی!

۴۲ - و چون تمام کارهای نیکو را نام ببرند، همه‌اش برای توست! و برای غیر تو چیز قابل ذکری نیست!

۴۳ - دین خدا را زنده کردی با شمشیر بُرّانی که مرگ سرخ را در آن به ودیعت نهفته بودی!

۴۴ - شمشیر تو قَطْبِ مَدَارِ جَنگ بود، که برای زدن و بریدن و جدا کردن پیوسته در دَوْران و گردش بود؛ و در روز حَمَله، غُصّه و اُنْدوه را می‌زدود.

۴۵ - پس با صدای بلند اعلان به امر خود

کن! چون یاری کننده تو اینک هلاک کننده و  
بُرّنده و کوبنده و قطع کننده است؛ و مذمت کننده  
تو مقطوع الذنب و دُم بریده است.

۴۶ - چنانچه تو مأمور به صبر و شکیبائی و

فرو نشانیدن خشم و غضب نبودی! و ایکاش که  
مأمور نبودی!

۴۷ - به امر ولایت بر مردم و خلافت، اَبوتیم

(ابو بکر) نائل نمی شد و سپس حَبْتَر (عمر) به  
ولایت از ناحیه او نمی رسید.

۴۷ - (نسخه بدل) پس مآل و بازگشت امر به

تحکیم حَکَمَیْن منتهی نمی شد؛ و مالک اشتر از  
موقف خود در نبرد مفارقت نمی نمود.

۴۸ - و لیکن أعراض و طواری این دنیای

عاجل، به ردای تو نچسبید و تعلق نگرفت، ای  
نادره جوهر عالم وجود!

۴۹ - تو یگانه فردی بودی که برای دین خدا

اهتمام نمودی! و غیر تو به دنیا مغرور شد!

۵۰ - هیچیک از افعال و کردار تو نیست مگر

آنکه برای افراد متذکر و - حق جو، موجب تذکر  
و یادآوری شود.

۵۱ - آن افعال حُجَّت هائی است که با آن

دشمنان را مُلْزَم کرده ای! و موجب بیداری و  
هشیاری است برای کسانی که مستبصر باشند.

۵۲ - نشانه‌های جلال و آیات عظمت تو به

شمارش در نمی‌آید! و صفات کمال تو نیز قابل  
شمردن نیست!

۵۳ - کسی که دربارهٔ تو مدیحه‌های خود را

طولانی کند و سخن به درازا کشاند، باز هم از  
عهدهٔ اداءِ حقّ واجب کوچک‌ترین مدایح تو  
کوتاهی کرده است!

۵۴ - پس ای کعبهٔ آمال من بپذیر از مدائح من

این مقدار مختصر و میسوری را که به عنوان  
قربانی خود به پیشگاه تو هدیه آورده‌ام».

### **بحث دربارهٔ قصیدهٔ کوثریّه؛ و ختم این مجلد**

أقول: آنچه در ألسنة فضلاء معروف است که تمام

این قصیده دربارهٔ أمير المؤمنين عليه السلام است، و از

بیت اول: أَمْفَلَجُ ثَغْرَكَ أَمْ جَوْهَرَ خَطَابِ بِه آن حضرت

است، در نزد حقیر تمام نیست؛ و شواهد بر آن بسیار

است: أَوْلَاهُمْ رَسُولَ اللَّهِ رَا

مُفَلِّجِ الْأَسْنَانِ شَمْرَدَه نِ اَلدَنْدِي نَعِيدِنَا نِ آيِنِ شِيْپِي يَاهِ  
 تِ سَاهِ تَشَادِه اَلصَّافِمِ هَاهِ اَبِ وِ هِدِوِيْذِلِ صَّتْمِ بِهْرِ تِ ضَرْحِ.  
 مَوْدِ تِيْبِ رِدِ اَيِنَاثِ: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ دِرْبَارَه  
 حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ اَسْتِ. ثَالِثًا دِرْ بِيْتِ دِوَازْدِهْمِ  
 مِيْ دِيُوْگِ: هِ تَوْبِيْبِيْ وَهَتْ نِمَاا، وِ مَعْلُوْمِ اَسْتِ كِهْ نَبُوْتِ  
 اَزِ رَسُوْلِ اَللّٰهِ بُوْدِه اَسْتِ. رَابِعًا دِرْ بِيْتِ شَانَزْدِهْمِ  
 مِيْ دِيُوْگِ: رَّمَّ يَحْذَاكَ هِ جَوْبِ وِ، وِ وِرْ نِدَشْخِ سِرْ نِيَا وِ  
 لَلّٰهِ لَوْ سِرْ لِ اَوْحَا زَا مِشْرِ وِ اِيْحِيْ وِرْ زَا اِرْ مَرْهَچِ  
 هِدِرْمِ شِدْنَا: مِيْ يَحْلُ جَرَوْهُ وِ. هِمْتِ اَيِيْدِ اِرْيَاسِيْنِ نِچِهْمِ وِ  
 تِ سَابِ سِنَا اَلدِخْلِ لَوْ سِرْ هِ بِ.

شاعر این قصیده را دربارهٔ رسول خدا صلی  
 اللّٰه علیه و آله ادامه می‌دهد تا می‌رسد به بیت  
 بیست و پنجم:

از اینجا تا آخر قصیده را دربارهٔ امیرالمؤمنین  
 علیه السّلام سروده است. و الحقّ نغز و جالب  
 سروده است.

گویند که به واسطهٔ سرودن این قصیده، در  
 مسابقاتی که دربارهٔ سرودن اشعار دربارهٔ امیرالمؤمنین  
 علیه السّلام در عراق صورت گرفت، برنده شد و

جایزه و سبق را دریافت کرد و لِكُلِّ بَيْتٍ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ.  
رَحْمَةُ اللَّهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً وَ حَشْرُهُ مَعَ مَوَالِيهِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ  
الطَّاهِرِينَ.

ابن عساکر با سند متصل خود از عمار دهنی از  
ابو فاخته روایت کرده است که: أَقْبَلَ عَلِيٌّ وَ عُمَرُ جَالِسٌ  
فِي مَجْلِسِهِ؛ فَلَمَّا رَأَاهُ عُمَرُ تَضَعُضَعَ وَ تَوَاضَعُ وَ تَوَسَّعَ لَهُ فِي  
الْمَجْلِسِ. فَلَمَّا قَامَ عَلِيٌّ قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: يَا  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّكَ تَصْنَعُ بِعَلِيٍّ صَنِيعًا مَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ  
مِنَ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ! قَالَ عُمَرُ: وَ مَا رَأَيْتَنِي أَصْنَعُ بِهِ؟!  
قَالَ: رَأَيْتَكَ كُلَّمَا رَأَيْتَهُ تَضَعُضَعْتَ وَ تَوَاضَعْتَ وَ  
أَوْسَعْتَ حَتَّى يَجْلِسَ! قَالَ: وَ مَا يَمْنَعُنِي وَاللَّهِ إِنَّهُ  
لَمَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ<sup>۱</sup>.

«علی بن ابی طالب وارد شد در حالی که عمر  
در مجلس خود نشسته بود؛ همین که عمر  
چشمش به او افتاد خود را به حال تذلل و خشوع  
درآورد و تواضع کرد و برای او جا باز کرد. چون  
علی از مجلس برخاست، بعضی از قوم گفتند: ای  
امیر مؤمنان! ما می بینیم که تو با علی رفتاری

<sup>۱</sup> «تاریخ دمشق»، ج ۱، ص ۸۲ حدیث شماره ۵۸۲.

می‌کنی که با اُحدی از اصحابِ محمّد نمی‌کنی!  
عمر گفت: چه رفتاری را دیدی که من نسبت به  
او کردم؟! گفت:



من تو را دیده‌ام که هر وقت او را دیده‌ای خشوع و خضوع نموده‌ای و تواضع کرده‌ای و برای او در مجلس برای نشستن جا باز کرده‌ای! عمر گفت: چه چیز موجب می‌شود که من این گونه رفتار را نکنم؟ سوگند به خدا که او مولای من و مولای هر فرد مؤمنی است».

و در کتاب «فتوحات اسلامیّه» آورده است که:

یکبار علی بن ابی طالب بر علیه یک مرد اعرابی حکمی کرد، و آن مرد عرب به حکم او راضی نشد؛ عمر گریبان او را گرفت و به او گفت: وَيْلَكَ إِنَّهُ مَوْلَاكَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ<sup>۱</sup>.

«ای وای بر تو! او مولای تو و مولای هر مرد

مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای است»!

و طبرانی تخریج کرده است که: به عمر گفتند:

إِنَّكَ تَصْنَعُ بِعَلِيٍّ - أَيُّ، مِنَ التَّعْظِيمِ - شَيْئًا لَا تَصْنَعُ مَعَ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَالَ: إِنَّهُ مَوْلَايَ<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> «الفتوحات الإسلامية»، ج ۲، ص ۳۰۷.

<sup>۲</sup> «الغدیر»، ج ۱، ص ۳۸۲ و ص ۳۸۳. و نیز گفته است که: زرقانی مالکی

«تو از جهت تعظیم و توقیر با علی کاری  
می‌کنی که با هیچیک از صحابه رسول خدا  
نمی‌کنی! عمر گفت: به جهت آنکه او مولای من  
است.»